

B. L. Ms.

No. 59

تفصیل الاخبار



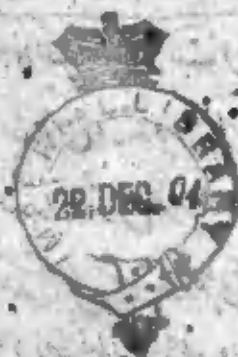
خط منصف  
تتبع الأخبار  
الدور

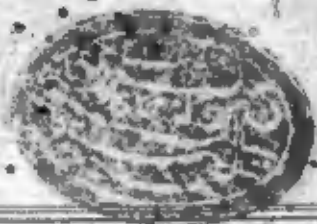


مكتبة



مكتبة





## بسم الله الرحمن الرحيم

هر ارکان پارس بزرگوار است که انسان ضعیف البنان همین است  
و اعتقاد و ائمه شهابی شایسته ساند و هر کس بیل اجمال طبعی فاسد و  
هوالموجود با حقیقت و تمام الماست اعوذ بک لوب العظایات  
و فیاض السعادت ان اجلس من الشایعین الیک مع حقن لک  
بعد چون از تدوین تاریخ مصر و افریقه و غت دست و اول  
در راضی شالی بحر شام و عربی نهر و لغات شهابی شالی  
جمله شمل است بر تواریخ ممالک و کفر و کفر عبارت است  
از راضی شالی بحر شام و عربی نهر و لغات شهابی شالی  
بروس و روسیه و کربک و فوننا و بولند و شکری و جرمین و  
لند و فرانس و اسپین و بیکر و ژرمانیه و رلند و ویرک و بارونی و سویدن و  
و جزایر و بلاد بسیار دیگر که گفت از غاش و دین و شاه و غاش

[illegible]



از ایناع مونس هرگاه زود دستگیر کند بر دقان تپش شود و برین  
نویس است بر دلبوس چشم شد بخلاف هم بر دقان بر دلبوس  
بدین زن خود که بادشاها بسیار بودند و نوشت که حاقن آید و در  
سنگینا میباید است و او را یکس چون بر دقان بود و پس  
بو طوس افغان کشید و بر کمر او دو که سه سر داشت یکی اندر دوش و  
مثل شیر بودیم میان اینها است و برین بسیار بودند و در دقان  
ان در روز گذشته مظفر گشت و پس در دوش دوم خود سطر و سطر  
دو کوسه اول بر دقان تهر فرست بدو آورده معارف حال اگر کسی  
بر دلبوس بناد و خود کشید بر دلبوس که خسته پیش خسته و بدو  
نو طوس مقابل اگر کسی پیوست یافته جنگ کرد بر دلبوس برابر با  
بضای انجامید باطوس و بر دلبوس رسید و خاص غیر این  
سبوس یافت او را دخی نو و نام چون با هم در افتاد و او  
نبرد خود گشته شود و او را در قلعه محبوس است قضا و انا اگر  
پیری آورد بر سبوس نام چون خبر با کسی سبوس کند و انا بر سبوس  
در صندوق جوین نهاده در بحر انداخت قضا و انا صندوق  
کبری از جزیره سیر نفوس افتاد و بقولی بدست بولی و طیس او نهاده  
اگر در سید بادشاها و انا بر سبوس او در خود سپرد و در متبقت

چون در سیوسین کلان نشاندند و نارا از بی خوست چون دانایان کجایند  
 و شاه اراده نمود پس در نارا بر سیوسین تمسید و گفت تا او بر سر  
 بر پشته نشاند اولی و کطیس سیوسین را بر سر گور گوزن نام دومی در ستلو  
 اول سیوسین بیکل میزد و رفته اند و بجا میزدی که مانند این بود یافت در  
 بیکل و همان شیر اساطیر و عطارد و کفیس برنده و خضر یافته آن پورا  
 بگشت و بعد از آن با طوفان رفته و خضر بنده خضر و کفیس از او پورا  
 بنده و برو عاقبت شده زنی آورد چون در شیر نفوس که بد در انوف  
 اولی و کطیس مرده بود و کطیس بگشت شد پس بر سیوسین سر گور گوزن  
 در بیکل میزد و اندر کرده بازین و مادر خود بدو پونی سیوسین رفت لیکن  
 اگر سیوسین خوف آن ابهام از اعراس طلی که در انوف نوزد  
 طوطا سیوسین بود در قدش بر سیوسین جو غارتش اگر سیوسین بگشت  
 در اعراس آمد و ولایت نمود و باستاند طلی بن بز و طلیوس تبدیل که  
 شد و در او دشمنی صد و شصت عالم مسیانیان نمود و در آن کتاب  
 شناخت چند سال و دشمنی که دو آن ننده را اگر سیوسین بدی با سیوسین  
 غنا که سیوسین است اگر سیوسین ابا مع انانوسین بر کائنات  
 نند از او پیش طلی یوس پس از او بر سیوسین در کاس و دشمنی  
 که در او و اولد سیوسین بر سیوسین ناند و گویند بر سیوسین بر سر زک

از بطن اندر روید بود که پادشاهان پارس از قتل او چند روز و طبعی که  
بر سوس چند روز قتلش بوده از طرف در و پدر و کسوفون پدر الکشت  
فادر هر قتلش الکبوس پدر استی طویون پدر هر قتلش پسران سوسون  
آورده اند که روجه عطش بنوس نو و طویونس و الکشت  
بهر قتلش که کوفت حاکم بوده ششمی گفت هر که اولی اید برادر حاکم  
پس بر سوسون و و با یکدیگر از پدر قتلش تابع او شد و بنا بست  
کارانی غایب کرد و بنایان از و نشانها بر شماره اول در و شش  
شیر بر کن اگشت در اب از شاهان هفت سر قو عالمی سر اسف  
سوسون از کاد و باخوک کلان اقل کرد و چهارم بر کوه بنایان آمو داده  
ششم مرغ انطیم قتلش بر سر ز ششم در یک و صطیل پادشاه عیس  
ساخت نفهم کا و صحرای آورنده در سنیا اور و ششم نو بس پادشاه  
طرس با چهار سبب تیم کردن پادشاهان سبب اگشت و هم  
الما و بنایان افش کرد و بلکه و میله طبر اگر در غایت حسن بود گرفت و تیم  
شبابی از او کرده اطلس از اولی که گشت و از و هم سبب از ولایت  
فرمل آورد و انطیموس بن یقظون را در لبیا و ابون و و و سبب  
و و پادشاه مصر طفر یافت و بر سبب و فقر و سبب و سلطان طرای  
شد خبر که پادشاه طرای خبر طکر ده بود که هر که موع را آورده و با یکدیگر

و خورشید بدو پیش و پس هر قوتش باطله مان و بوسون رفته اند  
بجا آور چون پادشاه در انعامی عده و تغلل کرد هر قوتش لا و مبدون  
از گذشته ملک طرای گرفت و بوسون ابله مان پادشاه سدا علق  
بست باطله طرای بر پیا کوسن بن نو در اسبن او مقصه بعد  
هر قوت اولاد او بحکم بوسون بوسون بوسون فاسق کردید  
ایشان شوهر مولد بوسون بوسون بوسون بدفع ایشان شناسان  
در جنگ مقول کردید بوسون بوسون بوسون بریده نطفه الک شناسان  
هر قوت کرد چون بوسون بوسون فاسق و انکی جنگ طرایس بن بوسون  
برادر مادر را احسانین کرده بود اولاد هر قوتش با و پسر خند  
بوسون بوسون بوسون از فرجیا آمد تمام بوسون بوسون بوسون  
طمان بوسون پادشاه فرجیا بود و اسطر بود بر ایشان پس بوسون بود  
بسیار خنر بوسون پادشاه بوسون بوسون بوسون گرفت و او از انکس  
بود که در اندکی بیک قبیل انداخت شد بوسون بوسون بوسون  
عمد کرد و او که خنر بود بوسون بوسون بوسون که بر او در و ایندن عرا بظفراید  
و اگر بکشید و این سخن از بیابا بوسون بوسون بوسون بوسون بوسون  
بوسون بوسون بوسون بوسون بوسون بوسون بوسون بوسون بوسون  
بوسون بوسون بوسون بوسون بوسون بوسون بوسون بوسون بوسون

گفته اند و از دایره بوسیله سبب قیاس از بدین قول در ابتدا می سلطنت  
 اطربوس بار و دیم لشکر کردی پس بوسیله و در شش کردن و بوسیله بوسیله و در  
 از بونامی بوسیله گرفته گفت که اگر من در جنگ ستم نکند و بوسیله  
 باز کردن و نابعه صد سال کنی بوسیله با و شاه طحیا همراه بوده و بوسیله  
 و هر قولی موافق عهده خود و خصم ندید بوسیله از دوی فن اطربوس  
 داشت در انتقام **اینگاه** اول اینها را از زنده بود پس مصاحبت کرده و آنها  
 طلبه است چون است اطربوس به دست خطیبوس بن طحیا بن طحیا  
 و خضر طرس بود بگشتند و بپای خطیبوس طحیا بوسیله ابر بگشتند و بپای  
 در اندک ایام تمامان خطیبوس پس این اطربوس خارج کرده و در جزیره سبطا  
 راند که به بنجامر و در کسب طحیا تمامان بخت بد طحیا پس اخافان  
 مرد و نادر بود و بازات همیا کرده اکثر جزایر را سخر ساخت و تمام اخافان  
 را ضعیف نمود و کل طحیا سخر و خضر طحیا از بوسیله با و شاه اسپر طحیا خواهر طحیا  
 عقد خود آورده از دایره اسپار یافت اینها را فی حیا و خضر و طحیا  
 نامور شدند و چنانچه مذکور شود چون همیا خواهر که سطور است طحیا از بوسیله  
 حسن صورت ممتاز بود و مانع شده او از حسن نام و ولایت را و در  
 کویت در عوز دایره طحیا بوسیله با و شاه و شش به دست خود بوسیله  
 او را از دیده می برد و بیکس کسطور و بوسیله از شش از دایره را از دایره

اینک گفته اند که بوسیله از دایره  
 به طحیا بگشت چون اخافان

اخلاص در دنیا بنویسند بنیاد طوقی پسندید که خداوند چون سبک  
 به سال در عیش بسر برد از دین و آخری را در دین و موی عالم لیکن در این ایام  
 بر بس بن برام یاد شاه طرای بنیاد سوسی بر سر طایفه و بسیار از  
 بطرای برود و اینو از حد و برتنته دو هزار و هشتصد و ششست عالم بود  
 پس بنیوس بسیار از برام طلبه بودند از آخر بنیوس بنیاد بنیاد  
 سلطانین که یک اید و خوانده بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد  
 در اسرار طلی و طلیطس با بر سر و بر سر بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد  
 بطر و کلوس بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد  
 سلطان بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد  
 دو و بیست بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد  
 بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد  
 با بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد  
 بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد  
 از ارکان بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد  
 بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد  
 و بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد  
 کجوس بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد

مرکب بود و تفصیل جنگی. اگر از قوم خود نباشد و از اقامتشان  
با لشکر از آن دو بطراعی آورد و هر چند پیش از از بر بام خوابند خواب  
چون لشکر روانه طراعی باشند و مخالف است لهذا اقامتشان  
که در اگر اجازات سلامت سده خمر خودانی صیانت از فرمان یکدل  
نایم بر اینکسین بطلب این صیانت از بر شش فرستاد و اینجای که در  
و دانی بود و هم او را حکم داشت در بید و طاریا که اکنون شهر  
مکریم نامدار است و در در جل کوی که او را از و فرمائی کردند به شیخ  
غارت بنی سکس کوی کسین نامی دختر خری کسین و به یکدل نمود  
افغانستان افتاد و خری کسین باز بسیار برای استخوان و خمر خود و لشکر  
که کلبه افغانستان این قریه را که در خرسین ایستاد و نهاد خری کسین  
ابور فخر فریاد کند و در یاد تمام که یک شایع شد لهذا افغانستان از بدگاه  
آن جنگ طراعی حضور کسین شجای باز کردند و اینتن و خمر خری کسین و  
لیکن کسین با تمام اینکه افغانستان روزه او و کسین اگر خسته بود کسین  
خود در خسته گفت که باز در جنگ کسین شوم ایها کسین حضرت او کرد  
با کسین عالم و مردم طراعی جنگیای صعب کردند و بعد از طراعی شجای کسین  
و خیر نام در حده افغانستان آمد و افغانستان این اقامت است گرفت  
چون کسین را در عرض لی کوی باطلو داد و بود و خسته و کسین افغانستان

اینجا کرد و از اقامت آن بگفت که بسیار دلگشای غمناک است  
 کاری بشهر خود آید و قرار آن کلیه سطر با عشوق خود جطوس متفق  
 با غمناک و کسان را و غیره را بقبل آورد و از سطر از غمناک  
 خواهرش بر دوطرف و قیوس سلطان و صیبا شود هر سطر که با خواهر  
 میماند بر دایر سطر با سلا و سوس بن سطر و قیوس بنایت و سستی  
 چون غمناک در رفته است نه هزار و بود علی المرد و جطوس خلیل  
 با دوشاهی کرد و از سطر با مقام قبل در با سلا و سوس تغییر صورت کرد  
 در میان آمد و کلیه سطر گفت که از سطر مرد و پیل و سطر طرخی آورد  
 با جطوس و او گفت که این کستر از سطر است با جطوس و سلا و مان  
 شد و هر دو دیت اصفانی سامان کرد و لیکن اشتهار صفت یافته  
 کلیه سطر او جطوس کشند اما از سطر بعد قبل او در و انکشته  
 برای ریافت طالع بیکل و تفاوتی بنیاید طالع نیارفت حاکم طالع  
 سلطان قیوس بود و در رسم اینجا بود که برای قریانی یا نامساوانی  
 بودند و در آن حکم نفی جنبایش بیکل و یا نامساوانی جنبایشان اگر  
 و بعد گفت یکی از از او کمیند پس سطر گفت یکی از ناما کشته شود  
 و دیگر بر طالع در بین افی جنبایشان اگر از او که در خطی که یک کشته شود  
 که از شما که کمیند سطر کشند و شود از سطر که یک کشته شود



و هر سونی در سر سبوس و بسیار او عهد خود آورده و هر سونی بدست خبر  
نوبطلیوس بن کینس که اول او بنسویب گشته شد و در سطلی او  
خود عکس طور از بنی بدوش و دست خود و او در سطلی از هر سونی  
داشت طبیبانوس نام چون او سطلی بسیار با او شایکی کرده و بزرگ  
خود و جهان و غمت و در طبعی که دریا که خوان غمت در جی بفته بودند  
گشت طبیبانوس سطلی بدست بدست در عهد او اول او  
بسر کردی طبیبانوس و کس و فطرس بدو در این بر جوانی که سوس  
آورده بسیار می از این ملک بفرستاده و در خانه آن سوس از ملک  
و اسپر بطلد آمدند و اول او سطلی در سیتاد جهان الک سون بزرگ  
جای و بسط در آن خارج نمودند و این زمانه طبیبانوس در سال ترفع  
طرس بدو و طبیبانوس نام بنی طبیبانوس نام در خاص خارج شده و در کایا  
نشست و قوم باین پندس از آنکه ند و اکیا نفس که طبیبانوس از کایا  
او اول او فطرس و سطلی بدو در خانه بسط کردند و در کایا  
بهر آن که باین نام بود و در شهر خود بار کاسن آید بودند و در  
و نا بوس او و در شهر خود از بنی ایشان او بود و در سطلی  
اکیون بنی باین نام در شهر خاص اکیان کعبه و اکیان هزاره سلطان  
و در خاص خارج شده بودند و اول او سطلی بدو در خانه بسط کردند

شده و نویسند پس چون بنام کس و نویسند که از آنس آمده است و  
سپهبدان و شاه و بشارت و استیجانی آن عالمیان کرده و چلیون  
جوشان سپهبدان چون بونیا آباد کرده بود و مودت و بدین کیان و بونیا  
طیب بوسن و شاه و کور و دند و کور و کور و کور و کور و کور و کور  
که دیدیم از آن پس بونیا و بونیا و بونیا و بونیا و بونیا و بونیا  
او و محمد باستان و بونیا و بونیا و بونیا و بونیا و بونیا و بونیا  
اولی و اطالیه و رفته و رفته و کور و کور و کور و کور و کور و کور  
نویسند و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور  
نام که کردند و از ده شهر و کور و کور و کور و کور و کور و کور  
پشت و شاه و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور  
حکومت عام مانده و آن و از ده و کور و کور و کور و کور و کور و کور  
خراب گشت و قصد و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور  
بعد و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور  
بر کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور  
با و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور  
اول و شاه و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور  
چند و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور

نام مادرش خطا بود و لبه بیون سبز خطا و خور طاس از بی آورد و ملک  
بنام او موسوم ساخت بعد از دیر پس ای کس عده ای کس نام خود را  
مقن ابر خود را در سنگین طویس و استقامت نماید بهیاس بود طیار بود  
بن غلبه پس ای کس که شغلند از لایه و خور طویس ای کس که آورد  
و از شکم خود خور طیار را در ای کس که طیار را که در از دیگر کس طور  
کام طور او مور پس ای کس که کس طور از یک شمشیر کشته بود کس که کس طور  
شیر یک در غوغا طویس بیون در کشته بود و این هر دو در خور طیار  
ای کس که بن غوغا طویس با دشتا ای کس که کس طور در غوغا طویس  
بود و لایه ای کس که دو نیم میل از لبه بیون بود پس بیون و عده ای کس  
و خور پس با دشتا ای کس که بود و کس طور و بود کس که بیون را با دشتا ای کس  
و هر دو را از دشتا ای کس که بیون را با دشتا ای کس که بر دشت  
کس که کشته شد و کس طور و در غوغا طویس ای کس که عده ای کس  
که دین بود کس که با مقام داد و عده ای کس که کشته شد و کس که بیون را  
سببایه طور بن موسی سید و بیون را بیون را متفکر کرده و بیون  
نام دختر آورد پس در کشته دو هزار و هشتصد و شش عالم را بیون  
بن زبام با دشتا طویس در دین و بیون را کس که یک ای کس که دین  
دو هزار و هشتصد و پانزده عالم بر طای برده بعد جنگ و محاصره ده سال

مسئوس درین جنگ دلاور و لکمی و بود چنانچه که نشود گویند چون پس  
بر دست قبلو کطیوس کشیدند و پناه ایستاد و فوجی بپوشید و از پیش  
دینا او را در شبی که طرای موقوف خواهد شد کشتند و مسئوس را  
با دینا با سرباط آمد و چندی با دینا می کرده و در سینه زد و بعد از خارج  
طیوس بن از طیس بود و ستمش بر و کلس سپهران را بطردید و  
از آل هر قوس با دینا شدند و بعد از این طیس بن بود و طیس  
یوریطیون نیز در و کلس با دینا شدند که بینه او پس از  
اطا که کطیوس بود لیکن مشهور است که در شکست دو هزار و چهار  
و چهل و بیست عالم سبقر این با چند قایل مصریان و ساسانیان  
چهار صد سال قبل جنگ طرای و یکنزد و با دینا و ساسانیان  
سجی در اطاکه آمد و دختر کطیوس با دینا و انبار خواست و در  
آور و نصف آدمی و نصف یار و دینا شهری خود دینا داد و در  
با دینا می کرد و گون یون نام و خبرش ایستاد و ستمش  
خواند و مبطون سبطی سید و بدین یعنی خبر خود را مبطون  
و که نسل مبطون خبر ساخت و در سمرقند و کتایوس بن  
کشته شد و بپوشید با دینا و سر آراشته و پیش او را کتایوس  
با طریوس سلطان طریوس حاکم کرد و دختر خود را و کتایوس را با او که خدا

سلطان بطلان بن بزرگوار از انکار گفت ایو سلاوا از بر رفتی خود و حاکمیت  
 گفت که خواهر من مرد و چه کیسالی فیلو سلاوا به غیر این من از خواهر من  
 در گفت بدی کیسالی من بطلان بن بزرگوار اگر من شش ساله بودم گشته بودم خواهر من  
 که همیشه در بخت از کیسالی من بن بطلان بن بزرگوار چنین پدر من و خواهر من  
 را بدید و کیسالی من بطلان بن بزرگوار که خدا کرد و بعضی گویند پوراس را بدید  
 گرفت انصر من از ششالی و دیگر یک شکم آورد یکی کیسالی و دیگری را کیسالی  
 رفیق با سونان شده اند و از نزد کیسالی و خواهر من بطلان بن بزرگوار  
 بن بطلان بن بزرگوار که خدا کرد و کیسالی من او که بدید پوراس را بدید  
 سس بود و در عهد از کیسالی من بطلان بن بزرگوار بن بطلان بن بزرگوار  
 با از کیسالی من جنگ کرد و هر دو میدان افتادند و از کیسالی من جان شده  
 و خواهر من بطلان بن بزرگوار بطلان بن بزرگوار که با دنا کیسالی او نامش کرد  
 ساد کیسالی من او در عهد من سس بطلان بن بزرگوار بن بطلان بن بزرگوار  
 سس بن بطلان بن بزرگوار نام و من بطلان بن بزرگوار در عهد من بطلان بن بزرگوار  
 بن بطلان بن بزرگوار او را از کیسالی من بر او شش بود و کیسالی او را از  
 بن بطلان بن بزرگوار که شش از شش من بطلان بن بزرگوار رفت و سس  
 بطلان بن بزرگوار بن بطلان بن بزرگوار که از بن بطلان بن بزرگوار بن بطلان بن بزرگوار  
 بنا کرده و کیسالی من بطلان بن بزرگوار او را از بن بطلان بن بزرگوار بن بطلان بن بزرگوار

طرزین یعنی بر طبقا فرزند می آید مثل طبعیوس که پشت و درخت میای  
 خودت مثلت بعضی او را بنظر تو کس و درین برخی منظر تو طبعیوس  
 گفته اند بعد از آن طبعیوس به یک خانو است که از این طبعیوس است  
 طبعیوس برین طبعیوس از یک کجاست و با یکدیگر برین طبعیوس  
 و بنظر تو طبعیوس آنها آمده و کجاست که اگر گفته ساخته برین طبعیوس  
 وضع برین در یافت که هر سال طبعیوس طبعیوس طبعیوس  
 بنظر تو طبعیوس از برین طبعیوس و بنظر تو طبعیوس  
 و در راه بسیار می از در و در آن طبعیوس طبعیوس طبعیوس  
 دوم او میاید و طبعیوس او را طبعیوس آن طبعیوس که طبعیوس  
 برین طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس  
 از طبعیوس و طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس  
 بنظر تو طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس  
 چون طبعیوس از طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس  
 طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس  
 طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس  
 از طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس  
 و طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس طبعیوس

بردم از آنجا که در هم عبارت آن چیزه که بر آنند چنان که کسی فیوس بن  
فیوس بن بدشوار کاو با و کورنط و فلینس که در میان او و عوم و عابدی  
بنمود و فعل ساخت که فیوس بن و سیک فینس به ایران انکشت و سطا  
را که فیوس بن است فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن  
طیب بن فیوس بن و فیوس بن که فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن  
منج میگرد و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن  
خود و دست آنکه گرفتار شده بود و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن  
لشکر از آنجا که فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن  
یافت و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن  
از فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن  
بجای که گویند فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن  
زندان که فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن  
و کما فی فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن  
بر و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن  
طیب بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن  
فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن  
به زیاده و در کشت جان است و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن و فیوس بن

[illegible]



[illegible]

انجمن ای فخر که موس بن باکند که موس اجمرت و دست کرد که از  
 مادر و خاله پیش از آنکه موس شود بر نو پسران موس بادشاه طبعی بود که  
 موس سلطانان که در نظر بر این بخش لوطیا که بعد از این بنابر که موس  
 و کور و دیگر کسیه بادشاهی کرد و بعضی بادشاه طبعی که بعد از او و او  
 بن سانی طلاق داد و دوم چو که چشم بسیار داشت و از دو و سه  
 آورد و در کسب و عمل که در شمار داد و دوم چو که بنیاد و سونیر و در  
 یکی بعد چو دوم طبعی که بنیاد و سونیر و در یکی بعد چو دوم  
 کشت و بنو خود را با طبعی طبعی که در کور و سونیر و در یکی بعد  
 کور و سونیر و در یکی بعد چو دوم طبعی که بنیاد و سونیر و در  
 رفت و از بنیاد و سونیر و در یکی بعد چو دوم طبعی که بنیاد و  
 اولاد که موس استخراج بر طبعی که در کور و سونیر و در یکی بعد  
 و از او و از آن فرزند چو دوم طبعی که بنیاد و سونیر و در یکی بعد  
 طبعی که بنیاد و سونیر و در یکی بعد چو دوم طبعی که بنیاد و  
 بنیاد که موس بن بنیاد و سونیر و در یکی بعد چو دوم طبعی که  
 بعضی که بنیاد و سونیر و در یکی بعد چو دوم طبعی که بنیاد و  
 از سبیل و از انعام و از کور و سونیر و در یکی بعد چو دوم طبعی  
 شود و از این که بنیاد و سونیر و در یکی بعد چو دوم طبعی که

بخدمت او که بنده از او سخاوت بران طاعت و تحمّل آورد و زینتی با پولی بنویسند  
بر دستش بافته او را بکسین نام یافت چون بپوشید روزی در کوچه  
با او بنویسند و جادو شده بود و هر کس از کسار شود پند بنویسند و است  
را گشت فکر بون بعد از هر که با او بنویسند و بنویسند و بنویسند  
را بنویسند که رفت در اوقات بوی سفیدی که بنویسند و بنویسند و بنویسند  
بصورت بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند  
را بر سرش فرستاد و بنویسند که بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند  
رفت و کو بون او و بنویسند که بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند  
قرار داد که بنویسند که بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند  
تا به بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند  
رفت و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند  
بنویسند که بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند  
امور سلطنت بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند  
قدم بپوشد که بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند  
بسم که بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند  
بنویسند که بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند  
بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند

نه جنگ خود در گشت فزایش از بغل و خیز طایفه یوسف بن علی و شکست  
و در آنجا دیده بودند و راه را هم بطور حسن و کمال میزدند و چون که بخونیا  
آمده و مکان یافته بودند چون که رسید و الک بن یونس و یونس و شکست  
با خود داشتند و آنی یونس بر او دشمنان گشت چون از بغل و خیز  
که الک بن یونس از کمان خود بر سینه زد و محو حسن و یونس و شکست  
و در کار داد که بخت محو حسن و یونس از آنجا خیزد و خود را بر سر خود داد  
یعنی او را کلو بنده و در خود و هر چه از آن الک بن یونس و طویا  
رفته اسیر عشق کلید بر سر خضر و یونس گشت و با او که نه است و یونس  
کلو بنده از بغل خود است این الک بن یونس و یونس و شکست  
همراه گرفت و بر سبیل و نفاق و با او که در خود با تمام این روش  
محو حسن و یونس و شکست و یونس و شکست که بعد از آن  
و افتخار و طاعت از آن یونس و شکست و یونس و شکست  
گفته بخت گشت و یونس و شکست و یونس و شکست  
حاکم الک بن یونس و شکست و یونس و شکست  
و یونس و شکست و یونس و شکست  
لوس بن کسان و شکست و یونس و شکست  
بخت و شکست و یونس و شکست

که با طغوس مهاجرت کرد گشته شد و به طغوس طغوس بن طغوس  
و بعد از آن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس  
از طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس  
همه را گشته شد و هر چند طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس  
بر دست شایسته بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس  
از بر با طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس  
اسطوس بادشاه را طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس  
طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس  
ذخیر طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس  
طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس  
و او را طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس  
به دست طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس  
از طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس  
و از طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس  
غیر طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس  
صاحب طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس بن طغوس  
بزرگ که یک است به یک است و یک است به یک است و یک است به یک است و یک است به یک است

و شجاعت ایشان هم پیش از لیکور خوش بود و تحصیل است  
که چون پیری و کطین و شاه دست هم در سلطه اول از چهارفت  
میزنی که دست است لیکور خوش سن تاج شاهی پسر خاندان  
بود که کطین که جبار نه لیکور خوش بنده بنده نام داد که اگر مرا بید  
خود داری من جلی خود را صنایع کنم لیکور خوش بنده شد و گفت ترا  
ببرضم لیکن جلی اصابع کن نه بید بگر کنه جلی گفت وضع رجب  
خوش شد آن خود را زرد ملکه رویی شده گفت اگر در نماند  
و که دختر ملکه گذارید قضا را ملکه فرزند را و در چشمش لیکور خوش  
آورده و او در انوقت با غره اند باطله و خود شده گفت  
این بادشاه و بر بخا و و کریوس یعنی خرمی زمان نام که در میان  
بدین رویه لیکور خوش شد و سنیاس که در میان اری که شود  
لیکور خوش بعد بنفست شد شاه خود را نایب کریوس خطاب  
کرد ملکه احوال بسیار خوشش کردید و شینگ لیکور خوش کرد  
برادر ملکه از لیکور خوش سخن گفت در اسطنت تو که او را  
و بسیار تر ساینده لیکور خوشی آنجا که نخته که بطی و بلاط  
که ملک بسیار داشت و علوم و سیاست ملکه اری اخذ کرد و  
مردم شرافت و اکابر و باریکات اعلا نهاد و از اندیشه شاعر و گو

دوست لنگور عوس شد لنگور عوس نیست که تنگبوس بنق سفره افروخته  
و این بختیان آن کمر نهاده بود پس از اینجا آسپارفت با اسلحه ای دم  
نظرو با که چکان سارکن خوانند خامو و در سجاد کباب بود حکایت  
پسین صرقت تفرقه در دم سببا طریق شمعق انداز می بود حجت پس  
باستین و افریق و هند و هند از بلاد طرک کتابی که خوان خوان این  
هر سه ملک نوشته بود بافت اعرض در ایام غیبت لنگور عوس  
عایا ای سید یونیا فساو بر پا کردند و هر یک فکر عرق و ششک  
داشت و اگر چه از کلبوس مر و عاقل و کربوس و صیم و غیت پرور  
بودند لیکن از عایا چنانکه متابعت لنگور عوس میکردند عا غیبت  
نقی نمیدادند چون بخت برین و تیر و کشت خرابی است یار و زور و کرم  
را بافت عایا نخی رسول فرستادند که اگر چه درین عایا  
است اما یافت سلطنت از لنگور عوس بهر راه و بار خود  
شفاق تا سیاست و مودت و ارج و لیج دم چون در اسیر طیار سو  
زخمی شرم و خوف با شاه و کرمی بازار غیبت دادند و با طیار  
عادق غیبت از او را نور انجراج ملک و ملت کما شت و بیان نمود  
که من ملک الغایا بودم و فرمایند که دم خدا ام اللهام اود و کتب  
فرستاد که اگر دم بران محاربه نه موجب فزونی ایشان و زمین و دیار

و چند امر او و صحبت خوانند آندم تا شمار را از فواید مجسمه خود محروم سازم  
 پس کسی که این خبر که از رزق بقا ناپو و دند با نهادن بود که خود را بسایه  
 خرد و در بازار حاضر آیند بخود آن دست هشت که حاضر شدند که میبایست  
 شدن اجتماع مردم به یک کل میزد که در شهر شتر می خدای عظمی  
 خنک است که بجهت منواری کشت لیکو غوسل یعنی در باقیه از  
 این خود بادشاه را اعلام کرد که غوسل از مردم لیکو غوسل نشاند  
 در بار در او را دریافت پس لیکو غوسل آن دست شکست  
 طریقه یعنی مشیر که باد و بادشاهی بنی باشند مقرر کرد تا شود  
 و صوابه برای رزق کار آمد مردم طریقه راه و در چشم قدم  
 بر انداخته کتاب لیکو غوسل پسندیدند و طریق او را برگزیدند  
 پس لیکو غوسل این سی من فواید به بدل رسوم بسیار  
 و اجرای هر که خود آنها بخاد و دوازده امین قرار داد و جمع  
 و صنایع ملک را با نه هزاره سلاح داد تا مردم به اندک سلاح جدیدی  
 که بسایه به نین امور است و گفت که بر کسب سفیرانی هم  
 شد و در پیشش بخیل کند چندی آن عبادت نمایند که به رنج  
 خاطر و کلمات حق حاصل نماید و مردگان که بیرون شهر دفن میکردند  
 در شهر دفن سازید و بر مرده خرج کرد که بسیار بکنند و زیاده از آن



روز یکسوم بموشه و هر کور در دایم که در جنگ نشسته بودند  
مکو کار نشان میماندند و سبزه چون مردم بسیار و پیر از وطن  
آید یکجا دفن نمایند و هر که قریب قطن فصل رسد و در کوهستان خود  
شود ولایت لنگونارسی میزند و کش و ولایت سیریطا  
برند خود بخش و بقولی بسهرار حصه بقولی چهار هزار و پانصد  
مساوی میسیم که دایمی معتمد و بدگری نباشد که اراده خروج کند  
و فرمود که هر کسی که موافق این قوانین عمل آورد برین حصه حق باشد  
و از آن بهره بردار و عمارت خانه از حوت که فرمان داد  
و حصه از سیریطا از حسن میسکه نباشد برای سکاکی  
شهر مقرر نمود که در محدوده اماکن مسکنه شهر قتلست راه نیابد  
و اگر کسی قاتل است اینجا خواهد بطور عینت مسکنه قدیم باشد و برای  
اطفال فراد چنین کرد که چون بچه را بداند از جای مجرب برده و  
و اشرف در آن نظر کنند اگر دست و پایش عذر و قیافه آنها  
محمود باشد حجت است بدینش سپارند و گرنه از کوه طبعین  
اند از نه و زنانی اکاه کرد که در ایام حمل از خوردن آبهای خنک  
چنین بریزند و آنها را قاطی اموات چه در آنکس فایده بود و  
و او را مسافر است بیاید و شهر قائم کند تا آنها را بر او دیگر تعلیم نماید

را سفر از جهت اموال و حق را نمی بخشد منع نمود و او را مسافرا  
 کاری و چندی نمی گزیدند اگر ضرورت افتد اول بسکونت آن می  
 جایز است پس بجای مضروب سازند در باب نه و اوج نور  
 و نمود که مردان بنگاه خود هر بار هفت بار اگر کردند مردم آنها را نوت  
 و عقیم کنند و پوی از دواج و می معین شد اگر در جوانی زن بکنند  
 پس از سبزه و زناشوی در سبزه هم می بینند اگر در کم فواید و  
 از دواج کنند و نیز از سبزه و شادی زنان بی لحاظ دولت شود  
 خواهد شد چنانکه کسی بر دولت کسی فرغند نشود و هر چه خود را کند  
 چون زن بکلی بار دواج کشندی اول عیدی که زن بالغ است  
 و عقیم است با وود و فرمود که چون زن و تیب شوند ملازم و کند  
 مو حجاب و حشمت نشود و سوا می نماید شاه و دیگران آن را  
 خواهند داد و معین بود که اطفال او او با سبزه چهارده سالگی  
 طعام یکسان دهند تا کسی نباشد که من خلس یا تو انکر روده ام پیش  
 بر دمانیکه برای آن کار معین باشد حاضر خواهند ساخت و آنها خواهند  
 دریافت که هنوز اخلاق طفل از رفته بانه و در خانه مادر یک نما  
 تمام نوازند که و بانه و جوانان نوشت بخورند و بپزین ملاک سوک  
 طعام است که در سر کوفت و خون بر نداید پس بطور کلان بگوید

و طفلان هم در کفایت بر رسم زکات بجا می آورند و در کار حج و عمره که از بی سوادان  
 خواست نمایند و در سربازان بیشتر نرم و گرم طعام بجا آورند و اگر کسی بخار که در گرم  
 و کسی که طعام در خانه خود و در سفر حاجت نرود و اگر کسی در پست خود است  
 و نه کام خفت مشعل در کوشش همراه بگردند و عاقل را در دست بجا  
 تواند دید در لباس سفر را در گرم و غریب و عیال بکس بجا  
 پوشند و از ارم و تن این لباس در میان بجا و از غنای و غنای  
 و طفلان تا دو روز سالکی بپارند و دوم پوشند و به نایکسان بپارند  
 در کسینند و کودکان بکفش و زبانه کرده راه روند و چون پس بپارند  
 کفش سخت در پا کنند و نور آتشند و به نایکسان بپارند و غسل  
 نه این رسم نبود اگر ضرورت میشد و در هزار و طس غسل میکرد و در کفایت  
 نه این رسم هر گاه بجا می آمد و به نایکسان بپارند و به نایکسان بپارند  
 و کشته می آمدن بپارند و به نایکسان بپارند و به نایکسان بپارند  
 پوشند و طفلان و جوانان و پیران و زنان و کودکان بپارند و به نایکسان بپارند  
 به نایکسان بپارند و به نایکسان بپارند و به نایکسان بپارند  
 مردم بر پا می آورند و به نایکسان بپارند و به نایکسان بپارند  
 بپارند و به نایکسان بپارند و به نایکسان بپارند و به نایکسان بپارند  
 از این پیشه باطل می شد و اگر طفل در نظر نری می آید و خوش شود

مردم و راننده نماید بزرگوارند و اگر در کودکی از طفل یکی بجهت کلان باشد  
 و دیگر آن که بتامنی کنند آن کلان بسیار است بدو خاموشی و غش و از کلان  
 غم و ح و بود و طفلان اکثر نگاه بزرگین گذارند و سبب لبش شد  
 و از اندر که ازین خواسته عاقل و بی بهره باشد مردم از آن برهنند  
 و در محاسن او نهند و از خود دور دارند و در عیال او است  
 و خاتمه خطری او خفته و همیشه بیاورند از مردم اشک مردم از عیال  
 و بازه علم طعن میکردند و علم سلاح در سپهر طاعت بود و عیال  
 و تراحت رتبه کم داشت و در محاورات کلام احسان بسیار میکرد  
 و در مضامین نگاه میداشتند و طفلان از پیوسته گوئی میمانند  
 و در روح مختصر گوئی و اقلال محروم یا اکثر احوالی بسیار پسندید  
 و سستی اکثر نسبت باری او خفته و در محاورات و صنایع مردم  
 که یک از اسب بویان عاقل زبده اند اگر نوحه انی در کاری که کار  
 و آهستگی دیگران او را محقر میکردند و سگان بسیار رست نموده  
 و سگان شکاری می پرورده و زنان انجام قوم و نوانا و خشن  
 بودند چون مردوسی پادشاهی در کار پادشاه و خبک رفی  
 طه و اندر و در سپهر طاعت نهند است و بیانی مروج کرده در است  
 پادشاه و معاوضه اشتیاج فاعده و نوار یافت بر سجده قدیم و است

باز دهم کار هدایت مردم کم از سی سالی قدر نیشند و ما از زمان  
 هدایت خود و دیگر مالک بر کسی طاعت نکرده و نمی نکریم و نمی نکریم  
 و فرمان پذیر می گمارشیم بود تا مردم بد خود را کار هر حرف نکرند  
 و انبار اوجمل در امور عظام نمیدارند و قوا این جنگ مردمی  
 سالکی نرسد قابل نشی و در این علاقه نو که نخواهد شد و بزرگترین  
 همیشه لشکر کسی نخواهند کرد و در یک مقام بسیار روز سپاه فقام  
 کرد و چسبایان لشکر سیر با خود دارند و جواب دهند و در خود غمناک  
 دارند و بعد طعام شب بسیاران حمد خدا را سرود نمایند و هرگاه  
 بر سر دشمن کنند پس سس که خدای علوم و صنایع میسوزد و سوز  
 آنها بود و قربانی نمایند که معاونت آن کار با بطور سوز که از کار صفا  
 و اخراج با و ازنی که در آن سرود که سطر که بر شتری است میسوزند  
 و ششیده روان میشدند و با و شاه و فتح خواهد بود و کسی در جنگ  
 با توقع مرگ بگریزد و در صورت گریز نام خواهد شد و مادر خواهد  
 زن انبار اشبع خواهند کرد که چنین کس جز او در خانه این از او بود  
 گویند که مردی از اسپر طایفه و از جنگست یافته بود مادرش خطای  
 معنوی نوشت که ای پسر من بستی نکرده که در این عالم  
 همه زنمان را بخواه و بدین زن جهان میرودند که اگر شوهر این پسر زنمان

[illegible]

[illegible]

تغیر میکرد که چون او را سوخته خاکبش در هوا و در آید خستند بمانند  
ز سه و دو که بشکوه خوش در شسته نهاد دو سال قبل سحر بود و انکو  
بشکوه خوش بود چون بود که گشت به از ان نماید و نسل و نسل  
شدند از ان و مقرر کردند که هر سال بر قدر مرک بشکوه خوش یکبار  
کند رشته نماید و در از نه و در و در الگند و اگر رشته سبب نام کردند  
به مرک بشکوه خوش که سبب بر اگر بوشن بشکوه خوش به بر طبعی  
چنگ که در دست مان نامک که قرار شد چه در اند باید زمان چنگ  
سکر دزد و مرکوشن انبیا بشکوه خوشیدن بر ان دیار برای او داند  
پس بر سر قوم کن که بسیاری او بسید یون مقرب او بوده بودند نشسته  
با اتفاق طلی کاسن شراع کرد و بلاد ای کس و فرس و سر نظر از آخر  
ساخته سکنه انجا باب اولی بانی سوسن خراج کرد و مرکوشن خدایان  
بسمود و نام خدایان شد و بشکوه خوش مرکوشن بود و بعد بر قوم  
سپستان بشکوه خوش طلی کاسن انرا و مرکوشن نیز گویند و معنای  
دزدان او بقادر مردید و هم سپستان بحاکم خود گفته که طلی کاسن بر ان  
بسیار نزل در حید و بانامه بود که با این سپستان و لشکریان  
بر مردم مشیر از در حید سپستان و رشته با هم جنگ کرده و مشول شدند  
با اتفاق از ان حکام بنوی کس نامی از اکابر سپستان چنداده کاوی



و منس بکنه لب بیون بین شرطه او کافیت شیر با هم بالمناصفه  
فمنس بکنند و چند شبان همراه او و منس با دو کاهان او و خدمت  
بولی کرس آوج گفت که فطرح الطریقین خود مکار و این اشی بکنند و بر فوطه  
سبایان آمده مذنب فومن نمودند پیش فومن خجل شد گفت  
که اگر بجز خود را همراه من کنی حق ترا الا امام بولی کرس بجز خود با تو و او  
فومن لبس بکس کرد و بن بستر اگشت و بولی کرس با جماع نمود  
و لبس بیون آمده است خانه که روز دهم لبس بیون ایستاد و باغ کرد  
نزد و کوب نمودند بولی کرس بر پشت و دست لبس بیون و او هر که مقابل  
او آمد فل کرد پس که منوس بعد سلطنت است و نه سال در شرف چنان  
رفت و بپرس بجای پرشت و بر قوم اعرنوس لشکر کشید  
لبس طالی کلس بجای پرشت کشید و بولی کرس ستاده بازخواست  
بر نمود و ران اوقات اندر و کلس الطیکوس فر مانده و امی سینا بود و بن  
الکلس اجمال فیما و رنده انداخته من فوبت بجهت کشید و اندر کلس  
مرد و الطیکوس امی را بی مصالحه لبس بیون بر ستاده پیام داد و او را  
در اسب اخفت و در این شمار چندین خوشتر با و نشاند و در پای  
نخوز حضور دامن او و شام و اعرنوس با کونسل اسطیون بکسبند و بولی  
یا منس حکم اند اسطر طیان جمع و ایستادند چون الطیکوس از جهان

پویش سپهر و محاسن شمشاد سپهر طایان بین خبر بی اعلان سبنا  
 به تنه لشکر بدوخته مشوره کردند و ای طر انظار بر مقرر کردن فوج از آن  
 خرد یافت از لشکر بان میان که قتل کنند بر آن جن سبنا نکرده  
 الکفس بادشاه سپهر طایان کاه بر سر سبنا ناکخته در دانه به میان  
 بافت از دانه آمد و در قتل و غارت صرفه کرد و بر شهر سفر قتل  
 اسباب جنگ آن خبر نمود بادشاه سبنا خبر یافته به لشکر  
 بدوخته تارسه سال جنگ کرد و از خبر سال چهارم دشمن را شکست چون  
 اسپهر طایان به یار خود رسیدند مطعون جوش و تیار کردند و بدیدند  
 بعد مدت مدید که کند و الکفس مردند بن الکفس بن  
 کند جای آنها که قتل بهینه و زربا فوج بدوخته بر سر سبنا  
 کشیدند علوم پس سالار سبنا بود و بولید و سر صاحب میروا شک  
 مسناد الطیبه بر پیشرو و بطر طلس سبنا مفر شد و بطر طلس و آن  
 جنگ قبل رسید و دوا در سبنا نایع کرد و مردم بسیار فرزند  
 سبنا نایه نشید و بکوه الطوم که سمور دود که خنید و اسپهر طایان  
 منظم شد و لشکر بر خاک از غیو سس کشیدند و بر مده طر طایان  
 از جوش و لگوینا سبنا کس از هر دو طرف بر جنگ افتادگان  
 پایگاه جنگ کردند از هر دو طرف به لوس از اسپهر طایان و لسی و کرد و

دو تن از قوم اعراسی هستند پس آن هر دو تهنیت ختمه خبر طهر خود رسانیدند  
اطربه بوس جانچا مانند لعل سیاه هر دو قوم در باب نظر این معنی تراشید  
اسیر طیار گشتند که قیوح شکار و گریزان شده و لشکر باین میدان کشیدند  
و از غیبت کس نگفتند که از دادون مانده و در شکار کس نظر مار نیست  
سیاه و چین قبال صحبت است با دو لشکر لیس به یون مظهر شد چون  
سببان کریمه بر کوکله طوطی پناه بردند و باره جنگ شعله کردند که آن  
شخصی را بدعا فرستاده از الهام غیبی ریا بنده پس افق آن کار بندند  
بنابر اولی طیس از طرف خود دیدند و شادمانه طیس الهام از دهنه  
کرد چون که در شش بر قلعه ام افتاد اسیر طیاران او را گرفته و زود کوی سیاه  
کردند باری نیم جان بخت یافته پیش پادشاه سپستان بعد بیان هر دو  
واللهام حب اینکه اگر زنی در از خانه آن بی طایفه و قربان گشته از اج و کرب  
شود و گرنه جنگ بحال باشد مردم جبر نشد و دختر بی کسی ابراهیم  
گرفتند ابی بوس کاس گفت که این دختر از نطفه بی کسی نیست این سخن  
بی کسی از خوف بدنامی که بخت پناه به سپهر طیاران بر دهن سلوک بوس  
و دختر خود را حاضر ساخت بخاران آن جوانی از اینان گفت که شاقیل  
و دختر این منسوب کرده اید پس حق شما نزد منقطع شد نیز رسد که زن مرا  
خبران رسید و علایق او از من عالم است سلوک بوس حمل شد و دختر خود را

[illegible]

و چون خبر رسید که پادشاه از این یافت که اگر کسی در این شهر  
 از علوم است که بکند الله بر کسی بسیار عفو شده و مردم از شهرها و قبا  
 ای و بیگانه می آید و صاحبان خود را از دست می دهند چون این خبر به پادشاه  
 رسید و چون می شنید از کل هند که می ساخته بسورت صبا آن اندکان  
 کسی را که در یک محل بناده رفت می بینان وقتی خبر شد که در  
 دشمن به محاصره به دخت از سلطه دیوس قوم را استقامت کرد و یک  
 ششافت چون غلبه ختم دریافت بسیار کار که بخند کرد و ختم کرد  
 پاک ساخت می بینان بعد مرگ از سلطه دیوس کسی با و بناده کرد  
 و دیوس اسیر سلطه نمودند از سلطه دیوس هر چند خبر است که در  
 نشاندند بعضی می بینان به چندی فریب که بخند و بنده اهل سلطه  
 شد و بنده یافتند بعضی به چندی گفته که طویم پس الولید و کس  
 کرده و بالتر خود از وجه کشیده بطرف شهر خند و بسیار خلیل آنکه  
 الولید و کس تنها ماند و در لشکر اتفاق یافتند و الولید و کس  
 الولید و کس خجک در پوست ازین فرصت طلوع پس با فوج و کل  
 شهر طلوع شد و الولید و کس نیز بسیار و کشت می بینان که کشته  
 در خرابی و خارت شهر و قتل و کشتن است و بنده می بینان عهد کردند که  
 زمین هر دو عاقلانه نصف محاصل آن پادشاه اسیر بنده و چون

[illegible]

[illegible]

و در دست داشت و قی از سطل و سوسن غیر با این جهت محبت  
اسپرطیان در شهر رسید و در کل منزلت او را نوشت که سطل  
سوسن اسپرطیان اینجای از فرمانی میکند پس یونان بجای  
ان مردم با قاف و ستانده جواب فتنه که اسپرطیان اسالیدی از  
اشنن با جهت و قوم اشنن شمن اسپرطیان بود تا چند اسپرطیان  
از قوم استعانت کردند اگر چه ایشان قبول کردند که خان جواب  
دادند که از ان عداوت مخوم نشد و طوطوس که مرد عاقل و شاعر  
و مدرکس بودند و اسپرطیلان مقرب و حین ساخته و اسپرطیان  
را از دینکیت و چار و در ادوات قافه دولت معلوم نمودن سطل  
شکر بسیار از اقوام ایان و لرغوی و سوسن و ارکادان و از قوم  
و از هر قوم سواران آیدند اسپرطیان صرف کورنط معاون  
داشتند چون رسم پادشاه اسپرطیلان بود که اول شکر بیدن  
می آورد با و صنف غلت شکر بفرستد گانه ایستاده و صعب  
کرده و هنرم ساخت و از سطل و سوسن متعاقب بدخت ملک و کلان  
از سطل و سوسن از متعاقب باز داشت پس از سطل و سوسن کس  
و بود که سوسن پسران توانان شتری را بد زنجی دید از سطل و سوسن  
در دشت ایستاد اسپرطیان بدیش که خنده و قوم اسپرطیان بسیار



خست عالی شدیم و در باخند و بادشاه خود دل به ساختن طریقی  
سازد و نخست که بعد آمد بود گفت آنچه شوا از چکل و لغات بشارت یافته  
من از اربابانم خواهم بماند و پیشایج موثره اخبار اولد او به حضرت  
مستجاب و بخت سفر کرد و گذشت قوم میل و حاکمان جنگ و بازم سازند  
و از سلطو موش نیز شک خود را بطریق دشمن گذارای نمونه در سلطان  
را نداده و وضع قدم سفر به خشتایی از لگو یا غارت کرده ال بسیار است  
اگر سلطان با چار شده و برخی از سواران بقایه سبیلان فرستاده و باقیم  
صیقل در سلطو موش ختم بود این جزو و سعادت کرده و بعد  
چند روز صحت یافت و بعد که آراشد معان ال سلطو موش و باو  
که گسترده و کس باو آنچه در چند پیش آن گفته که چند روز جنگ  
منوی دهد البته از سلطو موش که در قیل برای کفاری زمین کرد و گیاه  
لگو بازمی پیش آن بود و رفت و نان بختش به بسیار  
از شکش گشته و خنده و از سلطو موش نیز از خزان خود را بشک گاه  
سال بیوم اسیر سلطان بشک بسیار فرستاد و در سر سبیلان باخند و سلطو  
که طبعش شاه ارکاد با پیشک بسیار به در سلطان آید و سلطو مقابله  
شده از سلطو که طبعش ال فرشته و میر و غا و جدر آمد که اسیر سلطان  
برانه از سلطو که طبعش که در ارساند از طرف قوج سبیلان

و بشنید می نایه سمنان گشته نشسته اند در آن حال سپهر طلیان عهد فرودگاه  
شد بهتر که بگوید که اسکن بر گزینم پس آنجا رفتند و بسبب کفار بحر و سحر  
فکره تا بنگارده در بر سر طالع نشسته اند و دیگر سبیلان که در دست طلیان  
گرفتار شده اند و طالع است که بدهد و از سطلون کسین صفت سواران و قوم  
برگزیده و موضع ای کلام غارت شود و طالع غلام است و بافت با شاه  
سپهر طلیان بدو افتاد آنجا لشکر بهر از سطلون کسین گشته و جنگ  
از سطلون کسین و صفت لشکر شکست خورده و بسیاری از  
سنان گشته نشسته اند و از سطلون کسین بر مردم گردیده و بهشتی  
افزادند و اینچاه سوار اسپر سوار شده عالم سپهر طلیان و مظلوم  
شادمان شده اند و از سطلون کسین ایام فغان در غاری گشته اند  
از سطلون کسین به آنجا سوار و زمانه و در بر و در کان و قوت که در  
و دیگر که شالی برده در آنجا و کاشی بهشت و بهشتی و این است  
آن شال که نموده بر سر انجی خود و از سطلون کسین و در آنجا که در  
و دیده از آن ایام که بر آمدن شایسته که در آنجا که در سبیلان و در پیش  
و سپهر طلیان با و دیده گشته تا آنکه از سطلون کسین بر مردم بر نه و سحر  
کو زنگ که معاند سپهر طلیان بوده تا خفته غارت کرد و مردم بسیار و در  
تا به از راه تار گشته تا راج بزرگ نموده بر سبیلان تا خفته و یکجا

خلیج میان او ردیجه که آب بر طیان برای فن کشن کلان بهانه عید خلد  
مسلک از طاک بقعه عید خلدی از سطلو سوسن چنانکس که در طیان  
که بعلی که در طیان بود در سطلو سوسن آب بر کرد و در سوسن آب  
با سیر طیان فقه و نهفت کس و در سیر طیان محافظت بنمودند و خانه  
زن پر که آخری چنانست سکونت کردند و مقدار اقل از آن خمر خوانی بود  
و بود که شیرینی بی باغن در آن نهفت کرک است و در دوند و در خمر نهفت  
از سیر طیان فقه و نهفت کس و در سیر طیان محافظت بنمودند و خانه  
از سطلو سوسن در آن نهفت کس و در سیر طیان محافظت بنمودند و خانه  
را صنایع بنمایند که در بسیار و در چون هرست شده اند و در  
از سطلو سوسن که فقه بنمایند که در سیر طیان محافظت بنمودند و خانه  
با سیر طیان فقه و نهفت کس و در سیر طیان محافظت بنمودند و خانه  
که در سیر طیان فقه و نهفت کس و در سیر طیان محافظت بنمودند و خانه  
آب خور از آن آب که در سیر طیان محافظت بنمودند و خانه  
شد از آن با غلام که فقه بنمایند که در سیر طیان محافظت بنمودند و خانه  
سوسن که در سیر طیان فقه و نهفت کس و در سیر طیان محافظت بنمودند و خانه  
غلام بنمایند که فقه بنمایند که در سیر طیان محافظت بنمودند و خانه  
که بنمایند که فقه بنمایند که در سیر طیان محافظت بنمودند و خانه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از خصایف بونیان بود سوخت و چهل روز مرد فارسی که سپهر کردیک  
طیغ شمس است چهارات نامور بودند و قتل رسانید بعد از آن که کشته  
سلب با ناطق نابه و سلاطین با کوسل قواحد شوارر کرگمان نهادند  
حاجوستان و دلبان در هر قلمین کردند و وسط کلس و از سبط کلس کردند  
و دیون بن بطاوسل شمس حیدر رسید چون شد باشد که کرگمانی هم  
آورده بر سر کرده افار پس قریب یک فامت و زنده و جنگ فارسان  
و دیگر که در سطر چهارات فارسان که در دانه آب می رسید این بود  
و از چهارات کنار دیار خود آمده بر چهارات خوشنشان که بعد از این  
آمده بودند غلبت بعد از آن ملان کرگمان و سایر جزایر بصلحه انجامید  
و در سلطنت طمشت و دست چهار صده و بنقاد قبل و معارف آن حال بود  
بطاوسل مورخ و چند در سابع و سبط کوسل نکسان و کوسل و کلس  
دیو کوی و کوسل این قوم که در بعد مرگت چون بی کلس بر کلس  
که در افاد پس سپه سالار جنگ بگانی بود یا د شاه شده و هلال ملک  
بعد از و در سطر قیل سیج میان نشان و سپه سالار جنگ و میان  
و تابست جنگ حال نکاد شده هر دو طرفه و ضعیف ساخت چنانچه  
مورخ گفتند مردم سپه یون لشکری که ای کیه باقیام نه ستاد و بسیار بر اقل  
آورده و در ای کیه حاضر کرد و در فتح کشیدند و نشان آمدش معده و بر سر



نمودند و بر غنیمت احوالی ایسی بیادوس لشکری که آن در سلسلی بر سر سواران  
فرستادند و سواران غلامی چهار زات آهشیان آتیه کردند و بیادوری  
در میدان آمد و بسیار بر او نیز سواران و شیناس و دینویوس و در آن  
که گشتند در وقت رونق آتش افتاد و قاتلین آن غلام طیاران آتیه  
سپاه را بدید و بپایان آتش بعد مجاهد و شاه مفتوح ساخته بر سر سواران  
که انار را بر انار آتیه نه حکم کرد و هر که انار بسیار شتران اخراست کرد و در  
و کستو فغان گفته که انار شست و ظلم کردند و بعد از آن مجاهد سال غنیمت  
و طراسی دوس انار آمد و مردم طراسی اند و چون قوتش تمام شد و سواران  
شد و بدید و طراسی دوس در سلسلی بر سر سواران آتیه و قاتلین  
شتران رونق داد و سواران طراسی دوس شتران را به پستان خیمه و مردم در بخار  
بالاخر مردم آتش و در هر دو دلاوری شست و شست و شست و شست و شست  
سواران دوس دوس بر سر سواران و سواران دوس دوس دوس دوس دوس  
بهترین شکر دان و فلاطون اکستو فغان چنان که بر سر سواران دوس دوس  
پارس بنیوت کنیز یا لشکری از که بپایان دوس دوس دوس دوس دوس  
فریب بل است سید و با دوس دوس دوس دوس دوس دوس دوس دوس  
اجان دوس دوس دوس دوس دوس دوس دوس دوس دوس دوس دوس  
خیر قوس تبون دوس دوس دوس دوس دوس دوس دوس دوس دوس دوس

تخت شاه زینه کشیده شده و در کمان تجارت فتنه پس کیان  
اصلاح خود کسب و خان ملک حره دلاور شکر بود سردار کرده و حسن قهر  
قد برادر در کنگ و وزیر او بل سختی و مصیبت علی کرده تا بجز کس  
و شتر خود بوسه بدهد این اسب را پس پادشاه در اسیر این لشکری  
فرستاده بسیاری از خواص او گرفتند و ملک غریب سپه سالار فارسین ظفر  
شکر او را بکشته ساختند و از آن غرضی او را بکشد و طبع او طلاق  
چو حسن بعلم و کوفتن و غرض طبع سپه سالار شکر سپه سالار فارسین  
داشت و از کار بصری که در حصار کسب از تصرف فتنه سالار داده بعد از  
سپه سالار بر ملک طبع پس بکشته شد که با او چهار سال خروج  
ساخته و غنوده با پس بعد از سلطن رسید و در سکه صد و هفت  
انراج کرد و اینده کس سالار با خود کس بر ملک طبع شکر  
سده و یکموم بر طبع پادشاه سپه سالار و بیکر طبع کده  
در کشته سه صد و هفتاد و طفر یافت بعد از آن سپه سالار بر طوق  
کس برادر و هر شتر اسیر طبع که اسلاوس حایت آنها کرده و در  
این بود کس با دو و یکم سپه سالار فارسین غلبه آن نه و در وقت  
رغم نبرد برداشت و کستان در جنگ در شد این بود کس بجز  
بر کشته در تاب که دوستان با فتنه چون بر دشمن طفر یافت نگاه شان

ازین پرسید و چون طبعش با پیوستن بال گرفت در شکم خود  
شفت و میان همه مصالح و نعمت و جود سال قیام بلند است و این  
لیساند ضعیف گشته و این چنین بود و عجز از خنده و قیام طولی شاه  
آمد و بنیان من گشاید و باو می توان طبعش من است با پیوستن من است  
و در سال از هوشیاری که در او بود و این بنیان من بود و من  
خود اکثر جانان بود و چون خبر مرگ من خود شنید بنیان طبعش که خنده و  
شفت و سالکی بر خشت شفت و در شکم خود و می خفت با کمال  
یاخت غم من که شکاف من که در شفت من در آن حدود که خنده بود  
و در شکم خود و می خفت با کمال من است با پیوستن من است با کمال  
بزرگ بر سر من در شکم من که در شکم من قبل جانشین پیدا گشته و شاکر  
از شکم من قبل شکاف من است بر خشت من بر اکثر قطع جود من است  
و شکم من ظاهر کرد طبعش که خنده و بر این خشت و شفت من است  
اما یافته که شکم من در شکم من حال من میان من است بر خشت من  
که شکم من با من خبر از پا و دو هزار و از پا من است که شکم من  
است بر شکم من با من خبر از پا و دو هزار و از پا من است که شکم من  
بر در بوس که در میان من با شاه پاک من است قبل من شکم من  
او وزن و دورتر و دورتر و از راه من است از راه من است که

همه بزرگواران که شنید چون مردم بجز در محلات پیش آمدند محاصره کردند  
بعد از آنکه به متفوج سلطان علی را گرفتند و در سلیم آمد و گویند  
گویند که بود از آنکه پشت کرد و در حوزة بیختر کرد و بهر شکرت که بکنند  
در سینه قبل بنام خداوند که در بدو خفت و خنجر ساختن بیاید  
شنید و در طرقت یکل منتزعی ایوان در قفس چون از اینجا که بکنند  
و از ابطال صبح آمدند اینجا کرده و انباشت و از آنجا که بکنند  
که شنید از لشکر سلیم در آن آمد و بعد از جنگ بسیار و شکست قبل و در آن  
ایستاد و اگر خنجره بکشد یا خنجره بکشد یا در اینجا به دست بپوشد یا کم  
در شکست قبل کشته شد و از آنکه در آنجا که در شکست و در شکست  
گفته اند بسیارین سکند و خنجره یا در شکست کرده و بهر عدم لغوی نه بود  
بانی برین کینه طریق ایستاد و بسیار کینه انجام مانند خدا جایی که در و برین  
دوستان خود بپوشد و کلیطه و کاشن من قبل آورد الغرض آنکه خنجره  
را بهر نام و از آب کسایطس منی چون که کشته برکان فلان یافت و آب  
غنیمت بپوشد و باو داشت و بعد از جنگ بزرگ پوروس باو شاه شهلا  
را شکست و در شکست قبل و کاشن بسیار خنجره پس بیستی است  
و اینجا بوسی فلان بپوشد و اری بزرگ از لشکر سکند قبل و سیدانه شهر کند  
نیکو و از اینجا تا فلان سوسن فتنه بسیاری از اقوام و متفوج ساختن



و بطریق کبوس فرمانه ای ابل فرستادند حاکم با قه و دنیا و سیاه کوشن طم طس  
سوق شده و در پی پیوس شعلق فرما جنگ با این کرده و انطیغابوس  
در سواد قبل گشته و نمالکت سکند در درهما بخشش کردند بطریقوس  
عرب فلسطین گرفت بطریقوس از انطا که شانه و کسانند و خود  
و در کت سیاه کوش طرسیا و بطاینا تصرف آوردند پس بیایا  
انطی بطر که اسکند در بر سواد و ناکه بشته بود چست کردند  
بشیدن حرکت سکند خروج کرده بسیاری از انطیغ تصرف  
و بطوس بخشش احاکم نمودند و بر انطی بطر روانه و بهر کردی  
غفر یافته انطی بیخو است که صرفه لیا بلده طلی بسردناچار  
بر انطیغستان دادند قناعت نمود و ششسان کبابی رسطو کرش کبابی  
دیو کرش بسردی بگردیدند و پویس بکون که انطی بطر از او است  
بسر و کسانند حاکم با قه و دنیا موزه بود در بخشش گشته شد پس کسانند  
انطیغ و و بطریقوس فلریوسل اور بخشش فرماز و اساحت و او  
بکامل و بنداری ده سال ملک اند لیکن بطریقوس بن الطیغابوس  
قبایل با قه و دنیا از شهر اخراج کرده در ملکیت پرانده ساختند  
بسر آمد ششسان سالار خود را با بعت بگردند اما بعد اقصی  
از و شکر کردند و بطریقوس رقبه کر یک قران و اماند کوش

بر ملک خود که بسیار داشت تا بعضی از بلاد و مرگ ماند و بقیه را تقدیر نمود و بسیار  
کسان گرفت و تحت سلطه ملک و از هر یک سواران و فرستادگان و از هر یک  
کران در بسیار فراموش آورد و لیکن هر یک سواران و فرستادگان و از هر یک  
تغیر و پارس که در آن گرفت و لشکری فراموش آورده و عوی ملک به خود  
انطباق و کس کرده باز در هر یک از این کشتن و داده و با چاه شده و پیش  
رفته و پارس شده و بعد از آن هر یک سواران و فرستادگان که سوار کوسن با  
نسما کوسن جنگ میکرد حکومت و دنیا داشت چون بسیار کوسن  
منقول شد و سوار کوسن را بر کوسن و سوار کوسن را بر کوسن و سوار کوسن  
را بر کوسن و سوار کوسن را بر کوسن و سوار کوسن را بر کوسن و سوار کوسن  
آید و سوار کوسن را بر کوسن و سوار کوسن را بر کوسن و سوار کوسن  
خوابی بسیار کرده و بسیار گرفت و بعد از آن هر یک سواران و فرستادگان  
در هر یک سواران و فرستادگان و سوار کوسن را بر کوسن و سوار کوسن  
اطل استلال و یافت و هر یک سواران و فرستادگان و سوار کوسن را بر کوسن  
بالای نام انداخت و در کشته شد و انطباق و کوسن را بر کوسن و سوار کوسن  
سال و دشا به کرده ملک به سوار خود و سوار کوسن را بر کوسن و سوار کوسن  
با انطباق و کوسن را بر کوسن و سوار کوسن را بر کوسن و سوار کوسن  
کریدند لیکن در بولی وانی سواران و فرستادگان و سوار کوسن را بر کوسن

و چون در مینو و هر چه می شد متحقق بودند لیکن فایده نداشتند و در ادرطیوس سبوس  
سینطانیکیوس از جابر دوم مردم شهر خود را مجامعه اکیان بیکدیگر  
برای طراکیان و کورنط و مادیونیا را با هم متحقق ساخت و مردم بسیار را  
مجمع شدند سپس پادشاه اسپریتا اکاه شده مردم را برتر بقیه  
لکوزیوس و کسین تحریص کرد لیکن فایده نداشت و اما آنکه کلوئیس در پیشگاه  
و پسرش موسس خاکیسین او شده بر راه پدر خود رفت و با مردم  
اکیان جنگ کرد و غالب آمد و در اسپینانوس و سون پادشاه مادیونیا  
بر او زاده خلف اسپریتوس کلوئیس مغلوب گشته اراده و از پدر  
و اسپینانوس بر او طفر یافت و در دست نگا ندش سینطاکر قنارت  
و اکیان بر عهد الطیس بود و اسکوس بر ایشان حمله کرده و پراکنده ساخت  
و از مردم بمغور خلف پادشاه مادیونیا طلب شده و بقتل رسانیده شد  
تا وقت رسیدن لشکر نوم بر همان قرار بود و فلوی من بر آن عهد بود  
اسیر شده و در ستم بقتل رسید و سیلا در ستم رسیده و جنگ نامطری  
کرد و تنش گرفت و سینطاکر گشت و اسپریتان هم شده و سیح بطور  
خود میکند و اینده و باقی احوال ایشان در ضمن فیاضه مردم مذکور بود

نام قدیش اسپینانوس و ان بحران موبی طوسی و نبوس غربی بحران و باطن  
یونیا شاهی آن است بطوریکه خطیر امون کفینه مسکن یکصد و پنجاه قوم مختلفه



دور از ورکنار لاکس هفت میل از بندر والیا و بوسیله او بسیار مصلحت  
اکلیوس از الاماره فیکوس و پیرش سکندره و بولی سق و اهلایر و غیره  
سلو خط و بیدنا و فیکوس و دوم و غیره این جهان اینجا مختص بان زبان  
و کر یک ناول سلطانین قدیم منجیت اولین ایشان <sup>اول</sup>  
بنی بر بوس و بولی باز دم و بولی شانزدهم پیرش و پیرش و اهلایر  
قبل مختصر بحث نوشتیم با نام بول و اهلایر و پیرش اسکر کرده و غیره  
خود ساخت و او بسیار ادا از ملک نمود و بعد از حکومت است و هشت سال  
رفت و پیرش بجای پدرش و بعد از او ای و بیست سال  
پیرش گذشت بجای پدرش و چهل و پنج سال ملک انداخته  
خامی تمام بر شده بسیار نواح تصرف آورده مکانی برای دفن خود  
و چهل و هشت سال پادشاهی کرده و مانند پیرش جانشین پدرش  
سلطان عاقل بود در عهد او قوام شرقی و البریانس برکنش تا حده و چنانکه  
نمایان کرده اند از امارت کرد و بیسی از ایشان گشت و بیسی و دو سال پادشاهی  
ملک فیقوس اول گذشت سزرا را شده در اخر عهد بالبرانس  
چنانکه گذشته شد سلطان اوس و چنانکه بعد از پیرش  
سلطنت رسید و البراین ملکش تاخت میکردند و چهار سال ملک و پادشاهی  
سلطان الفیدان برده و چنانکه مسبب کرده و چنانکه گشت و او بر کرده و پیرش

و او بعد سلطنت چهل و ده سال ملک پسر که پست  
سوار بود و پست و پست سال حکومت کرد و بعد از او  
پدرش و پیام پست میرزا پسرش از سید لاریستانی روس شمل فرمان بود  
و از روس بافتن بپایان زمین و آب تابه دار و خوشی استند او مطالب حکم  
انها فرمان نبرد اما هماینها کرده چون فارسین شده و در مملکت خود  
و این طلاس بر تحلیف کردند تا زمان خود را حاضر سازد و او ناچار شد  
استگند که خود سال بود پدر اکت و بجای خود شین که من فرمان  
را از ارضی کنم پس مان را از محفل پدر رده و بعد از آنها اطفال مرد در البان  
پوشانیده و با خنجر حاضر کرد و این طلاس چهل و سه سال پادشاهی کرده از  
جهان رفت و الکسندر بجای پدرش آمد و بعد از سال روسی پس  
را با لشکری فرستاد و اسکندر را قتل و نیا سبکی کشید با خواهر و محبا و پس  
را باز فرستاد و در سعاده پارسینان اخشته چون کسر خوس قیامقام  
از روس کرده از راه ماقده و نیا بود و پارسینان را رده اندراج بموس  
کنند و بولسم بوس از ماقده و نیا در قتل و خود نموند و بعد از کشتن  
و نند و صده پسر مرد و مرد و ایوس یعنی مردانه که در کرکک چهارصد  
مردمانند بود و فرستادند و بولسمان و یانیان و عولین و بان و اقلو  
انکار کردند مرد ایوس از طلاس استگند هزار لشکر خدا حاضر عیان

و آن کرد و ارجاز و سبب محاصره قتل جولین و سبب انقراض کرده که ملک  
از برین کشید بر ممتی در آنجا ساخته قریب طبعه یا معسکر ساخت اگر چه آنها  
بدانچه پیش آمدند لیکن اکثری بر دست فارسین شایه شدند و چون داده اند  
محاصره که شدت بحر معسکر فارسین و طبایع کرده و نهار محاصره برداشته و  
بر طبایع و سفایح بر آمده تعاقب کردند و اکثر فارسین قتل مغرب شدند و جمعه  
ماه اسکنه بطریق دیو سبب انقراض قتل با بقدر اسکان فارسین با خود سبب  
و اتفاق انوار شکسته یکدیگر در راه خود را طافت این ندید مرد و پسر طبایع  
بار دوم نهمین دور مر حجت انجابه و طبایع را ساخت و بر نهار اسب و سبب  
معسکر انداخت و سفایح لید مونیان بر سر کردی و پسانوس سینه  
قریب طبایع بار او طفر با فیه او را با اکثر لشکرهای کشیده و چند روز از جنگ  
اسکنه رشت با نگاه معسکر سفایح رفته که گمان در اندازد مرد و پسر  
داده بود و اسکنه در همه سلطنت جبل و سال از جهان رفت و به سر گذشت  
اول در دیکاس دوم السطیس سوم خلیفوس . . . با ششمین پدیده  
لیکن بر پسرش خلیفوس است و تا زمانه فی سلطنت بوده و در املاک شمر  
بسیار کرد و در جهت طایر سفایح و دیگر اقوام خود در آن ملک نظر و قصد  
فارسین جمله است و اگر داده و سفایح حجت از دیو ملک و مطاوعان و نیاوران  
و با رغبت شدند و بر دیکاس و آغاز سلطنت قوم و قتل و با ششمین

[illegible]

ملک خود و طریقی بصلح ساختند لهذا ازین صلح میان این شهبان با خود  
مستفاد شد و بر اسب و سواران و جنگ شهبان مجازی معنی پوشش کشیده شد  
و بعد از این شهبان با برادر یکا کس مصالحه کردند سال بعد که گاه  
واقعه نیلاد آمدند هنگام رسیدن یونان با قیاس سرزنش کرده و کلبه یونان  
را بمجاوریت برادر یکا کس قتل نمود و از آنوقت برادر یکا کس  
و قوت شهبان رسید و یونان فراموش آورد و بعد سلطنت بر سر سال  
از جهان رفت و پسرش سلطنت نمود و در آن سال  
خود بعضی اصحاب را حصبین ساخت با نظام ملک و تنزیب پناه و در  
پرداخت و سکه بنابر ابرار کرده کرد و شهبان چهار سال و شکر بنده  
فرستادند که کار می نگرد و برگشته و در خیابان آن شهر اگر خنده گفته  
اسمارت است و لا لاک که بنابر خود و در زمان چون علم دوست بود و صلا  
از اطراف طلبه شده زمت کرده و در امور سلطنت و خصلت  
و با سواد علم و دوستی بسیار کرد و یکم حکم نموده و با خدای سلطنت  
او سبب علم و خصلت بسیار کرد و یوری به پیش آمد و او کند برادر  
در سال چهارم و هم جلوس و سبب که طریقی منقول کرد و در آن چهارم  
زیر اسبید بن بر خیابان و در حسن برکت نشست و او  
از خاندان سلطنت ایلان شده و در عهد او بسیار در حکام معاودت و بها

بکری که مرده از قافله دنیا غنیمت در دوش بند برافت بالاخر حسد کباب  
 قافله دنیا رفت و دارد پوست خنجر یافته و بعد طبع سلطنت  
 بهشتی سال مرد و پسرش بجای پر رشتند و یک سال برت  
 این سال منقول شد بزرگوار کوشش بعد قبل و اورا کافور  
 و حسد طبع و برار استحق کرده بر قافله دنیا شکر انداخته چون این  
 طاعت مقابله شست و کشت که شست از پوست و سال حکومت کرد  
 و بعد و این طبع بعد و سلطان برود دست یافته سر بر آید  
 باز شش شش بر دوه هزار سید و یونان بر غولین طبعان شکر گشته  
 شکر یافت و یار سار طبعان شکر یار که کل طبع و طبع و طبع  
 با قافله و سار طبع و او قبل از اجتماع غولین طبعان ملک اندازانند  
 لیکن غولین طبعان بر قافله یافته اورا با کفزار و دود و سار طبعان شسته  
 و پس یونان لشکر داشتند و سار طبعان و شاه سال که شسته مرد و  
 و بولین سار طبعان شسته و بولین طبعان که بر غولین طبعان طبع یافته اند  
 عاجز آمده با این طبع صلح کردند و این طبع بعد سلطنت و چهار  
 سال خود سار طبعان شسته و کفزار و بر طبعان سار طبعان  
 بعد بر سر آید و شاه یارک بود که با سار طبعان و او عهد و  
 طبعان داشتند و کفزار و قافله دنیا با قافله از شاه قافله

شکست یافته بار دنیا دارها کسلی فتنه نه در سکنه بختا فتنه یافت و بطوری  
ولد از نامی انگشتر در ماقده و دنیا نه کامه بر دار شده و نیز گاهی می کنند و بگو  
سردار نیز یک عاقده و دنیا آمد بخت با بکشد که نشسته و فیقوس و یا  
زادگان فتنه و دنیا را بطور برغال طبیبی نه چون بویه سس فتنه  
بعد سلطنت و وسایل گشته شد و برادرش . سلطنت به  
در آن هنگام با سانیاس ای از خانه آن سلطنت تمام مردم فتنه و غدار  
با خود موافق ساخت لهذا تمام خانه آن ایمن طمس مصیبت فتنه و غدار  
که طمس مستی با جبار است قبل بر نیاد و فتنه و دنیا آمد و جوری پیش  
او را بر می افکند خانه آن خود را بخت و او با سانیاس اخراج کرده  
برو یکاس استقل ساخت و بر یکاس غریب بیادرس بطوری  
اضطراب فتنه و بار سلوبه سس عاقده و دنیا سپیده بطربی با جاه  
شرکای او برغال طبیبی برادر بر یکاس از بخت بیند چون فیقوس  
از بر طبیب فتنه با بای فتنه سس موافقت کرده از یکی از شاگردان فتنه  
علم فلاسفه موافقت و با بای فتنه سس استباد گرفته علم خبث و کداری  
رعیت پروری اند و فتنه سر آمد و با بای فتنه و نیزم گشت و چند سال  
بطربی به عی سلطنت و بر یکاس هر سر البریان لشکر گشته شکست فتنه  
گشته شد و بر خور و این طمس نام که گشت سلطنت و سال

فیلقوس شسته قتل بواقی شسته آنحضرت استماع خبر حرکت اورد طریس که غنیه  
 با فدیو نیامده مردم مملکت را از عجب طراب یافتیم که طرف این  
 لشکر فرزندم آورده خوان ملک بودند و جانب دیگر مشرق یونانیان  
 را تاختند و با سانیاس بنظر سیاه را از جوکس بود آسمان را به  
 سلطنت کردند و برکت با فدیو نیاس شیر خور بود و فیلقوس و بیست سال  
 عمر داشتند اینجا رسیدند و جان تازه در قالب مملکت در سید اولی  
 سپاه برآمد گرفت و دیگر آسمان را از جوکس را نمی پوشید  
 بهمه وصول داشتند اندر اینا تاخته منهدم ساختند و آسمان صم  
 کرد و همچنان سه باب صطرا اینا سانیاس که موجودی که از پادشاه  
 طریس بود نمود و قارن آن بر جای است آسمان را از جوکس را لشکری  
 با جیغ و سنا و او مردم بخوار ابرای طریس کار خود بر کفایت قارن  
 فیلقوس در رسید و او را با سپاه می از مردانش نقل آورد و در  
 برافیه لشکر آسمان تاخته شکست چشید و او که شفت تمام گریشید  
 بنده از این بجای نرسید و ستاده صلوات نمود با فدیو نیان جانید این  
 و وقت فیلقوس آن بجای شیر خور را غزل کند و فیلقوس بسیار گریه  
 چون پادشاه یونانیان در انوقت مرده بود و فیلقوس بر ایشان تاخته  
 از هزار منقاد ساخت که با فدیو نیان را از ابرایان حرم سیده بود و در



پوزش کرد و روی بس پادشاه لبریان خواست که فیلیوس اشتهی کند  
چون بپوشش مضانه انداخته با جمیع عساکر پرداخته باده هزار سیاده و پادشاه  
بقایه شتافت فیلیوس نیز یافته تعفت از کس از ایشان که شتافت  
ایران بپادشاه و خود را بپادشاه داد و صبح کردند فیلیوس در دل پادشاه  
عزیزت بپادشاه بپادشاه بپادشاه بپادشاه بپادشاه بپادشاه  
استخوان متقی پس که در آن شهر را خشت و دو موی پس پادشاه  
باستان برده و خواست فیلیوس اشته را بکشد و پادشاه  
کشته را بپادشاه اشته پس که در خترب پادشاه و پادشاه اگر رفت  
فوت مقاومت باغولین طایان بپادشاه پادشاه پادشاه پادشاه  
اشاره در محاسبه خود گرفت چون شتاف پس بپادشاه پادشاه  
منازع و مظلوم فیلیوس اشته از منازع کشته بپادشاه فیلیوس  
خاطر از اطراف پادشاه بپادشاه مالک کمالی شکر کشیده از طریق  
ولایت میان دریای مظهریون و مظهریون در آن چندکان طایان  
کرد و بپادشاه کشته بپادشاه پادشاه پادشاه پادشاه  
و حاصل آن کشته بپادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه  
جلوس در لشکر خود و لشکر را از بطن اویم بپادشاه فیلیوس  
پادشاه بپادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه

کتب خرافت که برین تو را بران مظهرند این به از خدمت کند  
 سعادت بخت نیست چون دران هنگام جز مزاج که گمان و تاراج  
 در اعتبار داشت نویسان شیشه و صفت شوم کرد بر سر سلون انگار  
 و در هم نیر جشم است بدشت آن نهر آسمان کرده و لایات آب  
 خود تقسیم نمود به ازان خبر یافت که لکوفرون بر او و جاشین بکند  
 حاکم فریدست و وجه خود را دران در کشید مقبول شد فیلقوس بکار  
 شتافت لکوفرون و طسیان را بکار داشت فیلقوس بنده فیلقوس  
 اقوام خویش را با بخت از نو سیان بدو اعانه لیکن از اقد و سیان  
 شکست یافتند و اقد و سیان را بر طسیان بیک کرد و از نو سیان  
 غلام شکر خود بیک کرده بدو لکوفرون شتافت و درود خیک عام  
 اقد و سیان شکست یافت فیلقوس از غلام طسیان هم دانسته بخت  
 افواج برداشت بابت نهر ارباده و نهر رسوای طسیان رفت و از نهر  
 بابت نهر ارباده و نهر رسوای نهر لکوفرون رسید و غریب بیک  
 صوب رسید و او شکست بر تو سیان اقد و سیان را از ایشان  
 کشته شدند و نهر را بیکر کشید لکوفرون و برادرش بدو را  
 فریاد فیلقوس اقد و سیان را اطاعت آمدند فیلقوس غلام صابر طسیان  
 حوز بنیل و اقد و سیان را شکست و از نو سیان کرده بطرف نهر کشید

چون ایشان بجهاد قوسیان بودند بطرف نعلی با لشکر گران و انشده  
از او مجاهد فلقوس کردند و او بطرف کس از عسکری آنس بود و مردم شهر توان  
دو تا و نه هزار پاده و دو صد سوار با خود و نیا فرستاده و بجهاد فلقوس  
فلقوس بخونده فلقوس ازین شور خود در شعله بریده و برادر عولین طاب  
طریافند بر سر سکار با دلو و فی شتافیه بخور کرده بر سر عولین طاب  
جوشش کرد و دو جنگ نشست و او بالا خراسان از شهر محصور یافت  
ایشان بنده چهار با افواج بجوی خود و هزار پاده و سه هزار سوار بجهاد عولین  
طاب فرستاده فلقوس و دشمن بجای طرس و اسطیس آتیه ساخت و آخر  
ایشان با فلقوس صلح کردند و سال دوم قوسیان با جبهه فلقوس  
و فلقوس بجای ماند و انشده و در لشکر ایشان بجهاد فلقوس  
دانشند که جز نعلی با لیس علی ادر غایت بنده قوسیان بجهاد شتافیه  
شکست یافتند و آخر در مجلس عظیم قرار یافت که فلقوس خود را لشکر  
سیکوی کسی از شهر کاف بسیار کنند و قوسیان به صاع خود یا فدیای  
بپرد خود و دولت قلم بر زید کشت طلسه خراج هر سال بده  
و تا بخرای و خراج بکل ادانند و سلاح و نهیب سازند و بشکر  
اهدایان صلح قرار یافت چون ایشان بجهاد قوسیان بودند و بجهاد  
لیکن محاصرت با فلقوس بسندند بن فلقوس بطرف طرس لشکر کشید

[illegible]

ناراج کرد و در هر جهت بر عهد و طریقی رسیدند و راه گداوه گفتند که اگر  
از غنایم با سبب باری البته ازین راه بگذری و جنگ در پوست فیلیوس  
محبوب گشته و ز من افتاده و هر یک کشته شد اسکنه بیاید و خیال من  
جسم پیدا اندر سپهر شاه داده و دشمنان موقع نبود و کوه ظفر بر من  
یافته و بچه و نیار کشت و و مقدار آن چهار است منس و رسید به  
داده و نیار کشت که گفته فیلیوس منس اندر بشنید که اگر طایفه ای طایفه  
راه دور گیرند معاودت نشود و اگر شود بکنند از رسول شهنشاه کشته شوند  
و ستاده گفت که تو که این شکل را جور افشارت کرده اند و شما را  
عالم آن خبر و پشت پس باید که شاه کسی از طرف خود بخار و در  
جنگ کنند و شما فیلیوس منس را بگری خود قبول کرده و شما را  
را بطیوس منس ستاده اند و همه انتر یک یافته پس میان و طایفه  
و فیلیوس منس یافتی شده و بیک کر بنا و فیلیوس مصاف داد و شکست  
و طایفه و فیلیوس منس بیک کشت و فیلیوس منس پس و خن  
استیون را زد و در انوار و غنایم انشان کشته و بکمال مهری ای  
و اسام صلیح او و خود پناه شاه که گفت شد و که میان و اسرار خود  
اختیار خود و اسیرند و کشته را با افتد از خود بر جنگ رسانیدند  
و که بجز این انکار و ضعف سلطنت فارین و آبادی انوار

[illegible]

عده ای از آن فرستادند و دانی کوشش گیرین بود و فوج بسیار نصیب شده  
بود از او و کشت بر این تپای سبزه جنگ کرده و در میان نهر و دریا کشید  
نهر و دریا که کشت و سبزه را تمام بفاک که لشکر کشیده بودند و او که  
از این سبزه و جنگا فوج لشکر بر سر فوج سبزه بسیار فرستاده  
و او که فوج دوش را سبزه کرده با فوج و بنا و سبزه و درین روز قبل شده  
و متفرق این فوج و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه  
و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه  
با این فوج و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه  
را نیز همان طور و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه  
بدست و کاشی کشته شده و چهار دیگر اسکند جانبشال بطریق شاف  
چون ده روزه راه از مرقی بوس کشته شیب کوه بی کوشش و سبزه  
استحکام داده بودند و اسکند زور کرده و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه  
و دوزخ و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه  
بر سبزه و سوار کرده و نظر فکته راینه و انفراد خبر یافت که کشته و سبزه  
ایشان از کشته و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه  
فراموش کرد در این هنگام از میان اقوام مجاوره با این تپای سبزه و سبزه  
غلطیان رسولان و کاشی کشته و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه

شماره پنجم در وصف شهران آن ملک بطور اتم و مفصل این است  
شده و شاه طالع افعی بجای خود و بنا بر ساختن یکند قبل  
بجای دولت و با خود بنا بر یک ملک طوس خلیفان ششانی بعد از  
این را که اینده آورده کهستان ساختن و در انهای فتح خبر  
کرد و بوسیله تمام حاکم که است از خلاف و عدوت یکند و  
خود آورده نظیر آن طوسان و حاکم فقه و بنا بر این باز در خود  
یکند و بنابر طریقت که یک و انشور و سیزدهم به بوطیک  
و طوسیان لشکر یکدیگر کردی که نام میرافزونید و نیز این  
شاه و دیگر اقوام که یک بر جای خود که در کوه کیت یکند  
که شمار او ستاده و یکم و بوسیله طوسیان یکم بر این  
ناخته زیر سیر کشید و این زمانه او را در حصار اینده و بی نشان  
در آمده شهر را که یکند و یک است و سی هزار و سیصد  
که صفا و بندر را که نام شهر را که سواهی بکل خانه بین  
تا و این شهر از وقوع این حادثه همه ولایات که یکند و در زمانه دوم  
طوسیان و در تمام ولایات که یکند و سی هزار و سیصد  
ناز کرده و اکطولیان نیز بیام نهایت و اولی و ششانی سوار  
و در خاست محنت نمود و یکند و در میان او نازده کس از زبان او این



[illegible]

سوار فراموش آید و پس از آنکه بسن بسیار و آن شده در دست و در  
 بسن طوس رسیده و برای اخراج است لشکر صرف غنای طلیطه  
 در سطوس یافت و غولی سوار طوس کویر که دو صد طلیطه بود پس  
 بطور ابد و از ده هزار سواره و یک هزار و پانصد سوار حکومت افرو  
 مداوم علیه خود نایب کرد و از بسا نایب محض و مانع در گذشت  
 این قوم فریب خوار طرای معک کرده شام به کس که در میان زدگی  
 مد فون خود فریانی نمود و بطور طوس از بیم و هوم زاتار بخ نویسی  
 ساخت و فریب یده بسن طوس رسیده و فارسان به بخبر ده نوز  
 سوار و صد هزار سواره یکبار نیز گران طوس نشاند و بطور کاید  
 اسکندر و زاتار بخ بر سر قوم است شمر مصار و محالک به حقه  
 در ایل از جهان رفتند  
 گویند اسکندر قبل مرگ خود که بطوس میفرستاد که حکومت افرو  
 شود و انطی بطور ایتلیت او و آن را لیکن انطی بطور مرگ با دینا  
 افرو و نیا پس استقلال یافت انطی بطور مدالی خانه این را یافت  
 صلاح خود است شاکر در سطوط طوس عالم و محسن علم بود و عم  
 خلیسین بهر اسکندر منصب وزارت داشتند و چون رسید که  
 سرکران اراد و بغاوت کرده با شمشیر انفاق نمود و بهر یک

لبوطیست لشکر و چشم او دیده بجانب طلی یورشش کردند و بطلی بط  
در ازمان رخ طلیست و چارفته بود و کرا بطر کوس از سبب پایداری  
پس انطی بطر در شکست که مختصر مطابق نقشه و بست قبل سیح با سید  
سپاه و شش هزار سوار بقایای لبوطیست شافته و شکست فاش یافتند  
مختص شدند و لبوطیست با سبب پایداری و دو هزار و پانصد سوار  
رسیده که شور و کرا و غیره کشت پس انطی بطر نقیبه لشکر را فراهم آورد  
بجانب شافته و نیاروان گردید و در خصم کلبه کوس سر چهار شافته و نیاروان  
زانش یافت و انطی بطر و سیاب بنی کوس از کرا بطر کوس سوار  
هزار سپاده و سبب هزار تیر انداز و چهار سوار قوی شست کشت تا که گمان  
که سبب و چهار سپاده و سبب هزار و پانصد سوار بودند جنگ کرد و ظفر  
یافت و اکثر اصحاب طلی فرو گرفت و کربکیان سوار شش سواران  
با انطی بطر صبح کردند و مجده انطی بطر بر شهبان رفته اکثر اهل کرا کشته  
یافتند و نیاروان کشت کرد و اتفاق کرا بطر کوس که هفت هزار و سیصد  
بود بر انولیان شافته و در عین ریستان مضبوط ساخت و مقارن ان  
انطی بطر و انطی سیابان با انولیان صبح و دو با لبوطیست حاکم کرد  
مستاده که در عین انطی بطر و کرا بطر کوس هزار و سیصد و نیاروان کشت  
سپاه لشکر در سبب انولیان آوردند و چهار دیگر سوار کرا بطر کوس

[illegible]

[illegible]



خود را که است بر کس خور بکنند و نیز بگویند ساد و نهی و شمس معبد کرد و طبع  
 و خمر قلبی با جراح آورده و بد قلب بود پس چون مادر خود سیرانی را کرد  
 بکر فقه شریک تمام و نیز عطا کرد با جراتی که پدر و در باطنی تمام  
 تو را مشاهده که ساد را نام و اولی و مصداق است که در آن مضمون فرمود و تمام  
 و این است صلیع نمود و شمس کس را با بارش نیز مشاهده و خواهی دید و با  
 را از مقام خود داده باشد که تو را نام و مضمون اخراج تو پس چون اگر یک مطلبی  
 و در اینجا با بولطیا آمد و سپس کلمه تغییر نموده از اینجا بولطی سوسان  
 که است چون راه و در تمام که کنند و بود و با است حکم و شمس است  
 که ساد و شکر که سفاین کند اینده اگر مصداق بعضی و بعضی که ساد  
 با قه و یار که است بعد از آن که کنند و از سواد و سوسان و سیرانی  
 بهشت نیز از مردم و نام آورده دست درازی بر مصداق مشاهده کنند  
 کردند و الکنند بسیار حاشیت کرده بر دست سوسان که است و در  
 مردن الکنند و من حکم است که بر خود گرفته و سوسان و سیرانی  
 است مخصوص با حسی کس از اکابر شهر که است که ساد و سیرانی  
 با انطباق سوسان بر ایشان شکر کشیده و بعد از آنکه سوسان و سیرانی  
 امصار ایشان گرفته و بولطیا و خیر گرفته و شهر گرفته و سیرانی  
 طرف یافت چون دعوت او و سواد و سیرانی اگر می بود و خسته بودند

کسانند که با طبعی از نفع کشیده با قدری بکشت و لشکر می کشند  
به کار یافته مستاد که از دست دشمن نبردست چنانچه وصالی که بر سر می کشند  
شکر زنده و همان که شسته این را به طبعی است چنانچه بدو وایت از طبع  
و به سیدین با بهر خوانده و شک که به سیدین را که کشند به سیدین شست  
و چنانکه سیدین استولی ساخت این و طبعی که نفع است و صل  
در میان این چند بعد از آن که سیدین را و او انطباع می کشد چنانکه  
شد کسانند او به نام از یو یا گرفته شسته که سیدین کج سیدین این  
و به طبعی نیز که گردید و اینها سیدین طاس سیدین را با وایت سیدین  
کسانند به سیدین رفتن سیدین طاس صبح کرده تمام ملکیت با وایت  
و در میان که نیست که سیدین را به سیدین و سیدین کشند و کسانند به سیدین  
و چنانکه سیدین را به سیدین شسته شکت یافته با قدری بکشت و لشکر  
با وایت میان او و انطباع می کشد و او در سلطنت افتد  
استقلال یافت و به صل که یک از او ماند چون قدری میان حوا این  
بر این سیدین را به سیدین کشند و او را با وایت شکت فصل آورد  
و اینها قدری در سیدین کشند و سیدین کشند و سیدین در سیدین  
رخوان با قدری میان این نظام شاه و او شکت یافت چون کسانند  
چنانکه در سیدین با قدری میان این با وایت شکت در سیدین



ماده و نیاں رسید گشته هر کس بن آید که از علم ازین سرین آید  
 کرده بعد از طوایف است بر او هم آید و کسانند از جایگاه شافیه  
 آید که به یاد الشکرش بیاورند و کسان بسیاری از ماده و نیاں خود  
 نشویند از حوی زرد و کسین در طوایف خسته شده و در انوار غیره که است  
 سینه سلاخی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی  
 و کسین در طوایف اجابت کرده هر کس که است که بوی بوی بوی بوی بوی  
 ماده و نیاں سوار بر دوش کسین بر طوایف و کسین در طوایف و کسین در طوایف  
 کسین در طوایف و کسین در طوایف و کسین در طوایف و کسین در طوایف  
 که کسین از قوی کسانند که سینه از طوایف و کسین در طوایف  
 و کسین از طوایف و کسین در طوایف و کسین در طوایف و کسین در طوایف  
 ماده و نیاں بر اندک اندر به رفت و آمد و کسین در طوایف و کسین در طوایف  
 به چنان عساکر بر دخت و دوش کسین در طوایف و کسین در طوایف  
 به چنان عساکر بر دخت و دوش کسین در طوایف و کسین در طوایف  
 سال از در که یک آید و کسین در طوایف و کسین در طوایف  
 که کسین از طوایف و کسین در طوایف و کسین در طوایف  
 صبح کرده و کسین در طوایف و کسین در طوایف  
 از طوایف و کسین در طوایف و کسین در طوایف

[illegible]

[illegible]

۱۷۰  
باقل تاده سانه خود کوشش و تلاش گرفت و این کشت و کشتی  
و بهر یوسل کشت چمن و قد و میان بر یوسل کشت و کشت  
و نه یافت و بهر یوسل کشت و کشت و کشت و کشت  
و بهر یوسل کشت و کشت و کشت و کشت و کشت  
لیکن قبل ازین که او بهر یوسل کشت و کشت و کشت  
و داخل افتد و نیاکشت و بهر یوسل کشت و کشت و کشت  
شینه که هر یوسل را ده افتد و نیاکرد و هر یوسل اگر افتد نیاید و این  
موجود شد چون سپاه با او طریق خلق پیوسته که یک کشت و  
لیکن این بر یوسل ایاد و شایع افتد و نیاید و کشت و کشت  
و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت  
نصف ملک که دید بر یوسل کشت و کشت و کشت و کشت  
نصف سیاه کوش که کشت لیکن هر دو شریک هم دوست  
نشد و هر یک را ده افتد و نام خلکت کشت چمن بر یوسل  
و بهر یوسل کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت  
رشد و غنم و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت  
افتد و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت  
و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت

[illegible]



[illegible]

عقل برده و خفت و بنور از آن فارغ نشده بود که گروهی دیگر مدعی آن  
 سیوم برده و دنیا کردند و انطیقا یوسس متوجه ایشان شد و آنها  
 شکست داده و طغیان یافت و بعضی نگه داشت که بر موسی اند اطمینان  
 کرده و روایات آنقدر وینا خفت بعد از آنکه چند بار و خبر میزود بود  
 و دیگر از مذهبین به بر موسس پیوسته و او را بر سر انطیقا یوسس  
 افزودند و انطیقا یوسس که بخت به بناد بر بحر مای که چهار است و  
 بود رفت و چند شهر از او گرفت و مذهب و مای را بخت  
 مذهب وینا نشاند لیکن چون بر موسس گروهی از حال لازم کرده و دنیا  
 در جای مقام کرده ان مباح را تا راج کرده و مقارن سلاطین  
 بعد اولی مذهب وینا در کون شد و مای اعم غیبت بر موسس انطیقا  
 با ستم خلاص مذهب وینا پورشش کرده از بطریق موسس بر موسس  
 مذهب با غیبت از خادم که بخت بر موسس متعاقب انطیقا یوسس  
 به مذهب موسس یافت و بر سر خطا اجازت کرده باز خاست  
 و در حکام مذهب بر شهر از دست لکه ان انطیقا یوسس و بر مای که  
 و انطیقا یوسس مذهب او را بر سر مذهب بخت وینا س ابر مای  
 مذهب با بر موسس فرستاد و بعد از آن زای و بچه علی و اقل آورده  
 برخی از مذهب وینا که او را شکست کشیده و انبار و بقیه مای که



نموده و بگفتد بر سر یوس بر ماه و نیاخت و بطیعا یوس بگفتد  
چون ماه و نیاخت از دوازده منی شدند بجا نیک یک یک اجعت کرد لیکن بر  
و بطیعا یوس که مدتی جوان بود در ماه و نیاخت و شکری فرستاد و در  
هر روز بتالیف مردم آن می یاری می برد و چنانکه در میان اکابر و بزرگان  
و اهل دولت می یافتند و نیاخت و چنانکه در میان اهل دولت و اهل  
ماه و نیاخت می یافتند و بگفتد که از این ابراج می نمود چون بگفتد  
از طوایف در این آمد و بگفتد و بطیعا یوس از این ابراج می نمود  
و اهل ماه و نیاخت می یافتند و بگفتد که از این ابراج می نمود  
بودند پس از او و بگفتد که در دست بگفتد  
داشت چون بگفتد که از این ابراج می نمود و بطیعا یوس  
نویستد چون بطیعا یوس کمال حسین از این ابراج می نمود  
بشهری می کرد و بطیعا یوس بر این طوی می نمود و بگفتد  
و از این ابراج می نمود و بگفتد که از این ابراج می نمود  
آورد و بطیعا یوس به سلطنت می رسید سال در شش بود و بگفتد  
رفت بر دژ و کار و زمزم دل بود و بگفتد که از این ابراج می نمود  
نیاختی می یافتند و بگفتد که از این ابراج می نمود و بطیعا یوس  
بگفتد که از این ابراج می نمود و بگفتد که از این ابراج می نمود

[illegible]

لیکن تا آنکه در این طوفان طغیان یافته سیال فتنه را در جنگ بر میان  
 کشد بجزد و بالا خیزد و میان شکست خود و پیروز و بطور یون  
 در میان و او پیروز و قدیمه و قبیله و میان صلح خود و پیروز و جبار است شکلی  
 نیز در میان و پیروز و او جوان و کس نیست و قبیله از جنگ بر میان  
 محصلان پیروز و قبیله از جنگ بر میان با انظار و حسن حکم  
 توانست کرد و لیکن در جنگ بر میان با طوفان شکست گرفته و پیروز  
 بلند و طغیان بر وخت و کوشش او و از محاصره باز داشته و پیروز  
 و طغیان از جانب و او شکست پیروز گرفته بود و پیروز و پیروز  
 و با بر شکست و شکست پیروز و پیروز و پیروز و پیروز  
 از شکست پیروز و شکست پیروز و شکست پیروز و شکست پیروز  
 فتنه را چار شده و پیروز از این اخبار است که پیروز و پیروز و پیروز  
 از این اخبار است که پیروز و پیروز و پیروز و پیروز و پیروز  
 با پیروز و پیروز و پیروز و پیروز و پیروز و پیروز و پیروز  
 چند بنام یکی از پیروز و پیروز و پیروز و پیروز و پیروز  
 عقلی و پیروز و پیروز و پیروز و پیروز و پیروز و پیروز  
 از پیروز و پیروز و پیروز و پیروز و پیروز و پیروز و پیروز  
 پیروز و پیروز و پیروز و پیروز و پیروز و پیروز و پیروز

[illegible]

[illegible]

رسیده رسوس بسیاری از مصالح را فروخته در پیشانی رسوس  
 رسیده و کونسل رسوس را بیاد و بی بند و باری را بقایای خانه و بنیان فر  
 این شکست یافته بی شکستن داده بر کشند و قریب نصف آن  
 و قراول کشند و کونسل در شب ثابت میماند و کونسل در شب  
 ساخت رسوس و کلاه به مصالح فروخته و جواب یافته و دم  
 خراج پذیرفته بام صبح داد و پذیرا شدند بالا و حر رسوس شکست  
 بخانه و پذیرا گشت و کونسل بسج مصالح و طس با فرو گرفته نقیض  
 پذیرا گشت و کونسل رسوس میر چهار زوم در آن زمان پذیرا گشت  
 ساخت و خراج کران بر نادر کرکب نهاد اخذ پذیرا گشت  
 اسکندری در رسوس کونسل داخل و پذیرا گشت رسوس و خراج  
 را بکف مالک فرستاده و خود با بقیه لشکر در دوم قیام و در زید  
 و کونسل در رسیده بعد از خاک بسیار دیوم در کشت و در رسیده  
 رسوس کونسل با پذیرا گشت رسوس بعد از جنگهای متواتر  
 به میان شکست یافته در چند صبح خوابست بر نیاید بالا و  
 اسیر زوم گرفت و پذیرا گشت داخل قلمرو زوم گشت  
 اسکندری اندر رس کوس بر رسوس بجا مانده و اسکندری  
 بروم رفت از آنجا بخت یافته و طریکی رسید و مردم آنجا را از رسوس

بر کرده اند و با خود گرفته لقب پادشاهی بر خویشین نهادند و در حدود طلیوس  
بر سر شهر بموم طغر یافته حصار آن حکومت کردند و میان سندیوس و طلیوس  
بر سرش فرستاد و از سندیوس خبر مست یافته که بخت و باز بزمیه است  
بر دخته بجنگ میان مشتاقه بزمیت خورد و بد سندیوس پیوست  
بعد از آن نامی خود را پسر سندیوس طاهر خوانده و سرش را بر سر  
خمر فیه نشست و مافوق نهاد و مثل قمر و روم گشت فقط  
و در ایام پستان در اطلی که عرب از ارب و سید طابین گویند تو گشتم  
قیام و حکومت میداشتند اول سکنه بخا بود و حنیس بودند و اطلی  
پادشاه انخا جیوس بود و در زمان سطران پسر سس جو بطر از اطلی  
بعد سیر اکثر ممالک و اطلی اند از آنوقت این ولایت اسطرنا  
و انو طری و استونوخ ارونی و شوکس و اسپی پاس می و سیک  
و سام بطس و لبری هر در زمانه مختلفه در اطلی آمدند و شخص سال  
قبل از جنگ طرای خواندند که سبطانام زنی مینه در لاطیوم جدیه  
آبادی از کادمان موجب اجازت خانیوس بن مکوس پسر سطران  
آمد در از زمان پوری حنیس می خورد بر کوهی تیب پسر طانلی یونام  
آباد کرده بود که بارش شهر به بلاطیوم کردید و از آن زمان ظلم خط و شکر  
در اطلی بدید آمد و اطلی سسوس گفته که چگونه در وقت خواند از سطران

فتح گریس و اسپین در اطمینان آمده گروهی از طرایحی که یکت در آنجا آباد کرد  
 لیکن بنده کترند محمد ایسیس بن و نیوس از بطن ایسیس از خانه این  
 سلطان طین طرایح آمد و در دانیوس بن بو بطرغنی شتری در عکاظ ختر  
 اطلالین پس قوم طرایح است و ایسیس کویه او از اکا دیبا آمد  
 راجل کویه دانیوس در اسبازفته با طیاره طیاره باو شاه فر  
 ربه خه خود آورده شهر و دانیان بن خاد و طرایح همور کرد و دانی  
 گفته که عجیب دانیوس از او در دانیان خوانده از نسل او اول رخ  
 طوی نیوس دوم طروس ثانی طرایح سوم ایسیس که طرایح ایسیس نام  
 کرد چهارم لا و پنجم مدوم ششم ربایوس از بن بناد شایان طرایح بر  
 انباشت و اسراف نیوس بن طروس برادر ایسیس و او کاکای سیس نام  
 ایسیس و پس بن بریم بن مظهر است که دو سینه است ایسیس  
 و اخامان و نیوس بعد محاصره ده سال طرایح مفتوح ساخته  
 دوستان خود را جمع کرد و به کوه حید افست کرد و چون  
 بسیار فراهم آورده و در دانه انکو شهر بنی بن خاد و است چهار  
 و اول و طویس مله بنا آباد نمود و او بن خاد و لاس پس کر بلی  
 و چون او کرد و بونی سوس بر آمد از صد مد باد که سیس که بنده بر دو  
 جزیره خود و موسوم به اسطر فادس از بحر یونان رسیده و باستان



طوس و دخی کوم گرفته در غیر سکونت و نزدیکی طوم سیکل ابو بود و بجای  
 اندر دماغ روزه بطور به کاح همین کوس بر برام حکم شهر بود و کوس  
 بن خا عتانی شوهر سابق او گذشته بود و اوقات کرد پس بطرف  
 اینجا ملک وید و راجه شکیون که شوهرش با اینها در دیده و گشته بود  
 تر و اینها پس آمد و حیافت بلکه در بر اینها عتقی شده و او را کست  
 حکومت کرد و اتمش کرد و چون اینها بنده بقیه بسلی آمد و دید خود را  
 کشت اینها و بسلی رسیده و در بر اینها کشته و اطمینان  
 گذشته در طلی رفت و در یکوم اقامت کرد و در روز و راجه بخا  
 گذشته بلا طوم قریب کوه طبر آمد و لا طینوس بن کانطیوس  
 پادشاه بودی پس بخدم او را که آمده اشته لا و بنا و خرم و در آنجا  
 نشاند و با و کتد اگر دو اقطاعی است و با و سفر و اشته لا اینها و بعد دو  
 سال از جنگ طرای بود و زجل بعد بخت سال گفته چون اینها را  
 رسید طور بوس پادشاه و طونی که لا دنیا پیش از آمدن اینها  
 با و منوب بود و طور بوس از مدت مودای عشق لا دنیا در سر رفت  
 بمقابل لشکر کشیده جنگ کرد لا طینوس طور بوس هر دو در جنگ  
 کشته شدند و اینها مظهر کرد و چون لا طینوس سواهی لا دنیا بود  
 نه اشته لا که تخت تاج لا طینوس شد و در مقامی که او

طهر و دست و پا و سر و تن و بخت و بخت شهر و بخت  
 که چون چهار سال از سلطنت و منفعت گشت لاسیوس بن خبک کرد  
 گشته بعد مرگ انباس بن اباس گشت گشته  
 مرتطیوس بن لاسیوس بخت خاص بر پیش گشتید اسکائیوس و مختص  
 ساخت و اسکائیوس بر و سخن کرد بعد از آن بصلح بخانه  
 بهر سالانها بنا کرده و در ملک ساخت بنامی الیالا تا بعد یکی سال از  
 بنای لادنیوم است بعد از آن بن اباس بن بطین لادنیوم  
 سر برار شده و بعضی او را اسکائیوس گشت اند و در سخن قضا و حکم  
 از آن خاندان بستند و بعد از ویانده تن چهار سال در الیابو شاهی  
 کردند اول آنها سبلونیوس که آن قبایه بدو منسوب است دوم آن  
 سیوم ایابام طیس غم کا بس ششم کب طوس ششم  
 که در بحر قزوین شده اند آن دریا به طیر نام شد ششم اگر بانهیم و  
 سبلونیوس هم او بطینوس نامند و هم پروکا لیود و اید و و بستر شد یکی  
 و سطر دوم او لیوس بن پروکا لیو نو بطیر بن پروکا لیو شاه بود  
 و طونیوس بن اموال و خردین پروکا طرای عطا فرمود چون بعد  
 بعد از او سطر بر برار کرد و دید مولیوس بن اموال و اصر قبیله  
 کرده و مردم بسیار فرستاد و در نو سطر را سطر ساخت و سطر سطر

در بعضی رستخانه دو حشر در سیلو یا را که بعضی را سیلو یا و برخی علینا  
گویند و برخی یعنی خام بگل ساخت و در آنوقت مقرر بود که اگر درین  
فصل شنبه باشد او را زنده در کور بگرداند و بخفته به است و قطع  
نویسند و چون ازین فطره دل برداشت و استعدال کو پس طاعت  
نویسند بعد از آن روزی اند خضر را بجای آب باغی برفته بود و در راه او را  
مردی دیدار یافت گفت که من مرغ جبینی بزرگم و مادر سیلو یا سبانه است که در  
و ازین استن شین دو پسر آورد و او را موسس بدید یافت این خبر فرمود که آن  
بهار را در طریقی نهاده و در آنجا ازین و سیلو یا را از انفقون ساخته  
چون آن مرد و بچه او را پیدا کردند بسبب جرم و آب و بکمی خاوی  
مضنی باطلال و نه او در آن حال که گشاده در سرشان رسیده و پسر  
و می پرورد و بعضی مؤرخین گویند که شنبه رسید و آن بچگان را بجان  
خود برد و با کانون خلیا و وجه خود پسر و تابسان در زندان خویش پرور  
برخی برانند که پرورنده آنها را با خود و غالب نام مشبان باشد و شنبه  
نام یکی موسس نهانند و دیگر را موسس خوانند چون پرور  
تیزه رسیدند سرکار شنبانی و دنیا ورده شنبانی مردم کردند یعنی  
بکس سلاح بدخته بکار مشغول بودند و بر قطع الطریقان مشغول  
ازین سبب مردم شمار به ایشان پیوسته و آنرا ف و موسس نام نهادند

و در بود کشتند آنها بجز از هر من بنابر پیش می آوردند بر رقیبان  
 لغت می کردند و فدی بود و کس در داشت بسیاران سلطان  
 میرشد آنها اورا پیش پادشاه برده گفته که این از مرده قطع  
 است پادشاه اورا بنده فرمود و در مونس نه آورد و مونس نگرفت  
 بادران را فراموش کرده و باره استخلاص برادران دست داشتند و  
 نمود که بسبب قتل اعیان کاری بر نماند توانست کرد و اندر مردم  
 محفی مجامعه شهر گماشت و در مونس سکنه شهر موافقت کرده  
 برادر اسپاسو مونس محصور گردیده بی آنکه چاره کار بردارد و  
 مقول گردیده و در سطر که از چهل و دو سال محبوس بود و باوری نداشت  
 سلطنت بار دیگر مونس فرمود و هر دو پسر اسپاسو را نمود و  
 در کوهی که محاذ میشد استعدای نایب شهر فرود آمد پادشاه الکساندر  
 بنز فقه رعایا را بسکونت بخان فرمان داد و هر دو برادر و برین  
 آبادی اختلاف افتاد و ادوی پیش پادشاه بردند پادشاه که شاهد  
 گوشت در مواضع مجبوره خود دانند هر جا که کس بایستید بخا  
 نه نماند و صاحب بختیم شهر باشد پس در موضع معینه و سوان  
 سس کس جا گرفت و جانی نشان داده و مونس دوازده کس  
 نت گرفت از میان برخواست و فوت بختیم و مونس

برادر مقتول گردید و بعضی که در دیو بویوسل در کشته زبرد بود و غلامی بود  
ساخت و در دست عیسی بنهاد و در کعبه قبل مسجد که شهر بود و در وقت نماز  
آدم بقول اسحاق نوح و بقول ادریس بنده بقول ادریس بنده شهر و در کعبه  
روم که بگری گویند و کوه باطنین رکن شریک را در کوه و در وقت عید  
سال بود و شهر یک میل مربع و شهر از خانه داشت و بهشت میل  
کرد اگر در آن مضاف شهر بود و برای کثرت آبادی اجازت که هر محرم  
و کینه کار که از جای آمده و در بخارا آباد شود و این محصیت خود بخوار  
اکثر مردم بنیاده از اطراف آمد و آباد شدند و در صغاری که در شهر یافت  
بسیار دیو بویوس مردم بخارا یکسب سلاح مخزن که با کثرتی از طایفه  
میکنند و اینده و در غنی یکسب عرق می بردند  
از عمارت شهر بدشت طایفه خلق و اگر گردیدن بدشت بخارا ساخت  
نیکان و دیو بویوس سبب است بدشت و در عوم غلانی و برای احمد  
و کسب سلاح و حکم قوانین حکومت است که با جمیع خلق و معروف  
حاکم و محکوم سیاست و تربیت سلطنت و تربیت که در دیو بویوس  
و انار از برای خط جان و ضبط احکام خود و برای گردید و در دیو بویوس  
و در هر سال و غیره و خلق بودند مستطاع و در دیو بویوس شهر و مملکت  
و کار سواد و عیسی بنده و در دیو بویوس و در دیو بویوس و در دیو بویوس



و یکدیگر بی رحمت می کشانند و بعد بیکدیگر می کشند و قوم بسیار این کار را کرده  
است تا آنکه گفته اند که این کار بجز طغیان کننده اند و این کار بی رحمتی است و بجز طغیان  
نقل بلای می آید که بجهت خود و بجهت بسیار دیگران و بجهت خود و بجهت  
درست مردم و سزا قبل از این است که خود را بپوشانند و در میان خود را بپوشانند  
عمر و وقت و امور و مصالح و کار و عادل و غیبت برود و مردم و مردم  
قوم خود و دیگران و مردم بهر دو نوع است چون مردم پیش از خدمت نیست  
که او قاتل در باد و شایع کند و از این جور و این جور مردم از خدمت شایع  
بر خود دارند و در عهد خود مردم را بجهت پرستی و کار و این که ایند و این  
و سحاب بسیار تغییر نشان دارد و کوه و باران و از زمین که رود و بوس  
بجنگ که گفته بود و بجز این و در ظاهر و آلوده و مردم و مردم که بجهت این  
که این کار از این است و بجهت این است که گفت که مردم از خدمت  
نیایشند و از این جور و مردم و بجهت این است که گفت که مردم از خدمت  
از میان سپهر بود و بجهت این است که گفت که مردم از خدمت  
عمر و وقت و امور و مصالح و کار و عادل و غیبت برود و مردم و مردم  
بسیار از این کار و مردم و مردم که بجهت این است که گفت که مردم از خدمت  
مردم و بجهت این است که گفت که مردم از خدمت و مردم و مردم  
او را رضی نیست چون در این میان با آنکه این یعنی خدمت مردم

دخی جنگنده ملوس بعد از دوی البیان پیام داد که بر سر شاهی ایمن  
 لشکر کشیده و بر سر ملک مفتوح ساخت و مسلمانان را به طاعت  
 سالار از سر تسلیم گشت و در شش ماه قبل از عیالی الباری  
 در روم آمد و بعضی عیالی الباری داخل شش ماه روم کرد و نواح ایلیا  
 داخل روم کرد و بر قوم سبین لشکر کشیده و طغیان یافت و چنگیزی  
 کرده اکثر مالک سمر ساخت و عیالی الباری در روم آورد و ملایک  
 نمود لیکن بر سر لاطین رفته تا کام گشت و افواج لاطین و لایب  
 به ایاصاف و م را غارت کردند و در ایام دوشنبه و سه شنبه قتل  
 و آتش کشید که پادشاه از نزارک و جاره آن خارج شدند و بعد فطرت  
 سی و دو سال از جهان رفت و بعضی گویند بصافه ملک گشت  
 و بقول خود در گشت

بکشد و پانزده روم شایسته و بقول بکشد و پانزده روم شایسته  
 تمام بنیاد گشت و یک ستمش گشت و بعد اگر در جنگ شش ماه  
 با در اصابت تدبیر و ایادی عیالی الباری بطریق روم گفت که بلا فطرت  
 بر شما از غفلت در ایادی و ایادی ایمن بود و لشاری باید که تمام  
 بر تلافی اینجا رخصت دارند و خود هم بکسر نصیحت تو میباشند و در  
 و قتال اسیر گشتند و لاطین اطراف کلان بدلی کردند و



لاطین بروشکر کشید یکمیس اول بنام صمد او که استی از جنگ بفر  
آید چه غریزی نبکان نشاید سلطان بفرزنده بدستی ضلالت او کمیس  
بر لشکر او سپید بقابل در آمدند زعم صعب نمود و طغرافت و ملک طین  
را بخراب کرد و اکثر عیار را کو جانیده بروم آورد و طرادوی و اسبی قدارا  
بسیار بکشتن و متغلا ساخت و عارت کرد و همست بار یافت و بک  
مستعد و دزدان بکند و در این فتنه و هم بار از برکنار نرطبر بکار دو انش  
باز کرد و استیلا نام که داشت و رعایا به بظورت جواز آموخت و بفر  
بجارت بار و دخی شوره بید کرد و مردم بکوار این طرف و قوی  
زمانه را بود و بدید بکشتن اکثر مردم طینی آمد و در بجا سکونت کرد و بد  
لغیان که مرد حکیم عالم بود و بکوار کا بکسبنا و در انبشت و در بکشت  
و در این شوره و صومعه او کار میکرد و همین لغیان و مخالف بکشت  
بسلطنت و مردم بکشت و لغیان در انبشت او و بکشتن و بکشت  
ایکم کس و هم اکمال آبلوی و غریزی از استیلا بسلطنت و بکشت  
مخالفت بکشت از جهان بکشت  
بکشت لغیان و بکشت بکشت بکشت بکشت بکشت  
تو دوازده بار که در خط و در خط بکشت بکشت بکشت بکشت  
بکشت بکشت بکشت بکشت بکشت بکشت بکشت بکشت بکشت

عت میکردند آرزو بر قوم آمد موزین گویند و قبحک لغمان داخل  
 روم میشد اگر کسی کلاه از سر بروده با یک کرده اند خست نش کرد  
 علم بطریق شکون شهر بود گفت مرود باد که روزی پادشاه اتمک  
 میشود این لغمان بر قوم آمده بداد و دشمن خنایی را معلوم و واضح  
 زمانی مشهور میانش و کارش فزید و مال گرفت تا که کیوس  
 بدان رفت و اختیار از پادشاه در دست سلطان افتاد لغمان  
 سبط است که سلطنت نمود چون همه مردم مرعوب جهان  
 بودند سبط است که را پذیرا نموده و بکلیه پسران کیوس  
 بجای دیگر فرستاده بود و در شکله روم بخت سلطنت نشاند  
 او صد کس دیگر از عتایمی اخل سبط کرد تا حد و سناط بر حد  
 بسیار و شیرکان تبعه ساخت و بجای ای کشتی مردم و جنگ  
 حیوانات مقرر کرد و اول مردم اطور را در انجا اندر بعضا می این  
 خاک میکردند تا که جهان گشت میشد که دو دود کس در مرکز  
 میشدند چون سلطان لاطن بدش لشکر کشیدان باری موقت  
 کردید که کیوس لشکر آید است و بجای سلطنته طریقت مردم لاطن  
 شمع نموده طریقتی کشتی کرده و بر قوم سنین شد و آنها  
 بر بطریق کشتی بسته به تیغارت روم بجای تیغارت بود و

تاخته بل اسوقت فردوم بسیار انجوسین صفایع مشه نه برخی باب بری  
باشش و بسیاری فردوم سین قبل از وصول جز غفر نشناکرده بودم  
بس طر کینوس بر کینوس سین کوشش کرده اکثر بلاد ایشان متوج و  
و کا طبقه که ج میل شرقی فردوم هست کینوس گرفت و دین سین  
بصافه لاطن چنگ تصرف آمد و طر کینوس منظر کشته حصار  
که شهر و کشته فردوم و کشته قبل و باز لاری و ران بنا کرد و سلطان  
آورد و دیو یخی نه بنهاد و سلطانین باستان با تمام رسانید و بنیاد  
فردوم نهاد و اندر زندکی او تمام نشط مینوس خواست که فردوم محافظ  
جلوی سلطان را که از عهد دیو کینوس سه ساله بود و مشاطت  
کا این و منظر که از زمان فردوم بسیار بود و نه مخصوص طن کول نشن  
و کینوس فووس دین من کمال مهارت داشته سلطان این  
امر مانع آمدند که حکم خدا همین نیست که زیاده از من تفر نشود و حکم طینه  
نیز تغیر نایب و شاه از پیچی بخند گفت اگر شاه و علم خود صادق هستند  
که من عزم کاری در دل دارم خواهد شد و پند اند که خواهند بگوشت  
گفت اراده دارم که شک استر و نیز شمع علی گفته که باغضاد استر  
زیر شک نشسته بر دین باد شاه استر و شک استر و شک استر  
شادمان گردید و نافع او که کارهای صلح و جنگ هم بشود و نیز فردوم

پس فرمود تا بجای آنکه در سرخ و تخی از غایج برایشان ساخته بسکالان انکوس کی  
 در آنوقت می نشستند بعد از حمد و ثناء و دعا و بعد از انکوس می نشستند که  
 در آنوقت سر و بوس می نشستند و بعد از آنکه در جهان و زن و من انکوس گمان  
 داشتند که بعد از انکوس سلطان باطنی در آنوقت می نشستند و در آن  
 عهد سر و بوس بجای انکوس نشسته اند و در وقت این عهد می نشستند  
 و می نشستند که بطور استیجاب پیش و پناه نشستن از بار سر و بوس است  
 آن دو مرد و بوس فرار داد و در خانه رفته با دشا را کشته و در وقت  
 محافظان گرفتار شد و پس از انکوس نشستن انکوس گرفتار شد و در وقت  
 پشیمان و سلطان می نشستند بعد از شهادت  
 خبر در کمال انکوس رعایا و امر ابر و کاه سلطان جمع شده است  
 قتل رسیدند و بوس بوس از پس برده گفت با دشا در خم صحبت داشته  
 از جان لایق بافته میفرماید که صحبت من سر و بوس کمال سلطنت  
 خواهد بود و دست مرا در سپاه و رعایا میزدند و سر و بوس را قتل میکردند  
 این لایق بود و بوس بوس او را در کوه دارد و دید که با دشا می نشستند  
 بر سلطنت او که ده می برد و چون جوان شد و سر خود بدو داده و او را  
 در امور خاکی سلطنتی نشاند و پس سر و بوس سلطان انکوس خان بکار سلطنت  
 برداختی که گویا هر روز در امور است مگر از دشا تسلیم گرفته با فضل

مقتدا شدی و اینند و در پیشگاه او قدم نهاده و بر یکدیگر دست نهاده و  
بند بند روی که بر او نهاده و کارهای او را در پیشگاه او نهاده و  
شش و دم سه قیل و لاله و شش و دم سه قیل و لاله و شش و دم سه قیل و لاله  
اکابر و اشراف از میان خود و در پیشگاه او نهاده و در پیشگاه او نهاده  
سلطنت خود در نزد او نهاده و در پیشگاه او نهاده و در پیشگاه او نهاده  
چون دید که اکثر مردم سپاه در نور و دولت و دم که شش و دم سه قیل و لاله  
فرمان داد که مردم روم را سپاه و در حایا تعداد و اموال و اولاد و  
در و غرض و فعل نمایند پس چهارم و دم پشهادت و در هر دو که شش و دم سه قیل و لاله  
شش و دم سه قیل و لاله و شش و دم سه قیل و لاله و شش و دم سه قیل و لاله  
خود و هر یک هند و کس و در هر دو که شش و دم سه قیل و لاله و شش و دم سه قیل و لاله  
فرمان است و اینقدر به در انوقت کم نبود و بنظر اجماع و در هر دو که شش و دم سه قیل و لاله  
بود و عزت آنها افزوده و فراتر داد که بنیم پشهادت و در هر دو که شش و دم سه قیل و لاله  
و یک نیم هند و جوانان گفت که آنها با سیدان و در هر دو که شش و دم سه قیل و لاله  
که گذار و شش و دم سه قیل و لاله و در هر دو که شش و دم سه قیل و لاله و در هر دو که شش و دم سه قیل و لاله  
باشند قسم دوم است و بنظر و در هر دو که شش و دم سه قیل و لاله و در هر دو که شش و دم سه قیل و لاله  
دستور کار و نمود قسم سوم است بنظر و در هر دو که شش و دم سه قیل و لاله و در هر دو که شش و دم سه قیل و لاله  
چهارم است بنظر و در هر دو که شش و دم سه قیل و لاله و در هر دو که شش و دم سه قیل و لاله و در هر دو که شش و دم سه قیل و لاله

نجم می سنطوری که محتاج باز ده هزار خر بوده قسم ششم یک سنطور  
 قابل رست بودند یکی یکصد و دویست بخش شدند هر یکی از اینها  
 یافت هر دم بکارهای خود مقید شدند و کسب و فروش و فرمان کار کرد  
 بخواهی بود بدین قوانین از دیار خود آمده تهن رسم کردند چون  
 جندی برین کثرت و بادشاه پیش سر بود و دختران خود را به سران  
 هر کس سنطور است به نظری که در تسلیم الطبع رای بردند و خود  
 خوش ترشت ابر و حلیم داد و بویوس و او کلاش که در شش  
 بازن برادر خود عشق کرد و از آن نیز با شصت فرج شصت و نه  
 کشت پس هر دو آن را و واج خود را بقتل آورده پیش پادشاه  
 گفتند که ما تو برنده و رای تو حرف کشته شد که سلطنت ما کرد  
 چونکه رای هر دو کس قبول سنطور و رعایا بود برین امر رضاند  
 و پشت که حصول سلطنت بی اتفاق سنطور است بنده و پند  
 در بسیار با عده داد و در سلطنت خود و عده ای که در مردم سنطور  
 بهر جنب سلطنت بویوس کشت پس بویوس و زوی خود را  
 بیست و شش ای که کشته بودند را که مار که دیوان سنطور بود که کشت  
 و حال است حسب هر دو کس بی نگیری او با سنطور یک کشته  
 رسیده با کشت او را که ای شوهر و بر ابا لار از حربه خود شستی و بی

[illegible]

گفت که گفتن اینچنین است هر چه میسر شود بفرستید و اینست مراد من  
 گشت پرسش کنی دیگر نه کاران ملک را که سفید و در هم منقول گردید  
 همچنین بسیاری از کارها را اندر این بر سرید و این است که گفت  
 شد و چهارم که سید طهرانی بنامش بود و در سنکین این  
 گشت که یکی است سستی کار خروج صند علی است در از ان این  
 عرب را باز به کتاب پیش پادشاه آید و گفت که من این کتاب  
 کرده ام و گفت که از هر چه از پادشاه متوجه باشی بفرست از این  
 پاره کرده و پادشاه کتاب را از آید و گفت بهمان صفت خبر کن پادشاه  
 عذر کرد و بار سوم از این کتاب باز از آن در پاره و پاره آید و گفت  
 بعیت اول که پادشاه از هر کس خبر شد و این امر را مردم کم نشد  
 و خبرین در میان نهاد و امنا پادشاه را بشنید که در کس پادشاه این  
 کتاب را خبر ندان گفت این هر سه کتاب است و در یافته با صباط  
 نگاندارند و پادشاه صند و فی سنکین برایشان است و خواست  
 تا بنامی برای حفظ کند چون در راه برای جا کند و لایق یافته که تازه  
 بنمود و با آنکه سالهای بسیار بر مرکب کسب شده بود و جیرانند و در  
 کتاب سخت و در یکی بیکل جنود و در دیگری سر و آید و داشت و در خانه و در  
 آن صند و در آنجا به داشت چون در یافت که پادشاه رو طایفه کرد



کوسوس و ملازمین خود را نزد خود نگاه داشته و دست آنها را می‌بندید  
و یکیش را شکو می‌کشید و در یک سینه زده و بیل خنجر و دم کوفت و چوبی  
از چکر ساخت پس هر یک را کوسوس و چوبی و چوبی و چوبی و چوبی  
کلان بود که شست بر و طوبوس از چوبی کلان خود را بود و در ساخت  
چون باد شاه در خون بر و طوبوس کلان کرد و از کوسوس و چوبی و چوبی  
خود کرد و در می‌یاد شاه بر و طوبوس کلان کرد و از کوسوس و چوبی و چوبی  
در این بیکل چون چوبی و چوبی و چوبی و چوبی و چوبی و چوبی  
پس در و بر باد شاه و بر و طوبوس کلان کرد و از کوسوس و چوبی و چوبی  
الکسوس خود کرد که در نام باد شاه و دم او را در کمال اول باد خود را  
نزد و در هر دو برادر قرار داد و از کوسوس و چوبی و چوبی و چوبی  
بادشایی بر و طوبوس کلان کرد و از کوسوس و چوبی و چوبی و چوبی  
نزد و در کوسوس و چوبی و چوبی و چوبی و چوبی و چوبی و چوبی  
رفت و بر و طوبوس کلان کرد و از کوسوس و چوبی و چوبی و چوبی  
بر خلع کوسوس و چوبی و چوبی و چوبی و چوبی و چوبی و چوبی  
ایشان مقبول افتاد پس بر و طوبوس کلان کرد و از کوسوس و چوبی و چوبی  
در دم سلج و میانی قالی کشند و از کوسوس و چوبی و چوبی و چوبی  
در و از شهر نصیب شدند کوسوس و چوبی و چوبی و چوبی و چوبی و چوبی

[illegible]

بودند و اتفاق بر سر نکند گشته شد صرف نمر و سیاده و عصا پیش کی از آن خبر  
هر که سبیل تنبل سردار کی کوان سگس نام بر کلاطوس عمل کرد و در وقت  
عصا بر دزد و طوس بود پس بر دزدان بر شتران بجان گرفت که کشتی بگذشت  
که رفته و طریق قشبان که در میان کوسوس بر افتاده بود تازه کردند و کشتی  
قشبان گشتند و در میان انجام رفتی رفیقان کوسوس که در آن دور و دور و طوس  
دور از او و کلاطوس پیش بر بودند و در شهر روم مجتمع شده و هر روز و شبستان  
می نمود و در سواکن کشتیوسن ز کلاطوس آمد رفت میباشند که بوقت صفت  
هر دو کوشش گشته و بار رحمت نشانی روزی انکرو که بجای شده قرار داد که  
امروز هر دو کوشش گشته اتفاق افتاد و هر دو طوس از آن گاه شده و خبر کوشش  
رسانید که فلان جایی عظیم بر قتل شما اتفاق کرده اند و طوس بدین یافت انجام  
بصوت فرمان دو نامه بسته حاضر کردند چون انکروه برای پسران بر دزدان آورد  
بر دزدان از پسران خود پرسید که شما شریک انکروه بودید یا نه انما سحر جواب  
ندادند و بر دزدان فرمان دادند که اگر در آن گاه اطلع کسی مستطیر و در آن  
بکسر سوس و بر دزدان کلاطوس بر قتل پسران بر دزدان نگین شده و بر دزدان  
انصاف نیز و مول نشد و درین محرم روم بر جدال بر دزدان متحد شده و کشتی  
کردند و در سواکن دو نامه پهل کوشش چون خبر کوسوس رسانید که در  
بجاست سلطان پیش روم انکرو گشتند چون کلاطوس هر کوشش و پیش قیام

فانم شمرده و در پیشگاه پادشاه پسر طوس بخار این باب خود گرفته  
و نه با و کان و لا یوسن اسلا را به حکم کرده و تقابل هم شمرده و شمرده  
بن و شمرده که سر از سواران بهر دو و طوس سواران را شکر و در زو  
که در سر شمرده و در طوس تقابل بهر دو و شمرده و بهر دو و شمرده  
کرده و بهر دو و شمرده و در طوس تقابل بهر دو و شمرده و بهر دو و شمرده  
تقابل بهر دو و شمرده و در طوس تقابل بهر دو و شمرده و بهر دو و شمرده  
و طوس تقابل بهر دو و شمرده و در طوس تقابل بهر دو و شمرده و بهر دو و شمرده  
تعلق بهر دو و شمرده و در طوس تقابل بهر دو و شمرده و بهر دو و شمرده  
بهر دو و شمرده و در طوس تقابل بهر دو و شمرده و بهر دو و شمرده  
که اگر کویت بهر دو و شمرده و در طوس تقابل بهر دو و شمرده و بهر دو و شمرده  
شمرده و در طوس تقابل بهر دو و شمرده و بهر دو و شمرده  
از حکم با و شمرده و در طوس تقابل بهر دو و شمرده و بهر دو و شمرده  
و تقسیم بهر دو و شمرده و در طوس تقابل بهر دو و شمرده و بهر دو و شمرده  
جمع بهر دو و شمرده و در طوس تقابل بهر دو و شمرده و بهر دو و شمرده  
و در طوس تقابل بهر دو و شمرده و بهر دو و شمرده  
احکام است و شمرده و در طوس تقابل بهر دو و شمرده و بهر دو و شمرده  
و در طوس تقابل بهر دو و شمرده و بهر دو و شمرده

بست لکھنؤ میں بطور سربراہ لکھنؤ کے کونسلر کے طور پر دھرم داس

کونسل کردید و افواج روم و هندو گردیدند و بعد از آن سی هزار مرد و سوار و سوار  
 متقدّم اند و در آن هنگام در بارستانها طوبیوم داشتند و درود و اذان می خواندند  
 بسیار داشتند و سواران با خاقان باستان داشتند و در بارستانها  
 بسیار چنگ کرده و می گوییم که روم و هندو و سوار و سوار و سوار و سوار  
 شدند و بعد از آن طوفان و در آن گشتی با خاقان و سوار و سوار و سوار  
 سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار  
 نشود و در دم تقابل بر دهنده جنگ و اندک در دهنده و سوار و سوار و سوار  
 بودند از میدان و در دهنده افواج برستانها تقابل و سوار و سوار و سوار  
 محافظان و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار  
 و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار  
 شهر از دست دشمنان محسوس بارستانها دریافت اینکه انصاف گشت  
 رفیقان عرف شدند و در دهنده سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار  
 سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار  
 اسکو و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار  
 حضور و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار  
 و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار  
 شده گفت که نام من سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار

[illegible]

و او چه اگر مردم لاطن را داده تا هیچ دوم داشته و جوس برای دفع آنها  
کشید و منظر دوم باز کرد به بعد شاه از نظر لاطن بینگانی استغفار  
و در شهر و معسکه و طوطی و کبوتر شده و طوطی و اسواران داده  
سخت گانی بوس و کوشنوس که با لشکر آمده بودند مقابله کرد با لشکر لاطن  
مضاحف فوج مردم بود و قریب ابی جوس جنگ که به خالیت ابی جوس  
و طوطی و کوشنوس کشیده شدند و کوشنوس همه پسران ابقی آورده  
زور را ستود و بوس هر در قوم قومی که بخت و بفرموده سالکی در شتر آمده  
و بخواه مردم و شکسته قبل مرد و لاطن بجای برای جنگ خواسته  
چون مردم فوج مدیون بودند صاحبان زیر سبیل او اگر دشمنی کرد  
بهر اعیان کشانیدند و لشکران و رعایا و ساکنین با یمنه که با و صفت  
زد و در در بخت بخت به ریافت اقبال و طلب و کبوتر شده  
ابوس کلاد بوس اگر مرد عاقل و دانای طریق هدایت بود و بر گردیدند  
و سه و بوس ایاب و زار دادند چه مردم و مردم بفرموده بوس یا داده بوس  
مربوط بودند بین میان ای هر دو کس اختلاف پیدا کرد چه بفرموده بوس  
که در دون مردم سودان بختی اجل ای و بوس میگفت که اگر مردم ای  
از نتواند همچنان که بنده باشند بفرموده بخت ممکن نیست بفرموده بخت  
و رعایا بخت و شوره میکردند که این رسم بفرموده بخت و جمع مردم میگفت

در نه سال بر قید بوسش باز بچرخ که از بس فقر را رفته بود و در دست  
 مردن از دیشی متاثر شده حال رسیده اند و جواب داد که من نوکر  
 قدیم این دولت و حسن زودم از خرافات به هم ظاهر اکنون خلیف بجز  
 پاکه خود نمکناشت بضرر شایقی میرساند بشتاب این سخن قبیح انکار  
 برخاست و خود بختیست سینه و دیگر موزان بر اندازد بکوس بجز  
 بکرمخت و بر دلووس نزد ایشا رفت بلاست از ارم کرده و غدر نو  
 که دیگر بکوس بر ارض بختیست سود بدین سخن نهگاه فرو نشست  
 مقدان حال خبر رسیده که لشکر الهی بر سر دم می آید لشکران  
 خلیف گفت که تا به کوه افروز دشمن نزد ارم بکوس فرمان نوازا  
 مخالف ناراج کرده ادای قرض خود نمایند سپاه عیسای خلیف  
 معاودت کردند سناطریه بکوس خطاب کردند که چرا برای اید  
 رخ کوفی و بر پیشکوه ادای بکوس ندهید و نه مردم نه عیسای  
 بعد از آن خبر رسید که اقوام سنین و اکوی و ادای بکوس  
 و از نه سناطریه بکوس شده عین بر ناراج رویم کردند بکوس  
 جنگ بیل باده کار نمودند از عید مشهور و سناطریه بکوس  
 بر او طعنه نمودند و از بکوس که بکوس اسیر در این سواران کرده  
 بشک گفت درین جنگ نام رخ شافع خواهد شد زود و بکوس



نابند لشکر این رفیقه شده بمقابله شتافتند و سپهری مردانه کرده  
جمع اقوام غریبانه و از بوس هر قدر زمین که بدست آورده بودند  
لشکران متمم نموده بپوشش امر و کطیبه بر پشت ازین بوس گفت  
که من سیاح یکی و تنگنای بسیده ام و تو غایب میکنم از بیکار و رکنم  
لشکر این بستانح این سخن بکرامتقام مود این بستند حصار و در فتنه  
لشکر را در روم راه نداده و بر روی نشان این بسته لشکر این گفتند  
که چون به جوی خود واردین شهر غنیمت لشکر ازجای دیار دیگر و دیم این  
را می سسی بوس بطوس ای خود سالار کرده بر کوچه های بس و درین  
که سسی روم بود رفته و چند روز قیام گرفته اقامت و اقامت و اقامت  
مالان این را بود آمدن کردند بستانح که ابوابش حصار دست انداز  
طیبه شد و دست انداز یکی نزد لشکر این و بستند که از آمدن اخلی  
نشوند لشکر این بدین است نشاند چون در ستاد و بوس گفتند  
چون سخن بوس اگر سالار کطیبه کردند می بوس بستانح گفت که اگر  
لشکر این از روم بیرون رسد از دیار ملک و قدرت معلوم است  
امن این معلوم شهر خایه خود بدست سخن بود و بوس این سخن  
گفت پس از جمله اسباب که در جنگ است که محاسبه بهر خبر نشود  
ابوس اینفته بوزارت که هرگاه لشکر دوست بودند با تمام حصار دادند

[illegible]

[illegible]

طراسون فرمان دهند بر آن کار بندند و درین اثنا چند سخاوت  
 درین مجلس کردند که چندان سرور در کسوفین فراموشی و غفلت  
 در میان فرستاده بود و بخارند برین نعمت سهل فرمان داد که طرا  
 خود و غرضی را از خزانه بادشاهی خریدند و در آنجا شکر بپختند  
 و مردم را قسم کردند و برین امر این اندک قیمت ارضی بودند چون وقت  
 سخن گویدی و لایوس رسید گفت که فکر بکنم و بگویم که دست  
 آید این غده را پسیم را یکدم حکم طراسون را و بشاید دست  
 نازد چنان که در وقت این سخن مردم بر آن غده خواستند و سبطا  
 بخاند طراسون گفتند که در میان سبطا کناه سبطا نیست  
 کوری و لایوس است و او را سیر نماند چون مردم پیش کوری  
 رفتند او که بهلولان را در آن بود بخیال نیاورد و در آن طراسون  
 پس طراسون مرد و او را بیک قدری خوشتر آمد و مردم سبطا را  
 شدند هر دو اجل کشنده و مردم را در پیش آنند و بیک  
 عظیم با شد و کونسل در میان آنه و غنیمت از و نشاندند و چند  
 سگوری و لایوس است و در آن سبطا را و غنیمت و محافظت کردند  
 پس از آن مردم گفتند که با فرمان طراسون مردم و سبطا را با هم  
 سبطا را کورش بر ایشان مناسب نیست پس طراسون روزی چند

در این شهر از آنجا که چون روزی که در سیه میوه در مع میباشند طر امون انما لیه  
بخشش که در کشتند که در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این  
بود اکنون که در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این  
یکی از مردم که در کشتند که در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این  
سینه بخود میوه در کشتند که در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این  
خود میوه در کشتند که در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این  
و در کشتند که در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این  
هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این  
استخوانی میوه در کشتند که در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این  
هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این  
کشتند که در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این  
از این طبعی است که این میوه در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این  
نصفی از این طبعی است که این میوه در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این  
در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این  
کشتند که در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این  
کشتند که در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این  
کشتند که در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این  
کشتند که در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این طبعی است که این میوه در هر یک از این

در پیش گرفت تا آنکه بلبه بطینی روم رسیده در کلیسای قریب طرابلس  
 اطبوس سپیدالودوسی که مسافران در اینجا طعام و شراب می یافتند  
 فرستادند که مردم کلیسا خبر طرابلس دهند که مردی عربی را باز دارند  
 شد که زده بپلور و شیخ عت و آثار شرافت از او انکار طرابلس  
 آنچه از نام و زاد او پرسیدند او را که است گفت که نام من که بپلور  
 اکنون مشهور کوری و لایوس ام حکیم طاسون از مردم حلا وطن شد  
 کرد با دگر دانی فرسودارم و نهاده بنیسان قدیم آورده ام اکنون اینجا  
 شناسند اگر جان مستانند و زمان پیدا اگر مرا بنوازند کوری که حکیم طاسون  
 حیران حیرت او گردیده در غرضش افزوده با خود گرفت و عهد رویان  
 بشکست و بساط طریحام جنگ داد و در و بسوی روم نهاد و رویان به  
 شناخته داد مردی که هر بار شکست یافته و بده سر کم برد کوری  
 و لایوس سفر طایس گشت پس طایوس قوم لاطینی را با خود موافق  
 کرده شهر طور یوم و لوسنی پیش و پس نوا که گرفته کلبو لین و حاکم که سل  
 ندر روم حاکم ساخته رومیان بود و به خیال هر انسان شش بسطط الحیا  
 کردند که هر چند هم محقق کرده کوری و لایوس سخن اطلس دارند آنها جوانی  
 که انظار می جتبی در عهد است محبوب است پس کوری و لایوس قول داشت  
 روم را پیش نهاد و دست ساخته جنگ میکرد و همیشه غالب میگشت بجای

رسید که روم شرفیج که دید سنطرو لشکر کشید و رسول پیش کوری  
و لایوکس فرستادند و پیام دادند که آنچه سببی منصفیج در روم بود بار  
مراتب میباید او بند رفت و میان باز ایچی فرستادند و جواب دادند  
که ملک ایچی غیر آن گفته اند که دارند و کرد روم را غارت کنیم با تمام  
آن پنج مردم روم رومی در جرج و بار جرج و شتایند و بعضی غارت  
اصول و اسباب پرده هستند و هستند که نوبت تباراج روم است و چون  
غوغا شد که بر آن سپاه متفرق شدند و لشکر بایان بر آکنده کردند و بنابر  
اجمال سنطرو دم نقاش و کاهنای علم و فشیان الباس فاجره  
کوری و لایوکس روان کردند و کرده اورا بجهان برقرار اول بدند و از  
اصطلاح لایوکس که دیدند از مر حبت اینک و در میان و هستند که  
روم با نقصا رسید و زمان و لغال در کبابس رفته بعد از اری حجاب  
شدند و بکوشش مردم جزا و از کرد و زاری حرفی بقی آید احقر الامر سنط  
و دیگر مردم و طور یا مادر و با لم نیار و جود و سپهر کوری و لایوکس یاد کرد  
زمان هر رای شفاعت خود فرستادند که دی لایوکس هر بین دادند  
بر پا خاسته سلام نمود و بچهران ادرک کار گرفته شفت و خود و دیگران  
بعد از تبت بخلیم احترام کرد و بدیدین کرد و زاری می کرد و بکرب چون  
بدرش دل پیر از مر دی گفت ای پسرند انم که بوسه بوی میزدیم

با دشمن من با قدر تو کنم یا دشمنی را دشمنی که مصلحت را بر من نیست چگونه بر آن  
 دشمنی منبری روح افزا میکنی و از این علم بسیار گفت و کرد و زن و پسر  
 علاوه بر این بودند که کوری و لایبوس قدری خلاصه‌تر بود بعد از آن  
 سر بر آورد و بسیار بهوینان با یکدیگر که ای در روم در اینجا بهشتی ما  
 بسیار خوشتر است این گفت و لشکر خود را اطراف پایت باز کرده اند  
 بظاہر گفت که این بار روم نخواهد کار است صعب طایوس  
 دانست که حسب وطن او را حضرت تاج و تینت او در سلسله روم  
 انوقت در گذر آید و بعد چند روز کوری و لایبوس گلشنه دهنده میراند  
 برای او ساخت چون مادر و زن کوری و لایبوس بازماند با یکدیگر  
 سبزه انچه بدیشان داده کرده بودند بوفار سپاریدند و بعد کوری و لایبوس  
 گفت در جایی که ما را از سر روم باز کرده اند به ای هم کسبای بیایند  
 پس سناط از بیت المال سلطانی سابع برود خسته قبل فارطون یعنی تو  
 زمان نام کردند چون مردم روم از مرک کوری و لایبوس نگاه کرد  
 و در سلسله روم اسپر بوی کاسبوس سلبوس با لشکر بسیار بر سر  
 تاخت از اسنوط لایوس برود خسته بعد جنگ بغیر رسید و دو لشکر  
 کردید و کاسبوس مردم مطر و طمع بود چون دوبار کوشش شد و در  
 فتح کردار او با دشمنی خود در سر آید و در دگر مقبول سبزه گفت



اندر چیده سه صد ملک ایسی ایرتم بجا تقویض فرمود که گویا منقوح شده فرمود  
 انجا را لقب دوم داده نام و ایسی پرداخته در ربع فانی نصف مجوم طین  
 داده با خود و موافق ساخت و بقیه بر مردم غریب قسم فرمود و از آن بری  
 ساخت یعنی هر قدر زمین که از دامن جنگ بدست آید بر غریب و مستی  
 شود چنانچه مردم عزت و ارج برنج نمی برند و بیسیر میکنند و مردم  
 لشکر و سپاهیان بگویند حانه ناری میکنند بصره سر میمانند و از هر  
 که بدست آمد شکر بیان است خاطر بد ریافت انیمشی بر شفته گفته که آنچه  
 نزد کان با بسی سخا کرده اند چه مردم او با کس داده خواهد شد آخر گفتگوی  
 بسیار فریافت کرد و مانند در جنگ حایضانی گفته البته قابل انجام  
 و آنها جنگ زدنده بودند و مانند این سخن هنگام فروشت و ستلایم  
 فروخت یافتند و درین فکر بودند که چون کاسیوس و عوی سبطیت  
 بزرگ شدند و رسیده روزی بدست لشکر آن گشته بود و بعد که  
 اگر برین لا موقوف گردید و فاراضیات بظطر رسیدند مردم  
 گرفتار شدند و در مسئله مردم موسیوس و کونسل کرده گفته اند که  
 بر سر کوی شتابان چون کونسل انیمشی با لشکر گفت آنها نیز بر نفس  
 کونسل فرمان داد که خانه آنها را و غارت نمایند و چار لشکر میباشند و میباشند  
 کردند هرگاه که لشکر باطلی افتاد انجا مقایسه بشود اندو از نظر مردم

[illegible]

بشش طریق این محاسبه او باشند چه هرگاه این قاعده مهند شود  
سطر سالان ضعیف خواهد گرفت سبط در اجزای حکم بطریق بیان  
شدند درین اثنا در سینه مردم ایون کلادیوس سر و تنس اول مردم  
کوه سید پخت شد نیز بوخت سبط در اجزای محاسبه آمد مردمان  
اتفاق کردند سبط در اجزای شوق با جنت و سبط در اجزای  
که دیدند درین هنگام که بطریق کوشش دوم که مردم سلسل  
الطبع بود رسیدند در ابع نظر فضاخت روز دوم جسی کثیر مسلح شده  
بعضب تمام از او عمل ایونکس نمودند ایونکس جوان و انصار قوم  
روز جمع کرده باهذری سپاه بکافی محو و انحصار جنت لک طوس  
بمحاصره برداخته متفوج ساخت و ایونکس مردم بکشت چون توان  
رسید که ایونکس کشته شود و ایونکس باز آمده رفیع بنکاره نمود با  
هر دو کوشش و طرای لایق سبط گفت که چنان قاعده و مقرر فرمایند که  
مستور مردم سپاه و کوشش و طرایون باشند بعد بر قوم و ایونکس  
کشی قرار یافت و ایونکس به سالار شده و خواست که مردمان ایونکس  
کشد لشکر باین میدان پیش مطلع شده و وقت مقابل و از جنگ نماندند  
ایونکس با لشکر کمانی خمیده زده و در جنگ از جنگ کشته بودند  
او در لشکر باین محاسبه و طرایون اتفاق نمودند و طرایون بار دای

ان طاعت کنند که منوس باز تعرض کردید که این طاعت برای جوانان  
 عداوت کار است و منوس روزی معین کردند که با منوس در روز مقرر  
 با یکدیگر بیایند و حاضر آمد و کلمات ثابت و تعلق این گفتند از در  
 نذر بر منوس بیایند و شبها نگاه و منوس خود را گشت بعد مرگ  
 منوس بجای این معنیه با قوم و اسی بیان آمد در سید و طاعت  
 گفته که اگر بر این کار و اوج نپذیرد و لشکر باین سواهی از منی در سوا  
 از بیت المال سلطانی سلطان ساند بطور اسبان از منی خبر  
 شده که بوسه بر منوس ابر خود سوار کرده در احم حکم طاعت  
 شده در دم از من امر بر هم شده گفته که امر کشیدو بقیق باید این  
 حاضر ضامن که گفته میفرمود است حاضر آمد و بر ملا گفته که بر منوس خود  
 خود و بزرگ بود این حرکت از و بسیار نارینا کشیدو سبی مردم را  
 بافته قبل از روز حد است با طر و با کرخت که منوس از غم فریاد  
 و اسبابی از این روز خفته خانه محضر یکبار طبع ساخته و قدری زمین گرفته  
 در راحت مشغول شد و درین اثنا بر دو منوس از قوم منوس با چهار  
 نفر از خود باراد و غارت مردم روان شدند و شبها از این کار طبع شد  
 سواج که مردم مردم پیدا شدند دشمنان بر سر یافته شدند و درین  
 و طر چون لشکر را انداختند از این ملک نداده گفته که با طر اسبان

و سبط و کونسل بر او حق حصد از بیت المال لشکر و خزاندهند و بجایک  
نفرانیم و هر دو بکس نیز که رایام بقوم لشکر و دستا که اگر من بدم  
ظفر بایم شما را اگر اراج و مرقد دارم لیکن لشکر باین چند رفند کونسل ایستند  
که اگر چه من طرا نیون من نیز گشت اما اگر نمی پذیرند دوم بایم میشود و کونسل  
و حکومت از دست و دنا جارجن طرا نیون نیز رفند پس کوی بکس  
کونسل او از او دگست از شما که اراج خطا روم همراه من باید بر ادم  
با او روان شدند و بکس صلب کرده مقول گردید و در میان  
باخته و بسیار گشتند و برخی اسیر کردند و هر دو بکس خیال عذرا  
در سر دوم گشت لشکر روم ظفر گشته داخل شهر شدند طرا نیون  
بکونسل دوم تقاضای انعامی وعده کردند و او محله لغز کونسل را بکشد  
روزی مردم لشکر و سبط و طراسون فرار دادند که کونسل دیگر مقدرند  
تا هر دو کونسل با اتفاق اجرامی کار نمایند پس سبط بعزم لشکر کونسل  
از لشکر باین آورده است با نفاخه می نماند مردم را با آوردن کونسل  
فرستادند و رسولان دیدند که کونسل با جابه صده بار و قهر می کردند  
او اگر چه بحال تیار بود که با آنچه دم بروید بزرگان پیش آمده ملاقات نمود  
و بایم سطر شدند و نگار کردند و دستا و کان او را با انواع مرستال  
ساخته بروم آورده و وقت رخصت کونسل و سبط بر وجه خود گفت که این

کعبه بارین سال منی عالی نمایند و مردم رسیده و رسیده کونسل شد و تقاضا  
 جانب اری کسی کرده و در بخور فاه و صلاح ملک است و است  
 او و در فضا میان نمایان و لشکر سبب رفیع کرد و از کار استقامت نمود  
 ستان و از او خوش رفت پس که شده بود که اقوام اسی و اکوی  
 روم تا حشد و سبب کونسل اری حمایت ملک علیه رسیده  
 و منوطوس کونسل که مرد و لنگ بود و با لشکر جنگ و شمشیر  
 میان دو کوه محصور شد و افواج روم از وقت از وقت فریب می دادند  
 پس مردار سبب با جندی از اکا بر پیش کونسل و سبب اسی و اکوی  
 بر روم آورد و کونسل با طر کونسل که مرد و لنگ و شجاع بود و لشکر  
 که رفته و از وقت بخور و بعد رسیده جنگ و عقب کرده قوم  
 را با کنده ساخت و خط بندگی گرفت و احوال اسی و اکوی را  
 کرده برای خود چیزی شنید و منظر بر دم آمده و بعد چهارده روز  
 کرده بجای خویش رفت و در سال دیگر روم اکوی علیه آورد و  
 خود را از قبضه روم میان به بردند و سبب جهت تقابل و اکوی  
 بیشتر تا کینه کردند و سپاه میان بن بفرمانند و اندک با سبب  
 ساخته و در نظر رسان و توابع خود مستعد تقابل و مقابله اکوی  
 چون فوج بجای نه انحال انشاس کردند که در حد و مرز انون مضاعف

تأیید سینه پند بر افروخته که بطور حسن اطمینانند که بطور عمد و عمد  
را در سینه که در تمام کار سینه از نوشتن که بطور عمد و عمد  
در سینه روم سینه قبل سینه مرده چند قوم اکوی بر سره هم خورس که  
رومیان جنگ صغیر که ظاهر یافته و درین جنگ سینه خورس و بطور  
و درنی بر نظایر امون مصدر تر دوات نمایان شدن به سینه یا رفته  
و درنی تقبل اختیار بطور اسان شده و در سینه اگر ری ان الله و در  
بعد چندی که فوت این لایحه رفت مردم مجتمع شده که  
که قانونی که مشتمل بر رفاه و صلاح خاص عام باشد جاری نمایند  
با اتفاق همه که در سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
روم و سینه اند تا اگر بخاطر این سینه سینه سینه سینه سینه  
بر گردیده ده فاعده سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
گفته که برای اجرای این قواعد حاکم مقرر شوند که یک کس برود  
با تمام این برادر خود بعد یک سال که کس دیگر چنین شوند پس سینه  
ابوس و خطبوس که نسل سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
قانون و در سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
مبطوس سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
روم ابوس و سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه

و بود بوس و بطیوس و ادنیوس و دودلیوس و چین سندی و سالی  
فوتابین احکام زاید گرفت اکثر مردم دادنی قصور قبول ساخته  
تا جنت نشان و بدل فرا بر دو و سه سال بیوم و کس دیگر تو  
خنده و تشنه و بسیار که داند و خیال قوم اکوئی و سیر و ممشک و سیر  
نزدای بوس رفته بعد از حدک لشکر از استکبر کن کرد و یک و با بوس  
و ز شهر داند و بهر هجک گفت و دان ایام روزی بیوم شنبه  
که در صبا نام و خرد و بوس که حسن بالا دست و پشت تار و تار  
ساکلی بکبت بر رفت بوس بجز و بدین عاشق گشت و اراده  
کرد و روز دویم که در صبا نام و بوس برفت بوس بجز و بدین عاشق  
و اراده کرد و بوس که در روز دویم بوس بسات کلا و بوس ایام  
و وصلت و او جواب بر ادنیافت ناچار کلا و بوس گفت که بکبت  
رفته باین دهر را که فتنه یار و که کثر راده و هست پس کلا و بوس باین  
رفته و هست و باین فتنه یار و بر آور دمر دمان محله آه و کلا و بوس باین  
گشته خود پیش بوس بفتنه بوس برای اثبات دعوی باین بوس  
بر زبان آوردی گفت که تا آمدن در صبا پس و کلا و بوس باین  
مرادم ناچار رفته و این معنی از بوس که در لشکر بود و خوش نشد و بر رفت  
و این معنی از بوس که رفته در روزم آه و بوس بفتنه از رفتی



اسوسن کلاه شده و خنجره او در شکسته روم کند فل سنج گشته که بخت ایست  
 با نعام در دنیا که خنجرین باشد در خنجرین حال طلم اسوسن و او این کت بود  
 و خنجر کرد خنجره طلم عیال با خنجره که او سیمیری کمال با خنجره  
 اسوسن عیال بود و طلم بسیار و سرچونند انداختن طلمی توان شود  
 که از بوقت سیمیری موقوف که طرمون عیال باشد پس در خنجره روم  
 و او پس و دور اسوسن که نسل شده هر دو اسوسن امیند که در اینجا حرم  
 بزرگ است خنجره خود که خنجره و کلاه اسوسن که حکم اسوسن در دور خنجره است  
 که در بود و ایست و در بخت و التفاکر و خنجره که یکبار که امیند بود  
 سناظر بختانی مردم سبب فعل و به کونسل و از انان باز داشتند و گشته  
 روم شکسته و در اسوسن که کوئی و اسنی طلم یافت و سوز اسوسن برین  
 منظر گشت و در شکسته روم طلمی طرمون که کس از جانب سناظر  
 کس از طرف رعایا حاکم شدند و از حالات عیال طلمی خبر داد و در محافظه  
 و اگر سناظر از خارج سیاست احدی منظور باشد بوسیله این حکام عمل  
 چون مانی برین که شب شکسته روم بر تهر و اسنی طلم یافت و بیان  
 اسوال بسیار خنجره یافته و اسوال انعام سوم پس سوز و خنجره روم  
 برای شمار و در شمار و اسوال انعام سوم پس سوز و خنجره روم  
 قضا عظیم را خاکست با خنجره و سیمی پس اسوسن نام مادی و از خنجره عیال طرف

آورده در دوم و وقت نام پیدا کرد و با جبار دوم برزراعت و عمارت  
 پرداخته و قالی با قیامت کردند و سپس سیاطوس باز و کطیطرند و پس  
 امارا سواد و حاران ساخته و سیاطوس ستاد و در میان اگوئی ای  
 خاک میکردند و در ۳۲ روم و میان و می شهر اطرو و یار احماده کرد  
 و ده سال این گذشت و در میان در بندت جنگل را به و فسیج  
 کناطیس سرداران لشکر رفت و دونه سال دیگر بر محاصره گذشت  
 در آنوقت محمد بن کئوس و کطیطرند و بر سردی که حصی است  
 استوار قرار بر کوه لشکر کشیده اول فسیج کناطیس مفتوح شد  
 بعد ازان بر او نامعلوم در حال غفلت بر سردی افتد و جنگ رخاست  
 و بعد نزد بسیار بر این طغیانفت و در ششم ۳۲ روم شهر را سخر کرد  
 و بعد دو سال فتنی ظهور شد و بر سر فسیج رفت و در جنگ است  
 گشت از طور این فتوحات مرته کئوس بسیار طین رسید و عمارت  
 چهار اسپ بنید و سازشید بعد چند بلده فلی آخر ساختن  
 این و در و زار تقاید رفت ظهور و بر وجه برده پسناطرا کرد  
 که قور بنی مخیر عایم بسیار تصرف کرده و مکر در مینا امال کرد  
 و سنبط و طرون و در صند و محقق حرایم قور بن شد و فوس بن غنی  
 آگاه شده زن و زن زد گفت که تدارک این صفت خدا خواهد کرد

از دیار گرفت سبند و طرمون از تجربه نشا شدند به ابراج کیلوس سول  
از کلبه نوم آمدند و صول لشکر از موسسه به ساله در از طرف میان  
طاهر کرده به خواستند و کال میا به کلبه نوم پر داخته بکشتادند و بک  
مدافعت آن سکه سطر بنیان از قبیل فانی بر ساله دستاوند  
و آنها با کام پر کشند و در نموس بلاد شمالی اطلی اسخر ساخته بر دم اند  
بسبح طرمون لشکر از بسته بر منفی اب الیا و طیسر بر یازده یک  
به هم جولانی شکست به روم سحر که از اشته و شک صعب کرده شکست  
فاحش با فقه سبازی از ایشان به دمی که بخت و برخی بر دم رفتند  
سر داران فشیان در زمان اموال فقیه که می فواد کردند و هر یکی  
گرفت که سناظر شهر اکیده استند کال همه گاه و رو میان اشته کرد  
دست تبار ابراج به دم کشادند و اشته بر دیوار شهر قیام کرده و چندی  
داخل شدند و شهر را خالی یافتند و سناظر را اسیر کردند و چون بک  
یکی از سناظر بر دم کال حمله کردند و اشته بر کشند و شهر را آتش زدند  
و فقه از خرابی شهر فرو گیده استند چون بخبر در آمد که کلبه موسسه بر دم  
فرانهم آورد و رو میان که در روی فرمان بکندری بودند و طوم سناظران  
فواح تاخته و جنگهای منته و شکست و کشت و مردمان و دم و فواح اهر  
و با فقهوس که فقهوس که مرد دلاور بود از راه طیسر من شهر در کوخی دادند

و سنه طر را که یافتند مجامعت آنها را کیوسس را اردو با جو لند و پس  
 امرو صه هفت ماه گذشت که کال را بر کیوسس بر روم تسلط بودند بعد از آن  
 کیوسس لشکر را فرام آورده در بر کیوسس شون اور دو دیگر در آن  
 هم از حب است و کتله قبل از طر کرده داخل شهر شدند و بر بنویس  
 پر دخت بعد هفت ماه بر کمر در بودند طر صلح و ارافته چون کیوسس  
 به کال طر یافت و مردم لشکر و دکنان و فرمانان شهر آمدند و  
 را و کیوسس دوم خوانند و در ششده روم و ششده قبل شهر روم  
 باز بنا کرد و قوم اکوی و و اسی و بر بنی و طو شغالی و سببین بنکام  
 کرد و دیگر کیوسس بر طر یافت و و اسی بعد چند سال با بر  
 بر دشت و منسوب شدند و در میان از هر جا به در بنم عمارت بنا  
 و نور یوس عمارتی عالی متصل دارا ماره بر ضای بر عایاناکره قیام نمود  
 و در همانی دوم بدلی خبر خوا داد بودند بستی سنه ۱۰۰ هجری روم پس  
 سوس سکستوس و کططر شد برانی ده سال باج سال که کوی  
 و ده باقی اندکی لشکر و در این بنکام بر بطور حاکم مقرر شدند و و ادب  
 فر یافتند که آنها را کور بول امیل بیدند و در میان سنه ۱۰۹ روم کیوسس  
 بزرگ بیکل و لغا ابو بنا کرده و مردم را با اتفاق ولالت نموده از جهان  
 رفت و در سنه ۱۱۰ روم بر و به در روم رواج یافت و کیوسس شون

در همان سال که طعیط بنجک سیسی شافت و کارنامه کرده خطاب ایرج  
یافت بعد از دو سال که طعیط کور طعیوس که مرد دلاور بود و طعیط شده بر سینه  
یافت و در سال دوم که کال یکنا را بنویسد که رومی روم متحرک شدند  
و یکنا را دیگر رومیان صف استند و فرمایان فریقین بود مردی بر  
استاد و از دو که گیت از دلاوران روم که تنها بقایده سینه را کال  
طعیوس از لشکر روم میدان شافت هر دو ان میان هر دو شکست  
نمایان کردند و طعیوس بهتر از و غالب آمده و در یک شب در بنجر طرای  
از کوشش گرفته در کلوی است و خطاب طوری که طعیوس مخاطبت  
و لشکر کال جانب بار خود رفت بعد دو سال کال باز آمد و طعیوس  
رومیان شدند و باز آید و شکست عظیم کرده شکست یافت و بعد از سال  
با هر روم لشکر کشید و در روم بر ایشان منظر شد و خطاب کور و  
یافت و در سال دوم طعیوس کانیان بر روم خروج کردند و کاسیوس  
سیوس و طعیوس و طعیط ناگاه بر سرشان حمله آورده و هشت نفر از  
ایشان اسیر کردند و این اولین طعیط است که از مردمان عام نرفتند  
بعد از حکم فرمان یافت و در سال دوم رومیان با قوم ستم سنگ خاک کردند  
و اول بر پیورفته از اسیر ساخت و قوم ستم سنگ خاک کردند و سینه و دلاور  
فرقی باز از اندامه بکار شدند و بکار بکار بر سینه و دلاور کور و سیوس



با حیوان بیخیزند که در میان بکند او جوانی که هر دو میان یکدیگر  
 کا بوس میشوند بر آن بیخیزد میان همه سواران و اسباب که فتنه میان  
 گرفت با یکدیگر بپوشیدند و صحنه بودی میان در گذشتند سوار  
 از دو طرف کوس شدند و گفت که هر دو جوانی در دم اجازت بکنند  
 پس سوار و شهبازی هر دو کوفل شدند میان و ستانند و جوانی محکم  
 با خطیوس که حیوان از دو جا حیدر اندازند گفتند اینها را بکند زنده بکنند  
 خوانند زنده پس شیم بپاروی کوفل هر یوس که شمشیر دستند جنگ  
 در و میان ایشان جنگ صعب کرده و طغیان کنند و سیم خط مشهور  
 بپوشید که هر چند در این میان یکدیگر ام کنند از فتنی با یکدیگر فتنه  
 بعضی از خطیوس و از آن تمام حاکمانت کرد و در شکست از بوس  
 ستانند و کوفل نه بکنند و سیم خط در این کویا کرد که از ایشان شدند و باز  
 کا کوس خطاب یافت و در بدست جنگی میان با سیم خط و طو سکان  
 از کوشش و ام داشت و میان او بر می می کشی و افواج در  
 عاخر بود در خطیوس قبا بوس کوفل از راه و شمشیر میان در خطیوس  
 شمشیر خطیوس سکانی بکشتند و در سیم خطیوس قبا بوس با یکدیگر  
 و سیم خط جنگ کردند و سیم خطیوس که بقایه قوم کال بود از خطیوس و خود را  
 فدای لشکر ساخت و قبا بوس منظر کشت و صحنی میان سیم خطیوس و کوفل





[illegible]

سینه بستند که سر نهاده شده نبود و باز سیر دیدند تا خطه دین سور مرگوش  
 را برای صلح فرستاد و خزان ایشان در زمان انعام آنجا رفت همراه  
 اگرچه نجابت گرفته بود لیکن این آوری سپیناس خبان بود که سبط  
 را بر سر خطه آورد و ایوس کلادوس که بستانهای عمرانیانند چون  
 انعام صلح شدند گفت مرا بر کوچ بخانه سنبه بزن و چون مدار آن  
 آمد به حسب تمام گفت که در میان ایوس صلح کنند که تمام طلی کند  
 و بخانه برگشت سنبه ای سپید که این مرکبیت سناطه گفت این  
 بختین باد و شاه است روز دیگر سنبه مصاحبان سپینوس  
 برای سپینان خود فرستادند و بزرگترین خبری سپینوس بود بر موکل  
 خلعت دهند و ده بر دهم فرستاد و روز دویسم پیام دادند که با قبل اندید  
 دویسم بر سوس قتل از دست بر دهم و این دویسم دفری سپینوس  
 سوز بر قتل نهاد و خود را از آن گرفته گفت که این جوان بزرگ تو را  
 نهاده از آن بختی و که طلیای تو بر روز و شکامه که او ایوس مقابله  
 بر سوس دهد و کما سابقه کردن کما بنوس کونسل بر اطر و بران طفریت  
 و سلبی سپینوس سوس کونسل سال آید و در شکامه با سوس و سلبی  
 بید و بولیا جنگ کردند که در آن از هر طرف بازده بازده نرا کس  
 کشنده چون است و میان طلی شده بر دو لشکر بجای خود برگشته

گفته که فریب به کوه و جنگ و در شکار فیری حبس و شایسته کوشش  
ما بر موش و شاه و نسی سبیلان جنگ کند و موش و سال و چهار  
ماه در طلی بود پس بحیر و بسلی رفت و بعد از حبس موش فیری  
سوس برسم نظار و لوگانان و بروطی ظفر یافت و اجازت فریاد  
حاصل کرد و در انوقت سلی در حکومت قوم جداگانه خود اول شهر  
دوم که بیان بسوم که طحان یعنی افریقان و مرطین و موش کوشش  
بر اندک خود با کسی خارج کرد و سوا ی سلی دوم و مرطین ظفر با هم  
کرد و سوا ی شهر در دست ایشان نگه داشت و از او افریقان کرد و از  
مردم را حایه خراج زیاد و از شهران گرفت و از شهران زیر تفریق خواست  
و این جای بسیار گشت انفرص و میان و ششک بیکر کردی و فیر  
و بروطی و شل کوشش با حاکم طار و بطوم جنگ کرده گرفته و سال و یک  
فاصله دیگر نمودند که یک کوشش از بطر ایشان و یکی از عوم جدا باشند  
و نظا بطوس مرتبه دوم کوشش و از طرف طار و سنان کوشش و بطوم  
هر دو با لشکر جداگانه بر موش و سوس و ششک جداگانه جداگانه بر موش  
و سوس کوشش آمده بر کنار آب کوه و در میدان طار و سنان و سوس  
و بطوم و سوس و سوس جنگ و سوس که در سوس و سوس و سوس و سوس  
فصل سید و در حایه فیلین بقیه ای شش بازی نیزه و سوس که در اند

و پسر پوس با قبیل از قبا و این اهل بطوم رفتند میان مسکرم پوس  
 نسبت قبا را بر کوه تهاقیه بدو بخشید و کور پوس نظرسند و قبا و قبا  
 که یک بدست آورد و دو جبهه قبا نسبت یافت و بران جنبه بار کرده و بر کوه  
 چون کور پوس بجای جریب بین کور پوس و این قبا و قبا رفت و بر کوه  
 حصار عام لشکر این بود و در رفت و رفت و رفتی سبوس سوسه شد و  
 بعد از آن شکست اعلی را که ششده بفر رفت و سفر پوس پس سال بود  
 و پسر پوس در ششده روم در از غایب ششده شد و کور و پوس کونسل ششده  
 سیم هزار اهل کجی و بران و با اهل ساختن این بعد جنگ قبا و سال  
 روم میان بود و با پسر پوس کونسل و دم طار بطوم و سفر ساخت و این بطوم  
 از کلمان بود و روم میان بعد استیصال و ششده و ششده و پوس  
 کونسل و از پسر پوس و دستاوندان از اکیف و در خوفت و میان ملک  
 تمام اعلی شدند و بعد مرطین بر پسر و حاکم سراقوس فتند و با کلمان  
 کردند و در ششده شروع با بست و چهار سال اندر و میان  
 ساختند و بدست کلمان افتاد و در سینه پوس کلا و پوس و کطیطر شدند  
 لشکر از پسر پوس و جازات به اناک سیده و با پسر و با دشت و کور  
 با شکرت و طرح و بحر محاربات کرده نظرسند و مار و کور و میان قبا  
 کلمان صبح کردند و باز به جندی و دهه جنگ ششده بعد از آن و پوس

با و بزرگوار است که این چوین بنامی که در طبع حکمای هر زمانه کرده اند  
از پیش برانده و بتغایب برده و تحت کینه انقیاد و توسل فرصت و وقت  
از خود گرفته و بسیاری از آنکه باین بیان نگه و درین سر و لب و جویس بگوید  
من بعد از سیف که بجز در دم و بیدار نباشد و بی چندی که طمان غولس و بیدار و بیدار  
فرستاده و میان صاحب و بیکه سار و چون غولس و بوم و بیدار و بیدار  
بر کفایت هر چند از پیش غنایه نه نفع نکند و غذا و دگر که بگوید  
نه در میان با چهار اسباید و لشکر بر در کج شده نه و مخالفت و اگر نشانی  
در اصف ساخت که بیشتر مردم سالم و صون خود ندانند و میان نیاید  
بر و جهالت کرده باشند که بخواهند از این گشته و در با بیکه و بیکه  
منظر که دیده که بیکه و بیکه و جهالت آنها خاست که در احوال و حسن و بیکه  
و است که در بیکه و بیکه و جهالت آنها خاست که در احوال و حسن و بیکه  
روسیان گشته که در بیکه و بیکه و جهالت آنها خاست که در احوال و حسن و بیکه  
طالعه به بند و کاهی بر مردم لشکر کشیده و آنچه در سلسله آمده و بیکه از اند  
که طمان نیز رفته و چنان در سلسله و بیکه و بیکه و بیکه و بیکه  
در کار بیکه و بیکه و بیکه و بیکه و بیکه و بیکه و بیکه و بیکه  
را و جهالت نیز و نه جنگ نموده و طفره یافته و بیکه و بیکه و بیکه و بیکه  
الی بسیار نیست که در احوال و بیکه و بیکه و بیکه و بیکه و بیکه و بیکه و بیکه

[illegible]

[illegible]

در روز دهم به باطلان ملک کرط پام او که بار و میان صبح تا که طون  
 که حقه دای او بودند پام صبح و او در میان گفته که اگر شاه هزار  
 نفره بقایای دهنه عود او نمایند و او را گفته که بی رضای مادر او نشکر  
 بکشند البته صبح شط شود و آنها پند گرفته در شسته صبح کردند و شب  
 خطاب یافتن جنگ هفتاد سال بود  
 بعد فتح کرط اموال بسیار از ولایات فرج اربافته بعضی در دست  
 شدند و محبت روم در دل ایشان جا گرفت و اموال که از جنگ  
 یافته بودند با همه سلطه از خزانه پادشاهی هرب کرد و دهنه ای  
 بود به سبط پام دادند که از خزانه پادشاهی او را نمایند سبط  
 و غنیمتین را حاکم گفته که خلف پادشاه بفرستاد و سپاه بی بی  
 حضرت املو لیا بسط اطالوس پادشاه فرعون ص بود بر سر او و در  
 سکه جنگ فرستاد و ستاد خلف پادشاه تعالی است  
 در میان بر و طرف یافته بعض ملک او را تاج کرد و دهنه خلف از  
 صبح در آمد و میان بر هزار طند نفره صبح کرده پانصد نفره  
 و پانصد را و صد ده سال شد و این پویش ت خجال بود و در  
 بار و هم پویش و همی کال جنگ کرده و طفره نه و فریب مان  
 و خانیوس پسنوی خالی پادشاه طلی غالب آمد و پسر یونان نقل



کردند و در میان آن دو میان بر این طریقی بود شاه از ملکهای کهنی بل سبیل  
 که بنده بنا کرده بود و مردم را اسکندر زمانی بکفشد و مشهور کمال خوشی  
 حکمهای کرده که بخت و بام صانع و اور و میان کشید که ملک از حاکمان  
 گرفته با بسیار صانع اتفاقا باید او تمام ملک خود که در حرکت که است  
 و همچنین غریبی که در طار و سوسن شکسته صانع شده و سوسن خطاب  
 طیفوس یافت و انطوخس از خنک کرده شکست و تا اینجا بودند  
 بود و سوسن بل سپید که در طار و سوسن و میان تعب کشید و از طرف  
 و میان و رفته شایق بر سوسن با شاه بطلان متوازی خود شده و  
 باک کرد و بعضی متباد و یک گفته اند  
 بن خاتم را در خود کشید با شاه ماعده و نیا شد با سوسن و سوسن  
 ماعده بر سوسن یافت و در وقت فوج ماعده و نیا شد ان بود که اگر سوسن  
 اندک نزد سوسن و سوسن و سوسن را در میان از شهر نزد و فوجی  
 کلامی از سوسن بر د سوسن سبده از دهم با جمعی از دلاوران جمله آورد  
 و سوسن نیا شد و راه در در که بطی سپید و از شکست با او یاری کرد  
 و میان متخاف و نیا شد و راه با بهر دو سوسن اسیر کرده و مردم و سوسن  
 و در راه با سوسن سلطان از میان که همچنان اسیر و مردم میرفت  
 کردند و سوسن در مردم و نای شد و نای و نای این بهت است بحال

در طایفه میان کرطمان و سنی نادر میان آمد و بعضی  
 کرطی کوفت خود را به یار و میلان هم سپاشتند و دند و اندر راه مخالفت  
 رو میان باغرای کبکوسته قنار کردیدند کرطمان از مرکبی سلاک  
 شد و بیستم صبح دادند رو میان گفتند که اگر شام هر سال رسد کین اغوز  
 خود را بکروند و از دانه صبح شود که طحیان بکار کردند پس میان گفتند  
 که اگر سکی سلاخ نبرد که از دانه صبح منفعت کرد که طحیان با چار شده  
 سلاخ خود بردند بعد چندی بی جمع گناه یا نه با هم دادند که شهر خود  
 گذاشته بجای دیگر بردند کرطیان هر چند از نانی که دند نبردند  
 ناچار کرطمان شهر را گذاشته بجای دیگر رفته بجات شهر برداختند  
 و کس سلاخ را پیش نیاوردند گفتند هر چه که زمان هم در سلاخ  
 بیندوند و پس عجب اتفاق افتاد و سلاخ را قبل بردن بی علی اکبر  
 را میلان خندید و بر آورد و سلاخ را گردند و در سه کشته شد و  
 بدیافت اینجور با هم جنگ دادند کرطمان نیز رفته بمقابل برآهستند  
 و سلاخ را طرف و میلان پیشوشتافت اگر چه عبور رو میان آگاه  
 و شوار بود که یکی از سرداران کرطی رو میان بر سر شان برد رو میان  
 بغل و تاراج و گرفتاری شان برداخته و قهر و خرابی و فکند شدند  
 و سنی اعلامی گرفته و دختند و بخیرانی در شدند و هم کینه چشیدند

قبل از آنکه بخواه سال از آبادی شهر بود و کسب و تجارت و دنیا کوشت  
در همان سال هفتاد و پنج سال بعد که در آن سال از آبادی شهر  
و ولایت که یک سفر ساخت و در همان ایام میان مردم کمال و شهرت  
و محبت و دوستی و میان پناه آوردند و مطبوس و فاسد و  
روم و مدینه و یونان و قسطنطنیه و آنوقت آنوقت آنوقت  
بطوس فراموشی است که در آن ایام بود و پس از آن  
آنوقت از بافته بدست که کوس بر دار و کوس شده و امر فاسد  
که مثل شش و شش و کسب و محاصره داشت و محاصره ای که  
و دشمن ندیده و همه احوال و عشا بر را سوخته و فاسد و کسب  
سقط اطلاع داده و آنوقت در آنوقت در آنوقت  
هر سال دو اسیر برای نظام خاک در سینه و هم چنین  
در مصر و کنگی بودند و کسب و کسب و کسب و کسب  
سنوات و فاسد و کسب و کسب و کسب و کسب  
که کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب  
و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب  
دست از کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب  
که کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب

کند و نمود که آنچه کفایت بر این مضامین از آن باطل و نقص نمود  
و همچنین متغیر این بر هر دو هم نظر میسر باشد اگر چه در بعضی از نظر فاضل  
می باشد و چنانچه او و مانند آن می بیند و خطایار نویس مخالف است  
و دیگر سبب این است که سبب کاشته شده و ریشه کن می کند که با او متفق بود  
نقل رسیدند و گویند که کسوس بر او در خورد و طیار و سطرین شده  
خط طریقه ایست خاص تحصیل کرد و در این خلق سی و نوره فیض بود  
و سبب کس اینست که این خود برای تنقیح بیانات سببهاست نمود و فاضل  
حاکم اسپین که خلاف کمال هم گرفته و خبره که در وجود بدان مکان کمتر  
فرمود و رخ مناسب برای فروخت و از دنیا مقرر ساخت و از حاکم  
در جواب برای دو مرتبه گفت نهاد جلالت بر یکی لطایف مردم که  
خود کشید که محمود و مضروب چند که دید سببها برای احکام از برای  
انقضای می داد و بداند لیکن اعیان خلافت بر خشی سببها بود انقضای می داد  
اول از او را جان مضروب نمودند سببها در و سیوس شریک کار  
کردند و در و سیوس بحین سلوک اکثر مردم پیروی خود کشید و بمنشی که  
حاکم که کسوس کردید و وقتیکه او از سر و پنجاه و دوم آمده پس آن را شروع  
هر کس پس تنویر است میگردید و این نشان که سببها در بی بر حشمت بودند  
طیبه بطینوش را بر طایفه قضایای احباب مقرر کردند و او چندی در آنجا بختی

[illegible]

از دو باد طلبید شست از دهم بر و در چنین محل طلب نگرید و اخل دوم شد  
 و قهار که نسل موافق و دستور قربانی میکرد و مرد کرده و اخل انکار شد  
 شخصی که جوان قربانی بجای آورد و او مرد و کرای او با نشان بر خاست طلب  
 انباشته اند و در خیال از دهم نو خا کرده بضرر قلم انداخته و در کیوس  
 هر چند فنانند و در بنا و ناچار غم خانه کرده چون که ارشش هر کوه در افتاد  
 پیشش هر کوه زاری کرده اند و جشن است و او نمود و یک رست مردانیکه  
 او بودند رفت آمد قسم داد که در نه که ز قشش کنه از نه درین انانم  
 شش مجاور کنده اگر چه کوچک کرد انده به ارالاماره آورده و دست  
 لاس با میدان حاضر الوقت فرمودند که صبح با سلاح نبرد و غایبان  
 بر کوه و ان طعم حاضر شوند فلا کیوس بدر یافت آنچه به تیه افواج برد  
 اگر چه که کیوس صلاح در ان نمیدید اما که اشتن بعید از مرده و تیه صحر  
 حفظ جان گرفته بمیدان رسید و یافت که سینه و کونسل سادگی  
 اند که هر که مر فلا کیوس و در کیوس بپاد و ورس طایر خواهد یافت و هر که  
 از نه فحاش با خواهر پوست چون از جانین خواهر کشت بدین  
 اکثر از نه طقت فلا کیوس و در کیوس بود و تیه اندکی بجایانند  
 فلا کیوس ناچار شده و بچه خورده خود را باشتی فرستاد و نسل و مقبول شد  
 بار دهم فلا کیوس آن بچه را با سلاح کسپل فرمود و او هم بوشش

آن طفل را بنده نمود و بر سر فلک کبوس محبت زد و بزرگوار و عظیم روداد و در  
سه روز کس از طرفین بغیر رسید فلک کبوس چون اختر را گشت زید و غیره  
در خانه بخت کشید و دشمنان را دور کرد و با بیکارانش گشتند و کبوس از  
جنگ با فیه به یکل و نیاز فیه جو است نمود و گشتند و دو کس از یاران  
که او نم کبوس کوشینوس نام داشتند مانع آمد و فرار برقرار دادند که  
کبوس کوشینوس که بخت چون ریل طبر رسید و دشمنان را دور گشتند و دو نفر  
با سیه اینکه کبوس چون جان نیل است بدو در اسیر و ساخت و کبوس  
چون بخت که بخت منصور نیست فلک کبوس غلام را که بختن خود فرار  
و خادم مرافا بریده بختن او افتاد و در بخت دشمنان رسید و شش  
علم فتح کردند مرکب کبوس بعد ده سال از مرکب برادرش طبر بر  
و سس ساله افتاد و در کار کشود بود اگر چه رویان عالمی  
بر سر میباشند که در بیشتر سلاطین غالب و جبره دست بودند که  
بغاوت و انش میباشند ممالک تازه و غیر میبودند و در سلاطین و سلاطین  
از بیست و لایب بعد قوم الحور من افهم که در مردم اینجا با قوم  
و کلازمین سی سکوری ساکن حارس آگاه و اندوخته این صله و کلاست  
و موخرین برانند که حاکم را برده سینه است که غیبی بل سق شش که  
شش هم از حاکم او در اصل میرزا داد و بعد از آن سیران با و شاه فرید

یافت چون باد شاه نوید باز جهان رفت بدو سپهر که شست که کبر اول  
 و خود به هم چکرانته بری بر او در خود که شست او بر مل که بخت به شست  
 بسطار و هم پناه بر دگر طار از به چکر است سطرانته شیده و بکار و بخت  
 بروم روان داشت سطرانته بصول و کار و به انانوشن شش و در  
 که سطرانته نوید با بیان و بر مل حکر طار با سطرانته نسیم سازند و بکار  
 چهار کس این را با و کار روان داشتند حکر طار انانار شست و در  
 ملک شمر حاصل خود گرفت و کم حاصل بجهاد و بر مل او چون زانی در  
 برین که شست حکر طار و خسته بر بهر و بر مل بخت مقبول ساخت و تمام  
 شمر فکشت سطرانته خیال کونسل را با لشکر کرانته مقام  
 او بر مل تعیین کرد حکر طار و در شست اضی کرده پیام صلح داد و  
 من با شما جنگ نکنیم و خود این حد اوست و هم نسیم کونسل خبر بر  
 فرستاد و انونج بهر یافت ارتش کونسل سطرانته که حکر طار  
 بروم باید آورد پس حکر طار کونسل بروم برو چون حکر طار بروم رسید  
 حین این اموال با فوج بخشید که خود خوانده حوصت حکر طار است  
 شده سطرانته حکر طار از حوصت بازگشت نوید داد و بدو  
 و فتنی که از حصد روم بر آمد گفت ای دم بخت درم فروخته بشوی اگر  
 با بخت بهر رسد القصد چون حکر طار در ملک خود رسید سطرانته



چون جگر طار را بر سر صلیح دیدم پس در خورد و برین کار نظر نکردم که آهسته بروم  
شناخت این شیء است که بدین سوطل ایا مصطفات آن عبارت است از  
جگر طار که نام جنک کوفل نه است پس در عبارتی از موطل در  
کرده مشوا عین وقت طار ساخت و در رعایت فی الفی قلوب  
افواج و اید لون عطا ماکور غیکر دیند مانی مطبوس سیکر دلی شکر  
منجینه نوید یا مامور شد و پس مغز دل کردید مطبوس بد که سران  
سلاح نمی بندند و سب پاهایان دست بخت شکست ایند پس جگر طار  
بهوست و جگر طار تا دو سال جنگهای هر دانه نوده مطبوس گشت و پس  
صلح او مطبوس گفت اگر همه فیلان و سلاح و دود نیز بر نود فقره  
حرج جنک بدیند البته صلح محققه شود جگر طار تا چهار قبول مود و شکر  
کوئسل بعد گرفتن اسیر و خیال بایم داد که شمار اینکار بروم باید رفت  
جگر طار ازین امر سر باز زده و مان جنک کرد و مطبوس اکثر اوقات  
مسخر کرده بود که اگر سب لاری مغز دل کردید و کسی بوس هر دو جان من  
بانه لشکر بودند یا مامور ساخت و جگر طار بخیه پیش تو کس و بنا بر  
طنیا بد رزن حذ بناده بر دو موبس ملک تو کس لشکر کشید تو کس  
دعیه و بیان صلح کرانید چون خبر دهم رسید که غننه که بی تقویض جگر  
طالع سفید است تو کس و این بخنده بالا هر جگر طار اسیر دمر پس

او را با برنج بر دم کرده و سبب فرمان دادند تا حاکم را که سبب  
 حاکم کنندیش خبر رسید که سه صد هزار تن که سبب می و طوطی  
 اعلی با خاندن کرد و قصد خرابی روم دارند سبب طوطی را  
 که نسل کرده بخانه انکه در فرستاده و قبل هم بسیار از روم  
 انکه و بتقول شدن بودند در جنگ اول طوطی که سبب و شاه طوطی  
 متقول شده و در جنگ دوم سبب که نسل شده و در جنگ  
 و در بوس با که نسل شده و جنگی است که سبب و چند بار در روم  
 گشت و شصت هزار سینه و انکه در در حالی ضعیف مانده  
 رفته و نام مر بوس شجاعت بر آید و شان بزرگ می رسد و بزرگ  
 از عجبده با پس از آن سبب با روم شش ماه مر بوس خواست  
 فائزنی چند اختر مع کرده و رواج در مطبلوس که عمری مر بوس از بد  
 خود داشت از راه صافست آمد که سبب را بر انکار ان خبری که  
 سبب خلاف مر بوس کردند مطبلوس در جرحه و و کس قیام کردند  
 و مر بوس مردم بسیار بر گشته و ازین جو در و ج که سبب با و انحال  
 مطبلوس اطلبه شده چون مطبلوس مردم سبب مر بوس ان شصت  
 حکومت دبه و پیش طبری است و شاه بزرگ بلاد مشرقی رفت <sup>را</sup> بین  
 که اگر نظری است بخونی پیش آید با عانت او بار دم جنگ نایه و کن

گفته قصه طبری است که طبری گفت که از او معاف از این پس از مردی  
را با جماعتی که با او بودند و قوم ساخت که بر سر حد میان مردم طبری  
و دیار اعرابی فتنه می افروختند و به سبب آنکه مردم طبری را که  
بغض او داشتند که به طبری دست جنگ کرده آید و مصری و مصری  
جای او دو بخاوند و هر دو در دست و چهار طایفه جنگی با او بودند  
به این کار بود و تویز کوشش داشتند مردی بر چند خوراک  
نشد و فرود کوشش تمام سبب افروختند و مردی بود از خانه آن  
با خلق حمید و آنرا بسته مردی از دستش بچیده و با کسی بوی که  
او بود دست فتنه فتنه که موجب نمی طلعت و باشد وضع کرد از این  
طاعتین در مردی منقض شده و بارو میان جنگ صاحب کردند مردم  
بسیار از رویان و او را سبب از حقول شد و به خاطر شد  
مردی بنیاد گرفت بر روی او را امانی سبب از شای که جنگ  
سبب از حیات و بود و گفته گفت که شما را اسیر کردی مردی بر روی  
با من جنگ سبب از سبب از سبب از سبب از سبب از سبب از سبب از  
در پیشش لشکر این نزد سبب از سبب از سبب از سبب از سبب از  
و موافق بود و بعد از این سبب از سبب از سبب از سبب از سبب از  
و از باران سبب از سبب از سبب از سبب از سبب از سبب از

یسحق بن سواد بود و بی علم بود با خود حق خود را که در مقام از مرئوسان  
 سبوس کرد و سبوس خرابیافته چند روز در شهر از نو سبوسا فرستاد و نگوی  
 میل و مقام نایب و جانب نزد هم سبوسا فرستاد و سبوسا این سخن را  
 دفعی بنما از دوم او فرستاد و مرئوسان سبوسا از راه به گفت  
 و آنرا نه چون دیدند که کاری از پیش میروید و بنوا فرستاد سبوسا  
 بر دوم آمد و خود را حاکم بالا استقلال و به خدمت اختیار داشت  
 خود مزاج کرد و مرئوسان سبوسا سبوسا از حدی دوم فرار داد و دوم  
 بسیار گشتن و دو ان فرستاد و سبوسا سبوسا گرفتار مسئول کرد  
 و مرئوسان بهر در و آن دوم و این گشتن پس سبوسا دوم هم  
 بهرام داشت نه بخت عطفی است و گشتن و کار باران چنان  
 مرئوسان سر انجام میداد و روز بروز گشتن و بهر بوق می فرستاد  
 سفارین خال سبوسا نام مرئوسان از خاندان طبرستان طالعین نام بود  
 متفق ساخته بهر کوشش متعلق جمع بر روی کشید و غلبی گشتن از  
 که ز این بهر یافت و بطور خوش از ده های سبوسا به لشکر روان داشت  
 و روز بروز گشتن بهر روی اگر و فرستاد یک گشتن و اندر دوم اخراج  
 سبوسا شهر مشهور از شهری شهری و فرستاد و این شهر از فرستاد خود  
 متفق نمود و مرئوسان نیز از فرستاد لشکری که ان متفق ساخته

پوست و بر کوهی که شرف بر روم بود معسکر ساخت کوشل از منی  
اکاه شده بر او باره در آمده تا آنکه سپاهیان بجایان دم بر روی  
ساخته و بر سپاه بجا روزه و در بوس مجده و خود پر دشت مردی  
مردم خود در روم آمد و بقیه انتقام از منافقین برداشت کوشل بوس  
کوشل که انوقت در دفتر خانه بود و مردی که با سپاه بوقت دست  
خود گشت کبیر بوس و کوشل بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس  
و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس  
از سر بوس در خانه ای خود اکثر مردم آنها که بیرون بودند گشته شدند  
بوس بوس سپاه خود کوشل فرار داده محکومست بر دشت مردی که  
انجیر بسیار که در جنگ طریقت حصه زد و دانت سپاه با دشت  
و بخواه از روحی که در دفتر و بوس و بوس که دایند و کبیر بوس و بوس  
بغایر سپاه و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس  
یافت و در جنگ سپاه ملکی که طریقت از دفتر و بوس و بوس و بوس  
و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس  
اندر از بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس  
و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس  
که سال بود در شده سپاه و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس

خطی سینه تنه چمن نرسد و خود شکایت احد او تربیت مخالفان ارد  
 سی بردهم نوشتند که در اندک زمان با قوای خود کوه را سپید و باران را  
 احد ای دولت می بر آردم سینه که از طرف مر بوس منقر بود و دیگر  
 بنوشت اینکه در مساوت سینه که با خیره و غیر مر بوس رسانند و بر  
 استر ضامی سینه از غیب کردند و مردم با بسته عای صبح جز سینه  
 و در وان کردند که اگر بعد از ضامندی سپید سالار و در ایام در پی خاک  
 این ششام و ترک ملاقات بپشتیاد مر بوس کردند و ان هر دو  
 رضا جوی طغای خشم سینه گفتند سینه از ان انتظار کرده و ارد  
 که فوجی بر او بمقابله سینه و اسیر هستند و ظاهر کند که سینه از صاعده  
 سطریت نامراض اند و بن عزیم لشکری جنگجو سپرد و کی مر بوس  
 کیوس شریک کونسل روان داشت چون مر بوس خلا کیوس از  
 طریق جنگ پاوکان راه نبرد کسر با هر دو جهان دیده و کار از مروده  
 به نیابت او مامور نمود که بمقابله سینه شناخته ترک خودش را بزم  
 و در اندک ان میان بپشت متب اختلاف نمایند و داده تقارن  
 روز مراد به پا که مر بوس مر بوس کمتر از کار معزول کرد و کبر  
 ای بمقابله بزم لشکر در میان آورد و میان هر دو بنوشت که در  
 مر بوس که بنوشت خود را در جایی پوشید و در دست یکی در زین

قبل رسید کبریا سالار فوج کشته ملک مصر فی سطر استند چنانکه  
سیکاهدا فوج کتر با کسر بود کسر بر سلطان شهنشاه و چون  
که دوری کس واقع است کوه جیمه نیز خود کشته چون کوه  
نزدیکی او نوکران او بد مغلول ساخته بخش جان او چون جگر  
شکر بسیار سپرد تنه فوج دیگر کردید و لشکری آمد استند و با بر  
ساخته سالاری کرد و بعد ماطیه دان کرد و قضا را بعضی از آن که  
برآمده بودند حرق شدند و بعد فتح عزم کردند و سبنا را روانی کردند  
بغیا بنان شان در لشکر آمد و درین هنگام دو مرد در راه با هم  
شد و سبنا بعدی از جانب مظلوم استند او را بنده و خود از فوج این  
غوغار خاست و سبنا با طغی آن همگیا شفت تاگاه از صده محاکم  
زمین افتاد و مرد و نداد و نشت بر سر سبنا نهادند که شفت که تن  
کردید جان این تن برید لشکری جدیدی در فرمان کرد و بعد با آن  
کوشل و سوشده کارهای می بردند که مردم شهر و سبنا خوف  
انکه قوم انی کرد و غیبت سبنا را و باغ باغ او آمده برانند از جانب  
هر دو کوشل بودند پس آنها مردم بسیار از طرف طغی با هم آوردند  
جمعیت خود از یاده از لشکر سبنا انقدر کردند و سبنا هم خود را آورده  
کسان را اخذ و را کبوم سپید و جازات برای عبور باطلی داشت

که در روزم رسیدیم این شهر را چون شمعان غرق کند و لشکریان این  
 چرب شیرین و خوش ساخته سو کند جلالتانی و وفاداری گرفتند  
 راخی شش در آن در جنگ بقی فراهم آورده بودند پس بنا کردند  
 که این شهر را هر جنگ نموده و بار از دشمنان برادر سبیلان احکام  
 نیاید و بطریق دخت و سلطه امور کرده در برنده و سپهر رسید  
 لشکری که در فریب میروس نیا کرده بودند و پوست اول آنها  
 که با جاکه شریخی گردید و بخان مرکبوس که اسپوس که طلیکوس  
 سنبوس منی که آخر مخاطب منی بزرگ گشت سبده منی در اوقات  
 هشت ساله بودند و آنجا به کار بزرگ کرده لشکری که آن شهر  
 کهن در یکموم فراهم آورده سبیلان پوسته او را قوی و ساخت و مقادیر  
 بر و طبل و پر دخت سالار سواران کمال گشته بلند و از دخت  
 و مورد و اوین سبیلان سبیلان معاشه آثار و او صنایع عجایب  
 استند لال بر بزرگی بخشش نمود و پس سبیلان سبیلان به سبیلان  
 بام صبح به سنبو کونسل و او که جای شستی بودند بر زلفه  
 را می منتصواب اردو نیوس و است چون محاصرت و جنگ در میان  
 لشکریان سبیلان در فوج سبیلان آمده و آنها را بر زلفه و مردان سنبو  
 شمعان رفعتان که در سبیلان پوسته سبیلان سبیلان در فوج سبیلان



سبیل از خیمه آورده پیش از سیر کردند سبیل او را حضرت تمام غنی کرده بر  
بوی فحمت نمود چون سبیل او را ساخت عهده عدم و فنا در غمگین  
گرفته سرداد و کار که با لشکر سپهر کرده بود با توابع اردو بیکس نشان  
سمت کرده و کلار ابله جوی فرستاد اردو بیکس کلار ابله کرده  
روان شد که ناگاه بر سر سبیل از لشکر باین سبیل ابله عهده و ابله  
بدافعه بردخته جنگ بسیار از کرده اردو بیکس فحمت غمگین  
اصول داده منبرم بیکس فحمت و ازین خانه جنگی و لشکر کشی اعلی اردو  
نهاد تمام رستان از هر دو در صلاح مردم اهتمام بود و حاکم بیکس  
هر دو طرف مردم را از غیب یافت خود را می نمودند سبیل که خرد  
در مظهری است آورده بود و صرف این کار کرده جمعی میان فرا می نمود  
و جمله از مردم بیکس بیکس بود و مردم بیکس بیکس بیکس بیکس  
بود و بیکس شروع بهار از جنگ شد مردم بیکس بیکس بیکس  
که هر کو باط سپاده بیکس بیکس سبیل آورده و بیکس بیکس  
بر بیکس بود و بیکس بیکس اول بیکس بیکس بیکس بیکس  
رد و رد کردی که از لشکر مردم بیکس بیکس ساخته بودند و سبیل در  
کار را آورده و بیکس سبیل این کار شده مردم بیکس بیکس بیکس  
اگر اوج بردارد و بیکس بیکس بیکس بیکس بیکس بیکس

او در نزد پناه گفت سبلا ستاقب رانته جان اینام در محاصره  
 که احدی از دشمنان بیرون راه در آمد و میانه میانه از محاصره ایجا آمد  
 و حکم داده و او را بروم شد و هر دو بران هر دو بر دست قازار هم  
 نوشتند و سبلا بیانی بی شکر سید و دوم دوم که در خط خلوت که حرکت  
 نایب توان با حیدر بود و ابواب هر دو روی سبلا که در خط خلوت  
 هر دو در بر یوفای و کوتاه اندیشی شمع کرده و فاسد و عقیده و فانی  
 ساخت و خانه های فحای اعدا با فرق کرده و فوجی عقیده محافظت  
 که اشته باز بر سر دشمن باخت و هر دو بر یوفای که در خط خلوت  
 بر آمد و محسن نه مرات هر دو بران سبلا و عقیده ای اشته و در راست  
 و در فوج ششم نوشت آخر مقبضاتی ششم هر دو بر یوفای که در خط خلوت  
 سبلا است و بر کس که دوم بود نوشت که همه سبلا را کشید  
 و بر کس هر دو نوشت و در وسط کس و در وسط کس و اسکیو لاسکیو  
 اولی که از دالار مار و خانه های هر دو نوشت که ازین سبلا  
 و نوشت که طرف هر که باشد محضیت بر است هر دو بر یوفای که در خط خلوت  
 محلی که ده اگر چه فوج هر دو کس بسیار بود و ابله زمتی است که سبلا  
 نیکو سید چون که نوشت هر دو کس سید هر دو فرستاد و میانه  
 در کشید و بسیار بر این مع کند و بنده و بنده ایست که در اینده از و کس

[illegible]



مقدمه نقل کرد و سادی فرمود که ناصر دجانی مجرم نکرده کار تصور شده  
بسیار سخاوتمند و سبیه و زنان و لو که هر که دشمن دولت ما باشد و دلخواه  
یافت از حکم و عدل ما بطبع از سر دجانی قاضی آرد و نه و سپردن بر من  
فصو میگردد و چون ازین در گذشت بر دم لشکر فرمان داد که دشمنان  
سلطنت شما دشمنان خود را نیز بکشند از حکم خون بسیاری از کپان  
بخاک نخت یکی بر مال و زن دیگری اندر بکشند مال و حیاش نیست  
الغرض مال و دولت مال خلا بکشند و از جندی کانه شده از موسی که  
برج و در بخان بود نام خود در طو مار مجرمان طو مار دید و گریست که گناه و سب  
نقل من عمارت بیای من در ایلیاست پس سیلا بر آورد و رس اگر فته  
اول چشمالش بر کند و باز دست و پایش بر خفا نام برد اینهمه طو مار و  
ملکه بلا و و اصرار و نصیبات اعلی ویران کردید و خونها بخاک و جوی و  
و اندر سیلا بشکل جان از حمله در بر و دو سیلا از سر خوش در گذشت  
پس سیلا خود را در کطیط ساخت و بخواص بر سلطان خوشتن بر داشت  
جندی بطریق سیر لشکر بدون بر دو حکم کرد که یکی از بنیه سیلا و کطیط  
سازند و نکس من باشند و عایا نا جا را آورد و کطیط کرد و در کوه  
از دیگران در گذشت بر حد کسی میکرد و خل سبب نمود و دست  
را قاضی من منقول شده نه بجای عایا با ساخت و خرا عماره را

معتمدان خود باشند که اسبوسن الی مقولان را با دانی بها خریداری  
 از اوقیه کشیدن خود نطشیا را شکستن و کطیطر نود و مباد و خبر سبلا  
 از دوایج خود کشید و کطیطر خورستند که جو بسوزانند و در شکستن ناید  
 تاب این سبزی نیاوردند از شهر که نختند سبلا و فانی او که هر که را  
 احباب و کسب نکرده و یا سکار سبزی نشود و لکه لپوس و ملا و سبلا و فانی  
 جوانان منصب و کسب نند و کطیطر افسانین و جوشن عیان نمودن  
 او بر هر از خود و سبلا و مود و او را اسبانی نند و گفت که خلافتان  
 کند سبزی سبلا و خلافت توقع مردم بی اتمام سه سال کار و کطیطر  
 که نشت مردمان بهجت سبلا و کجرا خود را مانند عایای شهر کرد  
 و عشت اگر از مردمان این نیکبانی بود و چند کس ای بیع کار خود داشت  
 و میاطلان را دوا و کرد و کار دیگران سپرد و در انداخته و سبلا و کسب  
 و شام بخت خود رفت حلقی گنیز با او همراه بودند و سبلا و خاوش رفت  
 با مردم و در عظیم میکردند و کسی بر مظلومان سوا میگردید و شنج سبلا  
 سبلا و این متوجه نشد و مردم گفت که دیگری نند و نیکبانی نند  
 بر شهر را که نشت و نر جو مردم بکند و بی رخت مرد و بعد چندگی ام  
 مرد چنان نند که احدی کرد و او نیکبانت چون سبلا و شنجی بوسن از که او بود  
 سوخته بود و در انداخته و نوب این که دیگری با او پس سلوک را و سبلا

کرده تا او را بیورند چون کلام معر سید میگفت که عویند من کسی در نیکی با  
دوستان منرا نمی شناسد و گوشت سید و ملا در شده چون از جهان او کشته  
و سید بوس که نسل من تر باشد و هر دو با هم مخالفت بودند سید بوس بخت  
که بطور سید احکام جایز باشد و قوم من اطلبه با مردم من فیضیر میباید  
کلیت بوس که در شش بزمان مر بوس نشسته شده نافع و مضر حق حکم کونسل من  
شد سید بوس جنگ کرده بولایت و در کالفت که حشمتیان  
بهر سید هر حشمتی را سازند و بالاستقلال بر مطلق فاضل شود  
سینطی استماع خبر کرد و اوری لشکر را داده اش فرستاده است از کار خود  
کرد و سید بوس با فوج کران و فرائیون سرداران طرف باطلی روان  
که بار دیگر کونسل شود سینطی کونسل بوس کونسل کرده می شریک ساخته  
هر قدر انضاد سید بوس فرستادند و آنها بر ویل بودم و زمین بر لشکر  
سید بوس اشک شده و در انوقت سپهر کال در تصرف بطلون  
بر ویل بوس قابل فیضیر و بی بیخیر اند بار شتافت از اتفاقات و بر یک  
اصول شهر حینه بر آمده بود بر دست می محمول شده و سید بوس مکرر بره مردنا  
که بخت در عزم و تخلف جان او در طایر بوس از اکابر سپهر که بخت بر او  
سلطنت بودم در سرداشت از دلیر و شاکر و در بوس بود و در وقت  
کانون خبر مانوس و نری در دست سید افتاده و نای یافته که بخت سید از

سبب بر خلافتش ناسفته و زمان قبض او بود لهذا سطرار بوس  
 از روم که خجسته بودند با خود متفق ساختن بخوان سبب و غیره عمل بطور دم  
 حسین کرده و زمان رد او بود و میگفت که با روم حسین را خواهد خورد با  
 حسین روم را میدوم خواهم کرد و ابراهیل مردوت در جمعیان مردم را  
 و زیمیت کرده بود که در هشت سال قابل جنگ و میان نند سطرار  
 سردار قدیم روم بر سر سطرار بوس افتد متواتر شکست یافت تا آنکه  
 ملکی با لشکر گزیده رومش و آن کردند سطرار بوس را بی خبر و بی خبر  
 کرده اکثر خالی آمد و نند بر سر خیر اطل داشت در آن انبار نیابا بس  
 لشکر امی روزی در بیاضافت طلبیده شسته رفیقانش را شتاب بار در  
 چون همه شسته نند در حالت غفلت بر سر سطرار بوس ناخنه او را بجا  
 گشت بر ریافت انچه کرده بی که از نیکبانی سطرار بوس متفق شست  
 متفرق گردیدند و در اندک مدت بر تاج پست می اسیر شد و آن دو که  
 در تصرف و میان در آمد بر نیابا توقع نجات خط و سبب که طلبیده  
 رسیده بود و ملکی او را بمقتول ساخته کاغذ را سوخت و میان  
 ازین قحط پس شادان شد لشکر گزیده و نساخوان می بودند پس می  
 عذرمان که باکر اسپوس ساخته جنگ و میان برداشته بودند و در  
 قیام سید اشغله لشکر کشیده و طفره قبل آورد و میان این جنگ



در کوفته قضبانش آنکس چندی از تعلیم گاه جنگ که در کبود بود آید و خلاصان با خود  
متفق ساخته جمعی پیش یار هر سائیدند و سبط برای کوشش آنها کلا و بر  
را و سینه تانده او بر دست آنها مقول شده و فوق العاده ای از خود که جلد از  
کسی از این آید و سبط بنویسند و سرور کرده است از سائیدان کلا و در کرم  
سید شخند و بسیاری از سروران دم رنگسته بودند و از او و سبط بنویسند  
می نمودند لیکن که اسپوس آنکه و در از ملک خود به رحیم آمده بود چون که سبط  
بر سر آنها لشکر کشید و دست یار و در سبط یاری چهار سباز می نمود  
و اسپوس جنگ اندانه کرده جان او غنی در راه بدان دم که از جنگ  
که نجات بودند و در خور و در خور از که زاننده سبط گفت که بهشت او اگر کنم  
و ازین هنگام خانه جنگی که از شش سیلا و لوس بهشته بود و در خور که به  
و در دم رویه آبادی سواد و در شش رویان از خانه جنگی آرام فته  
به لشکر نو سبب پاک افتادند و سبط برای این کار می فرستاد اسپوس که کعبه  
رحبت نواری دشمن که از می تخی بودند برگزیدند هر که می در جنگ افتاد  
و اکوئی سطر می اسپین در دواش بان کرده بود و در خفاست سیلا  
کارهای غایب ظهور آورده و چند از علم نبرد و خوف تمام داشت ازین  
و جوبات امیدوار جانشینی سیلا بود و که اسپوس که چه کار جنگی  
طهارت نه داشت لیکن کنیز طاعت مال حسن نفیر و دال احوال

بسوی خود میل نمودند و نیز امید از منصب است بود و میان هر دو کس  
 با توافق ششصد هزار شوبوع داشت خصوص از عیانم سردار که یکی  
 بر این کشت و چنان بود که یکی فکر محراب بگری داشت و هنوز صبح  
 رخا نبودند اول هر دو آن طرفی سپاه مشغول شدند و هر کس  
 از غایت هم کار خود گذارفته و ناسه به بضایافت عموم مردم و بس  
 برخا دوست کرم کشاد و نارضای خلق بدست آمد و بی نیاز نگار  
 در گذارفته شد بر پشت بان قوام ظلم که در عهد بسیار رواج یافته و  
 بر آن خفته فرمان فرمای عوام از طرمون گرفته بطور غیر آکوس موقوف  
 بنظ داشت و این امر مردم شادمانی شکور نشین با خود قرار داده  
 که شک این چسان در وقت تعیین و کطیط بمل ارند و چنین گویند  
 که گروهی از غارتگران چهار که ملازم سطریتی بودند و از هر یک  
 و غارت اموال بسیار مردم هر دوازده را با خود جمع ساخته در یک  
 بنیام داشتند صرفت زنی دریا کنعان کرده مسافران بی پروت  
 در زنی بنمودند و گاهی بر اطرقت کلیم دست بیکر و نه انداخته  
 روم مفر کردند که انبوی از عمارت برای گوشمال لغوم بطرف  
 فرستادند چون بوس طرمون خلاف سبب میانی برای انظرم  
 اینکار بسیار سهل و سری یعنی سبب از چهار نفر که در مختص

[illegible]

شومی است و در این اول پنج سیدان باشند و بعد از درخت  
 و بعد از درخت است طوین منطور شد و جمیع اقوام در قبول کردند  
 می بر اختیار یک سید را اکیال عفت و در دست او بود و است  
 حاصل شد با قدر تمام در هیچ از نه میان سفر کرده بر سر طری  
 بدان شد اگر چه جمیع سید طین از تو میان می رسیدند مگر طری  
 ذات نه نیز زبان که در ضرب شش بر او فرو و علی هر بار و نیا  
 قوسف او را زیاده مکر و ملک طری در سید اباد و مستحکم و محکم  
 بود و محصور که همای قاف که ساکنان آنجا بیشتر قوی و پر زور بودند  
 و متابعت و معاونت طری قوت می نمودند و در چهار ایت جنگی می نمودند  
 و او پیشینده داشت و آنچه ام در فکر جمعیت بود و افواج او  
 از قوم ترک و سورنیک سید او را در میان گذاشته بود و در طری  
 سزم گشت و بطری قوت سبب ایت طبع پس با و شاه را رسید  
 مکینه پس با و شاه طین را و نه شده و مکینه پس او را خود را بر و میان  
 سید و متابعت و هم که نوده و گشته و مکینه پس با و ام افواج  
 رسید و با طری قوت جنگ کرده تمام لشکر او را قتل و غارت کرد  
 و طری قوت قتل شده و نه بدینا بود یکی از عیاران او را ملک شایسته  
 و بطری قوت جمیع افواج بر او ختم قوت و دشمن طغیانست و مکینه پس

جمعیت او در کبریا کند ساخت تا آنکه مطری بار مینه فیه بر دو سببه سال دوم  
مناقب رخ آخته مطری است که از طهر اسس طلب کرد طهر اشش تا آنکه چید  
کشی طهر اشش است لب لب به منالار دوم چنانچه بدو برست گام  
او بر دوخته از تقویض مطری است انکار کرد که بینه طهر اشش اگر چه می  
نویسید حکم نبود که سلاطین ملک طرف مملکت خود را بکنند  
فرمان داده بود که هنگام بار هر روز در بار حاضر شوند و نوکر این حدت  
نمایند این بن نیز مطیع بوده با نقیاد فرمایش می برد و چند آهوشاه  
میگفتند از من سبب میان و میان از غیاب جنگ پوست اول  
طهر اشش بار و میان مقابل کرده مخلوط شد بعد از آن باد و طغیان  
مره بیدارن کا در آید که کاری از پیش بر دو در اسرع اوقات است  
رو میان مضوع شد طهر اشش سترم شده چاه بار مینه صغری بر دو کور  
در نیمه مناقب بود که عرض استوار سباه بدو خواست عمل و کلس  
مردم تحت کوشش بود و لشکر سخت کوشی او غلبی آورد و سینه کتاف  
آخر سال کلا بر بو کوشش شد و غنم و کوشش او فواج بکستام غیر کتا  
دور آید شسته به کلا رو بو سینه و درین مهلت مطری بت فولی  
بر تمام ملک با بطوس تصرف کلا رو بوسی در بر انداختن کرده و بطیار  
اقامت چند روز بر گزیده و افواج دوم متفرق شدند از غنم و غیاب

[illegible]

از خرمین کمال بهر سینه در سر و دم شتاب که فوج سپاهیان بنیالعباد  
خون لشکر یان عطری دست از عرش آگاه شدند بر عرش کسکسل  
عسی داده قتل بدید است خو خا بر پا کردند عطری تند از لاله کرد  
بهره بدای تو فیض قضیه ملک و مال ملک در آن بی سعادت جوانی که  
اکنون بدیم ما خبر ملک مع خاندان من چه چهره داشت این سخن بر زبان  
نموده اند از دست به جاز داشت و از خدا خواست که ترا هم من سخن  
بسیار نصیب بدین حرم سر آمد و گفت هر که از اخراج روحیان و ارباب  
برگشاده شود و هر یک از اعیان شده و هر که در دست پادشاه خود و  
و اندک پادشاه چون دست در بایق داشت بهر بر و کار گشت و خود را  
بشماره نداشت و با طبع و کمال و توانا با و سر و پا و برکت  
بست سال عطری باز و میان جنگ که چون در عطری دست خاطر در  
فکر از طبع اسبش نهاد و دست داشت و این حکام که لشکر  
از طبع اسب کشیده و بهر اسب حیاء و کسب و نظر اسبش بر صدد اصلاح  
و ملاحظه و میان باشد و و بهر اسب از هم شناخته گشت و کسب و بوم بنام  
بر داد و هر چند در خراب میان مضاعف بر داشت بی سخن و این که  
به طبع اسب صلح کرده برای ملک مفتوحه و بهر که شنیده عزت بهر اسب  
موفق بهر اسب که سعادت بر دیگر دم غنیمت داشته و بهر اسب که در

طایر کس که شسته بغیر و بنده سلطنت می بردخت و ارا بادشاه و از  
 بهمان و اسطوخوسس بادشاه سربازان را طاعت در آمدند و فرود  
 بادشاه در ساسان نیز می شسته و پیام صلح و بود از آنجا بطبر و عوب  
 سفر شد با نبطیکوس و میریاد داخل قلعه و در دم گشت پس از آن بخود  
 و اسطوخوسس را که سلطنت او رسد از کربکوسس بر آید خود  
 گرفته بود و او را به داخل ساخت می طلبید است از اسطوخوسس محبت  
 قلعه او رسد و بخت و اسباب قلعه داری حاضر شد می مجامعه بردخت  
 بعد از آن سفر ساخت و دو از دو هزار کس از رفیقان قلعه که شسته  
 شده ندیدی در کشتن مقام برداخته لشکریان از غارت اسباب  
 و بکل باز داشت و کربکوسس را بکویت آن بقعه که است از اسطوخوسس  
 در نشان فتح با خود گرفته بروم روانه شد درین کوشش باز ده ملک  
 و مشقصد اصدار شمر شد و بست نه بنده ویران باز آبادان گردید  
 قلعه داخل ملک و دم شد اسیر آن که همراه می آمدند و اکثر آنها  
 به طبرستان و اسطوخوسس بادشاه را در سلیم و خود به طبری رفت  
 و رحمان علی بن حسن و عیسی و بادشاه که گمارده بود و خزانة نقد چهار  
 بنین و سب و روح سوخت بود و بخت کثیر و بختش بسیار از مالک شام  
 بروم آمد که همه رو میان بخیر این بودند در قیام



سی سال بعد از آنکه در شهرت مردم و سبب قبل از کشتن قاری  
مردم بسیار برای برانده ختن افتد از مردم با خود معنی ساخته بود از این  
و سوزش عظیم در مردم پیدا شد و بعد از آن بسیار فوت کردند و بسیار  
مردم در فکر آن کرده شدند بالاخر سبب و که دوست و خیر و بد و چون  
با صابت ای کسین بر این بود مردم را از رفتن کشتن کشتن  
را بجمع بخوبی ساخت از این سبب بسیاری از مقامات آن معتمد تباد  
و کشتن کشتن بر بدست مردم لشکر رو بر ترانید نهاد و در شش و کشتن  
پس در سبب می جو کشتن و کشتن کشتن با هم معنی شدند که هیچ کار  
مردم بصلح هر شده و اتفاق دشمنان و مردم را برانده شدند و در میان  
خارج الیال شدند و جو کشتن و سبب و اطریون بر سر کلا و کشتن  
و کشتن و کشتن سبب و سبب و سبب و کشتن و کشتن و کشتن  
به ولایت کال ابرجده خود گرفت و در شش سال برین و طایفه  
گرفت و در شش سال و سبب و ولایت و سبب و سبب و سبب  
مردم و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
گرفت و از آنجا در شش سال بر این و سبب و سبب و سبب  
و قبل از آمدن این زمان در کسین نه به ضعف کشتن و کشتن  
و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن

دیده و شکر گشت و خوش خاطر هر دو افزود پس جو یوس لشکر مقابل  
 روم فرود آورد و بی در شکسته بیاوردن خود که بخت جو یوس فراتر  
 و بطریوس نابیان بی ابراهیم اخراج کرد و بی لشکر خود را در کرب  
 فراسهم آورد و در شکسته و میدان فرسایا مصلط طس طانی در نفس  
 و جنگ صحت اتفاق افتاد و بعد قتل بسیار می میر گشت و در آنجا حکیم  
 بطریوس پس از بطریوس میر بود و در سالگی رسیده قبل گشته چون در شکسته  
 جو یوس قتل می می یوس یافت لشکری شایان بیجاقت و نامور  
 کرده و خود ملک ایچی یوس که در آسین میر بطریوس که حراج کرده بود  
 رفت و قتل او را نبشتند از آنجا بر بود و کس سیده معلوم نمود که می میر فرست  
 بهینه را با چهار هزار مرد و لاور یکسند آمد در آنجا قبر بسیار می شنید و آن  
 آن مردی با سده و انگشته می می رسیده و نشت ظفر و او جو یوس فرست  
 رای می می بنا فرود درین به کام فلیتوس را داده و مخالفت نمود جو یوس  
 در یافته مردم میر را نشتید کرده فاطمیکوس است و هزار مرد در خمر  
 در یافته مردم میر را نشتید کرده فاطمیکوس است و هزار مرد در خمر  
 فرستاد جو یوس بعد از نزد بسیار در قلعه بکند و شخص شد و کشت  
 بطریوس با و شاه میر دوست و میان اسپر بود و فلو بطریوس  
 اراده سلطنت در نزد دست لیکن سبت و اعتقاد عیان بکشت

ظهور نیکو د اکلوس کس کے بارسلطین مصر جو لوسس شخص بیدہ شری  
فران بربرش شخص جو لوسس المید رسیده لار اکلوس حکمای مدافع  
الاسبت قت اعوان کاری آپس نزد مخلوبت و حوزر اجدر باز و  
شمار مرکب جنگی که در دریا بود سوار است مردم مصر بد ریافت انجیل  
جنت استخا ص لعلیوسس جو لوسس مصالحه کردند بطیوسس سلطنت  
و فلو طر از هزار و یک ششده و هم جولائی سده میل ششده مردم جو لوسس  
رسیده جو لوسس مطری لوسس عیسویوسس ابالشر فران بربرش  
ساخت و او تمام ملک استخرف آورد و بطیوسس که از دار الملک حاکم  
بیرفت استخرفا در ش فلو طر از سده سلطنت سیده جو لوسس بد  
فلو طر آورد کن کشیده و او شادمانی و او تا انکه فلو طر از زندی  
دانش فیض نماید فیض و ولایت با شخص از ماف و نیاش کشیده  
سوسس بادشاه انما که تحت و در انحال جنگی از سر واران خود  
فیض انما که او تصرف آورد . ان پردخت و در و جنس ابرار  
سکویوسس ابرو و مطری ت ابر با شخص باقد و نیاش و انطی بطرا  
فرمان و ساخت و متوجه و کم گشت و عایار انوخته لشکر باقد کشیده  
و دستنوشه یک بی مقابله افکار کرد و او از بادشاه مرطنا حمله نمود  
مقابله فیض و آنکه فیض بعد از مقابله و مقابله مطر گشت و سید و عین گردید

و تنی گشته شد و از لشکر کس طوس سیه لازمه نماند و او در بوطفا مجبور  
 گشته خود را گشت قیصران ملک گرفته بروم باز گشت و در لشکر این  
 تمام را که این دولت و خاص عام دنیا فتنای است بمانده کرده مخاطب نام  
 بی نده یعنی شاه شاهان گشت و زمانی مجلس کنز رسیده سینه که در ملک  
 اسپین بود و بوسه سالاری با جمیع افواج پرورخته اند با بیچاره  
 اسپین شده و در آن ملک سپه و سطرین سپهران می جنگها می  
 دست و او که تمام عمرش آن اتفاق شده می هزار مرد و بالائی می کس  
 سپهران می بقیل رسید قیصر و محمد برای لایوس نس بنا کرده بر آن ملک منفروش  
 و سپهران می دست با کم کرده روز مجادله بر نافته افواج قیصر بدین  
 رسید سر سپهران آوردند و سطرین منفرد و بجز گشت قیصر مظهر  
 در روم رسیده بصل داد سپهری پر روزی دوستی از قیصر رسیده  
 از مرکب نام خوشتر جواب داد که بید خد غرغ و نصیب چو نانی بن  
 گذشت میان سبط و قیصر غار پدید آمد اکثر سبط بر قل قیصر اتفاق  
 حاضر شروع سلاح استند در غرضه بجهان بود و به وضع ملک قیصر  
 و او ندید که این روز و بر باد شاه مبارک نیست و کل بنیاد و ده حسن  
 شود و بجا بیده غرضه زود و فعال بد گرفت از این سبب قیصر در جلوس  
 مجلس روز و بخار داشت و قیصر یکی از سناط آمده گفت که این

که در او در این اواخر در جشن حاضر شده دید که اگر آنمی را جوهر اسکارا بگذارد  
فقیه سبوی مجلس و آنند حکمی از آنرا از مشوره مردم آگاه بوده بخال بطور  
در یکاخذ نوشته بدست فقیه و او فقیه خوانده بدست یکی از اهل کمال را  
در دار الاماره رسیده بخت نشست سینه نای از او گرفته و بعد سلام  
جراهم را در خود بشنید آمد و همچنین مردم از سر سوخته اطراف فقیه را در فتنه  
پس سینه زد بکشته آمد و این فقیه را گرفت و سفایزه بر کف فقیه فقیه را  
زخم بر خاسته بمقابله برداشت و از اخیال یکی تیر رسیده فقیه را در فتنه  
رد و پس همچنین تا در محلات میگردند و در وطن میگردند و مجری بدست  
کرد که فقیه را داشت به دست زخم بر خاسته بمقابله برداشت و از اخیال  
یکی تیر رسیده کار با تیر رسیده باز مردم را ج سکه قبل نوشته و مردم  
بجاده و حسن سلطه در محله ها و ده سالگی کار بسته جدول و سال در کار  
کندز ایند در تمام بجاده و دو جنگ که و بگذارد و میزند و دو در کرس  
بقل آورده و در هم ریاضی ملک و انشمار تا اعلی داشت سال شخصی  
بر سر و نشست و جود و فتنه از اخیال است

در سنه دوم بعد مرک فقیه انطونی که از خیر خواهان فقیه بود و غنیمت او  
و بنای اجرای سلطنت نمود اگر چه در خوب بود مگر برای کمال حاکم و مردم  
و بدست از فتنه انطونی با قدری فوج در فورم جا گردید انطونی بر خیزان و خاک

[illegible]

[illegible]

این است که در این شهر و در این خطه و در این ملک و در این  
 سرزمین و در این دیار و در این بلاد و در این امارت و در این  
 ولایت و در این فرمانروایی و در این حکومت و در این  
 سلطنت و در این پادشاهی و در این شاهنشاهی و در این  
 مملکت و در این دولت و در این سلاطنت و در این  
 پادشاهی و در این سلطنت و در این حکومت و در این  
 فرمانروایی و در این دیار و در این بلاد و در این  
 امارت و در این ولایت و در این سرزمین و در این  
 ملک و در این خطه و در این شهر و در این  
 این است که در این شهر و در این خطه و در این ملک و در این



[illegible]

مهرزاده انجان بخشن نموده بخواب افتاد و کشتن بسیار بر سر او  
نشانده و از چهاروی بدندند خیال و ملاوتن به بخار رسیده به سراف  
بشناختند و انطونی را از حذر بیاغند مردم سپید و متعده قال کشتند  
خند و راهلوان السیله مردم را رخ کرده و بر فل ارضی شد بخشن حلال  
نمودن بخشن بدیده بخشن انطونی آورده انطونی بسیار نشاوده حلال  
صد و پنجاهم از سر و کشتن در خانه و کشته بخشن که یک و یک سر  
سال و مرگ و کشته و مردم و کشتن فل پنجاهم بسیار از مردم کشته  
در خانه و نایه بدو طوس نایه بدند و بعضی اسیر شد و بعضی فرستند  
یک سطرین بگردم با عجز از است جنگی حکم میاغت اول مردم  
و چهار صد از آن کایه در نموده فرمان دادند و احوال اینها به تنقیض  
ناجوانی آن از هر یک علی اح گرفته شود و کشتن بسیار از اندک کشتن  
و تنقیض جلد صد زن بعل آمد و در حذر از تنقیض و ساف و خیزه در ایست  
چون انعام و غارت با نام کشتن بنیض خبر کردند که نام حراتی تنقیض  
کرد و کشتن و انطونی در مردم کشتن فرمان و لاک ده خود  
قالون کشتن که کشتند و کشتن که کشتن خود و در ساف و خیزه  
عزم کشتن و انطونی خود و کشتن مردم انطونی و انطونی با جیل  
افزود خود و انطونی کشتن که کشتن و انطونی و کشتن انطونی که

بنظر غفلت کشید و در آن هنگام اخراج هر دوی کوسن شد و هزار باره و دو  
 هزار سوار بود و افواج سلطین ثلاثه همه هزار و سی هزار کس میدان  
 طریس قریب غلبت یکه و فیض دست از چون غطوس در آن تمام  
 بود و الطوفی بر همه افواج فرمان داشت و اما کاسیوس یکت صاحب کرد  
 و دویوش لشکر غطوس اشکست و اکثر افواج غطوس خرق و بزد  
 برخیزد اما بخت قتل و غارت بسیار کرد و افواج کاسیوس نیز در هم شکست  
 و غنایا که چه چاه برده سواری شد و در میان اسباب بنارفت  
 بر دویوش بر صرف نظر یافت که روسی از سواران بد ریافت حال کار  
 فوج سواران از آن مردم خوشش شده و طبطکوس و عیسی و اکثر و شاد  
 طبطکوس چون مردم را شناخت فیزی نمود و کاسیوس کمان  
 ایستاد و طبطکوس قتل اسیر شد و همان کشته ماند و روس در جبهه خود  
 که درون کوه سواری کشتند و در روس او را کشتند و طبطکوس را  
 بنقل آن بخت رسید کاسیوس و الطوفی بد کرد که در دست کرد و بی  
 من این بلا آورد و در آن خود و دشمن را کت که بر دویوش و کاسیوس  
 پس قولی کشته لاس و در پنجاه و هشت و بر تمام لشکر سوار شده  
 بر ابرکت و کبر کس و هزار و بیست و دو مردم سوار شده و  
 کار کشند و از هر دو سوار هم صاحب یلین آمد و دویوش و کاسیوس

در خواص که بخت نیست و حوالی که می کنند این بود بطریق سحر و جادو که در  
 که پیش از دست او برداشته و شمشیر کشیده و باز بر وی طوس فلک  
 بر سر خاکی نهاده و از پاهای آن شمشیر بر خیزد و دست نیافت تا پای را به سطر اعظم  
 گرفته در آنجا قدری دور تر رفت و گفت ای سطر اعظم اگر مرا بکشی دوستی که  
 باشی سطر اعظم انکار نمود و بر وی طوس بجلای آنجا فرمود سطر اعظم جواب داد که  
 برو و طوس بر جان و اوان مصر است گفت قسم که مردان جهان گویند  
 که برو و طوس گفت مرگ از یاد آن می ماند و نیست یافتار و علامان کار  
 گرفت اگر دوستی مخفی در دست شمشیر حاضر است در زمین ننهد  
 برو و طوس بر کنوس خود را بر وی شمشیر زد و در سینه او فرو برد و فلک  
 چهل و نه سالگی جان داد و بعد مرگ برو و طوس غم نامک در قفسه نهاد  
 بر سه سلاطین نهاده و تقسیم شد و بر طوس پس در وی سوس و نطون  
 و هر یک یک سبط کشته شدند و پسرش خود را پاک کرد و در سطر اعظم  
 بروم و سناوند و باری تصویر قیصر نهادند و لاس بر وی سوس و نطون  
 خاکستر بر سر زد و خمر کیطوس زد و جادو بر سر سپارد و آن در شمشیر بر وی  
 خود را سوزید و سوز قاتلان قیصر را صحرای صحرای پاک بر وی سطر اعظم  
 سلاطین فلان قوت نام یافتند و سواتی تو این بنامند و قوت خود  
 مقدر کردند پس نطون در کربک بر شمشیر نهاده و بسیاری از

حکام خلافت بخود و جندی از آنجا تمام فرمود بعد از آن یک سیاه یعنی شام شد  
اگر سلاطین و خوانین این نوع را خلافت کرده و بنیکشها آورده و زان  
آنکه هیچ را با انواع اندر پستند بطریق غلو بگردند و بطرفی تبدیل اکثر سلاطین  
می بود و خست چنانکه سلطنت سپید و سیاه پس من که مادرش غلو و تیرین  
نشان بود و در ملک جوید و رسته میرد و کشیده و نشان او را احمد نام  
و از جمیع سلاطین که خدمت انطولی آمدند غلو نظر ملک مصر که در انوقت  
هفت سال عمر داشت قبول از خدمت غلام یافت چون اسکر امین ملایک  
او قاتل ان قیصر را پناه داد و او را غلو نظر باقیاد و اطاعت پیش آمد و غلو  
پشنگس سلطان که راجه و بالمشکوه را و حسن سفال استاقه یک  
نخاه سبیلار و هم بر خیز یافت و بکند از غنی جمع و غم بسته بیایند  
انطولی ظاهر حل خود را که گرم گیری برای ملک گیری و حسیه شهاب خاکین  
هم در ان شهر در کنار دین تمام کار را که داشته بصرف مشغول شاد  
خواب گشت انطولی ملک تمام سپاه شده متادی کرد که هر که در  
مغنا قاتل خبر و با کرب مرده خواهد یافت ازین سبب هم بسیار  
کاهش کرد و ازین در میان و در جل نشاء نامه ار بود که از غلو سنان تمام  
در مدینه شمر نمود و این حکام قولیا اند و انطولی از حال خلافت شوم و غلو  
رنگ بدیده هر چند از غلو است میخیز یافت پس قولیا تصور کرد که اگر

اعظم سوسن شافیه میان آمدن شبیه الطولی مخصوصی شجاعت است و غلبه او  
از جانب غلبت بیدار شود و کاری که پیش و دنیا برین سوسن بر آید  
ساخته انداخته اند و گفتند چون الطولی سوسن یک است در کار و بهر  
او عز و حضور اعظم سوسن ای رفیع شافیه بر این سور و دیگر ای  
شکر او در میان آورد و سوسن که در وقت سردا سوسن سخن بگوید  
بگوید و گفتند اعظم سوسن از روی سخن من میزد و دست من باین سخن  
فوتت بیک کشید و لا سوسن نکست یافته جانب و خایه سوسن  
قویا او را است و قدر و است افواج اعظم سوسن محصور کردند  
و سوسن هر چند نوم کشند که از این مملکت بر این دست اند چون  
در این مکان محظوظ و علامت است و چهار ماه کار خود برای اعظم سوسن  
و مقروض در شیشه اعظم سوسن بنا برکت تمام در یافته و در کنار  
شان در گذشته و مظهر و حضور بر دم بر گشت و شکر عیان سید  
گشت و الطولی بدر یافت خبر بر سید قویا و سوسن غمناک  
اعظم سوسن بنو فاه با چهار است چکی از سکنه رباطی و از انجا براد  
سیر سوسن بود و در شش ماه قویا مادر یافته و بر شافیه  
اعظم سوسن ملاقات کرد و چند ی با او برود و در سلطان رنبر بخوری  
که از شسته جانب اعلی شافیه و در رند و سوسن قویا طرفین اتفاق

در وقت لشکر ناره باقی الطوفانی فراوان و فرج کنگ سکس پس پس می ماند  
بر این بود و غلطوس از او جدا نمود و هیچ کس سوس که دوست نبود  
منته گشت و الطوفانی بار فرید استخوانم قرصین هم صاف و گلوپیا هوا  
اغطوس در حال کجاک آورد و تقسیم جدید و هم آشکار کرد و به چاقو پیا  
غرفی بر غطوس قرار یافت و بخشش شرفی در حله الطوفانی آمد و او نشد  
در قطع و سکس قدر گشت و به چاقو بر غطوس سکس پس توانی سکس  
تا آه غطوس پس به دوستان و در صبح عام اتفاق پذیرفت ازین امر  
و لشکر نشد نه چندی این قواعد مسلوک بود و الطوفانی بالشرک بسیار  
پرسش لشکر گشتی باقیه حراج طبع سکس هر دو بستاید و غطوس کجاک  
گال شتافت و سکس پس ای خط ملک به پروانه و الطوفانی سکس  
سالم و او تا حصول بقیه با سه عددین بر توانی سکس پس است اندازند و سکس  
چند زرقه چهار است جنگی و سپاه راهبیا کرده در صدد اظهار شجاعت  
و در غلات از سکس به دو ساخت هم هم و او یاکر و نکر که کن  
در دست طالع بود و به حال چهار می فروزد غطوس که خانان شرکای  
بود از او خبر سکس نمود و گشت به حجت سکس پس فایده بهت نکال  
و یکم سخن داشت و الطوفانی برای انجام کار غطوس ایکیه و مفیده یک  
جنگی معاونت کرد و پیش غطوس از طرف بر حربه سکس لشکر کشید و در





[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ویران بوم ابرو بست خواست خند مک ثار را بر اغوش سار ماه نهانی بر  
 من اغوش من مستاد و بطام هر سام و او که در مالک نشسته و انطونی دست  
 بردارم و غنچه مریدان خود و پند لعل اغوش ستار و نهانی گفت که در  
 باد شاه از جان من که زرم اغوش با پنجه او که اگر فلو طر مهر و محبت  
 خوان است انطوری اکتبه یا براند و انطونی ایچی فرستاده خوش  
 امان جان و آردی بقیه عمر از صولش نمود و روح جواب یافت چون  
 بام فلو طر با غشوش نشسته از غایت شک بر خود فخرین کرده اند  
 طبعان حکیم که از ملاقات همانان کار بود در خانه به اکانه بر کنار دریا  
 حربه و از دوست دشمن بکائی گزیده لیکن بقضای شیطانی شک  
 اینکه غلام بطر با طر بوس جان بوس اغوش با بام نهانی و اردن روی  
 شونت اندر گوشه برآید و طر بوس انبه کرده با غشوش نشست  
 که چنانکه من بغیر ترا سر ادا دم تو میرا بر حسن ها بوس این را رسان که  
 رضای نیست چون بوس سیمه از غشوش بر بطوم که بوس سیمه  
 اندر کرد و در تنه فلو طر و انطونی که بنور سکر رخی بگری با خود  
 عزم انراج بر بطوم از سپاه اغوش نمود و بوم خود گفت که چون  
 قدیم را بینه فرمان من بر غشوش گزیده باوری این عقاد و در  
 چون بشکر سیمه از جایگاه برآید و پیش افواج و از باقی افغانها و

پایه سادو ادا غطوس برین اخیال فرمود که طوفان فرمود که سراسر متصل  
تا اوزار انطونی بکوشن سه انطونی تا جارسند و یک بخت غطوس  
موسوم کسید ساطلان اینجا اگر چه نماند جنگ داشت و یکی با  
صولت غطوس دوم از حکم بنانی فلا بطرا ملک انقباض ناسان  
نمود غطوس این تصرف شده و ما سکنه رده اننی یافت و انطونی  
بر ریافت مقدم غطوس جنگی صحت کرده سواران غطوس شکست  
و حمل تمام داخل سکنه ریخت و سبیدار ایشان فلا بطره برد گفت  
که میبایست نیز جنگ غطوس شکستم فلا بطره خلعت از کار  
و مال بسیار بدو از زانی داشت آن سیر داشت تاشب و یکمیر  
بیشتر مخالف است و مایون مصون گشت چه شکست انطونی چنین  
سید است انطونی بد ریافت اخیال سخت بر خفته قرار داد که یکبار  
افواج رومی بگری فرام آورده و در صحت بد و نیر غطوس تمام  
داد که بنا تا تو دین تنها بیه ان کردیم تا بخت که اباری دید و دست  
و بازوی شجاعت که اندوکاری کند غطوس کسیر فوت جرات  
اطلاع داشت گفت که اسباب یک انطونی خرابین بسیار است  
قبل از جنگ اخبار انطونی فرمان داد که لشکر بان با انواع تزار  
طعام صیافت کرده و دوا و شش سرد و سردند گویند چون شب

نام مردم بواب قنده لشکرانند بخت انطونی خنده انطونی چنان دریا  
 که او اندی درخت افرا با ساز و نوازمانند بر سر و دخت و نغمه  
 روز تینت از شهر نیند شد آهسته دور تر میشد تا از ان دروازه که خود  
 لشکر اغطوس بود بر آمده به ان لشکر در نشد باده او ان انطونی تیر  
 افواج خود را بیرون شهر برده بر می ترمف قال آه است که از ان  
 زمین تا بر صطولات اغطوس نشانده و خود پیش صف بجای یک  
 ایستاد و دخت انطونی بدین حمله که بی پیشش شود چه مرگ انطونی  
 از لشکرگاه جنیده شکستنا بخت صفین مخالف کرده بشکرگاه  
 برگشته و همچنین سواران انطونی عنان از جنگ تافته انطونی خوا  
 که با سپاه پاده رزم جو بر میشت دادند و در راه که در خاندانها چار  
 بیشتر بر گشت خوشم خود را نایب در ده بکر است که من بسبب یک  
 این کرده را دشمن کردم جان مرا اینهم سر و فلا بطره که همه چشم  
 انطونی خایف بود در یکی اسباب تشیه و خواهر تشیه و اموال که انجا  
 خود را فرام آورده در انجی اسرا حکم کرد و جوکر ان گفت تا در شهر  
 بگویند که فلا نظر امر و در زانکشانند تا اند دست انطونی مخطوطه  
 و با اغطوس ای که که چون تو کام من منردی من خود را بسوزم  
 انطونی بهستاج خبر مرگ فلا نظر اگر بیان صبرها جاک زده باز



ابراهم اس که از مصاحبان خود وصی نموده بود که چون از من برگردد مرا  
باز بین بردارد و آنوقت طبعه پشت گفت اکنون بوفای وعده در  
آنجا هستم از من جدا اینا از ابراهیم شیر ریخته جانب نظونی روشن  
و نه مانند و نه فاقه بر شکم خویش زده جانم از نظونی برو خاد ارتش سف  
کرده هاج شیر بر شکم خویش این بر تخت غلطید اگر چه رحم کاری بود اما  
انفاد خون بار خو طافت باقی دم برای شستن خود گفت کسی  
ساعتی چند از در و دالم نالیده دریافت که هنوز فلان طره زنده است  
لله ابل کل کاران فلا بطرا التا کر که کی مرابه پیکر شش با کیمی سید غلط  
اور محاذی خانه آوردند فلان طره بر عفره رسید و حال عاشق  
را دیده رستی بریزند چنت تا اوز با بال کشیدند و بار هم تمام  
مخفی بخوابانیدند فلان طره اندیشه شش را بر کبیت نظونی بسیار  
پرداخته گفت که خوشتر نمیکنم و حاجی از شراب تا جانم پیاساید  
پس گفت که یاد از شش من مردی لا و روبرو کار کند او ریدت  
اولی رومی جان داد و همچنین حرفی چند زده طایر خوشتر شد  
روم دست که قبل هر چاه و هشت سال بال پرواز کشاد و زیل  
رو کو بوس بر دار غلطوس که بجهت قبض فلان طره انچه مراد  
معین گردیده بود و در طایر ساخت اگر چه بجهت مکان بود

نیافت که از غریب و غالی و مقال کرده عکس بجای خود نشانند تا بطور  
 بطور حرفه اند و خود از راهی که انطونی و ابالد کشیده بودند با یکدیگر  
 بال برآمده اند و درین رسید درین هنگام یکی از صده ملک با یک بزرگ  
 که ازنده است رسیدیم و بروی کویوس جسته در رسید و خبر از پیش  
 در بود و گفت ملک زمان از سید که پادشاه را نادیده و دل و لطف  
 و جانفشان چیده خود در ضایع کند پس از همه جا و مکان ابالد  
 خبر و سلاح خود در نمود و نظام امجا کرده برای اظهار خدمت  
 پیش انعطوس رفت و مورد تحسین گشت انعطوس شادمان شد  
 و فرمود بطوس برای آوردن فلو بطور دستا و در باره اعزاز  
 اعزاز او نمائید اگر ده ساله که انطونی و ابالد یکدیگر با یکدیگر  
 و ضرورت است که کفین حاکم عادی او از راهی است اگر چه  
 از انعطوس در اعزاز و خاطر در شرف فوری گرفت که نسبت  
 دولت و علم انطونی و در در خرم مبارک گشت و بخواست بطوری جان  
 ازین برآید و گفته آمد او نمی در خدمت چون انعطوس سخاوت  
 یافت بنده به گفت که اگر علاج خود نیز و ازی سپرانت در مظهر  
 فلو بطور و بجهت ان باست علاج در خدمت یافت انعطوس خود  
 سکان انکند و به پیشو شرافت رعایا و مردم انکند و به یار و رفیق

هر سال بخند چون مردار آماره است و توجیه است گشت مردم  
انجامانند و همانرا بجهت بر حاضره آمد خوش و خضوع افکار خاندن و درین  
نیاز افکندن غمگسوس بیدوم گفت که جرم شمار ارباب بیست گفت که دوم  
خاطر نانی این شهر است که زنده و بی دوم یعنی دوستی ارباب فیلیوف ساکن  
است که در میوه بوم خاطر حسن عمارت و آبادانی درین غمگسوس سپهر کلان  
و قیصریه سر حلووس و قیصره از بطن قلوبطرا حسم ایشان بزرگوار که در یکی  
حاضر آوردن بکشته هر دو قبل رسیدند و دیگر اولاد و قلوبطرا را بفرست  
و لطف و رحمت می کرد و جهان را سپهر برای یکی محاسن بقدر کفا و حاجت  
تعلیم مقرر کرد و برای ملاقات قلوبطرا شریف در آنوقت قلوبطرا در یک  
ساده و درخت خواب بود و دریافت مقدم غمگسوس استقبال بخت  
و عذر حراجم کرده خوشش نمود و گفت من بیا در کنایه شده ام چون  
و غمگسوس بابت او را بجای رسد و در فصل مساکت گشت و بخت  
که سخن ساز می ارپش نرود و گفت اگر چه من کنه کارم بکنم هر شب  
را خواستارم و قیصریه من که سائیکه را که در یکست بمان که قمار میبوند  
نوازش میفرمود و که همین بخت اسفانده ای جان کن که از تو بر است و بخت  
قیصریه بام خود از نظر کنه این غمگسوس روح با نغز نه و ناچار قلوبطرا که  
ابوالخیر این وجه هر فرد بیکند و ایند درین اشکلی از و زاری قلوبطرا گفت

که این در خط است و حال دیگر ازین مخفی داشته فلا بطرا در سخن  
 برکنده قنای چند بر سر درویشی غلطوس پیش گرفته باشد و  
 دست مبارکت در خاکین بر جبهه از پاوشه بکشیدم بهر طور که خوا  
 به از حال سیرکن که مرقابند کرده ایم مرض شد در دلن فلا بطرا  
 مع بودم قرار داد و دیلانام سیرکی از اکا پرشکر روم که همراه غلطوس بود  
 بسانه ساخت حال فلا بطرا و او را از ای غلطوس آگاه نمودن و بطرا  
 اراده مرکب بخود قرار داد و خطی غلطوس فرستاد که پنج هم که طبعی  
 بر کور انطونی بغزبا خور انم غلطوس اجازت داد پس فلا بطرا یاد کند  
 محرم از بر کور انطونی رفته خود را بر زمین انداخت و ناله و شیون بسیار  
 و گلهای کوریش نهاد و بر گشت برای تهیه طعام مختلف فرمایان داد  
 و خود را بلباس شاهانه آراسته از طعام و شراب در اخت و سوار  
 حری نین و اربیس که کینزلان و سار و مصاحبان همراه بودند به راه  
 برانده و ماری نذر در طلبید خطی غلطوس فرستاد که من جانم در  
 به خطور در بختم و در جهان رفتم امید که بادشاه مرا در بهلوی انطونی  
 مدفون سازد فقط لبس است بپا زده موجب نصاحبان درخت  
 غلطوس بخبر و وصول کنولیس مردمان خود را و ستاد و اما او را  
 از ملک باز نداشت چون فرستادگان غلطوس سید نه فلا بطرا

در این سن سالانه بر تخت مرده و پادشاه را بر سر تخت می نشاندند  
و دست او را بر سر تخت می نهادند و در این روز که پادشاه  
باقی ملکه زن بود و در بخت عمر فلو بطریق سال و بقول  
کبیر حکومت داشت و در سال دهم و دوازدهم پادشاه و پادشاهی  
سند و فل سراج جهان فتح این آخرین سلطانین مملکت مصر و عظمی  
شاهنشاهی گفت که نشان بزرگ قیام کند بر من و نوادگانم و در وقت  
مخون کردند و کبر از قیام دارند و خبر در میان یوچک سپردند و در وقت  
از مصر برگشته و اخل و دم شد چون غسکو سل مصر برده  
صیافتمای شایسته کرد و خلق را با او اخلاق حمید و نوادش شایسته  
رعایا بسدول داشت و عت استقامت و انین سلطنت کی در بخت  
شاهی نشست و رسوم و دم میل گشت مردم از اطراف ممالک سید  
در روم و ملین که نیکو غسکو سفیر است مردمانیکو در حکما می می گشتند  
آمد تا شش پدیدارند و مقرر کرد که در وقت کار چاکار و شرافت و بخت  
و بازاری کار شکر گشته و خود را از دشمن سکانی محافظت دارند پس با وی  
روم ترقی پذیرفت و کمال رسید با محمد و فرنگ و لایستایی و کمال در این  
و کربلای البرک و دسیا و کنوسیا و برطانیه و بعضی حرم خود در سیاهان  
و رعیت و سرای و خود و سولوطا میا یعنی دایر کرد و اورا بجهان مطلق و دایر کرد

مسعود نوید با پدر بطینا و لوماق و سبب هفت هزار میل در راه تخمین و نیمه  
 من عرض قدر و غلطوس بود بقولی شمال ان و جنوب در شش موی  
 بحر جنوب دکه اوله است از بقیه و دشت عرب در شش موی  
 ساحل او در اسپین کا طبر با و مارسان که ملک خود را اگر کسی  
 باز گرفته بودند و بعضی از عرب زیر ایش اگر با و سبب ان بودند حراج  
 هر ساله چهل مین که ده هزار بار بودند باشد و سکنه روم چهار مین بود  
 وزن و طفل بود که چهار چند ابادی حال ان است الغرض غلطوس  
 در تربیت حکما و علما و شرا و از پیش ارس در و اوج تعلیم علوم  
 کوشید و رجل و موی کس او به شعر و سخن و ایش بودند و نوی  
 مورخ را فرمود تا وقایع را بجا داشت و پسند نویسد و صناعات عجبه  
 و کارای غریب و عجب و اوطا هر شده و در رسوم عدل داد و بکشت کرده  
 بود و جهان شایع کرد و برای لیف قضای انطونی فرمود که گویند  
 و دفاتر عمده انطونی ناویده سوخته و خود را ام پر یعنی مت نشانیست  
 که دو جهان سلوک کرد که رعایا امید نیست که محکوم خود بیم نهان  
 و بس اندیشه که خود با شاه باشد با رعایا با انچنان بی بادشاه  
 دار و چه قیصر و یوس که اختیار کل در دست خود گرفت بر دست  
 دوستان بگمبول شد و سید و کطیبر که خلع از حکومت بودند و شمانی

بنیادی جان سپرد چون اخیال منی در بخش عا کر نی و در و اختیار رجی مذکر  
ناچار و سوسه دل با کربا و سوسه سیاه و اگر با گفت که دل چاکم  
راضی باشند و یکدیگر و با یکدیگر خوانند شده دوم فاده را با کربا و سوسه گفت  
خوشتر و اگر با دشت سلسله عادل نباشد خلق را میان بخینه صلاح نباشد  
و بدلیل و بر این فضیلت سلطان نشین پادشاه نمود از انجا غلط  
برای سوسه او هر کار مقدم میبشت و او نیز پادشاه را از غیب بعزل  
میکرد و پادشاه اوقات خود را هر وقت صحبت حکما و حکما و هر وقت  
و حکما اوقات را هر سر و سر میکردند و با شش یکی سر میزدند و یکی  
با اتفاق سبط و استرهای عموم و رعایا و سپاه با طاعت رسید و در  
اسکندری و شش و دوم غلط و غیبت ملک حاصل و سپاه کار  
مطلق خود و شش ملک کم حاصل سبط و برای عوض ده سال کرد  
چنان طور معین کرد این ده سال نقصانی نکرد و بدو به انسان و سوم  
که به سبط و سیم گفته که کار یک غلط و سوسه و دو تا بن که وضع فرمود  
عین صواب و مقبول است هر چه آینه هکته مظلوم قبول و در میان  
رأس نام و اوجنات پادشاه بر تیره رسید که چون کسی فریب نکرش  
در شهر نادی میفرمود که من به دولت غلط و شش و از جهان فهم نموی و بدین  
اقرار و صحبت فاده را میسر و پادشاه و فرمان او بود که روز جلوس میفرمود

زند و تمام بیت در سائین و حفظ سپاه و صرف وقت نشسته باشند عساکر  
الملک را هیچ حصه کرده و بست هیچ لعین را به بی نقضل مستعین است و بخت  
از آنجا که زهری و چهار بر دو نبسته در اسپین و دو در و لاطیه و دو در  
و دو در افولیه و چهار بر دو و دو فوات مرزا جمیع سپاه یکصد تنهاده  
و ستم صد و پنجاه مرد و هر لعین ستمدار و یکصد سپاه و ده حصه و بست  
و ستم سوار و زیاده از ده هزار مرد دیگر است و کشتن شاه قیام است  
و دو طایفه چهار زات یکی در بحر و در طایفه دیگر در بحر و لاطیه یعنی شام  
و بسبب حال او بادشاه جمع ولایات مخصوص غفلت و زیانده و اسپین  
اطاعت پذیرفته و سبب الحکم رکل و یانو یوس که از پنج سال سه و دو بود  
شده و منادی که دید که احدی از کتب بخواری مردم آزاری و کسی از اکابر  
حکیم سبط بام مردم سلج نزد او اگر حکیم سبط بود در سانی زیاده کرده  
باید و تجاوز از حد کس همراهی نباشد و در مردم رسم بود که مردم در  
خانامیر قصینه بادشاه فرمود که دیگر مباد از این امر نشو و کسانیکه  
که خدا نکرده بودند بر آفتاب غایه ویرانها که در زندان حبس بسیار شده  
انعام و بخشش نمود و مقرر کرد که زندان دو شیر و دو از دو کلبه  
شود و حکم تمام داد که زندان مردان فاخر را بشیر و محقق هر که در این  
زندان و کلبه را باید ریافت آنکه کاره است و شهر زندان نندارد



خواننده با که رویه درست دارد بجنون نوشت رفت و رسم بود که زبان  
و مرد این برهنه بر قضیه اند اگر چه این رسم بحال مانده که حکم کرد که زبان اینطور  
رقص نه بیند و اینکار این از دست منع کرده مقرر نمود که هرگاه بجز این  
نشود زنی معتد به بطور ضامن و ضمانت امانت کند که در یک بشمار مبادرت  
و نبوت این نیز موجود بطور مجازانه تا خود کرد و در حان این نهاد که مردم  
از رویه و سبک پشیمانی نیز کرده با خلاق حمیده و اوجناح پسندید  
منجلی شدند با دشاده از کمال مروت و قنوت جایار این را نیز از آن خود  
می آورد در اقم چند حکایت بحال ایراد کرد - بر بدوس حاکم تا خود  
نهیست که بفرمان غلطوس برادر سیاه ملک و در جنگ است چون  
اعطوس بحال آگاه شد گفت من فرمان داده ام که بر بدوس غلظت  
جنگ کرده و کلامی مدعی بغیر و گفت که غلطوس با در محکمه است که طلبه که  
دعوی برای بیع و دلیل اهل مسکنه غلطوس بجزایمیت باشد او که در محکمه  
رحاب را به بخار رسانیده ازین سخن همه مردم شاد شدند - روزی لشکری  
سعد محکمه است که فزانه از یاد شاه امانت خواست اغوشن فرمود  
بوکیل خود بگو کار تر این از لشکری گفت که من در جنگ با دشمنان تو کاخی  
جایگشتانی بر دیگر نمی کرده بودم که تو را بوکیل سپاری غلطوس شاد شد  
ردا کرد - روزی مدعی عرضی خود پیش پادشاه آورده ازین بویست که

اعطوس گفت ای درویش فلان بوی که می رسی من مثل تو آدم ستم روز  
 اعطوس بسند سیاست نشسته بقصاص مجرایان زمان سید کوشش  
 خواست تا با و حرفی نهد از کثرت مردم تو نیست رسید فخر بر کن اعطوس  
 زود فتنه بود که ای جلاد در خیر اعطوس بدیشش از سر خون مردم در  
 گذشت در کشته سکندری موافق سلطنت دوم در اعلی قوط  
 نند و طاعون جلاده بران گردیدند عاید هم آید و در کشته نگار  
 کطیطر را خود سر انجام نماید دو کطیطر سنی و زری و سانسست چونکه  
 ایام اعطوس این لقب مستحب شده بود بعد از اعطوس بی اینکه نام کطیطر  
 بر خود نهند و با تمام اذوق است و رفاه و آسودگی خلافت رعایای اینک  
 و کطیطر بر خود نهند و با تمام اذوق است و رفاه و آسودگی خلافت رعایای  
 ساعی جدید بقدم رسانیده مشکور مدوح جهانیان شده و در کشته  
 روم در مشکوی اگر بیا بیا یوس فیض تولد گردید و آخر که با اعطوس سانس  
 لشکر در احوال رسول پادشاه نند با و هم آید و معامه کرد و اضاف  
 دیگر اعطوس بر و هم کردید در مثال و رجل شاعر از جهان رفت  
 در کشته روم و کشته سکندری اعطوس اگر بیا بیا بولایت غالی شود  
 چه بر جهان از دینی کشته سورش انجمنه بودند که عند القربا  
 در دشت غریب نند پس اگر بیا بیا بسین رفت و در شفقان را بر کشته

بردم بر گشت و همدین سال مپوس خواند اعلی قوم از قبیله طغراف  
در شکسته روم غسطلوس از قبیله سلطنت در حین و ده ساله او غم  
شد روز دیگر کا بوس و کوس بوس همزمان اگر سواد غمزد بود کا بوس  
جانشین و وسیله ساخت تمام مردم بخوبی رضادادند سال دیگر غسطلوس  
بکمال خال کشید و دو مپوس ای نور بوس کوز بوس کوس بوس کوس  
عبد بادشاه بودند بالمشک و رنگ خال در آنده قبل از آنکه بلاد تار  
جبال المپس که نزد اقوام رستم خاد ساختند و متحارن ان قوم کا بوس  
مطس کا طری مردم حرم که در ریشی که نشسته بود کوس کوس خال طغراف  
کک ای اور گرفته بودند کوس اگر چه سردار بزرگ نبود مگر بعلی  
غرت خود بر ایشان رجسته بسی گشته بقدر از انچه در خارج کرد و در بنا  
ایام مپوس بر قوم و اسبان اطراف و نواختن کرده مظهر شده  
سردار ایشان گشت و سال دیگر مپوس را بکلیت نظام انداخت  
بعدین سال مپوس یکی از سلاطین فخرمرد و غسطلوس در آنجرت تمام  
سپرد و در سنه روم دهم گشته سکه ذری بعد انتظام و لایات خال فاد  
حرمین و کوشال اجامک همین و اخراج اکثر اقوام فخرمرد و جلال استیلا  
فرموده در کوس ابالاشکریه بیدار بنی گشته این قوم را که بود  
مخول در روم سکه بخار انوارش فرموده و اخراج امینال اولیا از بلاد

منظر گشتند و خلج دم شد و برای چنان طربشون فرار یافته باشند که  
نونا در حضرت یافت و غریب بکنه اولادت افتاد و سنانند و غلامان  
سخت گرفته باطلی گشتند و چار شده از جهان رفت اغشطوس و با جگر  
پیرانش و سیوس و کابوس و قیران طیار و یوس و جایی اگر پانصوب  
وزش بویا که شاعت و رسوای او سوای پادشاه بر مردم نشمار  
زنی طیار و یوس و او قبل از رخا چون مردم نونا بخیر مرگ اگر سنانند  
و زنده بودند طیار و یوس بر ایشان تاخته بعد جنگ اینها را مغلوب  
سلج برغال از ایشان گرفته و امثال بروم بر گشتند و اسیر شدند  
بسیار یافت و ولیعهد شد و برادرش و سیوس و خرمن غالی  
بروم را حجت کرده از سپاه برادر او گرفتند و بی یافتند لیکن غشطوس  
روانده است در میان اطو و یا خواهر غشطوس و چون در و سیوس  
بروم آمد پوشی خط و شکطری و سکانی و خر و سی و کاطی و غره اقوام  
شکر علی فرایم هم آورده و رغال حاکم کردند و لند و در و سیوس کل افواج  
خود را در و سیوس گشته بودند و بخارفت و از آنجا ولایت شکطری  
شده و بهرین پانصوب افتاد ساخت و با دیگر اقوام محاربات نمود  
طفر یافته با کنار آب و سر بحر کرد و سب فتنه آن اذوقات بر گشتند  
و از خبر آنی نمی که برای و میان ساخته بودند یافت و دفته کوس

و ای سو که اینی امی مشهور است بنا کرده که تا نوختن بر دم معاودت نمود  
همان سال طیار بوس مردم پونیار اخراج کرد و سالی دیگر غلطو طیار  
بوس در و بوس کونسل ساخته متوجه اخراج چو چنان که در طیار  
بوس سال داسان در و بوس برای نام تخیل در و متوجه پیش  
کرد این طیار بوس بهشت ایشان طغیافت و در و بوس  
رهنی که نشسته جانب در و از رهنی باب سفر ساخت و قبل از آنکه از راه  
مسفر منع باید بعارضه تب که قرار شده در عمر سیزده سالگی مردم  
آمد خون شد و غلطو طیار بوس تپه او گفته و در  
دوم و سینه اسکندری غلطو طیار بوس برای ده سال یاد شده که در آغاز  
شتر سنیاس حکیم نیست و نفق فومر بوس مردم و یاد شده که در  
تاسف کرد و همان سال کا بوس کا سلسوین شد و در آن جهان  
و چهل و یکم از غلام کسی که شتر از کا و و یکصد سی هزار و پنجاه و هفت  
شتر هفت و ده که داشت شتر و مال داری بنمود و باقی بوس شتر  
تاریخ شروع کرد و جواری میان طیار بوس کونسل و طغی معاودت کرد  
بر بوش هر من حضرت یافت و آغاز ندارد و خل چمن کردید که کاری  
نمایان کرد و در میان انشی دهم گرفته اکثر عمارات عاید و سوخت سال  
یک و بوس تخیل از کمال جزو برادر خود کا بوس کونسل که داند و طیار

یوس سلطنت حاضر این خود بولیا بر بود کس اخراج یافت و بخت  
در آنجا افتاد و دم سپیده بخت سال بسفارس و دستان  
برویم که در ششده روزم سینه سنگداری اغشوس ایمنی مقدس  
کار کوئسل را تبدیل ساخت به نیره خود کابوس خلعت داد و او  
به دست خود سینه را اسکنه کابوس بود و شش بخ بود و کابوس  
در خلخال نیره و سال بود و سال که کابوس برای نیره و کابوس  
بخت چون روای بولیا و شش نیره نیت بر سید اول  
ناله بر کشید و الاغ را بخت هر دم نیره و شش نیره و کابوس  
کشت اخراج کرده بخت و او را شرب طعم لباس کابوس  
و فرمود کسی بی جان نیت نیره و او را کابوس نیره و بولیا  
و حسین که در بخت نیره و کابوس که در بخت نیره و کابوس  
بدر شاه اولایست بود خارج کرده و بخت نیره و کابوس  
بدر شاه کابوس نیره و کابوس که در بخت نیره و کابوس  
بکاج آورده و بخت نیره و کابوس که در بخت نیره و کابوس  
بخت لیکن بولیا و او را کابوس که در بخت نیره و کابوس  
سینه سنگداری نیره و کابوس که در بخت نیره و کابوس  
بخت و کابوس که در بخت نیره و کابوس که در بخت نیره و کابوس

[illegible]

قضا و قدر و هر دو هم شایع گشت اعطوس بود احنان خود را اسوا  
 اطباء و علم بهشتاد میل فرستاد و اکثر اموال خود را در غنا انبار کرد  
 و بوقایات اسبلی و سر دنیا و غیره و ممالک مجاوره طلبید  
 و کران جزیره از آن روز و خشت از آن سبب عموم خلایق متعظم  
 بنده شدند و کله بطریق او ندیدند که اعطوس از آن انکار کرد و حقارت آن  
 رسول فارسیان بطاعت بنام خود که سبب غطوس و خوشبو شده  
 و قوس یکی از پسران فرعیان است که در سال دیگر طیار بوس  
 جرن نشن اندیشی باللی سحر کرد و توانم با عیبه ابر انداخت  
 و دیگر دو میان این جنگ عظیم پیش آمد یکی در جرن دوم در میان  
 سوم در دلاطیه پس در جرن طیار بوس بر بود و بود و پس با شاه  
 طریافت و دلاطیان و پوستان دو صدمه در پاده و نه هزار اسوار  
 فراهم آورده اطلی و دوم را بر اسبان که خند و ده اسیر بوطونام چهر  
 لشکر سالار بنوعند و طائفه بوسی لوس بر اطلی اخسته غطوس لشکر توها  
 سیر کردی جرنی کوس بدافعه ایشان و آن ساخته خودیم از جرن دوم  
 مسکرو موجود طیار بوس بدافعت نفس جرنی کوس بر بود و طیار  
 رشک برودم در لشکر اده اما خشت این جنگ سالار کشید و با خبر  
 و طویر دلا و دلاطیه از جرنی کوس شکست یافته بسبب غطوس و سیر



و انقوم اطاع بسیار کردند چون طیار یوس باطو گفت که چرا بسیار  
بدعت و منازعت با لشکر و مردم نمی آید و پاسخ داد که سوامی نور و بیان  
مفسر کرده اند که برای پاسبان که در کان بجای مکان کاشته اند و کوفته  
را بخورند و غلطوس بعد متابعت بود و دوم جرمنی کوس انور و مناز  
ساخته بر دوم رجبت فرموده قوانین سعادت ارواح داد و فرمود  
مردان ناگذا افتد غن فرمود و جرمنی کوس طیار یوس بعد اتمام جنگ  
بوتان و و لایان فرمان فرمود و اخل و مردم شدند و در کشته دوم  
دستگاه سکه ری مطابق و هم سبب غلطوس سبب بطور یعنی شایسته  
بافت چون بعد سعادت طیار یوس هر میان باز شد و کوس  
و کونطیوس و روس حاکم انگلستان سبب نام و کوس کوس که کوس  
پایه داده باشند و هر میان باخت و آنکه بخت کونطیوس  
بر داشتند و هر کشته نظام لاوست و او و لشکر را باجا متفرق  
و بارخی پس که دشمنان زفته و هر غنیه و و مخالفان بر داشتند  
شیرین آورده همه کشته و کونطیوس و دیگر سرداران با جمل  
خود کشته بعد جنگ و شکست کوس از بارسان غنیه و روس  
در هیچ جنگ غلبه نایده بودند چون این سپاه بر کرده و کار دیده  
اغطوس بسیار شایسته شده حاکم شد و کندی و کندی ای و روسی آن

این خروج مراد از ده همچنان در یک کل رفته گریستی گویند فرستی که قبل ازین گشت  
 در فرجام بادشاه پنجه از این نشان نه بند و سال دیگر همچنان کلا نشان فرام  
 از چنین در یک کسی شمع کرد و در تنالی شعله روم دیگر طیاروس اگر نمی کرد  
 بود شریک ساطفت مژده این طیاروس بن طیاروس و در بطون بود  
 بود چون غسطلوس بر بود عاشق شده بهضای خوشش مجاح آورد  
 طیاروس روز سال بود و در و سبوس بعد سه رجم بادشاه را آورد  
 بحسن خویش و عشق بادشاه مغرور بوده کمال حکم داشت که بود  
 بوس اعزاز زید است لهذا ابولایت حمد را بند بر غسطلوس است  
 انما کس که در ای بران مود اعیان کشد و به بدین ناله از بران  
 دشمن کسار بعد ازین مرا بگوشش شاهانه در خانه و اگر سبوس ازین  
 مراعات خاطر حبشان شاهانه در سر در حیدر اقبه عمر سبکدوس ام  
 و سبکد و خانه جهان را پر رود کفم • بعد از این در شعله روم  
 باز دهنده غم حیدر سطلت بر دهنه خرمی کوس بگرمن روان خشت  
 تا به تمام سبکد از اعدا خواهند و در تنالی عدد مردم روم چهارمین و  
 کعبه دسی بهشت هر و تیغ زمان اطفال بود درین ایام اکثر عفا  
 غسطلوس میگردید چون طیاروس رجم از روم پرشت غسطلوس نجات  
 و نظوم مایه شایسته کرده بنامش فتنه و چند روز بنام شیر شکار

بدو چندی روم را محبت نمود و چون قریب بود از ولایت کینا رسید چهار  
 صایق ایشان گردیده خبر طایفه یونان را مستند و بعضی دوستان خود را  
 با هم میبرد و در هیچ پیشکش از ایشان نداشت کده در کنار زن خود بود  
 بجز خنثا و شش سلطنت چهل و پنج گانه و دو بغولی بجایه عجمال  
 جان داد و اینها را در کشته و دم بازو هم هیچ و بغولی نیز دم تقاضا  
 بنیانش پادشاه را بجال تحمل روم آوردند و وصیت نامه اورا خواند  
 مرقوم شد که بعد هر یک از کسان خود کاتبی و سیوس طیار یونان بجهت  
 خود گردم و صد درم بربایده عمو و ماد کنیز را بربایده بنی و دم  
 بخوار سر سپاری بزرگ خود عمو و انعام کردم بنی تمام خدایان و کسبایه  
 انعطوس بن ابوغت تمام سوخته و نامشنگ از دیار کاشانه  
 در کشته روم بازو هم هیچ و ملا مستعدان شده بول کار او حکم قتل  
 باطل کس نیزه انعطوس بود سنبه از وقوع این امر تو هم شنیده  
 و بولید خضر انعطوس نیز در سال از اخراج مرد و بخاران آن خبر رسید  
 که عساکر متعینه یونیا با خواهی کینوس یکی از عساکر این بریده بود  
 بدو کشته اند طیار کوس بویوس عیسوس و شش کینوس را بگو  
 معتمدان بسیار رسانید در دهان ایام افواج معینه جرم بخلوت فراره  
 حرمی کوس ابریاست و کشته و جرمی کوس هر که و معتمدان کشته

نامی لشکر را بطبع طیار بوس ساختن بعرض در اواخر سلطنت و انواع  
 فساد پیدا شد طیار بوس مردم خود را از دار ایام برهون کرده و بخوا  
 یاز و چندی صفائی حاصل نمود و از طرف سبزه و جنبی حاصل کرده  
 طیار بوس را بدین اورد و در کشته روم جرمی کوس بر جرمیان  
 طیار بوس را بوس بر در شک کرده اراده جدائی او از سپاه  
 متبعه جرمی نمود و جرمی موجب عظیم شد و انسان کلموس غلام  
 اگر چه با طیار بوس که بعد از طیار بوس کشته شد کمال مشابهت و در  
 صورت و لایق خود داشت خود را اگر میفرموده مشغول  
 که اگر با منور زنده است مردم سوار از اطنای با و بوس کنند  
 بر جی حق خود در سلطنت طیار ساخت و جرمی بپادشاه بکست  
 با فدا سیر کرد طیار بوس بر سید که تو چگونه اگر باشدی از با سجاده  
 چنانکه تو فخر کردی طیار بوس از سوختن تو که کشته در خانه  
 جرمی ساخت و در همین سال خبر رسید که با رسیان ده پادشاه  
 خود کشته اند و از آنکه طیار بوس سلطنت فرستاده بود انکار  
 کرده صلیح اعظم و اسکسته و اخراج از مشهد که پادشاه بخاک اورد  
 رومیان بودند و در باران جرمی کوس از جرمی طلبه داشت و او  
 مهلت طلبه برای تمام مقام اند بارو است طیار بوس و انچه

کوشش دیگر به انکار نیست و جرنی که نشناخت با زبان فرزند از خود مطلق  
بودم که سید و طبیار کوشش او را بفرستاد و حق کرده در اصل سبب کار دانست  
و در آن زمان با او سبب سیر می نمود و در کوشش کابوس و در وقت آن  
اگر شاه و در سبب بود پس طبیار بوس سخی نیام او مغر کرده و تک  
کوشش ساخت و در آن ایام از جلیکس یا شاه کباب و سبب کار که سبب  
قبل از آن تفاوت و زبده بود و خراج چند ساله از شاه و در طبیار  
از هر کوشش نهاده به نذیه خطا و در خطبه شش معادن آن است  
با شاه که با سخی و قبل و بطر یا شاه کباب سبب و در وقت اولی نظامی در آن  
و باز واقع شد و در حد و در میان سبب و در حد و در حد و در حد و در حد  
کردند به سبب طبیار کوشش سبب طای هر نمود که نظام ماک که شش  
کوشش منصوص نیست به حساب سبب نظام ماک که سبب جرنی کوشش  
سپرده با اقتدار و اختیار که در آن مبنی بزرگ هیچک که در حال بود  
دوایه با دوشی سبب و با شاه کباب سبب و در حد و در حد و در حد و در حد  
جرنی کوشش بود و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد  
سبب و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد  
که در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد  
با وجود اتفاق ولی نه انبساطی سبب و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد

پوینون بادشاه باطلوس که سعاد روحیان بود نهاد و از ارجمندگی باد  
 و از اینجا گویا جی که برود ملک از بادشاه خالی بود آنکه داخل قلمروم  
 ساخته و تجدید سعاد روحیان و میان و پارس بیان برداخته ممالک  
 روم را بر نظام داده بمهر رفت و سکنه انبار را که سلاطین کفار بودند  
 باورگشت بخارن آن طیار بوس بر کار برادر تنگ ده نوشت  
 که در ملک که باطلوس منع فرموده چرا رفتی تا جابر جرنی میرا برگشت  
 تمام حکام و نظام خود را سبب سبب خراب یافته بنید مر جیب بزم  
 در احوال چار شد و بسو فرست یافته با طیار بوس و بسو موم سا  
 در سنده روم بنیم سیج با ستیاع خبر در ک جرنی کوس همگان  
 قتل در مسود طیار بوس بود چون اگر چنانچه جرنش با خاک شود  
 بروم رسیده و چنانچه خود فرود آمدند کابر روم و بسو شکر یک نشاند  
 مگر طیار بوس و مادرش نباید زنده و بسو ازین خود بسیار بود و مد  
 در مرض با تری بسو افتاده و خود را از آن ساخت بعد از آن طیار بوس  
 و قد غدا از دل افتاده و با غلظت ندر و جو بر شمع ظاهر کرد و او احوال  
 طیار بوس نزد پسر در ک جرنی کوس اطمینان ده و در بسیار در شکر  
 شاکر کرده با مویا و خرد و بسو و در کوس و بسو خود را زنده جرنی کوس  
 بسو کلا بوس ابا و خرد سبحانی که خدا کرد که بعد از آن غلظت بسو

و در ویسوس خواجه داده جزئی کس صید نمیدرور و بی بی مرد و بهین سال او  
در طایفه کس از پانکوسش بوی پادشاه آمدند سال دیگر طایفه کس از کس  
مقتدر کرد که در آن پسر ویسوس شریک است بود و غنای فریب بود و یکم از قه  
در ویسوس و از الی مار به بجای خود کند شست و باو چنان بلایت حکومت کرد  
که مشکو خدایان شد و قوم غالی است و خراج کران را و در ده بیجاوت و در زیر  
جوانکوس غلار و کس سکنه طایفه کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس  
مردار خود در هر دو آن سال کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس  
و سال دیگر طایفه کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس  
نموده با نجات کرد و در اسطر و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس  
بیار شد و طایفه کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس  
خطی شستل شکر که از بی مرتبه طایفه کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس  
باو شاه چار شد و طایفه کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس  
بجای کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس  
کوش که خدایا ساخت و در ویسوس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس  
سلسله طایفه کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس  
استند و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس  
نموده با نجات کرد و در اسطر و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس

بن بویا بد نشاد و لایه بار بطنان گشتند و گشته شد و سال حکم  
 بر سکنه روم واقع شد و خانیوس بن شاه و اقبال بیلان جزینی کوس  
 زنجیب کرد لیکن پیوسته گشت و این سرخا و شاه چنانچه افتاد  
 طیار یوس تو هم گشته و پخته و هم است و هم مسیح و از ویم جوس  
 گشته بچینه زیارت شریکی بپوشید که دو از انجیر مرده و عظم  
 در نو لارفت و وعده مر حبت پس سال بعد بعضی بجان گشتند  
 سفر مر حبان انصالی که آب اتفاق افتاد که مر حبت صورت نه چهره  
 بعد از ان سحانیوس و دیگر وزیران کس کس کرد که خانه ان جزینی  
 کوس یکبار به باید بر انداخت اند طیار یوس بر و کس که گشت  
 و بر دم بر اگر میاد و کس بون گشت تا بکروز نام نماند ان بویا  
 و سال بویا کس طیار احکم جودیه ساخت سال و کروز  
 روم در فقه با تقریب تا و لغت اجمعه ندر و باجه که خاکش و عیال  
 هزار مردم روم در فقه با تقریب تا و لغت اجمعه آمدند قبل و حرج  
 و معارین ان نشن در کبه کلینوس گشت که انطراف و هم تمام  
 و طیار کوسین تا تویم تغییر کرد و بعد سیر کباد کبری که خوزه است  
 و خوش آفت و کس بیلان از باس و اخلاص و ده سال عقب حساب  
 در باخا سیر زد سال و یک و طیار کس سی نویسن که از فقه روم بود



مغنی میسایند و درین سال اولیاد خرمه که غطوس بعد از خراج رسالت در جزیره  
طریقین هر دو سال دیگر یونان و در پادشاه زن غطوسین هر چهار سال  
کالیفرنیا نشین کرد و در کشت این سال سیوم از بر آید و هم بود  
بعد از خیران از طیار خوش برای طراح لکریا و نزد پسر کلاس بگره  
و طیار بسند نویسانند و در در آنجا غفریستان سپرد و بعد از آن  
در سیوس هر دو این هر دو واقعه بعد چهار سال از خراج سال  
و یکر بسند جانوس اعزس یار و دونه ایند اطلید یوسل از و هم نوم  
شد و مقدار آن غطوینان برادرش و سیوس هزار اراده کای  
جانوس فقه بحال را از ریحفظ البصابت معندی در مقام کبری  
اعلام کرد سن خیر و در برای سال اینده بر و هم دستاد و جانوس در  
غرت بسیار یافت لند اخیر بعد یافت هر کور بسند و مردم و خیر  
قوت شرکار جانوس هر خطوط بسند کای بر تمارض کای غطوین  
صحت یافته بر و هم می ایم و کای هر مت کای است جانوس خوش  
روید و زان جوانان در خیر و خیرند البعض بسند جانوس  
نایک کونسل کرده کبری اما که دانیدند و طیار و یوسل کای و پسر حنی  
کوی و اگر بناراک زنده مانده پیش آورد و خست هر کور و جانوس  
کردا که جانوس در کشت بعد از طیار یوسل اما که گفت این

اگر بنام خداوند و درین مهال صلب حضرت علی علیه السلام در شش مرد و هم شیخ  
 سیسج مهال جویم که بجای کوسن او واقع شده و طاق از شش طم  
 طیار کوسن و نیمی از شش سیسج را تا کابریه که یک ساعت تا آنکه  
 طیار کوسن است و دوم شیخ سیسج غیر نهاد و شش سیسج  
 از طلق قطبوم و سیسج پنجام در جهت کمری چپ شش فصل سیسج  
 که شش سیسج است و شش سیسج است و شش سیسج و شش سیسج  
 عمده او و کوسن طیار کوسن و در کوسن و شش سیسج و شش سیسج  
 در ک طیار کوسن و در میان او و شش سیسج و شش سیسج  
 از طم طیار کوسن و در کوسن و شش سیسج و شش سیسج  
 بود چون کاس طیار کوسن سیسج و در کوسن و شش سیسج و شش سیسج  
 در بناد شاهی بر گرفت اگر چه طیار کوسن و شش سیسج و شش سیسج  
 که زای سیسج و شش سیسج و شش سیسج و شش سیسج  
 شایع گشت خاک را و در کوسن و شش سیسج و شش سیسج  
 عمده او و شش سیسج و شش سیسج و شش سیسج و شش سیسج  
 نشسته اگر چه در کوسن و شش سیسج و شش سیسج و شش سیسج  
 کوسن و شش سیسج و شش سیسج و شش سیسج و شش سیسج  
 یا شش سیسج و شش سیسج و شش سیسج و شش سیسج و شش سیسج

[illegible]

ننگ آمدند و کایوس خرابی از طربون بر قیل و شاه مردمان ابا خود  
 ساخت و قضا را کارش آگاه شده بر ندان انداخت و خرابی و کسب را  
 بکار خود برانگشت آنها تا بلیق دم می برد و چند و بر روز حد و شان  
 می افزود پس بکار مسوق گشته اند که روزی قیصر میانه خود رفت  
 جزایار این خود بود و رفته بسی خیم کارش را تمام رسانید و این میان گذشت  
 دوم و چهل و دو سج واقع گردید بعد حرکت او زاده و سوزا  
 شته و خاندان کالینور از بختی خود بخان شده و در سبزه و شسته  
 که تمام قیصر را بدو بخشید و در احوالت قدیم آورد لیکن سپاهیان کالینور  
 را سپاه شاهی بدو بخشید پس سبزه کالینور بخش نام دادند که گشتن  
 از اتفاق خانه خلایق صلاح نیست و کلا در کوسن حصو ایدید هر دو  
 اگر بنا به شاه جدید سلطان آباد کرده اینده پادشاه شد و سبزه  
 رسید و مطیع گشتند کلا در کوسن به وقت پنجاد ساله بود تمام  
 در اکتساب علوم و فنون و رخ سپهر و دانش و سواد و بیاد و کوشش  
 بدون همراه کالینور کار مکی کرده و دانش و فنون و بیاد و کوشش  
 و علم و فنون و دانش و کوشش و بیاد و کوشش و بیاد و کوشش  
 گشته بود این ملک را از اوقات علوم و ساخت و ساز کار کرد  
 بول آید و تمام خود کرده از چهل و بیست و نه هزار و بیست و نه

[illegible]

و بعد از این که گفت و میگوید همراه پدر خود طریق اول بود  
 که بگوید پس بینا فیض از غیب ظلم کرد و رسی سوس و لایق و این بد  
 بنزد این اول سوس یعنی روحی که اسیر که خوشدامن پادشاه را و  
 نکاح داشت نفوس باخت بعد از آن هر دو فیضش سلیم بر سر می نمود  
 پرسید که چرا کردی پس گفت که فالیوس اسوس و سلطان بر سر کرد و بر سر  
 مردان را با خود شفق ساخته را و در قتل فیض کردند چون این را زبر  
 روی می نمودند افلا و بار خا نفوس شدند بعد از آن کلبوس حاکم الاطیعی  
 خواهم آورد و بعد از اطمینان قتل کرد و کلا بوس را اندید و پشت کرد  
 خلق خلافت گیتی را بگشتم کلا و بوس معاینه کنونی مضطرب شده از دوش  
 کلاس خواست لیکن در میان ایام سپاه بر سر و در آن کلبوس بلو آورد  
 قتل آورد و کلبوس با خود و پادشاه برده با جا بردست با پادشاه  
 در کنار آن خود نفوس کرد و بدو سپه شصت روم و جل و پشت و شش و شش  
 شریک کربل را فیض شد و کلا و بوس فغان داد که هیچ قسم حیدر بی امان  
 سست و در روم نبردند و کلمان اطراف بعد از تغفای بغداد  
 نفر و در سست آمده کاسب خود با آن نمایند و همین حال سبازان فیض  
 بر آید و خود را اسیر ساخت و انواع ظلم از دوش و عباد شدند و کلبوس  
 عاشق کرد و در آن طایفه فیض نکاحش در آمد و بعد از آن بسیار گفته شد

مقارن بار بختان تمام بطریق نام پادشاه خود که بیکام کابینا منقول  
شده بود مستعد قال بار و بیان کنند کوشان با قدم بختان کاطی و مری  
و کاسی سرور از حرم خروج کرده بنظر رسیدند چون رویشان زده ای  
رسید با کطا و ادخرا دوس که خدا کردید پادشاه بهر شصت چهار  
سال بعد بخت بزرگ سال و شصت و یک روز در شصت و شصت  
روم و پنجاه و پنج مسیح بدست اگر میان ایشان برده بودم مذکر بزرگ  
و شصت و روم با اتفاق هران پناه بخت نشسته باشند و خلافتی بود بعد خود  
و مبلغ کثیر بخلق و طرسان پناه افام فرمود و سبط ساکنین با وظایف  
مقرر ساخت و بدستی با سوت خراج کم کرد و با سایش بلاد و اسما گوشت  
و از سبط دوس پس سرور و پادشاه خانی بر اقصای ازمینه داد و دوس  
لقب شاهی بخت موفان بیان ازمینه بود و طایفه و کواهی بخشید با کرا  
بعضی و لایات حبل اضافه کرد و در کراسا مل امام سال حرم خود ظاهر نموده  
و در تحریر فرامین بیکام و طایفه و سعادت و کالایات بار بختان اطراف  
شهرت اسکار ساخت و در و راه طوارقه بخت اقبالش بر داشت  
و خود در خشن اکل نام گیری گرفتار شده به تندیب آرا بخت بخت کشت  
و مادرش اگر ما که بخت به لاس سوس در امکو نشسته بود و فاندان کلان  
که در شصت سال آن کسی بود همی کشت چون در سال از پادشاهی با تقاضا

او افتد از غلامان خود را برافزود و از آنها بر ما یکسهم واقع کرد  
 به حال خیال اول او بعد از داد گذرانید و در سلسله ششم جلوس کرد  
 خود را نشسته از او قتل اگر نیا نمود لیکن او خود را محفوظ داشت و  
 بالاخر کرنا و خضر جسی کوس نشسته شد و فیض روم آمد و غایب و سال  
 هفتم سلسله روم و نصرت دوم و سیم خال عظیم در رتبه موافق گردید  
 و در همین سال مدین کوس سکوندوس کم روم بردست یکی از غلامان کوس  
 مغلول شد لهذا چهار هزار از زن و مرد در روم قتل رسیدند و سال  
 دیگر انطیس طوس شصت نویسی بر فیض اخراج یافت و بر جلوس مامورین  
 گرفت و سال دیگر روم طوسی حکم پادشاه نسیم گرفت و بوجب دلال تمام  
 تمام مردم روم شد و سلسله دلا نظیول ایران نیز مغلول گشتند و فیض بویا  
 بجای آورده زن اولین خود را کتار بار اخراج کرده باز طلبید و دیگر با  
 غایب کرده قتل رسانید و سال دیگر بویا و خیری آورد که در چند روز  
 در حال باز دوم جلوس سلسله روم و نصرت و ششم تمام شهر  
 روم از آتش زدگی خواب شد و فیض نصرت این امر بر نصار اکه در شهر  
 بسیار بودند نهاده اکثر را با سارسانید بعد از آن حارثی بنا کرده سکوی  
 ازین مخاطب و آن کرشک کجسته بخت رفت مرتفع بود و به رازی یک  
 نسل ششمن بر سر تپه و این تمام بطلا گرفته بود و بلبه روم از سر نو حارث



کرد و سال دیگر پو اراده قتل قیصر کرده جماعتی با خود متفق ساخت  
 و مردم از زن مردم و محیط و گنبد و سیاسی با او حاضر شدند چون  
 یکروز از سعادتمند پرده اندر وی کار نشان افتاد و پو خود را گشت  
 و سنی کا در گذشت و قنده فرشتت پو بیاری از اهل کاشغر شدند و پو  
 زن فیضیه جهان دقت و سلطان و سلطان و سلطان و سلطان و سلطان  
 و همین نیز او با تحایف کرانای بر مردم سیده تاج سلطنت ارسیده است  
 چنانچه مذکور است بعد از آن قیصر مالک کرک کرد و بنام مولان اعلی و  
 کرک را مقتدره و شهب کرد و ظلم بسیار در مردم و قوچ یافت و  
 باطلی سعاد و قوچ و چون سببوس غلبوس حاکم سرآمدنی محاصره او شد  
 کرد مغلوب شدند و در سال دوم از مردم طوس خود و سببوس را حاکم سر  
 بدنی محاصره او شد و مغلوب شدند و در سال دوم از مردم طوس خود  
 سببوس را حاکم سر و سببوس را سببوس را سببوس را سببوس را سببوس را  
 و سببوس را سببوس را سببوس را سببوس را سببوس را سببوس را  
 عشرت گذارند درین سال کولوس و بنوکس که از نژاد پادشاهان  
 قدیم کو طیان و مالیا حاکم سلطنت سال بود و بغاوت و در زمین صدها  
 کین فرام آورده و در سببوس حاکم اسپین نیز سر پادشاهی برداشت و  
 افتو دوان و در سببوس را سببوس را سببوس را سببوس را سببوس را

بنجال پناورده برقص و سماع شنول مانند چون اخبارات موخه توار  
 رسید بخت نیمه حساب بزد از نا افسوس بود مردم گردید چون داخل  
 مردم گشت بجای ککاش بسط بعضی مردم در کوچه خود فرام آورده  
 بر اگر سازهای موسیقی پرداخت بعد چند روز انتشار داد که هر که  
 و مدکس یار و زربسار خواهد یافت پس هر طعنان بخارید و قیصر مجبور  
 اعتقاد ویرانی حس و حرکت مانند چون بخود آمد کمال غضب بر جوان  
 نشست و سر برپا رزوه بسیار بکشت و گفت که این شقاوت و بی علم  
 المثل است که در رزمگی و لافش منتهی شود و او بنام صبا الحاله به ارور  
 بسط بلا پس علما و دین دوست فرار دادند و ترواراده قتل  
 جمیع حکام و سرداران لشکر که در حضور یوده بر قطع پادشاه اتفاق افتاد  
 کرده و فغان حکم قتل مردم عال که در روم بود و او سهم کردن بسط  
 ایام نموده و پیش در شهر زده خود بمقابله با عیان نهفت کرد لیکن بجای  
 سلاح جنگ سپهر تفنگ و اسلحه های محموله سازهای موسیقی را محافظه و دست  
 و در حال خبر خوانان و پیا نامی حاکمان ولایات را با خود متغی ساختند و  
 کل و لوس کور حاکم اولعه در کوس و محوس بر سر و نیکس روان شده  
 و به بلده لان کون رفته جنگ کرده طغیان یافته زیاده ریش نهرا لشکر  
 و کس مقول ساخت پس سانش از و نیمی قبول تبصری شدند و جواب داد

که تحمل آنچه بپسندیده به ضبط نماندند توانم کرد و قانع بجز مرکب و مدس و قوت  
 و محسوس سوجب اضطراب علیا شد لهذا ببلده کلونیا را سپیدین زنده خواست  
 که عرض خود را با تمام رساند و نزد قیصر خانگی کردین مردم بسیار غرام آورد  
 و هر روز جمعی از وی افزونند و در شهر محط رو بود لهذا مردم شهر رفیع  
 بلوا کرده منتم او را بکشته خانهای خیر خواهاش غارت کردند و بلی تقاضا  
 و اختلال بسیار واقع شد و سفارن آن سپاه شینه حرمی غارت کردند  
 قیصر در ریاست اخیال قدری زهر با خود گرفته در باغ سردلبان رفت  
 از آنجا دوستان خود را به سیلابی جلازات فرستاد تا او را  
 بمهر رسانند و بازار داده که کفن نداشت نمود و باز خواست که خود را  
 اضمار علیا اندازد بالاخر از غارت اضطراب برادران خود گفت  
 که من کجا گیرم لهذا آنها او را نظر کردند چون بر مردم ظاهر شد که  
 زوداراده گیر دارد و از ازام علیا او را بقتل رسانند و زود باری  
 یکی از یاران خود از مردم شب در جای پنهان رفته روزاه اسیر شده  
 خود را کشت عمرش می دو سال سلطنت او سپرده . دشت ماه بود  
 و این حال در کشته دشت مدتی یک روم دشت دشت به معنی آمد  
 ذکر علیا قیصر سردار سلی علیا او کین آفتاب که باغات بسپاه  
 بلا استغافن قیصر شد و او در آنوقت تقاد و دو ساله از خانه آن

دوامند و شاه پیر روم اول بطرسی شده با کتاب قواعد پرداخت بعد  
 حاکم اوطیان در وکیل کونسل گردید پس کانیولا او را حکومت لنگرود  
 در آن مقام افواج را بخوبی آراست بعد از آن نائب کونسل در افواج  
 شد منظر بکشته نا اوسط عدد در حاکم سپاه با طراکولی شش از این  
 شش شش سال ببارت آن دیار پرداخت از اموال او مت نامد  
 که مشهور شود ماسکه می کرد چون علیا حرم کردند کس و نفرد و محسوس از  
 طرف سپاه و جوانان او که بیکر تاب گرفتن سلطنت بی رضای سبط نداشت  
 شنبه با خبر خواهان خود ستم جان دادن گردیده بود که در آن حال  
 دینبوس دوست او از روم رسیده فرموده رسانید که مردم در سپاه  
 و سبط و خلق روم را بغیر می خواسته اند و معارض آن بطرسی و غیر  
 طربون چون بغیر آن لکم بمن خبر از خبر بدوست خود که در روم بود  
 باعث پس علیا بالسر خود بجانب روم کج کرد و دینبوس مخالفت بود  
 و دینبوس در راه با ولای شده سپاه گرد و چون بعد دینبوس رسید  
 امیدوار مرتبه بطرسیان خاص بود چون دانست که کورطوس لاکو  
 فرمانروای بطرسیان با دینبوس نزاع کند و او تابع ایشان  
 کرد به لهدا از طرف نام تمام لکر رسول و پیام بغیر فرستاد که با از کاک  
 لاکو دینبوس را نفی کنیم لبا از آن اموال انکار نمود و دیار آن بغیر یک

اکثر سرداران را با فوج ایشان با خود موافق ساخته اراده نداشت  
 مگر غلبه نمود چون یکی از طوسون انجیر بنهار رسانید او قبل از تهیه غنچه  
 بر سرش نشاند غنچه دوس با چار شده خود را گشت و موافقانش را با سر  
 زد بعد جنگ بسیار غلبه بر سپاه نفلانک روم رسید انجیر مردم بسیار  
 غلبه پیوسته الغرض غلبه بغیر می قرار یافت و کلود دوس حاکم افریجه و دیگر  
 حکام بر دست طوسون تبعید آنها مقبول شدند بعد از آن انواع حرب  
 صید نباتات و در زیدند و قایم در همان زمان او مخالفت  
 قیصر و وزیر سپاه را بسلطه کران اید و اگر کرده کشتن غلبه بر گشت  
 و بعضی افواج روم او را بمیکرو و طرسبان برده سلطت برداشته و غلبه  
 بر دریافت انجیر در حدود چاره شد لکن بعد سلطت معیت نامه در استی  
 روم و بیعت و در هیچ نشسته شد ذکر آنرا بعد برک غلبه او بخت فرمان  
 مگر گشت بکسب سلطه و بکسب روم روم نزد او نشاند قیصر جدید آنها  
 بهر بانی قوی کرده بقتل رفقای غلبه فرمان داد ازین حکام حکم سپاه  
 اجرا یافت قیصر مردم را در فغان ساخته و قایم شده با سپاه نمود درین  
 زمان و سفایان روم و دوزد و زرد بکسب سلطه فرام آید او را با قدر  
 طرسبان دادند و لقب قیصر و اعطاس بر او نهادند و در همین مجلس  
 می نشست ماله بود و این اولین قیام بوده است

پرتوخت نشینند پس مغرب خبر یافت که عاکر بنی و طلبوس را فریب  
 که کوکبی سلطنت برداشتنند و مردم آن ولایت او را به لشکر و اسب و سلاح  
 و زره پاری کردند این طغان قبل هر که غلبا آغاز شده بود پس آنو  
 و مردم شهر دانستند که اکنون خبر شورش نیست البته خوشایند بود و نو  
 هر چند نوعد و حیدر تالیف و طلبوس شوق سلطنت فایده نبود بل اضطراب  
 مردم مردم بسیاری افزود و متعارف آن شدند که و طلبوس بگریز و  
 اسب نرگینا به جانب طلیحضت کردند اندک آنو با لشکر کران از مردم  
 برآمده متوجه ایشان شدند و لشکر و طلبوس هفتاد هزار از آنجمله حمل لشکر کرد  
 و اسب و نعل و راهنهای کسینا و اسب پس رسیدند و و طلبوس در حال پاری  
 جاع افول و دیگران در بر تانید برانزد و خود خواند و در آن حال آنو  
 خوالی بولنگ و بیج را بار و لشکر و طلبوس مغرب یافت بعد از آن در اسب  
 و کسینا که بعد از جنگ بگریز و با هم محو شدند هیچ جنگ تمام کردند متعارف  
 آنو سر بار داده جنگ بالا جاع و در لشکر خود فریب سرانگرم که مومنی با بین  
 سر مونا و در و نا آمده و دریافت که آمدن لشکر را با خیال نیاورده  
 بمقابل رسیده اند لهذا بعد از اتفاق مجلس کسینا جنگ و مصاف  
 داد و بعد از شغال و متغاله بسیار و محاربات و شورش و کشت بران و اتفاق  
 و زخم برایشان رسید لیکن از میدان به استقلال تمام نجات داده و در خطی کی

بجوهر خوش و دیگر باینا که اول زن زو بود و عایا ابد از دواج  
 فیصد داشت نوشت بعد به جمع کراغذ و خلوط که نزد او حاضر بود نوشته  
 نزد جوهر و نقابش به دوستان نفیس نمود چون یکبار بان  
 در خوابگاه رفته و در اند و خنجر هر دو به لوی خود فرو برده به بستر  
 خواب داده و نامردم جز از شوذ جان داد و طوشتش سه ماه منت زد  
 بود ذکر در حلیوس رسید مرگ او نام سپاه لجن و بطریقی الحار و  
 سردار کوم طجرین برده گفتند که بالغ فیضی بر خود گرفته بالک و  
 طالب کند و ناشاعت نشان از دشمن نماید و در حلیوس جواب شافی  
 نداده و مدینه نمود لیکن روس فالوس یکی از اکابر امرای الک  
 سپاه رود انیس و کینا رفته معفو امان تمام سپاه و بنط که با او  
 در موعینا بودند خواست چون خبر مرگ او در روم آشنایان یافت  
 فلاد لوس کسین روس بنط را فرام آرد و لغت محطوس یافت و طو  
 هنوز در حال بود یکی عا کر استغنی ساخته یکصد بت کنه کاران کرد  
 بسترن غیا شرک بود و در بقعاس ساند و این امر موجب آید کو کاری  
 او شد لیکن مغرب خلاف آن بطور شوند الغرض و طلیوس سجات دوم  
 روان شد چون بهر با کوم میدان چنانچه خبر رسید نقش کشکان درین  
 بسیار فضاک کردید و شراب بسیار کشید و از آنجا که حین قریب شهر آمد

و خلق و بنیاد پادشاهی شایسته بنیاد نخل نام در اعلیٰ نهشته در قیصر سلطانی  
 فروکش کرد و روز دوم با جمیع بنیاد نخل داد و لقب اعظم بر خود  
 نهاد و تمام جهان را از شهر برانچه آنها حکم کرده بودند که سلطنت او تمام  
 سال باشد و آن اول کنیزان سال بوده بعد از آن انواع پیدا در دم  
 پیدا داشته از هر نوع مردم نخل رسانید و مردی بر او تکیه کرد و قبال  
 در آغاز سلطنت او حکم کرد و بیست و دو لایات شرقی از ملکش سر باز  
 و پادشاه را با پادشاهی گزیدند و سفایان که در آن ایام تمام خود  
 سوازی او او را تسلیم نمود کرده بود و خبر مرگ نزل و جلوس عباس شد  
 و جلوس را برای بیست و یکم و استیلا از نخل او را تسلیم روان کرد و جلوس  
 نشست با بیست و یکم و او را کانا واقع شد که خبر مرگ عباس را  
 از شنیدند اینها بگفتند که در پیش و سفایان غم غمیت از دست  
 که او از خروج و جلوس بر داشت و این امر بسند خاطرش بنیاد بلکه تمام  
 امر سر در آن بیست و دو لایات شرقی گشت و تمام لجن های بیست و دو لایات  
 بلاد شرقی را در مردم یافت و جلوس اتفاق کرد و سفایان بقیه  
 بر گزیدند و جهان لجن های بیست و دو لایات که به او میرفتند و هر  
 سکت و هر که او بر گزیدند نیز بیست و دو لایات رسانید و او در این  
 باب زیاده کثیر بیان الکسندر حاکم مصر و سوازی حاکم مراجه بر داشت



و بالاخر ای آنها بر پاوشاهی و سفایان قرار گرفت اگرچه و سفایان  
یکی از آنها حاضر نبود و در اسکندریه خطبه و مکه بنام او کردند و بعد از آن  
بسیار لشکرش نیز او را حلیف قبول سلطنت نمودند و سفایان بجای  
از اقبال این امر اعجاز کرده بر پستان خود اطلاع داد و آنها را  
بر امانت بگویند و حسب الرضا و لشکر میسبا و بنویسند و گوییم و در طلب  
قیمت هر طبعوس را بر چنگ میبرد گذاشت و سوبان را با لشکر میسبا  
باطلی روان کرده خود با اسکندریه جهت تهیه اذوقات رخت که  
استعداد اوقات سوبان پیوندد و چون میسبا با تمام خدمت  
سوبان انقبوس پس بر سر راه که یکم روزه طرادین شده بود و در راه  
او را باز طلبیده بکمر زبده قبل از وصول سوبان باطلی رسیدند و طلبی  
با تسلع این اخبار تهیه اسباب روان داد اگرچه خود در پیش و نش ط  
شوال اندک و در لیس و کینا با سنده و جنگ برداشتند اولین بخاطر بر سر  
و لشکر سوادنی بسج و خول سوبان روان شدند چون بر پیوندد  
جانب شمالی غربی دلایت داخل شدند کینا با غلم اترج و طلیوس متعلقه او که  
بونا رسید لیکن در یافت مردم بطرف بر پیوندد از قریب طلیوس غلام اکثر مردم  
شمشیر و سفایان شده سرداران خود را باز بیکر کرده و بر سر کوه سپردند  
و بر سر کوه و طلیوس که عالی با سپه دار بودند در نهایت حرارت و

که سکی شاکاه کینا پیوستند و بر پیوس نیز در رسیده تمام شب حرکت  
 کرده بصبح رسانید چون هر دو لشکر اندکی برآسودند باز انفال را  
 نزد خود در همان تان بر میان آوریدند و لشکران کینا که بر ما  
 که نهند و قریب سی هزار از ایشان کشته شدند و بقیه کینا را بسلج  
 را غلب ساختند بر پیوس تملات تواتر که بر ما را کنده هر که را در اینجا  
 یافت کشت و شهر را ویران نمود و دستایع چون این خبر و طلبوس رسید  
 سخت حیران گردید و بعد دیری لشکر و کرم بسیار تاقه با پیوس کوس و در کس  
 و زده که همین را استلکم کرده و تخلص شد و پیوس کج خط دوم اجازت  
 یافت و بالآخر پیوس را در رسید و در پیوسته و اگر نه و طلبوس را بدست  
 آورده و در حوالی او بفرستاد و در تحت سال و حکومت نشست و بفرمود  
 در کشته روم و تها و سیج نقل رسانید و گروید و بیان کرد که کتب خوب و  
 غایب و غایبان و سیاسا پیوس نوشته اند بعد مرگ و طلبوس و قتل و  
 کشت و تاراج و خرابی روم که شامل تجارت شهر و حرفی خون شده بود  
 و همه و حسنات و طلبوس نقلی شد و لیکن بعد از بدین برسیان که گفتن  
 و سلطان برادر زاده حسن پیوس بعد قتل هم ملوایان دور روم عامل  
 شد و سینه فراوان آمد و نیا بیان را با و شاه کرده و ملوایان بهنام  
 قدوم او در روم روانه و بکند ربه کرد و اگر چه در روم آمدن آن

بود مکر و زعال و حیرت نایره قال اشتغال داشت درین زمان اکثر  
بنات متابعت و در نزد و سر نایس پیوس در حین قال طغیان  
و قایم آمد ام یک حیرت و قال قوم کمالان که آنها را تاملان  
نیز خوانند و قوم از آب سبط کشته داخل سساکته آن قراج را تامل  
و جمیع قلاع و رویان را خراب کرده و قاطوس اگر سارگشته آنک  
نزد آتش و شمشیر کشیدند و سفایان که آنقدر در اسکندریه بودند  
قالیوس را بر سر گرفته روان کردند و قالیوس بسیاری از اجداد  
نقل آورده بقیه را بیک شان بازگردانید چون این اول بوی  
انوار شالی بود و پنجم الامم و در داخته قلعه داران قوی در آنجا  
کذاشت و پس از قاطوس را بیک خود اعانت کرد و خود از اسکندریه  
برآمد و با بر سر و در از آنجا که یک ریس به انتظام آن دیار حرم  
شعبه اعلی شد و درین روز و مع این زمان دست بعد از آن بجهت روان  
طیطوس بیک بود و با تمام رسانید و او را سلم را بیک بازگردانید  
تمام جوید و را منور ساخته و قنای طغیان فاخته داخل روم کردند و در مسند  
دست و سر روم و مقداد و یک سیح سنبطی برون یافت و در یک بر  
در امر سلطنت کردین عقب بغیر گشت و بعد از آن و سفایان قوامین  
در باره انتظام سپاه و در مایان قرار داده بارش شهر و مسجد بنای کمال

یعنی دارالاماره برداخت و راهبها را ماسون و مذهب ساخت و لایا  
 سخته روم را انشطام نمود و قایم در سال چهارم طوس اور لبطیوس  
 پادشاه کو باجی و پیشتر ابی فانس که از دست و بطبع کاپوس طوس  
 حاکم سر بود نه مخفی با بلاس پادشاه فارس توقفت کرد و حاکم سر از این  
 امر آگاه گشتند تغییر فرست که اگر اندک اخاض در نزد ارکانها بطور  
 خواه رسید بر لایا غایت خواهند و رزیدیس طوس حکم و سپایان بر  
 کوماچی داخل غل و روم کرد و بد قایم سال دیگر کرک را سخره نمود  
 و نیز بطوم و سوس طوس و بلخیا را که زود آزاد کرده بود داخل  
 مالک محروم ساخت بعد از آن بر سیکوس طحیان و رزیدیس با سارید  
 و سال دیگر اگر کسی که لا رخصت بر نایب یافته و آنکس را سخره ساخت  
 بالنت اکو طحیان سر فرار زند و بعد سه سال داخل کونسل گردید و باز  
 سیکوس رزیدیس مقهور گردید و قایم سال نهم طوس و سپایان و قنیم  
 طوس حاکم سکنین لوس که در حال سلطنت بر داشته بودند سکنین  
 بدان مشغول گردید و بعد از آن سکنین لوس و الیوس کینا و اریوس سکنین  
 و مد قتل تغییر سارید پس بی از سطرزک با خود باز ساختند چون پرده  
 و زکارشان بر افاد کینا قتل و دیگران بپادشاه رسیدند بعد از آن  
 و سپایان را در داسعا عارض گردید و زفته زفته امراض دیگر بران

افزود تا به شصت و نه سال و سلطنت دو سال ششم و نه کم از چنان  
که بطور من که حرب او را نیست گویند او در خانه رود و غیره بطور من  
نریست یافته و در شصت و نه سال در قلع و بیان و شهر و راجت پس در  
در خزان به بده بر زمانه شد و در مرد و ملک به یکانی میسر بود چون از  
به نمانه بر گشت به در خزان و به کوهین به بر تبه کوهین و پس از مرگ به سلطنت  
رسید و در عهد پدر سزود و در عالم بود چون بر تخت نشست بکمال دانش و  
لایمت ملک را اند و زانند ابر او شصت و نه سال و در شصت و نه سال  
بطور من بکافات نیز و اتحاد و سازش و ملامت ساخت که میزد و در بیک کار  
نیک کردی بدوستان گفتی که باران بمن بگو و کم و کار و کار بیک که در  
سلطنت پدرش تمام نشده بود و باقیه علم و طاعت و قانع و در سال اول  
جلوس او که در بود بوس افتاده بده کینا را باد و در فرو گرفت  
سویای نمی و هر کوه بوم همه امصار و بدان کرد و بگویند که خاکستر گرم و سوار  
از آن کوه بر آمد و بر پیش در افتاد و همه در سربا و مطلق آن در روم  
افتاد چنانکه سوار یک شده و روز شب کردید و طینی با اجازات بدینجا  
رفته و بگویند در دخت دید که کینا خاکستر کردیده بدینجا افتاده و بوی  
گوگرد از آنجا می آید و زمین دانسته کوه فرو رفته و بهان شب زلزله  
شدید و در سلطان باقی نه شد و سال دیگر بطور من خود کینا رفته و تجدید بلاد و خزان

از خزانه خود برداشت و زر کثیر بفرمود و بجان مجید و همان سال  
انشاء در روم در گرفت و در شبها روز امتداد داشت و بسیار  
از عمارات را بر انداخت و ملخا کثیر ساخت و کتابخانه اعظم و نهج  
منی بسیار سی از کسب ملخا سوخت بر بنجر طبلش بر روم مراجعت کرده نام  
خوابی را بفرمود و او را کسی استغاثت نمود و همان مثل طبلان و در روم  
شباع گردید و از سال طبلش سبب فتح اگری کولادر بنانه لعنه قمری با  
و بسیار گفت که در سلسله هشت صد و سی بر روم و هشتاد و یک  
سال و دیگر گفت هشتاد و یک و سلسله دوسال و دوا و هشتاد  
بود و ذکر و بستان بعد مرک طبلش جانش بر آورده مردم را بجا  
نیکو خوشتر و ساخت سیل بسیار معلوم داشت عمارات را که بر او شش طبل  
آغاز کرده بود با تمام برسانید و او از عمارت طبل و در هشتاد و یک  
و کورنگ و خود و سبک صرف نمود و عمارات پانسی را بجا آورد و تهنیت  
فرمود و بر این در کتابخانه مردم با یکدیگر در فرات و نهجای سال گفت  
طبلید و با ساخت و خوانین بگویند و در سبک ملخا کرد و در آغاز سال  
دوم هزار و دویست و سی را بجا داشت و در همین سال بر روم کا  
از اتوا بفرمود و در حالیکه غفلت بر سران رنج بر می را  
اسیر نمود و چون آن مردم فوت خود را بجمع کردند بر روم گشت و سینه بر

فتح او شادمانی کردند ازین دست دوستیهایان باز و یاد از بهجت  
 سپاه برداشت مقارن این اگری که لافتح نامه استخلاص تمام بزمانه فرستاد  
 و غرت و نوازش سسارفت بده اگری که لافتح نامه استخلاص تمام بزمانه فرستاد  
 سپرده در شب داخل روم گردیده ملازمت پادشاه حاصل نمود که پادشاه  
 شویب شده با او صوفی نزد دهمین سال کرد و پادشاه خرد و سکی قوم چون  
 که از کاظمی اخراج یافته اخبار دیوان آورد و به خیال داده اعانت خوا  
 لیکن پادشاه بجای فرج مراد او را بازی فرمود و قایم سال دیگر  
 سرایان و سودسان بر دیوان حاضر شده تمام شکر خود را در پیش  
 اسناد و جبین و پهنای لب روم در سر و از خود گفتن دادند و در سلیط  
 سلف بر دم سعادت کرده ظلم و زبرد و بی ازا حقه و نامد اران را  
 گفت پشیمان گفته بودند که رویان ترا بکشند بده خراج کوان بر دیوان  
 نهادند از عیالتاب نیار و ده نجات و زبردت مخصوص ناسویان  
 نوم افزیده همین سال بر سر فلاکوس حاکم نوبد ماطفرا فقه مردم بسیار بر این  
 شکر کشیدند لیکن فلاکوس با ضیاع انواع و در اجته در دینکه اکبر و سراب  
 از سر و رویان تاراج کرده خورد و دست شد از ریخته نیامی را افضل  
 آوردند و دهمین سال دوستیهایان لقب خدای بر خود نهادند از خطاب  
 ارجو الفاظ عظمت که در سال اسکینند خوش میشد و قایم در سال کشند یک

و موافق گشته بروم خود را در شکل شتری بطلسم بوس گشت و بجان  
آن دو کسبان گزینی زانسانا از لایات را مالده بوبا و دالجا و طر اسلوا  
کو بند اخذ نوب گزینش را بوس گشتن درم عالم مسنار بخت غفران گزینش  
و جمیع نواح بر قیام رویان شو کردند و در میان بدربانت بجز  
اجتماع انواع پر داخته متوجه البروم شد و خدا لعرب و ساه و لسی ملک  
بر دزد کسبان الیچان بعالی فرستاد و در میان بجای جواب  
نقلای خود را بچنگ زنان داد و کوزلیوس و کوسوس ناخته کسور و  
نقلی گشت و یک جناح نقل داد و سلاح و کسبان بیکار با اسیران  
برست بزمین افتاد و در میان از زمین خبر پریشان شدن بروم گشت  
و سینا از وطن را برسان کرد و باز لیکر فرام آورده و بسیار معسر  
کرده و برداری را بچنگ آمد و فرستاد و در جنگ اتفاق افتاد لیکن  
در آخر بخت رویان با و گشت و در لسی لوس خوانان مسلح گردید  
و در میان انکار کرده بجای بلید بر آنها لیکر خود را بر سر کاردی مرکبی  
را انداخته آنها را دام جنگ را کسان لیکر اخراج فرستاده بودند آنها  
رسولان نزد قیصر فرستاده و مذررت کردند و در میان قنیده رسولان  
آنها را گشته و جنگ آغاز شد و کسبان بیدان در آمدند و در میان  
عاجز شده خراج بر ساله لسی لوس پذیرفت و زربهار داد و آن خراج



تا محمد طرلس قیصر بود اودم سپند بده بر انداخت با لجه و وسطیان چین  
صالحه زبون کرد و بسین فزشت که من رفود و سی بلوس را ساجدوم  
ساختم در دوم رسین بنام فتح هر سه قوم کوادی سرکومی و داسیان قرنا  
نواخت فایع بعد دوسه سال از ان الطونوس حاکم چین صعبه که دوزخ  
با خود داشت بنواخت و در زبده خود را بنای بر گزید و جرنیان  
او را پذیرفتند و سگش در اطلی رسیدند و کیموس رو طغرنا فتنه نام  
لکتر او را کشته یکی که انداخته الطونوس را سوخت بعد از ان و وسطیان  
و دوجین را یکجا نه داشت و مادام هر یکا فایق نژاد هر دین سال بر روی  
در اسپانیا ظاهر شده و تا پادشاه عراق سازش کرده بعد و با رسیان  
بر بالک کشین بر دست حاکم و نجاشته شد و سال دیگر پادشاه خود را  
قیصر قیصر هر سه بار لقب کرد و سال دیگر کاری نامور بطور زبید و سالی  
بعد از ان بول بوس طرانا لکتر که بعد رد ابلققت رسید و اسپلیوس  
علاو کونسل شدند و وسطیان اسپلیوس را یکجا و قبل رسیدند و فایع  
سال و دوازدهم طوس و وسطیان اگر که لایحه خواه و پیشتر از جهان رفت  
و بهمان سال اکثر سوران را دلازان کشته شد و تمام حکماء و علما از نزد و خارج  
باشند و علوم از اطلی برخاست و ازین سبب اسپلیوس و کونجوس طلبیان  
و اطلی سید و رلوس و غیره اخذ شهر را که نهند عبده ابلرینوس طلبانوس حکیم

که باز او کشتی داشت بروم آمده مردم را بقتل و ببطیان ببرد  
 ساخت مقام آن فیصله آگاه شده آنها را در بنظم نسیم نمود و سوس  
 و او سوس بوس بجزیره اخراج یافتند و نزد ابله طوطیوم ملا وطن شد  
 و او سوس بوس مغرب بقتل رسید و حال رو بوس شد که نیست لیکن نزد  
 زنده ماند چون بجان و ببطیان را خبر داده بودند که فلک او در  
 پناه ایند انوشی بود و قایم آقا ز سال دیگر اتفاق ثانی برسانید  
 قبضه شغف شد که سردار کرده بود و بوس سوس بود چون برده  
 روی کار بر افتاد و سوس پای فیصله رسید او را خدا خواند و پاش  
 سوزده بی نصبری خوشتر ظاهر کرده محفوظ ماند و قایم در شش و دوم  
 و شصت و پنج سوس و سلطان جامع محبوبان را که در شهر و ولایات بود  
 بقتل رسانید و در همان سال اهل فرو و لوس معجب خود را کشت  
 سال دیگر او را خمر او بخت نکند و ولایات و امصار روم و فرغ شدند  
 که نه هشت ماه ساعده هیت بخت کطل بکمل قلا ریان و فیصله فیصله از قمر  
 ساعده فرزند بخت و اکثر عاریت شد و اسد بیایع کشت و او سبطیان  
 سر و از او خواب و در بختان فیصله گفت که شش و دوم ماه سوس از روز  
 جیات و ببطیان باشد بعد از آن جوانان مردم که در خدمت فیصله  
 می بودند بقتل و اتفاق نمود و در همان آن غریب بوس و بطور سوس

سکون پس سرداران طرسمیان بودند که کبک کونک قیصری برداشتند  
 و عکاد که سوخته و فلفل بودند نیز با ایشان در میان گفت و فصل از آنکه قیصر را  
 و شمار بکشند باز ایشان را نام باید کرد غنی الجلا بکر و ز فلفل از آن بعضی  
 فوا که نه بد آمده بود برای روز دیگر ماس کرده فرمود که اگر نکشت  
 باشد این مرا بخورم و نیز گفت که صبح ماه در خون مری افتد و شب  
 از بمل از چهار خواب در شب و باد اوان یک عفت قبل از نصف النهار  
 بجای فلفل رفت و اندر دمان رسید که بقدر رسد و ز باشد یکی از آن  
 مردم گفتند که نصف النهار پس اندرون خانه خواب شد و انشا سفاک  
 خنجر می بر پلویش زور برد و در میان خود را مجموع یافته بود که گفت  
 که خنجر از پلویم بر آید و بفریاد من برس و سفاک بنوس او را بر زمین کوفت  
 بزخمهای بسیار کاش تمام نمود و این را اندر سینه شست و حد و جل  
 و در دم و نو و نه شش به جل ریخت با دانه و قیظت پانزده سال و  
 چند روز بر دهن او را در آب نموده انداختند و در روز  
 قتل و در میان سبب کاسیوس زواری و سببیت بر داشتند اگر چه او  
 ازین کار انکار کرد زواری اصل از قوم زبیا صفات او میراث و کار  
 از جزیره کرطی آمده و زواری و اجداد کوفل مردم بوده اند و او در  
 زمان زو قیصر طرسمی بوده و درین شهر مارت تمام داشت و اول

و بعد با دو سلطان کوشل بود چون سلطنت رسید رویان را بکلی  
 عدل داد و خوشنود ساخت و تمام طلا و نقره هبته اماکن خود و کونک سلطان  
 فروخته و از اجاجات شهریان و مکانات و دیسان صرف نمود و زمینها  
 خرمین رستری و هم تقسیم نمود و وزیر ببار و غلات با ایشان داد  
 و اولاد مردم روم را که در اطراف منتشر بودند طلبید و برای ایشان  
 شاهر و دو غایت مقر ساخت و در عهد و الطموس ساکن انشور و خانه خود  
 خزانه باخته قیصر اطلاع کرد قیصر جواب نوشت که آنجا نزدیک درار طبع  
 تقبید باز عرض داشت که قیصر نوشت که آن خزانه برای انعام بسیار است  
 بکار خود در عهد از سلطان او بسیار گفته بود که بکنوس که اسبوس از  
 خاندان کراسی با مردم دیگر بغیر انفاق کرد قیصر آگاه شده آنها را  
 اسیر طلبید و برابر خود قنده بطور و بطوس مراغه در کار ایشان کرد  
 از سرگاه آن مردم در گذشت و بارش شهر را قلم اخراج کرد اگر سبط  
 بقتل او و بارش در مان دادند بعد از آن بطورسان میر کردی الیون  
 که سپهر لوس بلوا کرده و در جاکجا دو سلطان بنقول شده بود محصور نموده  
 گفتند که کسین را بشرکت پادشاهی اختیار کن او طرا لوس را بکنز تمام  
 سپاه و سبط شاه شده بکار خود بفرستد و طرا لوس را لقب کرد  
 که خود گزیده بود بخشد و بانشین خود کرد ایند سال دیگر که روم را محارم و طرا

بار دوم شریک او بود بهار خد تب لرزه جان داد عمرش بقول ابو  
شفت شوش سال و بقول بر دی نهاد و بکمال و بقول در کرد و کر ایس  
نهاد و در سال بود و سلطنت او شانزده ماه و هشت بانه روز این و نیم  
در شش و هشت ماه و نیم و در شش و نیم بود و طرا با نوز سال و  
در روم و دیگر ولایات ساخت و دیان او را بان خدا بان غمزه اند  
ذکر کرد که بر طرا بان قیصر و لا و قش و راسین و حاکم زلف جوی  
بود و بر شرفی فرماندهی کرد و قیصر و او را پس و جانشین خود کرد و  
درین هنگام حمل و دو سال بود و بعضی حمل و پنج سال گفته اند چون طرا بان  
در هنگام مرگ از او و صند حرمی بود که غمزه اندش او را براس و خمر  
زوار رسانید و در آن حال اهل طب بر خود کرده و لکهای برین  
و سببا او را قیصری کردند و او سیطره را ازین حال آگاه کرده و قیصر  
در جوی گذرانید و تمام احوال خیرین و فایده ایان و لوب را نهاد و کرده  
چگونگی و با بسند که در زین ان بشارت باه و در آید پس با نظام نام  
نویس و روم شد که بر اصدی از رعایا در راه کشیدی و افع نکرد و خلافت  
روم از عدم او شادمان گشتند و ایشانان قدیم با استقبال بر آید و اول  
در کابل رفت از اینجا سیطره و عامه خلق او را بکونک سلطان بر خواند و معرب  
لقب اهل اوس دادند و او پذیرفته عدل داد و در خلافت گذرد و زود خلافت

بر دیوان ابرسانی داشت و قواعد بک رواج داد و خلق ابر طبع  
 قدیم راجع کرد و اینچنین او آخر بلیا سبزه مرغانه خواهر خود را بفرزاده  
 خود ایوانس او را بوس امر کرد خدا ساخت قانع چون در دیوان خراج  
 امیرالمه پادشاه دایمان پذیرفته بود درین هنگام دلی بوس عا که دایمان  
 خراج مذکور از طرایانوس خواست طرایان انکار کرده گفت که من  
 کمبود عیوب نشده ام که خراج دهم پادشاه دایمان ازین سخن ناگور که  
 پادشاه عجم سازش کرده باشد که بسیار عزم عبودیت کرده خبر طرایان  
 فرستاد و فیصله رسانید و تمام بمقابل او شناخت و از او بوسا که نشسته بودی  
 غرض یافت و بسیاری از طرفین مل و برج شد بدین طرایان بجانب برد  
 و دلی بوس تمام مصالح داد و بعد عهد دیوان طاعتان بفرموده زمین بود  
 طرایانوس فرمود که ای پادشاه خود سینه بفرست و خود خراج بفرست و در میان  
 در میان بنا کرده بروم و او قاضی شک ساخته بدم بگشت و این  
 اول فتح دیوان بر آن قوم بوده اند از اسکوس بقیه یافت بکین این  
 صلح نماید و کسی بوس با دشمنی حساب نبرد برداخته و اسعار و طایع را  
 استوار ساخته میدان در آمد و اقوام فریب یار میباشند چون این خبر بسلطان  
 رسید طرایانوس باز بمقابلشان روانه گردید و دیوانان از راه مدر  
 روم قتل بفرستادند و آنها انکار کردند و بیابان رسیدند و دشمنان بدم

سفال فرستاده و قیصر محسن ابدی سواد و چو آب سیلی فرود و حاکم آسیا  
سوم نمودن کار آن طرابان داخل حدود دشمن گردید و حسری زمین  
بر روی پای و کوبید و بست طاق از سنگ با رقص یکصد نگاه داشت  
و این کار در یک کربا بود و بران دو قطعه یکی از رویان و دیگری از دایان  
بوده هنوز آثار آن قریب زویر از شکری زلف آنکار است لیکن بزرگ  
و در بانوس خوف مجور آن قوم بعض طاق را نکست و بعضی از طرف زمین  
قریبان حسری طاق کرده و طار عار داخل ملک دشمن گردیده و در قادی  
ابام صد حاصل شده و با طار در دهر مملو سازد و از ملک آن دیار را گرفته  
در یافت کوهی طوس بعضی خزان خود را در آب مسطاک که لعل طوطی خوانند  
نهان کرده و هر چند از مردم نفیض نمودن آن نیافت و اکثر زمین کنایه  
شدند بالاخر یکی از آنها که در جنگ اسیر آید بود و نه خزان را بقصر فرستادند  
طراوس خزان و غولان ایشان بر گرفت بیک و دسب که لعل طوطی  
نزار سیل و در دست داخل قزو روم گردید تا عهد غلبان قیصر کمال نامه  
و قایم در شش شش نگاه داشت و در شش و یکصد چهار سبب بسیار و  
قلع بسیار و آن دیار بنا کرده زمین آنها را بر غنای بودیم و آنها که از  
و بار اعلی آنها گردید و با و نمود و می از رعایا آنک اسیر گرفته و مملو مردم  
برکت دشمن نمود و بدین فتح اکثر اقوام آن طرف در سار و رویان در

که بنده که رسول پادشاه هند به نیت طر ابا نوس آمد و قایم در سال ششم  
 جلوس او که در مونس پلما کام سر را عرب بطور باغی بر بنی اسرائیل مغنوج خست  
 طرمان قبل فتح و ایسان حصار سوسطا و کجائنا کرده بود و در طارن  
 آن ملی را بکجاست باطوس بطور با فرساد و غلبه الا اند غای سنبط و  
 داد که مردم مل از قصدی در کار با طلف برداشت کنند و قایم در سال  
 نهم پادشاه را همی بعزت خاصه در تمام بوسطن ساخته که طرایان کاپی  
 شهر است و عمارات دیگر نیز بنا کرد و درین سال کابلوس مردم را بقتل  
 قیصر شفق نمود چون ظاهر شد سنبط آنها را حکم اخراج و بطا وطن دادند  
 و طرایانوس در مجلس حکم نشست و قایم چون در آن زمان اخشید سر  
 پادشاه ارمنیه باج از پادشاه خسرو که بنیانیان موسی کوسس که بنده با  
 و آن ملک در از داخل فلور روم بود طرایانوس بدر بابت خون خسرو  
 پادشاه پارس به نیمه اسباب بوزش بلاد شرقی برداخته غنیمت کر یک حوزد  
 پادشاه پارس آگاه شده و رسولان بدوشی فرساد که در آنس بخت  
 قیصر آنها را به مهرانی تعلق بکف طرایان با باز کرد انید پیام دادند که  
 بیان دو پادشاه نوبت بیک گشته و موجب تلف جهاد الله کرد و خبر یافتیم  
 که اخشید پادشاه با آنکه بر دام سری سخن بود و باز طرایانوس رسول گفت  
 که دوشی از گردانده ظاهر میبودند اگر گفتار و پادشاه شما اراده تسخیر شما



و فرستادن رسول طایفه را بر سر رسولان را با زکریا و انبیا و  
 از هر ایا که برفت و با نفاق که رسیدند و امقام فیض در انفاق که العار  
 پادشاه مدیا از سربو طایفه رسولان با ایا فرستاده و در خواست  
 سعادت بار و بیان خود و دیگر سرکاران او با ایا که دست بکشید  
 و سلاطین طایفه خود را رسیدند فیض انهار را بعبادت علی کرده و بنده  
 برداخته از انفاق که سوره ارسنه شد چون قریب انبیا از ارسنه زرنگ  
 رسیدند و ام سوری بلا زنت رسید و پای فیض افاده نایج ارسنه خواست  
 فیض فرمود و با نیک خویش خواستند پناه روم از راز نالی پادشاه  
 ارسنه خواست شد و چون او خود را در میان مردم دید گفت و اما  
 سخن است که در خلوت گفته شود و مردم او را بجهت فیض در فیض سخن کار  
 نمود و مردم گشته از سبک بر رفت فیض او را باز کرد و انده فرمود  
 از طایفه ان در رایان کن اده عرض کرد که من به سخن نه سبک آمده لیکن  
 معایله و اعتبار آمده ام که چنانکه نزد فیض نایج ارسنه به نزد او و ام  
 تو من بخشی طایفه را نوس گفت که در نزد من خلوت بود در میان حاکم بود و من  
 خواهد کرد پس مردم سوری خواست که در جنگ جان به سپید اطرا با نیک  
 ارسنه را انتراع کرده داخل فلور و روم ساخت و همه سلاطین می سرمان  
 و سلاطین و دانشمندان و کس اعانت پذیرفتند طایفه را نوس غم داران و بیم

اما کن حصه کند گشته منزه بر باشد و پادشاه آنجا بروی پیش آمد و همه  
بنشین بر سر حیات و پورس که پوراکس کوبند پادشاه او باین بر سر بزرگ  
پادشاه و پیده عهد و لغت بپند و سار با پس ز بر جنگ با رسیان  
نهاد گشت و اکثری از ایشان ز بر شمشیر گشته و در ایشان یک سطروری  
گشته شد و طرایانوس و ریب سیم اوی سطرورس مخلص ساخت بعد بسیار  
از موبوطا به اطلاع پذیرفت و طرایانوس از و اب گشته داخل  
داخل او باین شد اسعار بعضی لطفی سخن ساخته اکثر از غلطی زد گرفت  
و طرایان قبل سال شانزدهم جلوس را داده بر محبت بروم فرار داده  
چنان ل بر حواف پورش نامی کرده و مقارن آن کو سوس و لوس حشی  
خروج کرد و قهر با حاکم طلیس و در غلظ یافت بعد از آن رهبر و سطرور گشته  
بردی را از بسیاران کرده و در سال نهم بر حواف غلظ شد چون  
وقت نهفت از سرایک کونسل را تحلیف مطلقه و مسیافون داده بودند  
مکل حال و مال او به اندکین قبل از رسیدن خواب پورش حواف  
پیش آمد و بر جانب دیوار سکر کرده بریل گشتی جو بر نوده او مان تمام  
اسرا به یعنی که دشمنان مکرناحت بعد ازین صفت تمام در حواف  
راه یافت و اکثر شرف شدند پس قهرار داده مال کرده بی حکم فرو  
گرفت و تمام آن را موقوف ساخته بر تمام کلد و اسرا تا معرفت او روزی

میان دیو و فرات خمر نمود تا سفین از فرات بپسولت در دیو نواندا  
بعده بل بر دیو بست که بطنون را که فارسیان طبعیون باین گویند محرم  
ساخت چون بر صبح گنگا رود دیو از فرات بلند تر است و فانی داد تا  
سنابین را بر زمین کشیده بر نه و از آن صبر دیو رب سازند و طبعیون  
و سلو فیا ماکان ده دختر حضور را اسیر نموده تخت فارسیان تبهرت در  
دختر بود و در دست پناه برده تا محمد ادریا نوس رست العزیز از  
در اسرا و سو طایید داخل فلور و روم گشت و حدود و دیوان تا دیو  
رسید و طرد بیوس سرچ گفته که تمام مال دهند مفتوح شد فاما هندیان  
زمین همان باشد پس طرا با نوس فضیل مالک سحر و سیطره و آینه ها کنند  
که قریای طغری و آینه داخل روم شود و بسیار از اوطان طرا با نوس  
با نفا که بر پشت و شفاف کرد قضا را در آن زن ان الفا که لب زاره  
خراب شد و این زلزله چند شبانه روز است و آسمان درشت و طویل  
کو فصل و دیگران در آن ملک گردیدند و غیر مصوب از در بیخ خانه حبسند  
تا نجات یافت و آغاز بهار غیر لعل الفا که در آن گردید با بان دیو  
در طبع فارس در آن جزیره بنی را گرفته انمی نوس حاکم آنه بار و ملک  
چیز و خراج که از ساخت و حضرت بلادین فرد گرفت و با سیطره از  
فوتحات جدید اطلاع داد و جمیع ارام سمع در نام روی سیطره نوشتند که

حکام و خول مردم بنام هر قوم مجموع فرمانی مقرر نام فیصله فرموده شد  
 و قایم در ایام محبت طرابلس اکثر ولایات سمعه طینان در زیر  
 ظمه داران روی را خارج کردند و بوسوس قوطوس اینوس کیموس برآ  
 بنیه و کوشال آنها خص کرد و کیموس نکست باقیه قبیل رسید و بوسوس  
 نقصن را شملص ساخت و مدیا را خراب کرد و بوسوس کلا و بوسوس جویو  
 الگسندرد و اسپر و کربلو قیامت کردند لیکن پادشاه نیشی مادام چنان  
 و غدار می کرد و فیصله بالاخر ناج سلطنت خودی بر سر برد این طلس  
 بحال محل نهاد قایم سال دیگر شش هشت صد هفتاد و دوم و یکصد و  
 سیح سال ستم جلوس طرابلس داخل و اخل جوب شد در اسارتی جنگ واقع شد  
 عبده بمحاره اطرا بر دانه جنگ سخت کرده اکثر اقوام با خبر را طلس سا  
 مردم آنجا اغراب رشت بودند در آن حال زار و در مد و باران بید  
 چه پد آمد و رویان مجبهای خود که بخت بد بوسوس بولایه بوزم نصیفه  
 از زمین ریزن از آمد اداخل شده در اینجا از جاده اخلال  
 سوز گشت اندر حکومت شکست با نوس ماکم مرا که استه راه اعلی  
 بیش گرفت و همین که خبر روانگی او بکوش مردم نهای ولایات که با خبر بجا  
 و باقیه فی بسیار بجز قهر و تصرف در آمده بودند از فرمان لشکرش  
 سرچیده بحالت فدی که آمدند و بار بسیاران مردم طلس خارج کرده و از

میان پادشاهی بر خود کن بدزد و اکثر مورو طایفه بانی شده با طاعت  
 پادشاه در آمدند و طرایبانوس در بستی بوس که بعد از آن طرایبان  
 بوس در مرد کرد که از جهان رفت و زرش طرینا و خواهر زناده است  
 سلطان احمد اورا سوخته کشتن و زخم طراها و بر دم برود و از آنجا  
 تمام بنجا که چهره در غرض نیست چهار سال سلطنت او نوزده سال در شاه  
 و پانزده روز بود که در خان احمد او بطورک طرایبانوس و بوس  
 بنی اصغر و کبیلوس و غیره بودند که الیوس را بر سر نیزه کردن او بوس  
 و غیره زناده طرایبانوس و بوس طرایبان باقی از آنجا که در ملک  
 او از آنجا که با صفات است و بوس در وطن طرایبانوس و بوس کلان او  
 را الیوس اول سناطریوم بود و پدرش او را در ده سالگی در حفظ  
 و حاجت طرایبانوس و کبیلوس طرایبانوس کبیلوس و بی که پشت او در  
 تسلیم بمان که یک برداشت و در پانزده سالگی میان اکت ب آن زبان  
 کرد که بچوان که بی شکرش پس بکسین کار کرد تا آنکه طرایبانوس او را  
 طبعیده بغزندگی کرد و با خواهر زناده و حم و بسانه روح ساخته جانشین  
 خود فرمود و با بچه تمام حاکم در آنجا که با او را بوس کبیلوس کرد و بزرگ  
 او را بوس این حال ضبط نوشته درخواست نمود و و ده که کمر سناطریا  
 نخواهد گشت و کاری بی مراد بدینان نخواهد نمود و در همان زبان

و طایفه پناه را به ضعف فرمود و طایفه نوس را به طاقت خود  
 کرد چون سببط بر اطاق پناه آگاه شد خدا و ربانوس را اگر در آن  
 نه کام حمل بود و بغیر بر کز نه اول کارش آن بود که به یسوس  
 و طوس را بگویند و فرستاد و بر مالک سخره طایفه نوس  
 مکر کشیده ازین و سوبو طایفه و اسرار گرفته بالاخر فرات را بعد  
 مملکت رومیان فرار کرد و پادشاه کزیدن ارمیان و مراجعت  
 خسرو و عراف رو داداشت و همچنان حدود اسپان قلعین کرد و  
 از رومیان بر سر حد گذشت و بلخی کشتن بل که طایفه نوس بر دوش  
 ساخته بود و فرمان دادند افوام شمال بر ملک رومیان شانه نهادند  
 بهیبه اسپان با نظام مالک شرقی برداخته کیلیکوس سرو یسوس اما حکم سربا  
 بخود روانه و دوم شد و بعضی که بنده اول به رفته در انشای راه  
 او رسیم را دیده اند و گفته اند که آن غم و لیکن بهل نیارده بر دم  
 کرد و در انجا رسید و نوازش قومان نام خود نیز رفته نام طایفه  
 بنوازش آورد و از اجابت و علم اطفال عزبا و ساکنین کرد و هر ابای  
 بسیار گرفت و او و قایم در سال دوم جلوس سرب طایفه در کولان  
 که طایفه نوزاد بر حد و دپالوس بر طوس بود و از قوم تاختند و در بانگ  
 در سیاه خیزانه بمقابل ایشان ششانه مطهر شده بکشان باز گردید

و در بطوس طبرستان را حاکم بنویسند و اسبیا نموده لشکر را در آن قوم آورد  
 از آنجا بسط نداشت که کوزلبوس و بطوس و طاد و مطوس و مرس و  
 و کوسوس و فوسوس را داده فاسد کرده اند آن همه مردم کوشل و مورد  
 مزاحم طرایانوس بود و بسط آنها را بی شخص قتل رسانیدند و در باطوس  
 مردم کشته گفت من آنها را اجازت قتل نداده بودم بعد از آن  
 حکام ظالم را با بار رسانید و غنم سیر مالک مردم نمودند و این مستعد  
 و مردم توانی که بکشد و یکسج او به ملک مال انظام آن دیار  
 برداشته و کسب نصبت فرمود و چندی در آنجا گذرانید از راه  
 بدینجا رفت و دیواری بطول مشتا و مال بیل از باب عدل و  
 کبریه طین از ناریم نیر کینه بنا کرده قوم کبد و بیان و اگر در  
 اگر کولایا دوت و در زبده بودند مستعد و ساخت و مکرری بنیاد  
 ملک سبنا گذاشت و با نظام مان دیار پرداخته و عال کشته و طوس  
 سس بنام طویلیا ملک طرایانوس را گذاشت و سوره قیام آن مردم در آن  
 شهرانی اند و از مال کسین رفتن و بنیاد دی طراکو طرایانوس  
 برداشته و بطوس را بنام طرایانوس گذاشت و نام طرایانوس  
 یک حاکم بنام ولایات کسین بنام کرد و در طرایانوس طرایانوس  
 کشتن و بنام طرایانوس و بنام طرایانوس و بنام طرایانوس

شدند پس در یافتن بی برنجی در سینه بروم راحت فرموده بعد  
 از آنکه بر دواخته مغرب بجانب اترس روان شد و از آنجا مالک نرخی  
 رفته با شمع جنگ با جن و پادشاه عراف بر دواخته سال دیگر بدین  
 سلب با و بسیار و بخت و کباب و بسیار بطونیا و فرجی رفته بنای سیال  
 و سیمرگاهها و عظیمه آن مالک از عرافان خاصه خوان داد  
 پس جناب را که کلا و دجه بدین اکتا آمد و بقیه سال در اترس  
 گذرانیده از آنجا به سرمن و سطرکی رفت و از آن نظام اترس و ارا  
 و آن مردم را دواخته نموده سسل گشت و کوه اطرا را دیدم بروم گشت  
 کرده سال یازدهم و دوازدهم در آن شهر  
 گذرانید و سال آنس به بخت و آبادی بکوه و مایه و بسیار  
 بطونیا از طرف خاص بود چنان بلاد و بخت زلزله خراب شده بودند و  
 درین مدت در سطر و بطونیا بود و قایم سال سیزدهم و سیزدهم  
 گشته و مردم آنجا را دواخته بروم صادق و صادق فرموده بند فین و عس  
 بوطن کمال کل بر دواخته بعضی بودند که بوطنیا در ایام بودن مهر در  
 افریقه بوده بود سال دیگر سسل و غیر در مردم بنا کرده سسل و مردم کل  
 شمار بی دوزم نامید و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 سسل و دواخته کرد و قایم افغانا ل چهارم و بخت و بخت و بخت و بخت



بسیار کینه در آن دیار ساخت و از کجا دو سیاهان بسیار را  
 کارسکر برگزید و در خدمت پادشاه عراق که در جنگ طرایانوس  
 شام بود نزد پدرش باز فرستاد و وعده تحت زیرین کرده بود لیکن  
 و غاصود پس با تخاف و ملاطفت بنهار راه برداشته و آنها را بهید با فرشته  
 از سر باطلین و از آنها بگریه و سر رفت و سال دیگر بپلوس حاکم  
 حکیم حکم فیروز افین و شریع را نزدین کرد و فیروز عام سال در سر گذراند  
 و اسکندر بر راعی صرف خاصه زبیم کرده بحالت اصلی آورد و بعد از  
 عیسا و سری کشیده حاکم سری را بدست خود کشید و در آن ملک تابور شد  
 و اطوس یکی از جوانان قبول فیروز در سر مرد و پادشاه روزی سیاه  
 کرد گویند او را بپلوس در علم ظلم مهارت کلی داشت برای زیادت  
 عمر خود او را افزائی نمود که آهسته بمر بارگشت و یکی  
 در آن دیار گذرانید و پلوس رفته کار آنها را از قریب  
 بخشید و اطمینان کرد لیکن مدت بسیار در آنجا ماند تا بهود آن باغی  
 طاعت در آمد و او را در سلم را در سر پیچ از آبا و گیده بنام قوم خود  
 الیا بطلان رسوم ساخت و بجای کل قدیم کل شتری بطلان آن نمود  
 سفارین مردم دلالتی و مایه و سر طایفه حکم فارس منزاد شده خود را  
 و از بنده ناخته داخل کرد و سیاهند مذ چون علا و بپلوس و آنها به جنگ

پرداخت از آن ملک بدر رفتند و ران بدست قیصر بمجلس و کتاب  
 رسوم و علوم پرداخته از خون آنس لقب یافت و از جمیع امراء حکام  
 روم به آنس را پسندیدند و در غلات با ایشان بخشید و شهر ادریان  
 یوس آباد ساخت و شکل سری اولیم یوس بنا کرد و مملو مملو اسطوس گوید  
 که بنای آن پانصد و هشت سال قبل از مسیح موعود بوده پس بخندید و خندید و  
 و قایم آمد و یوس هفده سال و در اطراف قزوین و سیر فرموده و سپس  
 را که آشنه روانه روم کرد و در در آنجا بسیار که شد و گوید که در آن  
 لباس پادشاه ازین شکایت فارس یوس پادشاه بنزار ابجی ماری  
 روم سر مطیع که خواهران ملک ندیم بودند رسیدند قیصر آنها را نزد سبط  
 حاضر مطالب نماید و فارس یوس بدایت خود را از آن و فرزند برای  
 جوابی شکایت لباس روم آید و خواب با رکنز را نید و قیصر او را  
 بجا قیل و پانصد و برای کنگ داد بعد از آن غریب قیصر میباشند  
 و مرض او مرض یکسال کشید چنان امید صحت نماند و در فکر لغین جانسند  
 سر و بانوس شهر مختار قیصر و قیصر کوس برادر زاده بزرگ  
 دوست او و طر بنطوس صبیانوس را سبط بگزیدند و گوید و لوس  
 مرد بکنند و از خاندانهای شهر بود و بعد چند روز بر بطر شد و  
 بنوینا رفته در کم ارسال بکام های صیب آن ملک را مخلص ساختند از جان

رفت خاکستر او در کمال تحمل در بصره که او را بنام برای خود ساخته بود  
 مدفون شد و در آن ایام او را بنام پدر گشت و طبعش از جاده احوال  
 انحراف گرفت بسیاری از اکابر را بغفل رسانید و در امانت بزرگش  
 سردی بنام او برادر زاده او بنام یونس نیز بودند بالاخر طبعش  
 از بنام یونس نیز انحراف یافت و در ولایت همدان بزرگید و در شش بنام مرد و بنام  
 قیصر نیز اید گرفت و در درشد به علاقه بر آن گشت و در آن حال  
 اکثر سبزه داران را بغفل رسانید و مانع بنام یونس و زمان و امانت از دیگران  
 جز او را باشد و بنام یونس آن مردم را گفت تا پنهان شوند و او را در آن  
 در حال شدت و در دو کامی خنجر و کامی زهر سوز است لیکن کمی او را بقدر  
 روزی خنجر بپوشش افکند و یکی از درویشان از دستش بستید پس حکم گفت  
 تا او را زهر دهد حکم خود را در حضورش گشت بعد از آن او را بنام  
 به بویا رفت و در هر چه خواست خورد و نوشید تا که مقام بویا رسید  
 و او را زهرم بپوشید و شش بیج و هم بولای بپوشید و دو سال و یک  
 و شش روز در سلطنت است سال و یک و شش ماه بپوشید که از جهان رفت  
 گویند مثل او کسی حارث بن تخت اکثر اعیان را بپوشید و برای چهار امانت  
 معروف او بود و بنام یونس و نظام لشکر اخراج کرد که بنام یونس  
 بسیار دستور العمل ماند اما او در اکثر ولایات بسیار باشد که بنام یونس





اسطر مغرول شد و سال دیگر بفرجه کونسل رسید سال دیگر اسما بر خراج  
 و غیره اربسیا و کرا سبب زلزله و زلزله و انظر بوس تبرسم آنها  
 آنجا این سال اربسوس منجم سوم و در روس مار دوم کونسل شد  
 در آن هنگام انظر بوس رانب لرزه عابد گردید و منجم خارج سینه کعبه  
 و صنعت و سرسج و منجم دیار زده روم بفرهنگ و در سال و چاه و  
 شازده با منجم روز و سلطنت است و در سال و منجم ماه و سبب  
 شش روز از جهان رفت و سیاحتی کرد و اربسوس و صلت کرد و نام  
 سوسوس در روس سردار انا و منجم طلای بجا بش نهاد و احوال بفر  
 و در کستان او گذاشت سبط او را از خدایان سمرده کل و منجم و  
 وانی و عشر سال نباش مغرور کردند و در خایان و سلطین و بطبرک  
 پنجم صاحب محلی بودند و در کربس اربسوس انظر بوس قهر زمان او را قند  
 کورن اسج یعنی آنکه ازین گفته اند چه این پادشاه بر شریف احوال  
 اخطا طرک الهی کار میکرد و همیشه می گفت که آن ملک خرم باشد که سلطین  
 اینجا غلامه و منجم خرم آن کشور که باشد فلسفی و نامش را او در اصل  
 از خاندان ایشان بوده و بعضی سردخان او را از اولاد او باو بفر  
 پادشاه دوم روم گفته اند و او از لویای اسپین اول سبط روم  
 از آن قبیلش و پدرش در عهد پادشاه لویای طرمی و حاکم بفر روم

و در بار کونسل نهادنش و در میان کورلا با بوسبلا علی اختلاف الروایات  
 و خرقه گوی سپهر و لویس که در بار بر نه کونسل رسیده بود و از لویس دریم  
 و در هنگام کونسل بودن حدیث در شده ایوی حدیث متولد شدن نام  
 اولس و کلیلوس سرورین بود چون او را جدا و درش کورلوس ایونس  
 و در لویس بخود ندی گرفت و انطونوس بنی نام کرد ایونس در لویس  
 و در لویس یافت و از لویس نام خاندان انطونوس و ایونس نام خاندان ایونس  
 بود و نفیس کرلوس فلیونوس و ریایونوس فیبراد را از نبیره کرده علم  
 فلاسفه از سوفسطاسکس مکنه خرد و با برادر زاده بطورک و غیره  
 اساتذ و فصاحت انهم و دیوس ایونس و کورلوس فورا انطونوس  
 و در کورلوس مطالباتن سوخته کر غنیمت علم غایب بسیار بود و بعد و از  
 ملکی بران شمول شد بجمع خرد و تولی و سعادت مذهب بود چون سلطنت  
 رسید که کورلوس در لویس را شریک کرده و بعد از انطونوس داده  
 خود خطاب انطونوس گرفت و انانال بود و بافاق سلطنت کردند  
 و تبدیل کردند و بعد از لویس و خرد و دیوس که خدا کرد و اندر  
 اسخا و قوی بیان اینان بهم رسید و در عهدشان رعایان با کمال قاف  
 و با سودگی دست داد و قایم مال و بکر طبعان کرده بسببکه از عمارت  
 و گنبد شهر مانند رود و اکثر اعمار و دری کنار را خراب کردند و از ان

فرز شد پدر او با وای نمود و زبند تاخت و خلا در روم شایع  
 هر دو پادشاه مست در ماه خلافت گمانه غلات از اطراف طبرستان  
 گاسان رخسار کوشیدند و در همان ایام فارسان آغاز جنگ کردند  
 و قوم کافی در جرجان و طبرستان آغاز بغاوت نمودند و بر طایان نیز  
 طایان و زبند بنایران کلهر بنوس اگری کولایاوب ایشان رخت  
 یافت و اسب لوس و کسورین لوس بکوشال قوم کافی دستوری بپند  
 و در بوس غصه بر پوشش پاریان روان شد و اریوس در روم  
 قرار گرفت و در همان زمان سبب ملاس بن جزو در اریز غصه بر خاست  
 سر بنوس حاکم کبا و سبیا با جدمین داخل اریز گشته بدست فارسان  
 متغول شد و احدی از انجا نجات یافت ملاس بعد ازین فتح داخل  
 سر گشته بلکه بیار برانجخت و در کپا و ویشا بر کرطوس حاکم سر باغزبان  
 اریوس و بوس با امید آنکه کل سبیا بسف و خاطرات نیز در ویشا  
 انجام تمام نام او را اریوس و کالی و نهوت نجات خواهد داد و بر کپا  
 بلا و شرفی فرستاده بود لیکن در بوس از عوا کدشته سبب نهوت  
 رانی در راه شدت بیمار شده بعد از خواست که از راه کر یک سبیا  
 ناره و پس از کر یک در میفلیا و از انجا بلیسیا آمد در میان مقامات  
 بسیار کرده از خوال داخل سر گشته و بر آنکه سبک یافت و بر یکوس





پس نمود و قایم بعد مراجعت در بوش تمام بلاد کرا و مرور کرده و باد  
 طوفان عریان شایع گردید و با طراف رسید و زلزله و قحط علاوه بر آن شد  
 و قحط آن آن قوم مرکونی از جرین با ساهان سرخود با خان و سواران  
 خواوی و بر بندهای و ترسی و دیکتورالی و رگوانی و بطری و وسط و خج  
 و الالی و و اتلی و باری غس که از غل تا الی قوم حدود و رربان قیام  
 داشتند بر مالک و دیوان ناختند بر بنجر و و پادشاه و مالی خدا  
 خود کرده با کولیا آمده به نیه اسباب بر و پرداخته آثار رمار میدان و کینه  
 و بسیاری از اعدا گشته از و و ب که رانده بدین معان رسولان و شاه  
 معونات خود خوانند و در یوس صلاح در راجعت بروم و بد و اریوس از  
 کینه اند نشین با حکام کولیا پرداخته مردم بکفط اعالی و الی قوم بر  
 گماشت و سال دیگر قای توام جرین میدان در آن وقت بسیار گشتند  
 پس هر و پادشاه هم را که آتش با کولیا گشتند تا عار و مار بر سر  
 تا نزد لیکن خبا و با شایع شد که در ارا لک گشتند و در آن حکام و سیک  
 در یوس همی و در سال و سلطنت هفت سال و چند ماه در سنه هفده و نوزده  
 مردم و یکصد نفر و یکسج از جهان رفت و جدا و رابروم بروند  
 و اریوس و ارا کمال نخل مد فون ساخته بر چاک مرکونی رفت و قای و آغاز  
 سال دیگر تا بسا در چند فرغات بر اعدا و ست و اعدا سال و دیگر اریوس لقب ابی

طریقت با جملہ کوئی حلقہ برکنند و روند کسی مرد را بطرسان ناخته اورا  
 با بیماری از هم میانش بقیل آورد و بر مالک رو بیان بنسبده منتقلی  
 قیصر بسته بست هزار ازها کر فیه کشند و نادوارا کو با قدب کرده اصل  
 اعلی کشند و برانش و شمشیر گرفتند چون سبب ماصفت تمام لکرم روم راه باشد  
 بود فلان و غیره روم داخل لکشد و سبب نقدان خزان مصوب  
 عاید حال کرد و بر ایوس تمام طرقت و احصام طلا و نقره فروخت تا خرج تمام  
 بمرسد پس ماصفت تمام لکرم روم راه یافته بود فلان و غیره مردم اصل  
 شکر شد و سبب نقد خزان مصوب بیار عاید حال کرد و بر ایوس تمام  
 فروخت و احصام طلا و نقره فروخت تا خرج تمام هم رسید پس زیور  
 اسباب بود و جملہ لکرم و را فروخت و در این اخراجات بجا که بمرسانند  
 و در وقت مدتی و در روم بمرش ایوس و بر ایوس قیصر بمرسده مالکی  
 و سفار آن بادشاه و خزان و بر ایوس سکوه و ایوس راه کلا و ایوس  
 بر ایوس که نقد کرد و در کوئی در داخل بنوبار گرفته و اگر نفی که طفر  
 یافتند و کطوری بطرف کر یک رفته بر لایله بالیده و کسبا تصرف کردند  
 بالاخر ایوس لکرتش بر کوئی و نوادی و سرطبان و و اندال بسیار  
 شغل شد از اب و نوب که میزاند بعد از آن برین کس که برجهنستان طفر  
 یافته بود کوشش شد و تقاضای این جنگ طایفه بنفاد و در سر فادان کرد

هستند و در سروری برداشند و سربان اطراف سر بپوشند و در  
 غلغله نمانند و به تصرف شدند و کراسوس می داخل ارمنیه و حرب  
 گشته پس اندان خود گرفت و رخسار آن ناجیه را کراسوس غلغله یافتند  
 لیکن سوریوس ناپ در یوس که بعد چندی بهر شد آنها را اخراج کرد و می  
 از یوس غلبه آورده پس را کشته از آب حران گذاشتند و قوم خود می  
 سکنه و سانس را کراسوس مالک رویان را کراسوس مالک رویان غلغله یافتند و  
 در شد بهر رخسار و با دند و زرد و باران شد بهر بارید و بسیار  
 اسیر کردند بعد از آن در یوس را کراسوس غلغله یافتند و سخت با لقب اسیر و  
 بر گرفته رند از کراسوس انقطاع ساختند و در آن مال خط و افع شدند و  
 معالجه خوانند و قیصر هر خروج کراسوس در سر بالصلح رخ داد و نوادی  
 آنچه از رویان گرفته بودند به سوز و تیراز ایران باز دادند و اکثر  
 اقوام عربین رسولان را داده شایسته کردند و قزان داد که گرونی  
 در سطح و خوب قیام نور به و بازی شمس از آب گذرند و قوم خیر صبر  
 سپرده بودند این شهاده نیز از سوز و غلبه سرخام کرد و قیصر هر از  
 اینان مدد لک خود در بر تان به فریب و دگر طاوت کاسوس سوز و غلبه  
 و نوادی تا عهد کوسود پس در لک روم بودند و قالی و کاسوس  
 کاسوس کرد و جنگ پاریان و سربان کار بای کرده بود و در وقت

بابالت سرافجام داشت در جنگ رکونی و سبک فیض یافته از پائین بود  
کاروس نام سرکهن ساخت و در دوس عالم گدا و بیایه فرزندین حال آگاه  
کرد از دوس فیض جندی احمد را پنهان داشته بعد از فراغ از نظام حرم  
خریب و لایات شرفی نمود و مردم به مردم که با کایوس بودند محراب فیض او را  
کشند چون نزدیک کایوس فیض رسید تا سف کرده او را داورا طلبید  
تربیت این بر خود گرفت و در دوس بابالت مردار و داماد خود  
پو سبک دوس را برای سال دیگر کنسل نمود و سبک بادشاه را بر مردم طلبید  
و کوی دوس بلور را ریاست طری آلان دادند لیکن جهاد و نه فیض مردم  
مستحق نیست چه فیض کایوس فیض را بر خود کوی دوس و کوی خورشید  
داخل باشند و کوی جهاد و نه فیض طایفه را فرغ داس کوی طایفه در گشت  
مجدد از دوس داخل سر باشند تا دوس بخواهد پرداخته از سر با فیض  
و اکثر افسار بزرگ را دیده با مردم آنها اهل و خوبی خود ظاهر کرد  
پس با تفسیر حاجت نموده در آنجا بصورت طایفه را انداخته با فیض خود  
کوی دوس برگشت و در برای سال دیگر کنسل مقرر فرمود و اگر چه  
بادشاه در آنوقت شصت و سه سال بود لیکن فیض ابراطور و شصت و سه  
دست پنج مردم و یکصد هفتاد و پنج بر خود گرفت و فیض سال دیگر  
کرد و دوس اسب سبک فیض ابا الملوک و اسب سبک فیض در آن سال

بروم بوده در تو این شرح علی حوض نمود و سال دیگر که کنی و سعاد ان  
 این بنیاد بیست یک پروا خند را از بوس خواست که مکر و بوس مقابل  
 دشمن نشاند و قبل از نصفت که سوادوس را با کونر نشا پنا ذخیره بوس بری  
 سفر که نذر اگر که سینه جهت سرخام مصارف یک از پنا لال فرزان  
 و گفت که قهر در خانه خود و پسر شیخ دارد بلکه آنچه است سلف و مطابق  
 و درین ویش از بوس با سر بر کسی و هر کندی و نوادی و سمر ایلان  
 باقت و خود را پسر لقب با پسر طرشد و سال مکر قرب هر سوم عرف پسر از  
 ولایت سلا و انانام و درن رک الحال و نهاد و سطر با نصفت و نصفت  
 زده و صوبت و در راه سلطنت نروده سال بوده با با زده روز  
 از مرک اسطوس و رسنه نصفت نصفت نه ریدم که نصفت نصفت و نصفت نصفت از  
 جهان نصفت و در روز قبل از مرک که بود بوس را از مرک فرزان روان  
 بدوستان گفت که کاس یک از بوس و نصفت نصفت نصفت نصفت نصفت نصفت  
 سینه بروم نصفت نصفت نصفت نصفت نصفت نصفت نصفت نصفت نصفت  
 و در میان او را نصفت نصفت نصفت نصفت نصفت نصفت نصفت نصفت نصفت  
 سینه بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس و بوس  
 و در سینه بوس بود و در کمر بوس نصفت و این اولین نصفت است که در  
 عهد سلطنت نصفت نصفت و در عهد نصفت نصفت نصفت نصفت نصفت نصفت

جلوس نوزده ساله بود چندی روز از مرکب بر مرکب رفت و سر در آن  
و سپاهیان را بدمه های خوب خوشنود ساخت و با جریان معالجه کرده  
بروم سعادت نمود آن شهر را شادمان کرده بپوش لب تابفت و بعد  
چندی مخاطب با سیر طریح نارسیده بپایان او افسوس و حور اقوام و پان  
ظفر یافتند بعد از آن شش بار بر ملا بیکس خطاب گرفت چه هرگاه بگذرد و میان  
از در بند بر تانیه که سخته آن نواح را از در و میان گرفته بودند و در  
پوش و بپوش بر این ظفر یافتند و بپوش کونود بپوش چندی روز بر کساکس  
بفرخواست آن چه کار بسته بده خود را بی نیاز دانست و بپوش بپوش بپوش  
شکر مراد او و بسیاری از معسبان و غلامان حرم ائمه اعلی یافتند  
و بسیاری از سینه کشنده شده اند و خواهش بپوش بپوش بپوش بپوش  
بپوش از مردم و سینه بپوش مادر را در بپوش بپوش بپوش بپوش  
روی کارش بر افتاد و بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش  
و اکثر کار بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش  
کنگ شده بود و بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش  
ملا و بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش  
بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش  
بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش  
بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش

بار بوس و بیده بگو و بوس نطق داشت و اجزا و بر بوس بسیار مرموز  
 که خدا کرده بود و او از آن فرزندان آورده بعد که برین بوس افتاد  
 قوم یافت بعد با دشامان هر دو ارکک هر دو نبل هر ساعت آغاز  
 کرد ازین امر اگر آنها نبل میشدند تا به سال دیگر عامه بسیار جان از روم  
 بگریختن که بخت ناکه در دست قتل لیکر کثیر رو کرد آمدند و در سال و  
 اسبهن را تاراج کرده قوت بسیار حاصل کرد چون این خبر روم رسید لیکری  
 بر سرش نین شد و سطرانیوس در سنه پنجاه و پنج روم کبیده و شنبه  
 در صبح از لیکر خود و سنده و سنده روم از هر طرف بر روم روان گردانید  
 بکشته و بعضی آنها در زمره کیکیان قهری نخواستند بکشتن سطرانیوس  
 چنانچه بسیار کشته قتل رسید و در روم و با شایع شد که نادره سال است  
 یافت و سال دیگر که بوس اراده دیدن از قبه نمود و در سال  
 که طالع نام کتب خانه و دیگر عمارات اندر بق سوخت و خط عطا ده بر آن  
 بعضی را اندک چون کلندر غلات را خورده برای سود و خیره کرد اینده  
 فطرت و انفع کشند و بعضی که بیکه چون سر انجام از وفات روم از لایب  
 با پیر بوس و بونی بوس سینه او غلات را بسبب اینکه بسیاران بر کلندر  
 کرده بود و بعد از روم باز داشت لهذا عطا کتب هر نقد بر سر از آن  
 بر کلندر روبرو کرده او را فضل رسانیدند و بونی بوس بر کشند و بر طبقه



از بزبان برای سرانجام اذوقات بروم طلب کرده و پنج سال دیگر برود  
و بعد از این از لشکر ابرووم و بر پلینا کس نایب کونسل گشته خدمت کیا  
یافتند و سال دیگر پلینا کس حکومت بلده زوم منصوب شد و در دوسال  
سجانش در ایناست و پادشاه از بد کانی همدان عمره عظیم آغاز نهاد  
و سی یاد فساد او چنانکه در بکروز و بطر و بوس مارین بوس نوم خواهد  
با انطونیوس بفرستد اینا پلینا نموده از بوس و سی بوس کراسوس نایب  
کونسل ایسا و مغرت کونسل امرومای او دوس کراسوس گشته شد و پس  
تسلیم بایس بنا کرده و سپاهیان که بطرف هیکل او رستم اداسند و بعض  
عبارات نریب بیکل و سلطان عمارت سلطانی از انفس سوخت و در زمین  
قوم سر اس بر لشکر روم غلبه یافتند و درین سال فیبر کار دوس العی  
بایالت بزبان و او و بولیس و کسلوس لقب فیبر برای او گرفت و بیا  
نگذشت که سال دیگر بوسا حرم بود بخوت جان خود را طایس ابرکنک و  
اکسلوس حاجب و ساخته کو بود بوسی فیبر در حالت نوم در سینه نهصد و  
چهل روم و یکصد و شش و شش سیج فضل نماینده عمرش سی و یک سال و چهار  
سلطنت او و دوازده سال و نه ماه و چهار روز بود و بعد از او رسید  
از انضد سبط از جمال خبر یافته او را دشمن خلق قرار داده و کشته  
و نفس او را خواهر مادر او که بولیس بولیس بین کس در و کسلوس

دیبا طوس کو بود بوس را گشتند بجان پرفینا کس رفتند او در آن نیم شب  
 بخواب بود و میخفت که قیصر را گشته اند بر بدن آنها گمان برد که شاید  
 قیصر آنها را بقتل او فرستاده باشد چون آنها خبر مرگ قیصر رسانیدند نشاندند  
 هر سپاهی را سه هزار و درم بشهر سلطنت و مدتی کرد پس نام لشکر او را سلطنت  
 برداشتنند و بخول سپید شدند و سیط لقب و خط سارنس و لقب قیصری بگرفتند  
 دادند و درین هنگام پرفینا کس شصت و شصت ساله بود و بقولی شصت و نه  
 پرشش غلام که بر خود را تعلیم میکرد او را بعد پرفینا کس در خزانه سپاه  
 در آمد او و در میان کار کرد و در عهد سلطنت بوس بماند و در سپاه  
 بود و غریب در کار و دستور بیان داخل شدند و در عهد بوس در جنگ  
 در جنگ پارس رود کرده سردار کوه طود را گشت و در آنجا کشتن  
 را سه و از راه سه سال پس بگرفت رسید بر چهار روم کرد و در هر دو سپاه  
 رفته در زمان اربابان امانت انداخته بپس داخل سلطنت کرده  
 بجهن اول شد و کارهای عظیم کرد و در یک روزش اسپیدانوری کوه منجود  
 پس ارباب بوس او را بر اثر کشتن و او پس بر بار بر کاس بوس رخصت شد  
 حکومت بسیار و اربابان سلطنت کو بود بوس بروم آمده بایالت  
 بر نامه نامه گشته بپادشاه با خال بر دخته و حب الایندای خود را  
 بروم آمد سرانجام از وفات شهر کرده نایب کوئل افریده کردید و بالاخر

حاکم روم گردید بر بنی بصری رسید قایم در سینه مفید جل و یک نام معلوم  
و غیر متغیر که بود بوس را از خنده و طلا و نقره آلات کوخته شک زد و دوده  
خود با سپاه و قمار کرد و بنا بفساد و بی بند و باریا برداخته منقول گشت لیکن  
بپدر بسیاران کنگ از در بخت بدو کرده سرش در دست خدا داخل است سلطان  
گشته پادشاه را با بایان گشت سلطنت او شنید و گفت روزی ما  
ذکر کردیم بوس یک بوس در سینه روم بمر بخت و گفت ما کی بسی بوس  
قبول بخت و وطن شد پادشاهی رسید که بر بوس بوس محمد در مالک ترقی  
و سور بوس در الکرم بر بوس دری بدو گشت بوس بوس را دشمن  
دولت قرار داده رسولان بپارسی سور بوس رفت و از بایای ایکی  
اورا کد گشته بولانوس مخوف و زیاده بخت آن جهت انتقام بر بخت گس  
بطرف مردم رد آن شده و جولانوس از بپاه روم اطمینان خنجره  
بستم کام بیت سلطانی برداخت و با طوس ثانی قتل کرد و بوس را بقتل  
رسانید و بسیاری از افعال را بغیر وقت اسباب بر سر گشت درین اثنا  
خبر خواهان مشوره جوهر از جبال البرز دادند و جولانوس بپای عی که خود را  
بور با فرستاد آنها بجای مقابل اطاعت بود بوس گزیدند و اردو اخل  
اطعی شده اکثر اسرار را بطرف آورد جولانوس بدین جز منظر گشته  
بخت کرده بکشد عای شاکت سور بوس با خود و سلطنت نمود و بسط قبول

کرده طوایف کس من لوس را بدین پیام نزد سوریوس فرستادند سوریوس  
 ایچی را بقتل رسانید ازین سبب طوایف کنگ از یوهای لوس بفرار شدند  
 پس جولیانوس دو ماه و شش روز بود و بعد از او راه انداختند چون  
 سوریوس در روم رسید لاش او را بدین فن و دخترش داد تا در کورن  
 اسلاف مدفون ساختند ذکر سوریوس قبضه سوریوس چند روز راه  
 از روم بود که خبر مرگ جولیانوس شنید با لاجا باطلی که می آمد مخور در آن  
 راه نداده بجوم و احتیاط کوچ مقام بطوریکه در ملک دشمن نماند طایف  
 بیکر و دستها به طایر و در کج بفرستد پس مرید شهر روم رسیده قاطعان  
 بر طبق کس را خواست و گفت که پنهان کنگ بی سلاح بلا دست آید  
 هرگاه از نزد من بگریزد سوریوس لنگه خود را پنهان با سیری آن کرد  
 زمان داده بر سلطان کنگ را سر کرده کهای اطاری لون خود را  
 نصب فرمود و بانام لشکر سلج سوار بر هر دو راه روم رسید و خود هم  
 سلج بود و در این قبا گرفت پس مایه بسطرد داخل در راه گشت و بعد  
 سپاه دارالاماره و نیارت با مکل ضروری داخل بیت سلطانی کرد و  
 سپاه و پنهان شد و تاراج خانه های آنها که از ایشان سرکجه زدند و افتند  
 و روز دیگر سوریوس نزد سبط روزی عدد سپاه و دهنر آرد و پنجاه دم  
 بجای دهنر آرد و بانصب هر یک پایی داد و شش سبط رفتند نمود که

بی استیصال و کشته شده ایشان هیچ شریف و شرف اقام نماید و استیصال  
 القاب و خطاب یافته لقب فیض الشرف و پس او در وقت سوریوس حمل  
 و صفت سالک بود و ولدش در پطیس از افریقه بزرگانش کثیر و قوم بود  
 بعد از آن و اهل سبط گشتند و او خواهرزاده اگر پاد و در سبطوس  
 سوریوس قوانین او خدای سوریوس او را اهل سبط کرده و کورتر سردینا  
 ساخت و از آنجا سبطان و کشته شدند بر طور شد پس سردار نعم حارم در بریا  
 کردین ابلت یافته از آنجا بنویس یافته بخونی حکومت نموده بامارت  
 سسی سقر کردین و کونسل شده حکومت نام لکر سقعه الکوم یافت  
 و ما جو لیا مطن اسباب سفار مرا که خزار و جیسوس که اکالا که بید و لیس  
 جبلیان نام و در و خرافات یافت و یایع بعد از آن سوریوس در باره طلب  
 از وفات چنان خاص سقر کرد که مادر ام سلطنت و کلینی رعبا عاید  
 انقضای بعد از نظام روم به تهیه خود ریاست پرداخته بر سر بحر لکر گشتند  
 و ایلیانوس نایب کونسل سر باد و سر کلایا بقایا سوریوس آمد و بکشت یافته  
 بقتل رسید و عقیده که نیکو به بحر گوسند پس سحر از افلاک بقایا سوریوس گشت  
 و قریب بلده سوس عامل سفیران اتفاق افتاد بعد محاربه و سحر لیس هزار  
 بکشتن داده که بخت و در انشای که بزرگست لکریان سوریوس سپهرش  
 بقتل رسید سوریوس سحرش از راه سرطوم مردم فرستاد و سحر طاع اندبار

پرداخته از زرات که شست و او سر میان داد و اما آن و اعرابان  
 اخراج کرد و دو قوم باز غلبه آورد و میان را که در آن بدیده بود  
 فضل آوردند و دیگران نیز غلبه داشت کرده به هم می پیوستند بعد به سوره  
 جنگ با بسیاری شرافت لیکن آنها را نفاق و شرافت ساخت و معارف  
 آن حکما بیان نموده ناخت کردند و سوره یوسف میباید این شرافت  
 و سال دیگر به واسطه نیز طیوم پیدا کنند و خروج ساخته سپاه آن عباد  
 مغول و سکنه را اسیر کرده با غلامی فروخت و حصار را بر زمین پراشت  
 و جزیر دم و سنا و معارف آن زن و اطفال همه قتل آورده اطفال  
 او را فرو گرفت بعد از آن در بلاد شرقی مسالمت میفراخته خواست  
 که سلطنت در خانه آن او باشد لهذا اراده قتل البین یوسف که مدیام  
 پوشش جو با یوسف او را خطایب و مانده بود کرده خطی برای کشن او  
 بنیت نوشت و البین یوسف خبر یافت و لکری قوی فراهم آورده روم  
 استقلال زده در حال رسید و آنها را که روم نامور با و محض شدند  
 بعد یوسف بدین خبر از مشرق روان شد و سیمط البین یوسف را که  
 دولت فرار داده لقب قیصری به پسر بزرگ پادشاه دادند و سوره یوسف  
 وسطه نشان اراغس که آهسته قریب به افسر رسید و افسر یوسف آغاز  
 هزار داخل اطلی کردید و قریب آن مس لاف می طوفان دست داد و جنگ

مسبب اتفاق افتاد بالاخر شکر الیس برین باب نیارده میدان کرد  
 که بختند و الیس برین بختانگی از رویان رفت چون حفظ خود را  
 مود و سوزش جدا و از برای اسپان پامال کرده در رمی آمد  
 و سرش بر دم فرزند و وزن و فرزندانش را مقول ساخت و نامی روشن  
 او رب ادرابا فرزند و مرد و هلاک کرد و مانند سلام هر کرا در دست  
 کشت و چند ماه در روم گذرانید تا هر دو پسران رو از بلاد شرقی  
 شده از سر با گذشته اگر سوزی به را خود گرفت و از اندلس پاریس  
 بیک خود برکشند پس در روم و سلطنت رسید آنرا مایل بی جک گرفت  
 و از آنجا توبه کلبه نون کرد و به قهر محاصره شد بدین خشت و مصر  
 زن و مرد با رسیان را سر گرفته فروخت و بدین خبر بنیاد او را با کفر  
 کبیر پس لب دادند و این را قهر و کینه نهاده چهل و نه روم و یکصد  
 و نود و هفت بهج بوده و قایم مالی دیگر سوزش از دوبار بر طبع هر  
 تاخت کرده بعد گشته شدن بیاری از مردان کار محاصره گذشت  
 و مال دیگر از قتل و غارت آن سحر گذرانید و عید غلبه لایت عهد به  
 سلطان خود را که چاروه سال بود داده با خود کونسل ساخت و مال  
 دیگر بر عرب یورش کرد و از آنجا قلیطن گشته و بهب بود و نصرا  
 گزید و از قلیطن سرور و بعد از آن ولایت با کندیه آمد و از آنجا

روانه روم گشت و کهنه بر رفیع رویان نشاندن سپاه در عایا  
برداخته خلعت پیر اوم خود خط داد و پیر منتر خود کراکالا را به پاپیلا  
دختر وزیر اعظم خود پاپیون پس که خدا کرد چون درین اوقات وزیر  
فوت بسیار گرفته بود کراکالا با شارس پیر در شکام دخول داد و در بیت  
سلطانی حبسه نقل رسانید و پادشاه با نظام توانین انزعاج مکی پراخته  
سال دیگر بسیاری از اکا بر سیطره نقل آورده و سال دیگر خبر فساد  
بر تانیه رسید لهند اسوریوس اراده یورش رمانیه کرده هر دو پیر را  
همراه گرفت و پیر خود و خود محیط را طری بون لقب با عظمی شست  
اول سواد رمانیه گذرانیده استخلاص نهاد و یکبار در شالی را سحر کرد  
سکه انجا را زیر برق آتش و آب سیر گرفت بالاخر کلید ایوان فرخت  
نیز رفتند و سوریوس از بختا جو دیواری کشید لیکن بر تانیه شالی  
رویایان بنوده با لهند سوریوس چهارم ماه فروری سنه دومه یاز  
بیج همد و تنجاه دین اوم بمر شصت و پنج سال و نه ماه و شب و پنج روز  
سلطنت همد و نایل و شصت ماه و سه روز و در پله رک عمر مرد و جد او را  
سوزنه خاکسترش را کراکالا و محیط بمران او بروم آورده در خون ساق  
رویایان او را از غذا یان شمرده اند ذکر اکا چون کراکالا از لطن  
مری و محیط از لطن بویا بودند کراکالا خواست که محیط را بکشد او خبر



یافته با خطا برداشت هر دو برادران با کمک های جداگانه راه  
بفرستند تا اگر در روم رسیده اند بعد از آن جنگ میان هر دو برادران  
افتاد و محیط در کن را دورش بویا گشته شد او در آن وقت سیست  
سه ساله بود که کالاه است چهار سال پس که کالاه و دیگر برادران که گشت  
و دو نفر از باغچه و هم هر یک پایی داده گفت که برادرم محیط برکن  
حمله آورده گشته شد لهذا پاهیان او را با دشا به بالاستغال کردند  
پس که کالاه نام شب در سحر گذرانید و روز دوم سیست رفت و از آنجا  
به بیت سلطانی گشت و برادر خود را بجل نام مد فون ساخت بعد از آن  
سبازی را نقل آورد و غایب سال دیگر پادشاه از شهر بان شهرم شد  
بطور ادراکوس بلا خط نام ملک برآمد و در سال سوم بطوس حال  
رسید و اینجا ظلم بسیار از مردم کرد و سال دیگر بروم گشت اندکی  
قیام در رزمه که قوم کاملی و ایلمانی و غیره اقوام خرمن سلاح گرفته میدان  
در آنجا بحر سبب مالک خلفه روم میروا خشنه و کالاه برادران  
شناخته و لیری بسیار کرد که سبب بی زمین میخوشن صلح خواست و صلح  
بسیار پذیرفت بعد همگی اقوام خرمن از دوزر با خوانند الفرض با این  
سالم نموده لقب یعنی کوس الهالی یافت و سال دیگر خرمن نماد گشته  
اسیانه برایشان ظلم یافت و از آنجا بطوس شناخته با سیار رفت

و در بر غاس رسیده و از آنجا با لوم چند سانه امار طوای و مقبره اش  
 زنده از آنجا به کوه را پیوسته فغان نمود و سال دیگر از کوه بابا باطل که  
 شکرتند چون که در آن ایام غار بیان با خود با جادوت میداشتند بر پا داشتند  
 اسیر چون دایره را بچید اسیر کرده از آنجا که توبه اسکندر به کردیم و چون  
 آنجا آمد که چون زنده رانشتن بود و در بنار رسانید و پنهانی بها کردند و  
 داد نماند که کرده غذاهای آن مردم با راج نمایند پس لکریان بنیان  
 بسی را بغیر آورده پس بعد از آن اسکندر به باطل که برشته اراده  
 جنگ با پارسان نمود برای جلد تقرب جنگ رسول نزد اردوان  
 پادشاه عراق فرستاده و خورشید خواست و اردوان پذیرفت  
 و آمدنش بکام خود داد و داشته جمیع کشت که او را بکمال خدمت  
 تلقی نمایند و خود بلا قات فیض رفت که اکالا لک خود و فرمان داد تا بر  
 معکورد و اردوان رنجیده همه را بغیر رسانید و میان ناخه بسیاری بل  
 کشند و اردوان طبیب بجات یافت فیض سر پا برشته حال این در  
 بسند و شست و لب پاریسی کوثر یافت و باطل دیگر که بر سر اسیر کنند  
 که چار شرف بود بغیر رسانید و او همه ایران گفت که این کار و عالم  
 همه کاره و علایق را بچین خواست یعنی با او معاهد کرده و دست می کشند  
 تا آنکه روزی فیض در حاجت از مدیا به نغمه بکل قریب کوی بود

ساده میگرفت چون بالای کوه رسید بر طاس نام از اسب فرود آمد و نشست  
 بر آن کوه رفت و خمیری در شکم پادشاه فرو برده بعد از ترکش که کسی آگاه  
 نشد مگر رنگی که بنظر خون آلود و کشتن دیده به برزد و این و آن در سینه  
 نهضت و صفت و پنج روم زود عهد و بنده هیچ که عرض می سال سلطنت  
 شش سال در دهانه و چهار روز بود و ذکر کریم و باد و بوس  
 بدست که اگر کالایه و زنگه بر آن در بخوبی بنظر آمد و روز چهارم  
 که انبوس را با بوس و باد و بوس پادشاهی گزیده انبوس و بوس  
 دادند و او خطی بسینه زشته با ایشان عهد کرد و این او بوس  
 که بوس سون فیا به صف مار بطنا عرف الحمد و در پنجاه و یک  
 سالگی سلطنت رسید و متارن آن اردوان پادشاه فارس با شام  
 مذکر کالایه با جماع عمار کرد و آنند داخل ممالک مختلفه روم شد و مکرانیک  
 برای استرفای اردوان تمام ایران او را باز سولان خود فرستاد  
 معالو خواست اردوان پذیرفته بار و بیان و و جنگ کرده بسیار  
 نقل رسانید و مکرانیک در جنگ سوم پنجاه هزار و ده صلح کرد و خط  
 او را بدین کار پارسیکوس لقب دادند و او را در میان را بنر ساز داد  
 پادشاه شان سوران و کزاشن را منی ایشان نرم کرده با آنها که گشت  
 و تو آمدن بکوه و هدیه با بایانوس طوبی بوس خروج کرد و سپاهیان

او را سلطنت بدو گشته در یوس الفوس لقب داد و زکرا یوس بدین خبر  
 بادا و خود از انظار یک بر آمد و در دشت سر باد فونسیا لانی حکمین  
 اتفاق افتاد و جنگ صوب دشت داد و زکرا یوس کشت یافته با سپر خود  
 باد و یوس بجانب عراق گریخت و هر دو دیر شده و گشته نهصد و شصت  
 و نه روم و دویست و چهار روزه هیچ تغیر رسیدند سلطنت او چهار روزه باقی ماند  
 که نوکر یونانیوس قیصر بدقتل زکرا یوس آشوبه داد خود و سپاه خطی  
 نوشته در خواست قیصری نمود و یونانیوس بسیار همام ملا و سرفرا  
 این مقام داده و ده روم شد و چندی در سلطنت مقام کرد و در اوست  
 چهار روزه سال مرد داشت که زوین و شکاره و ماجربان و ظالم و ناجوانمرد  
 و شرف بود و متان در بطونیا کز را بنده و اغا زهار و دیگر کمال مرحت و در  
 روم رسید و با و زوین و دینار رفت و همگی اقیاب و در حصار روم  
 ساخت و در کونسل دوم اوطلی جان یوس را شرم کرد و انید عبده الکبا کو  
 کونسل شریک قیصر شد نام الکندر پسر یوس بر خود گرفت و بیان هر دو  
 نزاع افتاد بالاخر غلبه یونان در گشته روم و سنجیح بر شمرده ساکی عبده  
 سلطنت در سال و نه ماه و چهار روز گشته شد و الکندر قیصر قیصر  
 قبل از گشته شدن سوفالوس الکندر کونسل او در عمر هارده ساکی باز  
 شده و از سکر و دینار رفت و لقب الفوس یافت و او پسر لولیا مایا گشته

بلده اگر از فوسما بود و پدرش در ایام طفلی مرد و مادرش زینب کرد  
 در زمان کریم عالم بود که در لایقین بغداد هجرت داشت اکثر علوم  
 مخصوص کسینی آموخته بود که در تمام دل موجود و با مرد و زن و در ابتدا  
 بشوید مادرش با مادر عمه اش ساسا نزد و بنظر او کونسل برگزید  
 در قایم سال دیگر سلیمان امیر دختر بی بی بوس کونسل نکاح آورد و تمام  
 سلطنت در آرام بسر برد و در سال اول او کله دی نمایان و نفع  
 نکرد بدین یک سال در شیر سلطنت عارف را بجای تاه کرده بادشاه  
 پارس شده با کسر بسیار بغیرم انشراح مالک شام و خود روم بودی  
 و کرد و بی ایستاد و در این دوم در سوبوطا میر باو ملحق شدند و او  
 به دولت سوبوطا میر و سوبایا اسیر ساخت و در سینه پنهان و مفاد و جاس  
 بر روم برین نظر آتاخته بسیاری را بکشتن داده بلکه خود بکشت و در  
 سال ششم اکتدر بر بطور مالک بر سر در خود نورش کرده در حضور  
 قیصر شدند و در سال دیگر با همیان در اکثر ولایات سیاهان خوا  
 نمودند و می کردند سوبوطا میر در خود بکشتند و سیاهای پارس شدند  
 و آنها که در سر بالو دند و ملابین پس را پادشاهی خوانند او خود را  
 فرات خلی ساخت و فریب روم بر بطور بیان گفت و انچه بدست را  
 بغیری برگزیدند و او چنان چنان که بازگسی او را ندید لیکن اوین

بکشتی

کبکوس یکی از سبط خود را پادشاهی برداشت و گفتند که خبر یافته اند را  
 شریک خود کرد و ایند مقارن آن جنگ در جرین آغاز شد و خوابان حضور  
 پادشاه کردند و گفتند که حکومت لشکر کبکوس بر و چون او کار پناه بداد  
 از زمین بر جنگ انکار نمود و مغول شده نام عهد الکنده در شهر خود  
 برده و دست جانشین خود گشته شد و قایم سال دیگر فیصله بار دوم گرفت  
 و درین کار سوس بار دوم گرفت و درین سال دوم سوس الکنده  
 در دشت با بکان با لشکر کران بر ملک متعلق دوم بوزش کرده و سوس با سوس  
 گرفته اکثر مالک سر بار امانت انداخته و سوس با سوس با سوس با سوس  
 و طر با سوس و در سوس و سوس و سوس گفت که بی هیچ جنگ در میان  
 و در ملک انما من و من خدا را پناه داشتن مناسب نیست خطا اردو شیر  
 آتش بجال نماند و در دشت سوس با سوس با سوس با سوس با سوس  
 و اخل کیا و سوس کرده با سوس با سوس با سوس با سوس با سوس  
 آتش اردو شیر را راه بوزش با سوس با سوس با سوس با سوس با سوس  
 و آغاز سال دیگر با سوس با سوس با سوس با سوس با سوس با سوس  
 فرستاد و لیکن مانند سابق بوزش با سوس با سوس با سوس با سوس با سوس  
 الکنده بر سوس با سوس با سوس با سوس با سوس با سوس با سوس با سوس  
 که با سوس با سوس با سوس با سوس با سوس با سوس با سوس با سوس

شکار و شیر سوئی پیاده که بعد می هزار سوار و نه هزار عرابه سلاح و  
فیل سوار نیز اندازید و از بعد مقابل سکت برار و شیر اقا و دو نام سوار  
عاریه بنعلین شد پس الکندر با نطایفه برگشت تا سال دیگر باز همه جنگ عراب  
ناید لکن در آن هنگام خبر یافت که سرسان باز با و ت که زمین بکام و با  
در آمدند و از شیر اگر سکر العیب پایانی از و قات جده اگر دهنده الکندر  
بر و هم ما و ت کرده و قرا و ناخته داخل شهر گشته از اینجا خود به چرخ شد  
و دشمنان که از ر و د و ب بود کرده بود و نزدیک الکندر بکام خود  
برگشته پس پادشاه بعضی عمارت را در غالتن زد و در آن هنگام  
بکسیر کات که او را الکندر بکام جان عاکم بعضی طایفه از بنویان  
کرده بود و در و نیکه فیصد و بیست مقام داشت و قبلی از مردم ترک با و  
بود و بکسیر فرصت یافته الکندر را گشت در سینه روم و سیدیم عرش  
بیت و هفت سال سلطنت او سیزده سال و نه روز بود و ذکر کسیر بکسیر  
نیمه چون قتل الکندر موجب اغیار عاکر کرد و عاکر پنهان کسیر بود  
پادشاهی پذیرفتند و بقیه چون کسی را مقابل و عاریه او پذیرد هم او را  
برگزیدند و بکسیر بوس با ایشان عهد نمود و پس خود کسیر را فیصد و بیست  
لقب داده خود را شریک او نمود و بدین کات و مادرش نشان بر و ت  
رسید و بکسیر که و ای الکندر را قتل ما و خراج نمود و عاکر آن بکسیر

کونسل از اکابر و اعزّه مردم سپاهیان قدیم الکندر را با خود متفق ساخت  
 و اراده قتل فیض محمد چون کار ایشان ظاهر شد چهار هزار کس برین هیئت  
 قتل رسیدند بسیار کشت که اسرونیان که در کار سپاه بودند با قوت  
 کرده فوار طین پس را بر خود سالار کردند لیکن در غضب مرد با قدرتی  
 که باقی این فساد بود و بجهت فوار طین در آمده مراد را برین ترکشیدن بود  
 جایزه بسیار یافت قایل سال دیگر کشیدن لک کس کشیده را بعد از غارت  
 شوازه یافت ملک ایشان را ناخست و ناراج نمود و از اینجا با بر قوم غیر  
 بمالک و دهستان و سرطیان لک کشیده را ایشان غلغلهای شوازه یافت  
 و حدود ملک مردم بحر رسانید بعد از آن اکثر ماکل را ناراج کرده قلع  
 آغاز نهادند اعموم بناوت قایل اول آغاز طینان در افریقه که خود با  
 نائب کونسل از بیار سر پادشاهی برداشت و او در آنوقت مشتاق سالار بود  
 که خلق او را بقلب با خطرس ساختند او آه در دیده آورده گفت که بقیه  
 عمر را در سکنش بماند و کسی را نکشند مردم بماند کردند تا چار او را با بر خود  
 که طبع این از اینجا بر عاید و بسط زدم سر کردند نوشت که مرا بزد و فیض  
 کردند و بسط بر مصل و خواست خورد و یان را فیض و هر دو کس را زمین  
 قرار جافند بخت کس را بر کزین نه اطراف اعلیٰ فرستادند تا راه بر زمین  
 بنهند و او را آن هنگام در طبرستان شرط بود که خبر مردم را فریاد رسیده اند



منوچهر اعلی شد و کهنه پوس عالم بار پنهان را با لکری کرطیخ قشاد سپرد  
 مردوبان بنقابله برداخته بعد چنگ صفت شده شد و بدوش خود را بگوش  
 و خیزرک خود و بان مردم را در محیب نکل انداخت چون سینه خلق  
 تاب غلم کبیرن نمی آوردند و بپا نوی مل بین پوس را مصلحت برداشتند  
 لیکن کلدویش و پوپا نوی کمنوس نمایند از اوساط الناس بودند و بپا  
 کما پوس ملین پوس از خاندان عالی پیر پیر دوم خیزرو بان را که در  
 سال بود و در الاماره خارج کرده به بهیه حساب بنقابله کبیرن برداشتند  
 و خاک را از اطراف فراهم ساختند و سینه با حکام شوارح اعلی فرستادند  
 و با جمیع مردم و از وفات فرمودند تا بروقت معا و نشت کبیرن نمایند  
 و کبیرن بجاتب اعلی صنعت کرده از جبال البرین بنقابله در گذشت و در این  
 تباراج برداخته بود که کبیرن آنها را نادید کرده قریباً گویا کبیرن  
 بجا مرده برداشت مردم اینجا کلال دلبری داشتند و کبیرن بجا فرستادند  
 سپاه بلب نقدان از وفات بود کرده بنزد خیمه کبیرن در آمد  
 او را با کبیرن کشه مرشان مردم قشاد و نه مصلحت او در جبال و حدود  
 بوده ذکر بل با پوس مل بین پوس هر دو بلا نراحت پادشاه  
 شدند و او نیز حکام مرگ کبیرن قریب روانه کرده بعد و آن خلق دوم شدند  
 هر دو ملاطین بفرز نام حکومت کردند و در هر کار رضای خلق و سینه

بختند و بیارنگدشت که قوم کرلی از ذوب گذشته ولایت بسیار  
 نامند و کات بطرف سکاکیان در حالک رودیان در آمدند و بارسان  
 حاکم شرقی را خویف کردند لهذا افراد را یافت که گیسوی بر پوشش بارسان  
 و جل میناوس بر سر کرلی شاید و موردیان در روم ماند و دام تهیه  
 پوشش بر بطور بان کنگ بود کرده هر دو سلاطین را بغیر رسانیدند  
 سلطنت ایشان یکال و دو ماه لغو بود و ذکر موردیان قیصر و شاهی  
 لشکریان هر دو قیصر را کشته موردیان را همراه گرفته بعلکه آمده و در آنجا  
 بر داشتند او در آنوقت سیزده ساله بود و سبط او را بر فراخ اند در اول  
 بدست مارپوس و جیره افاد آنها غریب مردم نیک را از ان دولت  
 راندند در سال دوم جلوس اوسبی بانوس در افریقه  
 بغایت کرده خود را بپادشاهی برداشت لیکن حاکم با سبطاه طاب را  
 با خراج باغبان پرداخت و سال دیگر موردیان سبیطا ابقوین  
 و خرمیلوس را بکجاک آورده مخاطب با عیون نمود و دفاع سال دیگر  
 شاپور پنجم شیر پادشاه پارس سو پوطایه را سخر کرده خرابی بیاد  
 در سر راه نمود و بعد گرفتن انطا که اکثر ولایات را نامخت و بسیاری از  
 رومیان شایست او که نزد موردیان بعد حکم اقتضای مصلح بانوس  
 پستور ساین بر کات پوشش کرده در ولایت بسیار کات سزایان

ظفر یافت رد الائی حذ بار غله آورده بصلبی رفت و از طریس سپاه  
 گرفته داخل ایستاد و از آنها بریافت و بعد از پیوستن در اکثر  
 سوارک بر فارسین نهضت یافت و بنا بر روز شنبه با لشکرش به یک آبادی  
 گردید و تا بطنینون قناب گرد از نوع این قناب سینه او را اجازت  
 فرمود و از میلوس سال دیگر از جهان رفت و ششمین پسرش میلوس  
 غور و بان داخل مالک پاریان شد و پسر ایچا سی میلوس لقب فرمود  
 در سو و عاصیه بر بنا بر ظفر یافت بعد از آن پس افواج را و در غل بن بران  
 آورد که پسر با غور و بان شریک سلطنت باشد و رفیقان پسر در سنه هفت  
 و نوزده و روم و در حدود جبل و چهار سیم طور و بان پسر نوزده و سلطنت  
 بجمال داشت ماه برمد و باطل فیل آوردند و از پسر پسر رولس  
 بر سطر از عرب سطر نامنی تیرنی اسیریل در غر جبل با کی سلطنت رسید و خود  
 که هفت ساله بود برمد نمود و خود شریک او شده و اعلیٰ سبط ششمین ملک غور و بان  
 زنده خواهر بر محبت باطلی کرد و با فارسین صلح نموده سر بارکت و از آنجا  
 روانه روم شده داخل شهر کردین خوشنود غی غلش و سبط حاصل نمود و بقایم  
 سال دیگر بر کردی که بسیار آهسته بودند و در دجک برایشان بطنینون  
 و صلح بر ساخت و یک شان باز گردانید و سال دیگر امیری و از غل  
 آینه پسر خود را خطاب غلوس داد و در سال دیگر عابای بلاد شرقی از راه

خج کران عاجز آمده بجاوست و زید ندما بنوس را بر خود سر دار کرد  
 بعد چندی کشیدند و حالک بسیار بپوشنا نیز بجاوست و زید ندما بنوس  
 را بر دوشی گزیده غریب بغفل آوردند پس غلبه و بنوس را ابلت  
 بسیار بپوشنا داد سپاهیان او را گفتند که اگر سلطنت قبول کنی ترا  
 بکشتیم طبع ازین خبر آگاه شده پادشاه تمام روان گردیده بجاوست  
 رفتن یافته کور و تارکنت و آنجا کشته شد سلطنت او بخیال و چنده بود  
 دین جمعی در مدین پادشاه شایع شد و گویند انصار را از گرد و بنوس  
 تبعید کرد پس و بنوس اول از طرف پناه پس از جانب خلق  
 و سبط پادشاه شد و آنوقت پناه و هفت سال عمر داشت بود و او را  
 بعد مسرور از پوشنا بود پسر زرنگ پادشاه و سه پسر دیگر از خطاب  
 قبیله داد و قایم در آغاز سلطنت او قوم کاند بر حالک رویان  
 باغضا هزار مرد و ناخه مجامعه و کور یوس از سپاه پادشاه پسر  
 کتان خود را بر سر اتان فرستاد و او سی هزار تن از ان کرده کشته  
 قبیله را پادشاه کرده پس که حاصل است بیان بسیار و طریس گزاید عبده  
 کند پادشاه آن قوم بکشتید و دیگر پادشاه متقل برده ارباب سردس  
 بسیار شده و بجهت بسیاری از کشتن بغفل آورده شانزده در سپاه پناه  
 برد انجا کینه و طریس را ناخه بسیاری از نادر دینا که در حکومت بر کور

برادر پادشاه مال بود و فرو گرفت و بر یکسوی بجای نهاد با امداد موفق  
 شده خود را به قهری کردند و اسیرین با شجاع عجز انعام یوار شهر برد  
 بقا بدشمن روان شده و در جمیع سارک بر این ان غالب آمده از هر دو ملک  
 روم خارج کرد و بر یکسوی دشمن دولت قرار یافته گشته شد و مغرب گشت  
 بنجد بدشمنان نزد او خسته گشتند بیک پریشانند و اسیرین باز بر اینا  
 یافت چنانچه هم ایران و قاجار روم را باز دادند بشرط راه دادند  
 ملک خود لیکن و اسیرین را ده برانداختن و ماران خود طرولیا و اسیرین  
 اسکر فوی بر راه اینان فرستاده خود را به نجاب برداشت و برکنار  
 و بوسید و بیک ده پوست گان راه خود را بسته یافته جنگ صعب  
 کردند و اسیرین پدر خود را افتاده دیده گشت و اکثر کشتند  
 و آنچه از رویان زنده ماندند محلی غایب پس پناه بردند و غایب  
 بر برگ و اسیرین با بر نامفهمه چنان دم بر کار و سپاهیان کرد و او  
 بلیفت بر گزیدند و غایب پس به بجای انعام و اسیرین و کشتن مسلم  
 سلطانه با گان نموده خارج هر ساله بفرقه پسر نموده و بپاوس فیروز آمده  
 بر دم گشت و در آنجا حاضر و در دواج دین عبوی برداشت و در اول عهد  
 او شد بد در مالک روم شایع گشت و بلای قحط در پیش پریشان شد و اکثر  
 انطاع جنگ روداد و سپاه اسیرین قتل نمودن گرفته طغان و مرزبان

غنای اصلاح پذیرفت و قوم کات و لورالی و کرمان و رعدان  
 که برکنار و لوب سکونت دارند در سیبیا و بنیاد اخل شدند و سکاتان  
 در سیبیا بنحند و قارسان در سرناخته افلا که فوکر فتنه و اسبایان باکم  
 سیبیا دشمنان غالب شده برگردانیده و برگردانیده و خود را بر سلطنت  
 برکنار و غالیوس ازین خبر مضطرب گشته و از نو باس را با افواج غالب و برین  
 فرستاد لیکن اسبایان او را فرست با جناح ها کردند و دست باطلی  
 خرابید و در انظار انا و طریقی کس و وبل روم رسیده و آنها با غالیوس و برین  
 و سیبایوس مقابل شدند و کرا غالیوس از ویدکان گردیده او را در نظر  
 اسبایان کشته اسبایان پادشاهی کزید بر سلطنت او کمال شورش ماه ذکر  
 اسبایان بر سلطنت خطاب یافته و همه اخراج کات اطرلس و پاریان ارسو  
 بو طایفه را برین گرد چون افواج برین و غالب بر کردگی و در این بر و غالیوس  
 می آمدند و در بعضی این خبر شنیده ازین ناحیه اسبایان را کشته عرش  
 چهل و شش سال و کوه شورش با چهار راه بود ذکر را بر سلطنت از نفر در راوس  
 نمانده برین را خطاب بفرستی دادند او را از اکابر روم و جمیع اخلاف  
 حسنه و خوبی و به داری و لکر گشتی منسوب بود و اندای سلطنت و تحفیف  
 سون و خراج و جریه گویند و بر خود غالبین یوس را شریک گردانید لیکن در  
 اطراف مالکا و باغبان و خوارج شورش کشته و برین و فرنگ

در غل بریده و در ای کامه در بیان و بسیار و طریق و نقد و بنا و بار بار  
از میان گذشته سلب و کپاده بسیار گرفته بود و نیز از میان طریق  
یعنی فریب منظر نزدیک یعنی سکنه و در سلطان و سی بر بنجه طریقت و از این  
و سال دیگر و منی اول از غالیوس و بعد از برده و پس گفت خنده و از این  
حاکم الکوم و طریق کان را از ان نواح رانده می از آنها اسیر گرفت  
و نوب قناب کرده بسیار گشت و غیب بسیار یافت و در همان ایام و پس  
بر سر طایان و نوادی نظارند و قانع و درین شان شاو و پادشاه و پس  
نام امینه و نصیر و حران از سواد و طریقت گرفته نام سر را ناخته انطا که را  
تبعیت آورده کی را پس را حاکم طای و مقومه کرده با فایم بسیار بار  
گشت و کی را پس لغت فیری و زان بعد غلط و خود نهاده شام  
اکثر دلا بات شرفی گشت و معارف آن لوران و می از سکا طای در بحر او  
یعنی بکسین گذشته اکثر مالک با سفوس و با نظوس را ناراج کرده و  
سپاسند و از آنجا خوب و بسیار کسین و بسیار و آب و نر و ساد و غر  
اسعار پیدا خنده با فایم بسیار گشتند و در میان و پس حجت اخای و از  
فنا و از روم و نیز نظوم گرفته انطا که را با نظوس ساخت و از آنجا بسواد  
رفته و با بر مغال گشته و نیز رزان مصری از نواح تنار گشتن و از شهر  
یکم از و شت روم و دود و نجاه و شش و پنج اسر را بر کرد و پس و چند

در آن دبار بخت گذرانیده مرد و شاه پور نوشت اورا کشیده موی  
 ایناست به در یکی نهاد ایبری او در معاد و ششم سلطنت واقع گردید  
 او میروی بود سه سال و بقولی هشت در ایبری گذرانیده ذکر غلبانوس  
 بعد ایبری پدر بر جمل و یک به استقلال پادشاه شد و بجای انعام پدر  
 اسیران اقوام جرین تا عیزه را بغفل رسانید الیانی و فیک از مرطبا  
 که شسته داخل اعلی شده نادره از تاراج کرد مردم بل بر الیه غلظه را بر  
 آتش و بگر کشیدند و نوادی و سرطبان سی از و سیاد و بنو بنادو  
 کردند و دیگر اقوام بر بره در کسین اگر افطاح را بفرست آورده  
 غلبانوس که در اوقت در حال بود بجایت روم گشت و دشمن را از  
 اعلی براندنا آمد اقرب در و اوقت باشند و آنها که بر و سیاد و بنو  
 نسط بافته بودند باز مرطبا نسی کشید بافته گشت و برین حکام آن  
 جینوس جزو را در یونیا پادشاهی بود داشت غلبانوس بر سرش نشاند  
 علف بافته مغزل ساخت و یک قویان داد و نامرکز سبب را قتل کند پس  
 آنها که بجای بافته در غلبانوس را پادشاهی گزیدند و او غلبانوس بر سر  
 طبان غلبانوس یافت لیکن در اقرب ایام بردست لک خود در سخری بر آورد  
 در آنجا که کوکبی رفته از سکنه انجاسیل و اینوس را از حال بیرون کرد  
 بحال مردی ملک را از دناج مادام این فساد در حالک غلبانوس



شاپور پادشاه فارس بر دلابات غربی فرات بگوشش کرده سو طایه  
 و سر باو بلیس با و کپا و دیار اسخر ساخته حاکم قبا را بر کردید و چهار صد نفر از  
 سکنه آن دیار را بقتل رسانید و در آن بلاد و دیوان بعد اسیری و از آن  
 بطیار اسیر و دی کزیده بود و در طایه بالگر بجا بدشاپور بر داخته بعد  
 حرب موجب محقر بانه فقام و اسیران خود باز گرفته بیاری را اسیر کردند  
 و در میان آن اسامی رمان شاپور نیز بود و در طایه ای مورناس  
 بود که نامش در تاریخ آن عهد ثبت است که در پارسیان طغر بانه  
 معظ مالک شرقی روم میزود پادشاه طغر خطاب یافت و غالب گشت  
 و در احاکم نام لکر روم در شرق ساخت چه سال شاپور در آن مالک  
 دیوان خارج کرده و داخل مالک پارسیان شد که شاپور دیوان را داخل  
 توان ساخت و فایح درین زمان که انوشیروانی سر پادشاهی بود  
 بطیار را به دار خود ساخته هر دو پسر از شرک خود خود بر پارسیمان  
 بگوشش کرد و در ایشان که طغر بافت پس بر پارس که خود را پادشاه  
 اقبال ساخت و سو کرد طایه بر داشتند و دشانت بکن طایه از دست  
 سپاه میان فرساده و انوشیروانی سر عهدی بردست روم خود مغزول  
 شدند و فایح درین ایام که گرانیزد سلطنت مالک عربی بکعبه گشته بود  
 لشکر البرکوم را بر پارس را خود کماله پادشاه خود کردند و ابرپوس راست

بعد از آن شد و بیلان را بتصرف آورد و غنیمت های و حلات غیر  
 متعارف را نیز یک خود ساخت و به او و اولادش بول نمود که او از این  
 در حال حکومت داشت و غالب بنویس درین بولش بهر خود کلا و بولش بحال  
 گرفت و چند سال در جنگ گذرانید و بسید بنویس و بکوبین بولش را نیز یک  
 خود ساخت که او در مثل طرابلس و در جوانی الطرابلس و در او  
 در مثل کسبایان و در بیزنسی و سمارت و بخشش برینا کس و در شیری  
 و خرم سور بولش بود لکن از اتفاقات درین طایف از نظر سبایان  
 افتاد که به از ابانوس که در سطر سطروری بر داشته شهر را خراب کرد  
 و بهر تغیر رسید و قایم سال خیم کونسل غالب بنویس که عام الشافوت بادشاه  
 رویان بود و چند روز اقیاب از سر این بابان شد و نهایت تاریکی ماند  
 بعد از زلزله شد به لاجرم که در دود و دمار و دمار و دمار شد  
 تا زمین از چند شکافت و بی از غلایین بیا کشند پس از آن بوطیان کرد  
 اکثر اعیان بیلان بر دود و طاعون موجب در کرب و غم و غم و غم و غم  
 چنانچه پنجم از مرد و بر بکوز و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم  
 در کسبایان داخل گردید و اول طریس گرفته با غم و غم و غم و غم و غم  
 و کرب و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم  
 در همان زمان کسبایان بر کرب و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم

خاست نموده بیکل و باز از برفانوس تاراج ساخته طرای الطوم را مانده  
بختام بسید از پیاطلا گشته بکج خود رفتند و قایم درین هنگام مکرانوس  
بانظام هر بار دانه پیر پیروزه و فیلوس را با طبعی حفظه و لایان تاراج  
گذاشته تا چهل و پنجاه مرد و پسر کلان بکج اردو بوس صاحب الموم  
و عالموس در روم روان گشت و اول با افواج اردو لوس بر جد و طریک  
مقابل گردید و بعد بکج صعب بود پس خود بقتل رسید و تمام لشکرش با محنت  
از بولوس درآمد و فیلوس پس در بکشتن در بپاسیا از سر مانده شد  
و بیطاعت سلطنت بر خود نهاد و بدادشاهی سه سال بردست سپاسی  
بجول منزل گشت در ایام سلطنت بیطاعت بیدیان حاکم الموم بای نشسته مصر خود  
شاهنشاه خوانده حاکم بسیار پیروز گشته ارا و با بوش خود لیکن ناود و دوس  
ناکن مصر کرد و را خالیوس فرستاده بود و او را اسیر کرده بدم فرستاده و بعد  
از آن خالیوس بانظام خال پیر دانه بجانب بطوم روان شد و قلع  
آنها را کشیده بکنه بقتل آورد و از آنجا بفرزدم بکشت و قابلی  
درین هنگام بطورینوس بر سر رمان طغز بافته سرخادشاهی بر داشته و بعد  
بقتل رسید و بفرز قوم باریان در ایاتاد طغان در زید با سر دار خود  
طری لنادوس را با دوشاهی گزیده و او طغز باطلوس گشته در جبهه با دوشاهی  
سلطنت پرداخت بالاخر بکشت بافته بقتل رسید لیکن باریان ناحیه با لک

پند برفتنه تا محمد غنطیطن ارادار ماندند و در افول بلیوس خراج کرده  
در سخت دور گشته شد و فاسخ و بنغمه کوفل شدن غالبیوس حوزناطو  
داخل مدد و بایس گشته چند بار بر شا پور طغز یافت و کپسون را سحرنا  
چون در ان شکام قوم کات از بکو کپس گشته داخل سپا گشته و از  
بید با مرد کرده بطونا و حوا و طرو اس و کپاد و سا و علاطه رانا راج  
کرده خنایم اسیران بیا که گشته و رناطوس بجایب ایا از پارس گشته  
گشته شد و زرش نزد بیا در ستم کتزار و چهارده روم و دو صد و شصت  
سج کار لکر بر خود گرفته یک شرفی لقب بر پاریان پورش کرد و او آخر  
سال ایا زس فریب نظر قیصری بر خود نهاده بردست لیدوس شلوب  
گشته از دست بیا به بولیا زس قبول شده بولیا زس در فوئع حال مدد  
رسی بکویت پرداخت و دین زمان و بطورین سرک نشد و سوس ایقانه  
لک در وقت آورد و بسیار کامروا مانده بردست پاهیان بغل رسید و بیا  
بجاست پرداخته فریب لکونی گشته شد و انقلاب بسیار در ملک فال وقوع  
کردید و قایم و سیم سال کات بر بطونا و کپاد و بیا و بانطوس ناخته غنبت  
بسیار یافتند و بر هر دلی از طوس بوطس گشته و در بکو کپس آمد و بنغمه ناز  
سخاین لیر کردی تا بوسط فریب بر بطوم و سوطری فردا آمد بر سوطری  
ناخته از در بنوس کرد و چنگ گشته شد و سکت یافتند لیکن بجای نهادن بلکه کرد

از با سعادت گذشته ولایت سری کوس جزیره لمبوس و اسکوا از کپلا کونا راج  
کرده و در کرکیک کوسین سرطاد لوکاس را سوخته بخریب اجا برداخته بالآخر  
از استنبان بر کردگی کسی بیس سوختن بخت باری بکشتن دادند  
و در محبت بخریب بویا و اگر اجا و ابر در طریس برداخته قانع را  
غالبوس که درین هنگام از حال بکشته بر اقوام شمالی ناخفته و را طلی ریس را  
در انکه کم که آهسته بکام هر لی شافته بر آنها نظر گشته اعدا را از ملک روم  
خارج کرد چون غالبوس اراده ساد و شاد بود و ابر بویس اظهار بغاوت  
نمود و غالبوس با یکدیگر بجانب روم روان گردیدیم او خود را پادشاه  
بالاستقلال قرار داده بود غالبوس را طلی ریس بر دوطرف ناخفته و رحمان  
سلطان محصور نمود و در هنگام محاصره بمهری خیال و سلطنت باز نه مال و غنای  
قبل بمهری هشت سال بعد سری و را بویس بدینسان بکشتار و شاد روم و  
صد و شصت یا چهار سکه شمشیر او را دشمن دولت قرار داد و در میان  
و وزیران و اعیان او را مجبور ساختند ذکر کلا و بر سرانی اسکریان  
او را در هنگام غوغا بر غالبوس بیاد شاهی کردید و بنیط شاد شدند و  
در اوقات بیجا و چهار سال بعد پس کلا بویس قریب بیلان را بویس  
ناخفته اسراخت و لکریان بی مکمل بعد او را کشتند پس کلا بویس بجهنم روان  
شد و از ما غارت کرد و در آنجا با اعدا جنگ کرده بسیاری را کشته

بقدریک ملک نشان کر نراند و قایم آغاز حال دوم کلا دیوس برکات  
 و غیره اعدا پرورش کرد و آنها سرحد و بست هزار مرد جنگ بودند و سوار  
 زنان و عظامان و اطفال که تاخت ملک و بیان می برداختند بنا به  
 دو بیان شتافتند کلا دیوس بعد از بربط برایشان یک نفر یافت  
 و سه صد هزار از ایشان قتل و اسیر شدند و دوم از سفین آنها شکست  
 و کلا دیوس ازین فتح اکتیوس لقب یافت و قایم در شکست کلا دیوس  
 توبه پرورش نمودن بود و زوئیا بر پر و دیوس که بر بعضی عا که سر سالار  
 غالب آمده از لایت را گرفته و در محوم حصار اسکندریه را خراب کرد  
 و پر دیوس بنرم افتاد و در دست زوئیا خود را گشت با شجاع و بخواب  
 اراده پرورش بر زوئیا کرد و لیکن بیست شویح طاعون ممنوع شد و بعد مرد  
 مردم بسیار لشکریان بر و بولو کرده و ب سر سوم از پنجاه و سه سال  
 به سلطنت دو سال و یک ماه و دسینه که از او شده و در و صد و شصت  
 و شش می گشتند و در از این فیصله بعد مر کلا دیوس لشکریان از این  
 را بپادشاهی گزیدند و کو بیلیوس برادر کلا دیوس که با چند لجن در اطلال  
 اگر و در سلطنت برداشته و قبول بیضا افتاد لیکن او خود را مقابل  
 از لای و مقاداده او را طغی باطلوس ساختند او شویح سری سوم  
 و زوئیه از اول از عامه سپاهیان بود و او را بن مرتبه رسید لیکن قبل از

از نظام جهان شهر پویا برکنشند بمنازل کانت که در گلشن مرقع باد بر دکنشند  
 بر دخت نا امل کانت در شب از دلب که کشند و زو بکر سر لایق  
 فرستاده صلح خوانند و از ایشان رفتار داده از انجا بر سر لایق  
 بود و بی و مر کوشی که کشند و آنها تا رایج و دخت اعلی می برد و دخت  
 بسیار تقابل فرستاده دست داد و بیاری از امد کشند از دلب که کشند  
 بعد از آنها نیز انجان فرستاده سحر شد که در اربابان شنوا شد و آنها در  
 اعلی آمد و لا اله الا الله چنانچه جنگ کرده اربابان را بکشت داده و کجا  
 در دم روان شدند و اربابان خود را فرستاد و در ده بر انا بر خیزد و اربابان  
 و نا که اربابان مساوت بر دم کند و امل از دلب که کشند و اربابان  
 بر سر انا روان کشند قبل از آنکه از دلب که کشند و بیاری از آنها کشند  
 که بر انا و بغیر ایشان صلح خوانند و پسران هم در پادشاهان و اکابر  
 خود را بر خال دادند و قایم حال دیگر اربابان از نظام پویا و اعلی  
 در دم برداخته بجانب ممالک شرقی روان شدند و غم تا دلب زو بیا  
 که تمام معروضه و طایفه و اکثر ارباب در دست و پاشند و امد و بیاری  
 کرده بود و در امد و در دست که از دلب که کشند و در دم و دخت و دخت  
 بیخ با جمیع ممالک که در الکوم و قران و امد از انجا روانه طرین شد و در انجا  
 بر یکی توام که از دلب که کشند و در دست و کتا بول سلطان کانت را با جمعی از

مرد کشنده داخل سلیمان گشت و آن را بطریق ساختن روانه کرد و بپایند طوطی  
عجایبه گرفت و در آنجا بنگاشت که فرموده بر شکر زبونی طوطی باز و داخل  
انگشت که گفت و از آنجا متوجه اسپهسالار گردید و از آنجا زبونی بایستد هم  
مرد بخاطر شرافت اربابان بر دهن طوطی گرفت و زبونی طوطی را که بخت  
دار اربابان پاشند که بپای او روان گشتند بجامه و طوطی پر دخت و در اربابان  
که کمک زبونی و حاجت طوطی را میخواستند و از زبان و سران  
بپایند که آمدند و زبونی بپایند جنگ بپایند و رسیدند بپایند و بپایند و بپایند  
و دو صد و هفتاد و سی و پنج اسپهسالار پیش اربابان آمد و طوطی را منحرف گشت  
اربابان در آنجا فله داران مردم که گشتند با سپاه گشت و مردم زبونی  
را اسپهسالار بخت و در میان آن اسپهسالار بخت و بپایند و بپایند و بپایند  
و تمام بلاد شرقی و روان فرستاده خوان آن شده اند و اربابان همان  
آن با ملک را انجام داد و متوجه روم گردید و بعد از آن اربابان  
طوطی را بپایند تمام روم بپایند و اگر در آن شهر بود و بپایند و بپایند و بپایند  
حلاص گشتند و از زبونی بار بار متوجه نمودند و بپایند و بپایند و بپایند  
و بپایند که مردم بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند  
اعادت کردند و اربابان بر سرش انگشت کرده او را اسپهسالار بپایند  
شرقی بر روم بپایند کرده و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند



بطریق کوس بود و در بطریق کوس زیاده ازین حفظ آن مالک نتوانست  
 اداخت و در زین پس اربابان تمام ملک را یک نفر کرده زوینار ادر بطور  
 سبورغال لاین متفرک کرد و بهر سر مالیه را علی جلیل در ازین به دو و  
 بطریق کوس را حکومت را گایا کشید و بهر ابرار رحم و مصلحت کرده  
 با رویان سلوک بیکویندول داشت و سیکل اقباب در روم بنا داشت  
 و قایم آغاز سال بجم بطوس و بعضی قنده در غال را و اربابان جلوتو و زینا  
 کشنده را و دسده زنده سلطان را و ارباب کز را بید و از اینجا با اکر کم  
 رفته و بسیار ادر دست دین و دهانها را اخراج کرده لکری و بسیار  
 و در دنیا کشنده و از اکر کم روانه طرک کشنده مطلق کرد و آغاز  
 سارنیه لکری بر بارش بنوده بیان سرطوم و در کجا بهر شست و سال  
 بعد سلطنت بخار و در سینه بکمر ادر و لب در روم و دو صد و پنجاه و پنجم  
 بر دست بعضی مردم کشنده شد و بهر اربان او را در اینجا درون خانه نوز  
 در این بنا کرد و در آن پناه قناتی سردی تیره برای نفرین و  
 بسبب الفا کردند ذکر طاسطوس بسبب بخور کز اربابان طاسطوس را  
 تغییر بر گزید و دولت و غم ماه دو صد و پنجاه و یک سلطنت  
 نشست چون افتاد را بود و زکود کرم کس او را ران کاد و در دین  
 کور بطوس کرم و طین و لایم بود و برفت و مغرب جرات کراوی

عظیم از سلطان بر ملک کوخس بودش که به هند از روم روان  
 در اسب سوارید و بر دشمنان طغیان یافت و رسان در سیاهستان کرد  
 آغار مسلم تیره معاودت بر او نمود و بزرگوارید کرده و در چند روز  
 جان داد و بعضی که بزد که بر دست پادشاهان خود کشته شد و کشتن در پلده  
 طروس بعد سلطنت سراسر سال ماه و در سنه پنجاه و نوبت چهارم و دوم و هفتم  
 هفتاد و شصت و سه در عرصه سال بعد سلطنت شش سال و چهار ماه بود بعد مرگ  
 به دوسوس لکریان ابررک او که دوسه را پادشاهی برداشتند ذکر کرد  
 فیصله او در شجاع و بکذات بود و سبط او را قتل کردند

اخلاقی بهر شش کردن دوسه اندیش پس که دوسه مرد و پسران  
 خود کردن دوسه را اثر یک سلطنت بود و کلان عالم و خود  
 بکذات بود بعضی مورخان او را از دلاطی و بعضی از افرقه و برخی  
 سو دوسه گفتند از ذنایع چون سلطان از مرگ بر دوسه نگاه شدند  
 داخل از کوه کشته طریس را نایب کردند و اعلی را از سینه که دوسه  
 بمقابل بر دایره نشاند و هزار گیس از ایشان کشت و لب هزار ابررک  
 و بعضی از آنکه شان کردند بعد از آن خبر یافت که ناریان بهر دوسه  
 شام خواندند که دوسه لکریان خود را بهر گری با دوشرفی فرستاد  
 نوزبان را با خود گرفته و سوطا به که محصور پاریان بود رفت لکریان

بنجر و بقیه حماره برداشتند و کربوس از انجا داخل ممالک پاریان  
 گشته ملوفیا و کبلفنون و کوخی را بلا غلبه گرفت چنانچه پاریان در آنوقت  
 با خود او در افتاده بودند چون کربوس اراد بنجر ملک شرقی کبلفنون نمود  
 رویان سر دوش داشت یافتند و کربوس در سال دوم جلوس کرد مگرین بپس  
 کربل نمود مرد و ملک مانو زمان بیست کرده و سکر و بران نمود و در جهت ممالک  
 خود نمودند در آن حال ایریوس امر بر رزن و ایریزک و پاریان و  
 یافته او را کشت و لشکران محمد شخص از انکار اراکاه نشد و او را کشتند  
 سلطنت نورمان شش ماه بود و کرد و کلباوس کیسان بعد مگر نورمان  
 لشکران شقی الفظ دیو کیسان را بلطنت برداشتند و کلباوس را طایفه  
 لب او معینت بعض بنده زاده و بعضی اراده کف از دوش بخت  
 نشد و او را بقاص نورمان کشت و قایم دیو کیسان از انچه ستم  
 ستم و عهده شد و چهار سیم در غلغلان سلطنت رعبه و زمان داد و  
 ستم به تاریخ از جلوس او کند و لغار از انکه کام جلوس حوطلان میر  
 که قریب ستم دوسه و چهل و بیست و پنج سال تا به تاریخ  
 کرده اند و در آنوقت دیو کیانوس سی و نه یا چهل سال عمر داشت پس دیو کیان  
 بر بار سیم و بیست و پنج سال بعد انجا کف زاید به تبه بقای کربن بپس برداشت  
 و کربن بپس در انکه کام اهل بر دیو کیان بپس فرسید و علوم از منصب ساقا

آمده تعاقب او روان شده بود و دست بعضی مردم خود کشته شده پس در  
استقلال یافته متوجه روم گردید و با استحکام قوانین اینجا پرداخته چون  
نهفت کرد و چند نفر بر قوم البان کردغال سرافراشته بودند پس  
یافت و در میان سال سید سالار او در زمانه خطر گشت لهذا در  
لقب موسی کوس و بر تاج کوس حاصل کرد و از اکرم بلاد شرقی مشاور  
فرمود و قلیچ در سال دوم کیمیان را با خود شیر یکا طاعت نمود و او  
از سرزمین پیدای بود که اندک عالم و نذراج سفاران آن خبر رسید که امپراتور  
و این موسی در غالی خود را پادشاهی بر داشته اند و در اندک زمان  
اصلاح پذیرفته سال دیگر کیمیان را بسیاری از البانیان و برکندهان  
و هم دلی و جیره و قوام موسی که در غالی ناخته بودند نظر یافت لکن سال دیگر  
انوامند کورخ باز از موسی گذشته خنایم بسیار گرفتند و دیو کیمیان را  
در آن مدت در بلاد شرقی مانده و بر فارس و بایان زور آورده از آنجا  
آنچه از زبان کوفته بودند نیازسته و بر سر اسن غله نمود و در بین زمان  
که نزد پادشاه متوجه پورش بودند که ای موسی قوم حال در بر تاجه رفته  
سلطنته لقب پادشاهی بر خود نهاد و بعد ناری ابام بطبع رویان  
گشت و در آن سال در سینه کزار و جل روم و در صد و شصت و شش  
دیو کیمیانوس از بلاد شرقی و کیمیان از مال جمعیت کرده در بیلان

ملاقی شدند و بعد نکاحش هر دو که خود با بازگردانیدند در آن زمان او هم  
 نامه خود را جنگی کردند با شاه آنها لکن قریب نال دهم طوس  
 خود بود که بسیار خوشنودند که کارشان بر برادر طایفه بر سرش کرده  
 به تنبیه بر بار و اختصار و هیچ نوم افزایه با هم بود و بیان ماهه شده  
 بر آن ملک تسلط کردند و چون طوس در اطمینان یافت و در زنده بود و از  
 سلطنت برداشت و اجلاس نیز در آنکه در بهر سر با و شاهی رود است  
 پس هر دو پادشاه خود را قابل شرافت آنها ندیده هر یک لقب فخری  
 بر خود نهاد و هر دو یک کس را با خود شریک کردند یعنی دیو کلیسا و کس  
 غلویس و کیمیان فسطاطس مخاطب طوس انتراک کردند و فسطاطس  
 و اماد کیمیان و غلویس و اطمینان و افزایه با جزایر کیمیان و غل و بران  
 و اسپین و مار بطایفه فسطاطس طوس رسید لکن هم دیو کلیسا طوس را سرور داد و  
 بزرگ خود بداشتند و در حصص خود داشتند و از بیوفت ملک  
 انعام یافت و پناه و اسیران و ارکان در بار بهر راجه رکنا بهشت  
 سفر شدند غلویس از قبایل اهل و اسپانیا نهاده و داد بخش و دیو لاد بخش  
 نصرا را بود و بر این بهمان ترتیب ترتیب کرده بود پس بر این توأم می نمود  
 شناخته نامه مال کاری نمایان کرد و درین سال کیمیان با خزانه سبانه  
 بر سر نه توأم نمودن با طوس را انخری کرد که او و محمد از آن ابالت

مطلق یافته و راه فرقه محصور شده خود را گشت و قسطنطین بوس در حال  
 بسبب محصور ماندن می بود که در آن کره بوس قلمه داران نشانه بود  
 گفت و قلع و بولکها نوس بابت این سال مذکور به ثبت و سال دیگر که بوس  
 بعد از روز بروز و اکثر کشتن شده و او خود را در بر تانیه پادشاه خوان  
 و قسطنطین بوس درین زمان تمام جهازات برداخته از آنجا به بر تانیه  
 پیش کرد و نزدیک قلعه یافته زن و فرزندانش بکنه آنجا را گشت  
 دو سال آینده در طرابلس نا اوفل بوس بطرف دیگر دلب گذرانید و بوس  
 بحال زن و دارا کمک نشسته تا و بیکه قسطنطین بوس در بر تانیه انتقام کرد  
 قوم کرلی از دست طرابلس و دیو کلیا نوس عاجز نشد اطاعت پذیرفتند  
 و قسطنطین بوس از کار بر تانیه برداخته بحال برگشت و فونک را رحمت  
 و خراج گذار ساخت همان سال دیو کلیا نوس سحر را از اجلاس بعد فیه  
 شش سال استخلاص نمود و بابت این سال دیگر که بوس بر باغیان جنبه اوفیه  
 قلعه یافته قلع و دارا کن جبهه آن گرفت و افسار او در قلع و دست محصور  
 کرده بدارن بشکریه انداخته و در همان سال نرسی پادشاه پارس  
 بدکارش پور محمد برده با لشکر بسیار داخل ارمنیه شده آن ولایت را فرو  
 گرفته بر سو پوطا به ساخت دیو کلیا نوس انتقام دلایان بذات خود نمود  
 پارس گردیده آن جنگ عمار بوس گذشت و طرابلس در سو پوطا به بغایه

پاریان پرداخته بعد از مدتی هر سبب یافت و لشکر به برآورد و کلبیان  
 گرفته بابت و خوار گردید و بجا پاریان شافیه بستند و ازین  
 کشته خاتم بسیار گرفت و پس را ابر ساخت و زی کر بخوار پلین برد  
 خود را بمعالجه نمود و میان فرساده و میان پنج ولایت و زانیان  
 خواستند تا حدود شان هر دو ملک و جلا باشد پاریان بدین فرستادند  
 و قایم و کشته بکنار و پنجاه و سه روم و سه صد و یک سیج بسیار نگه داشتند  
 که قلیان پس فرستادند از غل را باقی طوفان بابت و سخت تر و پاریان  
 کشت و سال دیگر و کلبیان پس در طوفان بود و پاریان را غل بسیار کردند  
 هنگام بوجنوس و در میان پاریان می بود است و و کلبیان  
 کلبیان پس و در آنجا هم بسیار بود و در میان سال و کلبیان و کلبیان باو  
 فیض قلیان پس و در میان پاریان و در میان پاریان و در میان پاریان  
 غریب بگو بابت و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 تا کار خود را کلبیان پاریان و در میان پاریان و در میان پاریان  
 کلبیان بابت و در میان پاریان و در میان پاریان و در میان پاریان  
 در کوه مادی و پاریان پاریان و در میان پاریان و در میان پاریان  
 و در میان پاریان و در میان پاریان و در میان پاریان و در میان پاریان  
 سوزنا از دلاطیر کردند و کلبیان پس پاریان و در میان پاریان و در میان پاریان

نرنگ دیو کبیاوس و کیمیان پادشاه شدند مصلطین بوس که از اولاد  
 کلا بوس فیض نود اعلی و علی و افریبه و اسپین و خال و برنانه و جرنی و زیر  
 حکومت داشت و غلام بوس بلاد شرقی یعنی الکرکوم و پوتیا و طبرستان و اندر بنا  
 و کرک و اسپاد و مصر و سربا و جود و در دست گرفت بر از ان مصلطین  
 بوس افریبه و اعلی نیز غلام بوس که داشته بودند و خال و برنانه و اسپین و جرنی  
 قناعت و رزید و غلام بوس سب زیادت ملک دود و قیصر کردید یکی بوزیر  
 و او را اعلی و افریبه و دیگر خواهرزاده اسپین کیمیان را شرقی از آباد  
 او و ولایات الکرکوم و کرک خود گرفت و مصلطین بوس که در اوقفت  
 پنجاه و چهار سال بود و دستگیر کرد و پنجاه و هشت روم از جهان رفت  
 و غلام بوس و غلام بوس که در مصلطین بزرگ باقی ماند کار نامه  
 مصلطین رسید او را اوقفت کی و شتر ساله و در دست بوس می داشت  
 مدتی لقب فیض نامه انبیه و اعلی و علی بوس از شاهنشاه بخلاف نوع غلام  
 او را اعلی و فیض نامه داد و سفارت ان بوزیر بوس را پادشاه اعلی و افریبه  
 نمود و او و پادشاه باریج را نه مصلطین کرده خراج کران بر رعایا نهاد که مردم  
 از ادنی آن عاجز آمدند و درین سبب در دبار اعلی حضور مردم انوش و بسیار  
 شایع گردید که بوس از ان حکا ر کرده و بوس بقیان رعایا که از بوزیر  
 آزرده بودند خود را پادشاهی برداشت و این بوس بوس بوس کیمیان



بودند با بعضی شدند و سوریوس با بعضی در قلعه روان شهر گشت و کیمیان  
شهر را متغیر ساختند و سیران را بر دهم آوردند و قول داشتند قایم چون  
کیمیان می داشتند که فلان سوزن یک سوزن را به انعام کنند و بعد  
جنگ با دیوکلیانوس شرکت نمودند با قسطنطین که با فضل با فضل  
داشتند و معاهده نمودند و به حکام مردم پرداخت در حال رفته با قسطنطین  
کرده و دختر خود را تسلیم نکاح او داده و مخاطب بنیفر و جلوس ساخت  
و فلانوس در کسبه کنیز و نجات و در دهم و در هفت و هشت و نهم داخل  
اطلی شد چون لک لانی محاربه مردم نداشت بر گشت کیمیان  
نموده داخل روم کرد و چندین لشکر بر سر برده و بکجه زد  
قسطنطین حال رفته شکایت کرد چون قسطنطین و سوریوس او را وقتی نهاد  
لند از فلانوس رفته و سوریوس را هر کرد و فلانوس پادشاه کرد و او دهم  
علم و قلم و عذار بود و کرد و بر دانه سفار آن کیمیان خواهر زاد و بر  
استدعای بر نه سلطنت نمود و در فلانوس مادرانش پادشاه و مادرش  
در بین حکام شش پادشاه و در انصای و لک لانی شدند کیمیان و فلانوس  
و سیمینوس و اما دیوکلیانوس خود را با کیمیان و قسطنطین و کسوس  
بالاخر کیمیان خود را از فلانوس جدا کرد و دیده نزد قسطنطین سلطنت  
گرفته کار ملک پرداخت چون کارش رفت نیات خود را گشت و قایم

در سال ششم جلوس فلوس شدن بپار شده ایکال کشید و درین عرصه  
 چند بار خواست که خود را بکشد و چند طبعان را ملاک ساخت بالاخر در پاره  
 سرد کا سفای خود آسیا جهان مرض چاداد و ذنایع و رستنه بگذارد  
 و یک روم و در صد و بیست و شش ملک بکار کشید و مطهرین بادشاه مال و این  
 در بنایه و درین بسین لوس فرزند ای الکوم و کرک و کسین فیض سر با  
 و آسیا و بلاد شرقی و کمر لوس صاحب از فخر و اعلی مدین زبان بسین لوس  
 که جانشین فلوس بود آن ملک را شش سال بارام تمام داشت و فسططین  
 در آن مغرب است بافته دین عبوی که بر دو سال دیگر بود و هزار و ششاد هزار  
 سوار داخل اعلی شده اکثر امار را استخوانه مخاومی روم بسیده و کمر است  
 و کمر لوس در آن حال مشغول نظم در عایا بوده اوقات در آن بگذرانید  
 و بوزمانی که در شغال داشت بعد از آن با یکصد نفر پادشاه و هزار  
 هزار سوار که اکثر از زنات اعلیان بودند برآمده بیک پست و قبایل  
 آشکارا کش بالاخر ششم قهر بر پیم لوی فسططین و زید و سواران و کمر  
 نباه و تمام پراکنده و کمر لوس در میدان مشغول گردید و بعد از آن فسططین  
 و سنیاتند و این و آنه سنی که با در کشند و در روم و در صد و یک  
 بوده پس بسط و خلافت روم با زن و فرزند آن را کمر از فسططین  
 خدشند بادشاه آنها را از خانه ببال قدیم شان گذشت و دست راست

تبان که حکم سبط نمیشد بودند بر انداخت و کمال دانش و شرفیت با  
آن شهر بر داشته کلبه بار ایا که بنا ساخت و در بین شهری در راه  
داد و خواهر خود مصطفی را به پسرین پس که خدا کرده بجا بست و آن فرزند  
جنت فتح حکم و بکلیان پس که قبل ازین برده سال در ماده نصار داده  
بلا و شرفها فرستاد و کسین که در بلاد شرقی افتاد ز نام پسرین بوزاب  
حکم مصطفی پس و پسین پس بناورده خواست که ملک پسرین پس را شرف کند  
لذا با لشکر بسیار توجیه شد جنگ بحری و بری آغاز نهاد و بعد از دای  
شدند و جنگ سهم بیان حکمین شعله شد و نایب قاتل بالا گرفت بالا  
نگر کسین مغلوب و بسیاری مغول شد بقیه اطلاع پسرین پس پذیرفتند  
و کسین نجات یافتند و آن و ب پرتان را بقل پسرین پس وین نصار  
گرفته کلبه پانانها و در میریان هر بانی کرد و باز با صلح حاکم رده  
اراده جنگ ثانی نمود لیکن پس پاری اودست نداد و در اندک  
تعداد گرفت بر نه که چند روز خواب و غور نیشانت و چشمانش از سر  
در افتاد و بهمان مرض در گذشت و پسرین نصار پیرست و قایم  
بعد از کسین مصطفی پس پس دو سال و پادشاه دوران ملک فر  
یافتند و پسرین پس را چند جنگ داد پس که بعد از کسین پس در هر یک او شد  
بر دفاع افتاد و بالا از پسرین پس او را کشته بر نام بلاد شرقی قایم

کرد ایامه

کرد اینده وزیران هر دو پسران کسین را بقل رسانید و بی گذشت  
 که انگسند و فرزند او ای افریقه بخاوت و رزیده لقب پادشاهی بر خود  
 نهاد و مصطفی بن و کسین پس آمد هر دو بان وی با هم قسم کردند لیکن  
 اکابر حکومت مصطفی بن را از کسین پس فرزند تربید نشد و با جمیع پادشاهان  
 کسین پس محاربه بسی کرده و سفار اطمینان غارتها و غنای مصطفی بن  
 از در بجهت و قریب کبابا از بنو نایک بان آورد و پادشاه سغدی کرد  
 و کسین پس بت هزار مردان کاوشش داده و نیست یافته بپیرم  
 و در اینجا با زن و فرزند آن و خرابین بسیار رفت و اینجا سر در خود  
 در میان را فیر کرده بطرس خواست و لکر و کبر بسیار را از اول فراهم آورد  
 و بین تمام مصطفی بن پسران خود کسین پسر مصطفی بن و مصطفی بن را بصر  
 کرده و ولایات و ابا و سبا و اند و نیا و جوده از فرنگ بغوغه کسین پس  
 کتب و وقایع بعد ازین جنگ دوم آغاز شد و بعد محاربه بسیار مصطفی بن  
 سعادتمندان کسین پس و مصطفی بن افتاد یافت و کسین پس که هنوز کینه در  
 دل داشت بایر افواج فراهم آورده بجنگ بکوی درری پرداخت و هر دو  
 لشکر در بنو نایک رسیدند و مصطفی بن طغر یافته بی هزار از اعدای خود  
 بقیه را در کمال بی ترسی و برین بی گزاینده کسین پس با طبل و زور عظیم  
 بنه گرفت و از اینجا به کویه با کشت و مصطفی بن تعاقب کرده محصور و خست

و پس بپوش خود را از جنایات و خطیایان انداخته گفت که تبعه جانات در غزل  
 بگذرانم پس منطقیان او را به طعن و کافرانده و از تفاوت او از سبب  
 هلاک ساخت و این و او در سنه که از دولت و یک روم و صد و  
 سیج و سی و هفت نوزده ساله پس بپوش بود فقط پس در سنه  
 روم و سیج و سی و هفت منطقیان را شکست و شاه تمام مملکت منصفه و بدین کرد  
 و در سنه صد و بیست و پنج عبیدی و سی و بیست و یک از الملک بطونیا کوشل نصرا و منصفه  
 ساخت و در میان سال منطقیان در دوم خود منطقیان را قبضه نموده  
 بغال فرستاد و سال ششم منطقیان خود در کوه باد روم توانی و در دوم و یک  
 بنا نهاد و زن خود فاسطه و بیست و یک پس را بار بقیان نشان گشت  
 و بعد از آن برادر زاده خود حسن اوس در پیش فاسطه را بقتل رسانید  
 و در خانه آن خوش ظلم بسیار کرد و در سنه که از دولت و بیست و هشت روم و صد و  
 بیست و شش سیج با من طرد اس و بپوش بندر آبیانای دار الملک خوانست  
 بعد از تبیل اراده کرده در بجه و علوم دارالملک و ساخت و در آن  
 و برایش از بچها بپوش علم و مهارت مظهر دوم ساخته و در و سال  
 باز دوم عکس و صد و بیست و پنج منطقیان بپوش بنا کرده و دوم  
 نو موسوم ساخته و دار الملک بود پس دوم نو دار الملک شرفی و دوم قدیم دار الملک  
 غری شد و بعد از آن یکصد و چهل و شش سال ملک و دوم از دست قوم کاتانایج

[illegible]

دین مسمی علیه السلام است هر پادشاهان فرنگ را که می اندند پادشاهی  
میداد و بایع و خراج بایست بنام دین اند پادشاهان فرنگ بگرفت در آن  
هرگاه یکی از پادشاهان فرنگ فریب اگر بشه ما امان را بامید آنکه بر خاک  
به پشت خواهد رفت بگوید و هر که از ملک خود بگریز نیاز پیدا و ازین جهت ملک  
بسیار در تصرف پادشاهان رانده بود و پادشاهان پادشاهی نشان کرد و در هیچ  
فرنگ دایر بودند و هر کرده نصارا و لشکر کرده بودند که پادشاهان  
پس هر که یکی بگوید در عاقبت سزا خواهد شد و هر که اشک خواهد بود  
خواهد رفت پس نشان اگر در امری خلاف مرضی پادشاهان ترک نشود بد از  
دعای پادشاهان و ترغیب خواهد رفت و این سخن بیان خاطرش از مردم کرده  
که چون یکی از پادشاهان فرنگ بگوید ما قبول نمیکرد ما یک دست ملط و ایکه  
در دینیت معرفت پادشاهان در ملک و شهرت پادشاهان از خوف مسمی و  
بنامی دنیا اندیشیم بنا به حبیب پادشاهان و اگر آن پادشاه بر ما توانی  
امر را بگوید و مردم ملک از وی بریزد و توان پادشاهان بگوید پس سزا  
آهسته آهسته در تمام ملک فرنگ یافتند و آنها را ملطین فرنگ در باطن از دست  
پادشاهان بویادند و دیگر ما توان داد بود که کسی کن بملکت و از آنجای سلطان کند  
و بجز زنده و مایل میوی و تجارت و مانند آن چیزی دیگر نخواهد و اگر چنین کنند  
در عذاب ابدی گرفتار خواهند شد و در دنیا آنکس را که در این می انداختند

الحاصل مردم زنک مثل نهران سوار حکم بپادشاهی کردند و راه رفتند و چند  
سال برین منزل گذشت تا که در سنه کذا و با قصد دولت و همت میوهی  
انگیزی که ثبات رای بجایه غرض خویش بود از ایران و دانا بان ملک خود را گفت  
که بپادشاه بپادشاه شریع فرما از حکمرانی خود بخواهد اگر شاه باین اتفاق کند  
من زمین باد و آلهه که آباد و آباد شایر و پادشاهان کرده این از ایشان  
سنه مکرده شایدم و مقام است که ما بر نشسته بخیل میزد و دو تخلف  
بپادشاه و درین پیدا کرده است مردم طمع هستند و امین و اموال بپادشاه  
منفق گشتند و همه بپادشاه و یک نامگان نام طبعه با از خطبه بکنند و  
خود را بر زمین میوهی آور کرده اگر بفرموده و فرمان داد که در مقام  
انگیزی مد گوشت و بگردن مردم شهر بپادشاهان ناخت کردند و مال و  
اسبان و دران بعضی آوردند و در یک با که مادران بپادشاه میوهی آورد  
بریم و دیگر بزرگان که بزرگوار و بزرگوار بپادشاهان بپادشاهان کرده بودند  
همه را بر انداختند و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار  
و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار  
را ضبط کرده و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار  
و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار  
بپادشاهان و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار  
و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار



داخل کند و نصاف بر دیکسب نصب نازند و بخیل را از بر نانی از  
زاد از غری بر اکثری ز مجر سزده مردم را بخواندن ان فرمان داد  
و از رسوم سیده پادشاه کرد چون این نصیه پادشاه رسید یکصد خطی بود  
مستند می شد بهر لغت نزد پادشاه فرستاد و پادشاه آن نوشته را از بر پادشاه  
فرستاده نزد نسل باز کرد و ایند پادشاهان فرنگ فرشت که پادشاه  
اکثر بر فرشت شاه همراه من شده با و خوا کند و کرت از شجاع عمل پادشاه  
اکثر بر نسل از ان تهمان خواهد بارید یعنی پادشاهان اسپین را از منی و از  
اما از منی شد و اکثر در دریاها نرات فرستاده چنگ کردند اما کارای  
از پیش نزد و دیگر پادشاهان و ترک در درون غره و درون سطلت اکثر  
و از یک سو آنی و دره بر نسل از تهمان تبار بر و نه عذاب دیگر رسید بر از  
الاحت پادشاه از زنده و پادشاهان پادشاه از چنگ فرستاده و مغل کرد  
بر انداخته و نسل اکثر بر و پادشاهای ملک و احکام من میوی گوشتند و  
شریک اکثر بر کرده و ملک که فرشت پادشاه بود و پادشاه اکثر  
رزم کرده شب سحر ملک با پادشاهان از امدادشان گرفته بودند و فرشت  
آوردند و یکجای بر نسل و طبعه پادشاهان سفر کردند اکثران کار پادشاه  
فرز تو بر نسل و دمای از و پادشاه و طلب فرزند هر کس که از روی  
و عا کند چند نفر ملک فرنگ ندارند اما در ملک اصلی خود که چهار نفر از

و بر بزرگ است عظمت بکند و درم بخا خبطه بنام ما ما خوانده می شود  
 بلکه با یکصد است کرده و در از و یکصد کزین صامت پای بخش روی  
 کبری و هم لمن بجای بو فوفت کراسنه بغض جلال جابیت و ایتد است  
 که پاد در سالی بکرو ز مسعود یکسایر و دو تمام مردم از نور و و بزرگ  
 حاضر می آیند و در بین دین میوی نمانی کنند پادوست در مایه و کشته میگوید  
 نصیب و بر لها که در دین میوی و در خوش او کاس و کامل ادا می شود و  
 سلطان بیت بر تان و بفره بداران فی الفور میگوید که کسافت کرده شد  
 حالا نزد این طرافت مختلفه را بر راه راست آورد قانون را بر هم جلوس  
 و صامت ما این است که نفا و دو و و ابر بزرگ از همه مردم که کار و مالی  
 بکات نمانی و اینان منتخب از پادریان اقوام مختلفه اند چون از اینان  
 برود ما بکس و کرا اجماعی نمی نصیب کند تا همیشه نفا و دو و کس و از این  
 هرگاه پاد ببرد این نفا و دو و و کار و مال بعد از بختی بختن پاد بزرگ  
 صامت بزرگ که نفا و دو و و حوره دارد در قه عدا و یک حوره می  
 و در الوقت حکومت هر و رفته اختیار چهار ایست بر این نفا و و منوفض باشد  
 ایران چهار کانه نکاله حوره باز خود و کشته پادبانان از طرف خود در بزرگ  
 اند و ران حوره با می نشاند تا طعام در شراب از راه در بیکه با این نفا و دو  
 کس در شبانه روز کار رسد اما سخن گویند و که در هم بکشته پس از چند روز

همان چهار پیر بر دروازه جوه با رفته از هر یک از آن نهاد و دوش  
 کاغذ بکر بران نام پیا پخته نوشته باشند بیکدیگر زد و در صندوق بدارند  
 هرگاه از هر یک از آن کاغذ گرفته صندوق را کن ده می بیند پس بر نام شخصی که اکثر  
 از کارده نالان و اطفال کرده باشند از آن جلد و پاپاوری رسیده من  
 مرتب احتیاجت کارده نالان نادر و ماه و منقار در روز و کم و زیاد و این  
 تا چهار ماه برسد به ایشان می گویند که تا وقتیکه نام کسی هم می نویسم آن زمان  
 می نویسم و از وقت خبر می رسد است فی الجمله آن چهار پیر زده از جوه آن کس  
 که نامشده بکن ده سجده نیست می کنند می گویند غلطی در از نادر پس کارده  
 نالان را از جوه بار آورند و همه او را سجده نیست زاید می کنند و می  
 غلطی در از نادر پس کارده نالان کنند و دوش بر دوش گرفته به از آن جلد  
 برسانند و دوری کنند از آن پاپا را احتیاج خرج نیست چه کسی بر دلگیری  
 کند بکن چهار پیر آن است نخل نگاه می دارد و اکثر احوال را در نیست  
 و از این شهر دوم قدیم و زمین کبیا با خرج می کنند و پادریان با نالان  
 بیکدیگر دگر زده ایشان می بر شود و در این انداخته می شود و اکثر از نادر  
 رنگ و حرام و نام بطح همه کارده نال و وصول پاپای خود را در رنگ  
 پادریان پاپا کشید و از آن نامیده باشند که گاهی یکی از شهر و کاهان  
 پاپا شود و گاهی یکی از ازل برسد تفاوت نیست که هر که از نادر پس رنگ

رو بردی بپای خود و خیمه او را همچنان بنهیم بر سائده سلطنت کل عثمان  
 عثمانیه که آنها را از میان دیو قیان بزرگویند اول این در طول  
 بران دیو قیان بود و در جنب و زبان و طریق این داشت و از دیو قیان  
 تر جنب بسیار یافت و علاء الدین این را بگوشت سوزن مالد و اولم برید  
 بسیار اختیار داد و دید برک از مغول عثمان بجا نرسید و دیو قیان  
 را بر بوش نامار و کرکیان اعانت کرد و در انقلاب رمان بنیاد  
 اقلع یافت و گروهی از قضا را در ترک فراهم آورد و در اوقات بخت  
 هو قاعاک برین قاعاک دست بفرستاد و بر دیو قیان وارد و در عثمان  
 سلاح آورد و عثمان را قلع را ساخت عثمان چهل کس از ترککان سلطانی  
 زبان بوش بنده با خود با نزد و خور و فرستاد و خود بار بقتل بفرست  
 نشست کرده اندرون حصار رفته بر نگاه طعمه در و از طعمه برست آورد  
 کش و نزد عثمان انداماران نزدن پخته و عثمان خود را از مادر حصار  
 حاکم شهر با سفارشات امن کرد و مادر و بی نور فیر زبان کشش هزاران  
 در شش ماه بر کردی سحابیل هر روز بر سرزکان فرستاد و ترککان را برین  
 کرده و بسیار حصار ساخت و از ترککان بکشت یافت و کمال دشواری کرد  
 را بیان باد و سوختی کرد و قهر گروهی دیگر از دران خود بر سرزکان  
 کشت و سر در آنها کشته شد و ترککان محض بر تمام بهیروز سلطه شدند

و در سال ۱۳۱۲ هجری است که از مردم مظلوم بر ما ملکی  
 ابتدا از کان برایشان طغیان کردند و عثمان بر سر دارالملک شازا گرفت و کمر  
 در لشکر و بان طغیان یافت درین هنگام بنیامین قهرش شکارکنان جبری کرد  
 و از قریه محسوس بر برادرش رفت و از اینجا به سابلان و ارمغان تاتاری  
 بعد از طبع و زود و در اسب سالار ساخت و از پذیرفت علی سوزان یکی از  
 ترکان که در اول حاکم طرابلس بوده و در بلاد بلقان راغالی یافته و به  
 شناخت و یکسره بر سر باغی از لشکرش رگشته و در بر و بر و بر و بر  
 و در اینان کرد و طبع که مجامعه موضعی شمول بود و با سماع آنچه که از ترکان  
 و در میان و ترکان اضطراب داشت ترک مجامعه کرده به قایم یافت  
 و در این و در میان اول زاد و زنده با یکدیگر محبت و در ترک خود طلاق  
 راه بردست خراج سردار بلقان گشته شد از وقوع این امر نظرش بر  
 ابله و در سخن قایم یافت و بسیار رفت و بعد از مجامعه قایم یافت و فرزند  
 و بعد از این گفت یافت که احساس بدان اول رفت و نظرش بر  
 ترکان گفت یافت که بنده خواهر قهر قبول اند و باج با ابله که خان نزد ما سولان  
 می هزار مرد بعد از فرزند  
 شش ساله گرفته و به پوختنیا عمل آورد  
 کرد که در شش لشکر شمول محسوب مجامعه را بر داشته به حکام خود پرداخت  
 و عثمان مغرب  
 که بعد از مجامعه

و طرخان را حاکم آنجا کرده و در زمان بخت صفاد آن سوره بوس حاکم خا  
 بو عثمان تاخته کشید و عثمان قطاجی کویت و پسر زرکش کشید و عثمان  
 را داد و محاصره و سا کرده و و طرخان را در آن ساخت راه داد و و بر طرخان  
 شد و و کرد اینده رعایای آنجا بر زمان خد بر عثمان شد و بر عثمان ساخت  
 تاخت در ماغاز کرد و نمود و بر اکثر خرابانان تسلط یافت و جنگ و جنگ  
 و اسبها را بهیاشده توان بن کهداری خالط و کنه کداری تصور کرد و در مصر  
 سه سال قیام را بقوا فرین جنگ آسانه و زمان داد که شامه آید و در مصر عز از  
 کفار و بر طریقه شغال کند یا کفار را خراج برساند با در زمین اخراج نایبند و اگر  
 هر دو چیز بر نداشتند و آنز تفنگ از ایشان در بیع نداشتند و همین بیام  
 بجح سلطان بغداد داد بعضی از ایشان حضور شغال که شامه آید و در  
 خراج و در فرستاد و عثمان اکثر طلا و را در تصرف آورده بان تیران  
 تا ناریان امور شد و شرقی ایستاد و در بغداد آن و حاکم اگر بیوم  
 بر ملک عثمان تاخته عثمان با خراج حاکم کرد و تاخته جنگ صعب کرده بسیاری را  
 قتل آورد و بی و اسیر کرده و او زغان بهر خود را با لکری فرستاد و باری  
 از بلاد و خود مقدار آن بهر لکری بر سر ترکان گذاشت و عبد الرحمان به بالا  
 عثمان را این کرده و طرخان بهی ساقط و اسیر کرد اندکی نجات یافت و عثمان  
 بر دمار استغنی ساخت و این فتح بسیاری از اعداء بسیار استغنی عثمان

در آمد و عثمان مغرب به نزد دیار و در بهجری به شصت و نه سال از جهان  
رفت و آن سکه اموی و در خان بجای پرشته کار و در آن وقت  
از روزی که سکه فسطاطی بخرید عثمان بر ملک و در خان تاخت و تاراج و اول  
غالب شد لیکن و در خان در سکه اموی که در ابد محامره مصر و بعض  
بجای تفریح که در جمیع قلاع ساسانی نیز تدا یافت و علم جنگ را و تاجا و تاج  
و باجه و شد و سکه سلجوقیان را بر انداخته بر دایم و دنا سرکه بنام خود زد  
پیش از این امویان نام داشتند و در نگاه بهت و خفایان شده اند و او  
خود علاء الدین و وزیر و کشیده را را اسیر کرده ببران آنها را سلطان مود  
داخل قیج ساخت و به تندی و تندی و استند و بدو اخته و امین فسطاطی و او  
عزیز بهامره نیز برداشت و به محامره و دمال تفریح که از ساخت و سکه را  
ان داد و اگر سکه انجا بر آمد و فسطاطی رفته تدارک آن و در خان بوسع  
ملک کوبه و زمانی را که شوهر آن شان در محامره مرده بود و در بری بکران  
داد و کریان را که از ظلم حکام سابق که تخته بود و باطله و بطولان شان با  
نزد و در سکه اموی اطلو را به محامره کمال بخوبی و در دست جمیع  
الصلی گشته فطلا و علاء الدین و عرب و فارس طبعه و در پر و سواد و علم و  
داران و تعلیم گاه ساخت ایران و میان که با عثمان ساه و در تفریح  
موند و فرزندش و شکر که کریان و سلجوقیان گرفته بودند که استند

اور زمان در محال و مروت چنان بجا آید که سلطان اعلان خود را در  
 شش بخش انداختند و فرمان پذیرا شدند و در هر طایفه یک عالم را  
 دیگر سلطان را که نامش ادرخان بود و از خود مأمور ساخت و محل  
 سعاد طایفه یک را از ارجان کجور مخرج ساخته در بر داشت و موجب  
 محصور ادرخان شدند که بعد از آنکه جنگ به پایان آورد و بر کرده مادر خان  
 سپردند و محل یک بعد قید و مال مرد و عالم پدلا و سبب که کاما متغیر کرد  
 در شش ازاورد و هر دو و مدبر اندک محاصره در تصرف ادرخان آمد  
 از و در آن ترک افریقان ای دین و پیش از این سلطان که عالم کا  
 دلیس با و شش نداد و افریقان و لایات معلوم که نیند تیه جازات برداشت  
 و افریقان و پنج جاز داشت از سحر ارجان گذشته از نژاد رسیده و طایفه  
 سحر کرد و از زونی کوس فیض نغله اثر شناسان بخارن آن امیر سار خود  
 سیوان ترک عالم حویار ابد و طلبید سرخان بر خود سلیمان امیر فرزند و در آن  
 حوی خود را سبب گرفت جازات و لکر بخارن آن بیان از زونی امیر  
 بعد از آنجا سید چه اید و در آن حال از جهان فاطمه حوس سپید از فیض سبب  
 سی جاز مطلوب شده بود و ادرخان بر زمین برت سی چهار پیا ساخته با آن  
 جنگها نموده و اراده تسلط کرد و جهان فاطمه کا حوس آن جازات را بانه  
 ساخت پس بیان ادرخان دا از زونی کوس بعد از آنجا سید فاطمه کا حوس



مرد پهلوان و دلدار بود و رخسار آنکس اندر رونی کوس بود و جان فشرم  
سید مجرّمه ساکنی گذاشت و قایمها کاخوس را به پایانی او گماشت چون آن را  
روم با او گینه داشت و همه لاک او کرد و در لک میزدی فیض خود و حور  
فرزند آن و ذوالایع نام این نکور و دردی بود که محرم میگردید و او را بود  
باز کرد بدین بهر و بانو را میر کرد و پسر لا سلطان اگر بنا بود بهر خرابی قایمها  
و قیامت نشنیده با بهر صد و ششاد و غنای او اهل بیرون شد و لبش نهزار بود  
همراه داشت قصه قصه خود و در دیری بود که رسید به پایانی قایمها  
از کمال شادی که کرد و از طرفین نهاد او کار اهل آن بعد از آن با قایمها  
قاسطان خورش با قبول لک کشید ایران قبول به ایای و ساحل کثیر با  
پذیرفته خدایان مرا جل و شد و نهزار مرد دلدار خود و یان قایمها همراه کرد  
با ای منفع داد و در لب و بخور و برکت چون ابر بر سر سیدانی محفی اراده  
دور خان سفر نمود لیکن قایمها قایمها قایمها داشت چون فیض داشت  
با دور خان کرد و ابر سید بر آن مکانی بنزدی بنزد قایمها کاخوس  
رسید که بعد چندی با لب هزار مرد و قایمها قایمها آه رخسار آن بر جان  
حاکم مد بار ملک ابرویش کرد ابرویش حفظ ملک خود معاد و شت خود و لک  
اعلی حکمهای روم بر ابر سید و ابر سید در آن کرده را قیامت آورد و بیاری  
گشت و فیض سید که در آن نواح ساخته بود مدینه بود و قایمها کاخوس

۱۲۵  
 بهانه رخسار با او رخسار موافقت کرد و او رخسار بود و خیر و احوال است و  
 رفت که این استند از پدر را فایده برداشته و فرزند از فرمان پدر فایده  
 باشم قانقا فخری فایده رفت که این پدر فایده الطریق است پدرش فایده  
 دولت بود لایق و اداوی فایده رفت و دیگر سرداران گفته که اگر رخسار فایده  
 حاصل آید بر همه دشمنان فایده فرزند از سادت کند و فرزند فایده  
 و او رخسار قانقا فخری را برای ملاقات در سمرقانی که طعم است محادی  
 استیول طبعید و هر دو با هم طعام خوردند و در رخسار با شکر رفت و خود بخود  
 فرود آمده ده هزار مرد و اسلحان فخری که بیان او دیگری بود و با هم  
 بود و فرستاد مرکز که این سبب بخشنده که یک رادوست فایده رفت  
 کشند و پناه بیکل رود و در کل سردار با هم طعم اینا پدید فایده رفت  
 استیای استند فایده او رخسار لوده مدح است داد و رخسار فایده رفت  
 سلمان را با استند هر کس بدو فایده فرستاده چون سلمان به بغداد رسید  
 او رخسار صلاح در رفتن او یک یک مذبحه فرمان مراجعت فرستاد و در ۱۳  
 او رخسار عکری که شجاعتی که در عطا بود و فرستاد و جنگ با و سلمان کرد  
 حاشا فایده رفت و آنرا زنده خویشی از بسیار ترکان فرستاده با خود رفتی است  
 و درین هنگام بیان طبعی و دو قانقا فخری اتفاق راجع شد و او رخسار  
 سلمان را برای دلایلی بیرون جانشین قانقا فخری که در ادر بان لول

محصور بود و فرساد و بطرف دیگر فلورخوس سردبان و بلغاریان را بعد  
 سلیمان سردبان و بلغاریان که بجا آمده اهل آمده بودند نظر یافت و از آن  
 فلورخوس سلیمان اظهار دوستی کرد که زنکان برای جنگ همراه او رفته اند  
 و بعد از آن قانطانخوس اکثر اصحاب را بر خصوص صمدی سخن ساخت و سلیمان  
 از و بیخ شباهت است او ده هزار دینار داده سلیمان قانطان  
 را بسیار بی از بناد بر صفت آورد چون سبب زلزله ساز شد بود بر سر  
 پرداخت و قانطانخوس از آن نومشده شکایت بر محمدی سلیمان  
 را در خان کرده جواب شافی نیافت پس عفریب نکو را با جان بفرستاد و خان  
 در آمد و در خان در آن زمان ملاحان باز جنگ می کرد سلیمان انصاری  
 دو دایه و لایب بزرگ را سخن ساخت پس او در خان سلیمان با قانطان  
 صمدی شازعت کردند و قانطان صمدی می بگوید در بر صمدی که با او بود  
 ساقی کرد و در شش ماه تمام دایه عالی او سخن او در خان شد و در آن  
 او در خان که پنجاه و بطرف سردیا بنفیر بر یک سردیا طغیان و توسیع ملک  
 پرداخت و او در خان بر دیگر خود را را با او را با لکری کران فرستاد  
 تا طغیان با لوم لوفیا طغیان فریب استیول بفرستاد و در بجا آمد اغیرلی بدو  
 یکشنبه شدن مردم بکشد و او اگر ولایات بماند استیول و او در بان اول  
 رفت و در بین آن خان ماسه اسرای ملک و غازی فاضل و در ملک شمر

در شب مشغول بود و سلمان برکنه احری غلام بسیار گردن بخت و دولتی  
 بر خوس را خواسته بیا بر گشت چون سلمان در ملک مغنوم بوده از آب  
 افتاده مرد اگر چه این واقعه را در خان صاحب اندک بکن جهان بفرست  
 سوز بود که انی یک را به شخص نشان فرمان داد و او در سوختن برآید  
 و در ده دربی نمیدرطلب خالط فافوس هر خود رفت بعد از آن در زم زم  
 بعد مشنا و ساکنی بعد سلطنت سی سال از جهان رفت معنی گفته اند که چون  
 سنه و سال بود سلطنت رسید بعد از و سلطان در تخت خانی نشاند و در  
 انالکی امیرای اسطراس در بیان بول فرستاد و او مالک بسیار مغنوم کرده  
 مردم علی خطاب یافت و سلطان پیش از مرگ اسید در شود و چون بعد  
 اسیران فرنگ بنزد اریدین آتار اعلام کرد و یک چیزی بفرستاد و فغانی  
 حنون غن و کاف فارسی و فتح جیم فارسی و کسر امهله ماریم نام داد  
 و بعضی ملن بری گفتند و با این مردم جنگهای غایبان در فرنگ و آتار  
 کرده سبب تفاق اولاد جنگیر خان مالک بسیار از انالک که و شام و خود  
 برست و در ده نهمه امکنش آرد الکی و نگیری و سردیای و بغار دیگر مالک  
 فرنگ و سبب گرفت دلا در بوس نشان داده سردیای اگر اقوام فرنگ را فرام  
 آورده و در بیدان کوشا و دار صواب سردیای جنگ صعب کرد و سلطان  
 دمان جنگ مشغول کرد و درین هنگام و انبیر او در بیان مل و فغانی



محاصره کرده گرفت و کار به و بسیار گرفت و بعد سلطان لاد بولیا  
 نزد پسران آمد و سلطان دختر خود نکاح او داد و بعد چندی اسیر کرده قتل و  
 هسان گرفته بعد رنگ رفت مالی بس را احکام نام داد و بسیار بک و در فرنگ  
 بود و فطرم سلطان قطامونی ملک اسیر سازد و بالا کرد و در میان باغ  
 تمام شکریک قدم بر گشت فطرم در آن زمان برده بود اسکندر یک بار  
 او بطبع مار بردند و بار در کشتی فرار از ای ماسا و فرجیا و بشار  
 و کار به پیش دست تصرف بر بنایله در از کرده بود و در بن زمان جا  
 فلوخوس فیروز و دیگر ملایین بوزان لب لسط و شب غنایه ضیعت الحال بود  
 پایای روم و دینطان این را چند گاه اعانت میکردند و فیروز قلم سنبل  
 محصور بود و بار بد و شهر و قلم بیان اسیر و فرنگ قریب بود غار خیمه در راه  
 چنان که ماکوس و کوه سی بنا کرده لشکر را بجا آورد سنبل برگاشت جوان  
 بیان حصار فوت تمام داشت و بار در سبب رفت که بدول محفوظه فخر قلم حال است  
 بالا حربه فیروز است و نیز گفت که اگر حال فیروز خراج هر ساله ببرد و در و اج  
 شریف محرمی و در دافنی ملانان در سنبل بول و دیلر فیروزه و در اعز  
 همراه لشکر باشد و زنگان بعلای باز می کشید و صلح منصور است و فیروزه قبول کرد  
 موافق آن باز به بنایلیارفت و جنگ در گرفت و غلظت شده و فرنگ گشت  
 و در یافت که در ایام غرض فیروزه بنید اسباب قلماری و احکام اباب در اینجا

و ظاهر بر دانه مغارن کن رها بر آورد آتش مله مور پس را اجزا را رکیلا  
کور اگر قه قفل مغارت بر دانه قفل عام بیان فرنگ و اسب که از این نیز فرنگ  
ناچنان سبیل سپهر را بر کرد پس بطریق قه قفل و این را متوج ساخت عبده طاف  
سپهر را خود را فرزند و اما لایات غربی بحر اسود و صفت شاجران موس را بر  
فرستاد اما و لید بر نام چنان آفتاب و اسیر شده را گرفت پس را بر دست  
از شکلی و در با محامره کرد و محصورین سید هم حصول مغز و بات عاجزانه نه  
و منوئل نزد با باد و دیگر ملاطین فرنگ التجار و مغارن آن محرمند با و نام نگر  
یکصد می هزار لنگر اناطلس و قنوس و اطلی و جرجین و شکری و فراهم آورده بود که  
محامره کرد و بعد از آن مرزبان و از می پس و ک بر کنی با فریاد و باز  
بعد یافت انچه بعد بسبب و نام رایج صیغ فراع را خواب کرده و نیز بگویش نشدند  
که در دوران بود محامره بگویش را بر داشته بمقابل با و بر داشت با نیز بگویش  
خود را و دیر کرده نصف سپهر را و خود برده و نصف با خود گرفته از نظر  
نصارا سالان شده و قنوس اول حمله آورده با تمام سواهی زمینان که از باد بعض  
سرداران و دیگر که اسیر کنند قفل و جرجین قلوب باشند و محرمند که هنوز مجوز کرده  
بعد بر گشت با و به نظر گرفته باز بر نظر گرفته و آن شهر را بسیار محکم یافت  
داشت که بدین جلد شهر متوج می شود و حال آنکه اگر از او لاد و قنوس را بر  
بر او نزدیک منوئل و شکری بود و طبعه گفت که اگر جایا و شکری استنوال را

رتخت خایج کند نو پادشاه انجا شوهر جان پذیرفته جمعی فراهم آورده  
 و مانزیده هزار ترک به دروازه گشته تهای لشکر را از انجا که می آیند  
 و سکنه استنبول بوی جان گزایدند و رسول آنها را ستوانت مار و دیگر نایب  
 مان مل خود در بندر قابلسنت و جان فرمانروای منطقه شد چون باز  
 با او در مدد ملطت مور بارگه منطقه از بازخواست ادا نکار کرد و لذا  
 مار به جبران شده برود در آورد و لیکن در جانهای منطقه بر پذیرفتن  
 سلی و در مار امنی شده شهری برای سکونت جان فلو غوس خواست و مار  
 لب فله ایتمود و ملک اسباب پذیرفته و از انجا بابا آمده قریب الفرا  
 جنگ کرده ابر شده در لب و سوم مارچ شکست و در اوی و درود  
 بعضی کویند لب زخمی زنی ملاک شد بر کلان ماریده و جنگ انقباض گشته  
 و در پهلوان و موسی و محمد رده و مانده و هر یکی اراده ملطت کرد و هر خورده  
 را ابر سوز ملطت آن ملک داده متعسف فرمود چون متوکل در الوقت  
 در فریک بود با شجاع خیزم که بار بر منطقه استیلا یافت و پهلوان را اسارت  
 کرد و پهلوان صرف بر طریق گزید و از اماند موسی بر ملک به پهلوان یافته  
 و در پهلوانیست ذکر سلطان پهلوان بن بارید و دلاور بود و بالکر  
 رنگ بر موسی بود و شش کرد موسی بر تخت پهلوان پرومارا بدست آورد  
 و موسی به داک گرفت و انجا محبت فراهم آورده در سکه اوردان بول



گرفت و سلطان با جماع عساکر بر داخته تنجه او در میان بول شد برادر پیرام  
که بود یکی شایسته پیروی در انجا رفتن صحبت بسیار فرستاد و در دوا گزید و موی  
پیش کشید اما کسی تنجه او در میان بول شد و سلطان بر برافتنه قنول موی  
با برخی از سواران اراده فرار عطفیه کرده در راه کشته شدند و بعضی  
کویند و برادران دیگر نیز سلطنت او سه سال پس سلطان موسی در او بران  
بول و محمد در ایسیه سلطنت کردند و محمد بنی از نانا بران فرستاد و روده  
اراده موسی کرد چون نزدیک رسید موسی گفت که ما تو را در ایسم نام ملک  
پذیر و در دست نشین برانگیختن کرده و او را دیکم اگر خواهی ازین  
بر نفاذ اجاد کن محمد بنی سخن سرور بر گشت و موسی بان سخن شد پادشاه  
نیکری در میمزد بر جنگ کرد و جای ملک کنار دلوب را سخر ساخت و این همه  
نفرات سبب خود شاه و ملوک و هر و ملک بوده موسی مرد دانا و عادل بود  
و سخاکی و شندی زکاته داشته لند از کان کرده او بودند و محمد را بسیار  
دلبر و باد رسد انند این مرد و سرداران مذکور با دیگر سرداران سپاه  
موسی سلطان محمد را زین بر گزین نام ملک تمنا پر کردند و محمد این سخن را پذیرفت  
اراده موسی کرد و موسی سپه فرار بر لایت سر برانود و سلطان محمد غم را حش  
بر دما کرده و بعضی برانید که چون موسی حاصره آسول نمود متوکل النجا محمد بود  
بر انجام او و در سپاه او دوزخ خود نمود لند احمد برانوش شانت با موسی دایم

بنک کردن لشکر این برسی و دوبره شده کمی بخواه و روان شود  
 و پیراه راه در میان لول گرفتند کسی نیز او بیان بل رفت و در راه  
 بدست زمان خود کشیده شد لیکن هنوز خان ترک که حاکم است و لول گرفته  
 ملک گفته که او سپهر شده بدست یکی از پادشاهان برادر حکم او کشیده شد  
 محمد بن ارمینی شرکت غیری فریب او در میان لول پادشاه شده و اول  
 قزاقان او علی پادشاه قزاقان را عاقر کرده بعضی طاع صدها استخراج کرد  
 بعد از آن بر سر اسکنده سلطان کطونی باورش کرده او را کشید و تمام ملک  
 و قزاقین او را گرفت چون قزاقان مانده بودند مارا خراب کرده بود سلطان محمد  
 آغا با نیزه نمود و یکی که از کربکان در ملک کوسین با نفوس و طلبا گرفته بود  
 بر شمول خیمه باز داد و در میان خیمه گفت که شمول اند بر من استمن تمام  
 خراج و قزاقان را در یکشم پس در میان ملکین که یک نزد او رسیده استند  
 سلج کردند بعد از آن شمول بر قزاقان می بلورده دست نشاند و از کرد و از  
 شجر مرز با نمود و موافق محمد قریب فاقونی رسید و سلطان ای با نیزه  
 یک جوان خواست کرد و گویند که سلطان اینها را کیم بیاورد کرده بود ناگاه  
 بر نفوس و میرزا و طربا و جمیع صفات آنچه ظلم بسیار کرده و سلطان محمد با لک  
 عظیم برای اخراج جویند رختها و طلا و نقره و زیاده کار به دست  
 در دوسان را اسارت کردند و محمد میرزا را بخت این شو کرد و او را

یکی ایران و سرداران مسلم از نصارا برابر ملک میکرد و در شش ماه اخوند عابد  
 شده و بدو که تا کوس النجار بود و این دو که ساه و بقیان بود که اکثر خراج  
 بسلطان محمد را خواست کردند و در بحر قزق بسیار سوار شدند پس بقیان  
 قلمه لب کوس را و ایران نمودند و بر سبیل ناختند و باز بدو چهار سوار بود  
 اول مصطفی که در جنگ الفیل در شش ماه استول شده و منشا او بافته شد چون  
 محمد دریافت کرد که از آن او غلبه لاش سلطان دارد و را سوخته است با لک خود  
 غم بسیار کرد و بفرموده کوفی بنی الکونیم را گرفته و بکربلا و در آید آب شمشیر  
 و آنش آب کوفت چون از آنجا بادیان بلبل رسید بدو یافت آب کوفی خود  
 مصطفی سوار شد و فرار داده و در دالکیا خروج نموده است مصطرب شده  
 و بنیذ را حاکم بنکولس ساخت و برای پادشاه مصطفی تا یکد را و بنیذ مصطفی  
 پیوسته لک و حکیم از بیکان و دالکیان فراوان آورده و در طلب او رفت و در  
 راه او را ساخت و مجامعه مرا بداخت این سخن نمود خان ترک است و بعضی  
 که بزرگ با لشکری بمقابل آنها شناخته ظهر یافت و در طلب او رفت و در بیکان  
 حاکم دار را سپرد و رسول مصطفی را اسیر نمود و گاه داشت سلطان محمد بولایت  
 و آتش ز قزوین باری از آن خبر یافت و غلامی شکسته بنا کرده و بیک را خلع کرد  
 و بیل ساخت و در منزل قهر عادی جزیره جنوس که ملی ایران بر صعب علی الکونام  
 و شریک قدیم بنی سکنه گنده را و را زد و کرد و با و سردار سلطان محمد حاکم را

که ما دید با جنگ صعب کردیم باینکه این حاکم سلطان محمد را در پیر خود را با لشکری  
 توابع دارد و وزیر خود و معابد قبور دستار آنها لباس پربان پوشیده  
 همه را از بخت کشیدند و سران ایشان را بر سر نهاده و باز از افسوس که در  
 بسیار آورده و در این واقعه پیشتر سال وفات سلطان محمد بوده و در  
 در آنوقت زیاده از دو و از ده سال عمر داشت پس سلطان میرزا حاکم  
 اکسید نمود و باقی عمر را در استنوخ خوانین کلی صرف نمود و آخرین کارهای  
 او استخلاص قالیغوی و ترکی و حرقی بوده و در آنوقت بالکسر در ملک  
 قیام داشت سلطان خواست که نا اذن بر ملک سرک او پوشیده باشد و با  
 و در اینهمه در میان خود درین باب وصیت کرد و برای جزواری و در پیران  
 خود که یکی هشت ساله و دیگری هفت سال بود به قبول قبور زبان وصیت نمود  
 و چهل و هفت سلطنت نه سال در سلطنت امیر سوی از جهان رفت و در همین  
 ترک گفته اند که مصطفی پسر کلان با برادر امیر رم تا سلطنت سلطان مراد ثانی  
 آمده بود و امیر من سلطان مراد ثانی بخت نشسته بود و خود را در رما  
 در قون ساخت و به قبول قبور و پیران فرستاد که هر دو برادران خود را از قون  
 و صیت پادشاه نمونی به مصلحه بفرستد تا نزد قون رضی سلطان جواب داد  
 مناسبی نماید که شاهزادگان سلام در خانه نصرت و نصیب باشد و قبول قبور  
 رعیت مصطفی را حاکم طلب کرده و خود نیز اسرار و سواران نموده ارباب

عهد گرفت که بعد طغری عثمانیه قایلین را با کسب قبول و اگر از دوی باری انبای  
 و مدد و بطور پس با انظر پس را همراه کرده مصطفی در طوبی سیرم بقار  
 ششانه خزان و سباب بیا یافت سلطان مراد با شجاع انجمن از بر و زبر  
 ای هزار مراد و زبان اول فرستاد چون لشکران عثمانیه مصطفی را مدد  
 همه با انظر ایل شد و تا چار مارید و برادرش نیز مصطفی پیوستند و در نهایت  
 خود کشیده شد و مصطفی با زحم و دافع داخل او را بال لیل گشته و از این بسیار  
 یافت و بطور پس که دقای مدد از مصطفی خواست مصطفی بلا کسب و فهمید و در  
 لالان انکار کردند و بطور پس چار مراد و رسول بر گشت قبول مبنایه این حال  
 رسول به سلطان مراد فرستاد که اگر قایلین با بگذاری مراد و برادرش مصطفی  
 مساوت گشتیم سلطان مراد پذیرفته و راه هم لشکر اعظم را از دین فرستاد  
 که اگر دیگران نیز خواستند و در الحاج آن اربعه آمدند و سلطان بنایف کرکین  
 و فزکیان همت گماشت بهر ما خمیده را که داد و داران مصطفی بودند و فرستاد  
 و خود بمقام شرافت تا در میدان سطران نظامی توغیر دست داد و سلطان  
 اکثر آنها را گرفت و محض راه مراد و بیا بد بر بخت مصطفی در کمال افتاد  
 بود و سلطان پیام داد که ملک عثمانیه در جنگ از آن اوباشد و بسیار به سلطان  
 چون سخن مصطفی زرام ظاهر شد لشکر سلطان مراد بود و حکم سلطان مراد و فرستاد  
 او را زده و کشت او بنا و او پیش با گذشتن ملک مراد و مراد و طغری یافت

حاکم اکنون که از نسل اعلی بود و کشت و حاکم افروز شد سلطان مراد در اوقات  
 صرفت بیست سال بود و اکثر در پرتو سال بوده لشکران مصطفی سنان حال پیش  
 او را محامه کردند و او را داده که بر سر سوی قایم اوقات داشت سلطان مراد در اوقات  
 نعل کرده بود و از اوسن چهار را بدو و هزار از کران اعلی فرستاد و از اوقات  
 گرفت در اسری مصطفی بزرگ را آورد و بالاخر مصطفی با دربان لعل بود از اینجا  
 بود که گرفت و از اینجا بگریخته بفرمان سلطان مراد از نعل کشیده شد  
 سلطان مراد و در لور بسیار نوازش فرمود و فرزان او علی بر و بلوچان  
 فرستاد و بگوش کرد و لیکن همه یک اورا شکست داد و اکثر مالک از بلوچان  
 استرجاع کرد و سلطان مراد و شکست با باله نذر از مرد مجامعه مطبقه برداشت  
 جان با افروز کرد و از وقت آمد و در نعل کشید حاکم که یک بود بلافاصله سلطان مراد  
 لیکن جان او را بگوش سلطان نگذاشتند و شدت در محامه مطبقه کردند و از اوقات  
 نعل مراد و چون در آن هنگام برادرش مصطفی خان لیسان در و سلطان که  
 محامه بر نگذاشته با دربان لعل آمد و بسیار رفت و مجامعه مصطفی علی برداشت  
 بر برادر و طعنه زانده بسیار که کشت بعد از آن مغر لانس او علی بر لاریوس  
 سلطان سر و پاره بکلیح آورد و وزن لانس او علی و فرستاد که یک سلطان  
 سیمونی مادر سلطان محمد بزرگ بود و ستمش قوت بیدار پیر سایده او بر خود  
 خور و کینه دار کرده بر خطیل اسیر سلطان طعنه زانده و اول بر کوهستان شتر داشت

پس بجانب چپ سجاده بجا آوردند اسب نوزده جازات و نعلها را کرد و در آنجا  
هنگام پیشش صورت اسبش در دست مخزنه یک برادر از وزیر که بکشتن  
رفت و در آنجا پافه بود کشته شد بعد سلطان مراد پسر چوکی که آنجا  
سیس بر سرش برداشته نشتر را را گرفته بود رفت و خیل عالم شمشیر باشد چون  
سینش را که سوم رفت او را بکمر و ز سعادنت کرد و مخزنه یک از محاصره  
خیل گرفت و سلطان مراد پادشاهی سی ساله را چهار بر سرش افتاد و او بر  
لبه چپ سلاطنت یافته از صدر به جازات و جواب جرات کرد و عمره یک  
مده و نیز شکست یافته خام قوم را بکشتن دادند و در آنجا سلطان مراد پسر سلطان  
طغرل یافته طوئیکه یعنی سلجوقی خوانده افتراج کرد و بعد از آن اسبها بسیار زدند  
که یک دور با تصرف آورد و لیکن سلطان مراد نظر بر ولایت اسپول داشت  
اگر چه جهان بفرس قهر مرد و لار و عادل بود لیکن در تاب خود مدتی نماند  
نیز اسبها را و اسبها را و پادشاه که بر سرش تصرف داشت همه را کشته  
سر مدینه را بر سر خراج بر سال پذیرفت که سبب آن در صحبت بود که اگر سلطان مراد  
عادل بود و بایانفت و عاقبت همه بود لیکن باینکه شکست که سلطان مراد قهر  
در عالم بر زبانان را در الملک با صفت و اکثر علای و حکمای آنجا از آن  
شد و تا که بظرف غمناقیه پادشاه بفرستاد که بکشند و سلطان مراد پادشاه  
و سر و مادر فرستاد و آنجا قوم و مای بر سر و حاکم بودند و سلطان مراد پادشاه برای حکم کرد

چکن در ان قول نبرای دود و کبان سراز اطاعت باز زد و بر نواح سلطان  
 نظر یافت و اکثر راکت بعد از آن برادر وای دود لکر کشیده بغل  
 در سینه اگر چه سلطان بخوانست که لکر را بکشند لیکن بختان فرمانان از علی  
 سلطان فرمانده نظام اگر یوم صورت نمی بست و سلطان فرمانده خواهر سلطان  
 برادر عقد داشت و خود را مادره بزرگ حزلی اسپای داشت و اکثر  
 سواران به سلطان مراد کرده مارا و لایات بود زای ناخت در بین وقت  
 کسی حزلی نزد فرمان او علی آمد و سلطان مراد آن سپه را از خود خواست  
 فرمانان آشکار کرد سلطان مراد لکر کشید تمام ملک را با بال بود دیده اگر یوم  
 دار الملک در گرفت فرمان عاجز شده چکیس سپه را با سپه گذر از این سلطان  
 اورا امان داده با و بختان در خیره ضابطی جنگ آغاز کرده فرودین  
 ملک را گرفت لیکن بختی سپه ارد مطر اوس برادر بختی مرز نش یافت در این  
 شکوایان دشمن بزرگ عثمانیه بود و در همین گفته اند که زکاتان سپه را در بختی  
 غرض یافت لیکن از تاریخ لغار اسلومی می شود که چون الرطوس حاکم اسطرابر  
 سکوه و دختر سلطان بختی بکشد داشت و او بختی بکشد و بختی  
 لیکن بختی بختی بختی در لوب و سلطان مراد تمام بادشاه و کبان  
 سر و پا بود لیکن در غول در دلا و حرم در مرز با از همان ملک و ناز وای  
 داشت سلطان مراد محامل علی یک سبه مال را خود را با لکر شایان در نظر





منافع شد و پولا د سلطان حسن حکمای نمایان با سلطان کرد و حرمی بانو  
 اتفاق در زنده بست و چهار کس فراموش کرد و در سلطان حبسی برادر زاد خود را  
 بر سر پل خوار گذاشت و او را بنزدای مردانه با چرخ بر سرینس نمود و در آن  
 جنگ برینس نزد اوست نمایان کرده غایت آمد الفرض سلطان از نفا  
 نیز ننگ آمده از دلوب گذشت و صلح میان آمد اسرار همکاران کرد و حرمی  
 گرفته بود و باز داد و قرار یافت که از کان با همکاران رود دلوب گذر کند  
 و بیک همکار بناید و گویند برینس قریب دو صد نفر از لشکر غایت گشت  
 و این جنگ بان سلطان برادر پولا د سلطان بودم مرد و کند و سبیل در آن  
 مردن قرمان لبیب نصیحت نکرد غایت بر ملک سلطان یافت و سلطان مغرب  
 رسیده بر قلعه نیکر گشته اکو سوم را با خرابین بسیار گفت و جز بسیار کرد  
 بالا از نفاق گفت خواهر خود زن قرمان که بر حاکمیت شهر خود اقرار کرد از  
 تصورش و گذشت دول خود را پیشوایان کرد و بعد معاودت در ارالک  
 شنید که خود پیشین علاء الدین که و بعد بود و مردن باران ایش بسیار نشد  
 و پیران حاکم نیز فراموش کرده بر خود محمد را که بر لب سال بود بر تخت نشاند  
 و علاء از فرنگ و عرب و خوار بلاد طلبیده با آنها محبت داشتند و کوشان و حکام  
 می گذراند در خوف نصیر خان در اطلی بود پاپا او را دوسنی و همبانی کرد  
 اراده اتفاق شریک دلا طین حرمی نمونه فرار داد که بر برادران نصیر

سای قلمه قطعه کرد و لشکری از بطنیان و خوشی فراوان آورده بر سر خنایه  
نشاند و آنها را با خنکند و بولا و سلطان پارس از لشکری بفرستد که بولای سلطان  
از لشکری و کربلای حسین سیارانی ناب پاد در جبین دهر بندش بزرگ خنایه  
و سلطان مراد درین وقت آمده بنهر حبیب و محمد پیرش و در بند براد سلطنت  
بود سران جنگجوی و پناه شنیدند که انصاری فرنگ و عمو را بفرستد خنایه  
اتفاق کرده اند اگر خنایه و مدینه اما بعل نیاید سلطنت و جمعیت اسلام  
از دست رود پس سلطان مراد التماس کردند تا مهر و کین باز کرد و او اول  
پذیرا کرد و بالاخر بعد بانه بسیار عرض آمد این بفرست گفت اگر خلوت و بخود  
رفت او را در سزا و در او در بان بول نشاند و حکم بر لشکر کند و محمد گفت  
اگر خنایه بجهت بکار ملک بردارم چه بفرستد سفار آن که بعد دلت و خنایه  
دو از طرف پاد و سلطان و قانقری حاجی قالی پارس کسب نه و فرستد  
سور و سوز اتفاق چهار فرنگی که بسیار فرستد سلطان مراد از آن سوز  
بر جهازات مدعی جور کرد و لشکر را بیدان کشید و بولا و سلطان پارس دهر بندش  
از لشکری و بولا و بولسند و جیره اتوام و جیره بیدان نصرا رسیدند و اما اگر  
ذوق که شده و در سوز و سوز و در الک بفرستد را اش زدند و بولا و  
از ملک خنایه بود بولا و سلطان پارس یکایم فرستد تا بجهت شایان بفرستد و اول  
و بولا و فرستاد و بفرستد که در اول که از خنایه نصرا از نبرد داخل

زمره ایشان شده پس خود را با لشکری همراه نکرمان کرد اول بولاد و سلطان  
 اکثر بلاد عثمانیه را گرفت چون سلطان مراد از باس و دس گزشت جهان را  
 اعلیٰ جهان قهار و مکرر فرود کردند که کسی را از ایاراه جوهر بزرگ نماند و لشکر  
 عثمانیه بکشد و بنجاه هزار بود بولاد و سلطان پس در یافتن جمال سردار از ایاراه  
 قریب کمری را محبت کرد و بکشد و خراج از ترکمان گرفته آنجا کسان کاه حکایت  
 و پویندیس حکم بآراوده جنگ کرد و ایجاد الی سید پیر و هم فویندیس ۱۲ جنگ  
 عظیم قریب در انجا بان سلطان مراد و بولاد و سلطان پس موضع شد  
 لشکر انصار را بر کردی پویندیس بیرون آمد و سلطان بی بطرف کولای بطرف  
 دیگر لشکر او بود و از انزان کوه که انصار در آن حلقه می توانست کرد با بیکدیگر  
 با لشکری و بکشد بمقابلت جنگ کرد و سلطان مراد سواران خود را را ایشان  
 زده را کشته و سخت انصار را از اسب افتاده مرد و حکم سلطان مراد بر سر  
 ایزه کردند هم پویندیس خود را کی طرف کشید سلطان و فرست یافتن سواران خود را  
 فراموش آورده بر تربیت صفوف پرداختند و مقابل بولاد و سلطان کشتند و  
 سه بار حلقه مقابل یافتند بطرف جنوب رفته انزان در کشتن کوبیدند و ان  
 جنگ و شلخت از انصار کشته شدند و بغیر کشته شدند و از ترکمان سی هزار نفر کشته  
 و پویندیس از دقوب کشته شدند در یافتن کسواران جمع شدند و انان میل  
 ایشان شمس سواران سپاهیان طرف دیگر دقوب پیوسته خوف اینکه اگر دقوب

و میرود نام اریکت نصار اجز یافته باید از انرا بکشند و هم بندهش نشانده در دست  
 در اقول اسپر کرده غلام یافته باز با مقام در اقول در پیش را گشت و گشت  
 نیز در جنگ گشته شد بعضی گویند که هر سینه داده هزار کس بیرون رفت از قفس  
 سلطان مرقد غفر یافته می نمر از اندوان کاری بگشتن داد و ازین بسیار  
 ملول شد و در بیان لول مراجعت کرده خواست یقین و در خیال کند را از دجله  
 در بر و بیابان سلطان محمد را تخت سلطنت داده خود پر و ما با خیمه رفته  
 بجای دست نشانی شد و هوید و سبکی بر گشته چکی بسیار با خیمه کرد  
 و قایم چون اسپاسه مد ظله سلطان مراد بود و حرمی در غورسانی مقام  
 گزیده سر در لوازش سلطانی مراد شد چون به بست ملک رسید اسکندر یک  
 نام یافت چنین حاکم مراد کرده کارهای خوب کرده و وفای در حکومت آن گماشت  
 پیر اگر دوسر مراد را ان کلانش مراد و مراد اسکندر یک مراد و کلیم  
 ملک موروثی داشت و بر وقت ایام بی پادشاه حاکم در دنیا بر نصار انجمن بود  
 و کریم بی از هوید گشت یافته اسپر شد و اسکندر یک که خیمه مردم شهر خود متعلق  
 ساخته تصویب در کرد و پادشاه بزرگ البانی اسپر و تنی پادشاه را از لوط کریم  
 پادشاه معون سپردن کرد و اسکندر یک مراد و مراد در کرد و پادشاه  
 بعد در ان سیم پادشاه گشت و بر حمت نام بطرف دانیار و ان شده در ان  
 شهر حاکم کرده سلطنته طبعان از کان کرد و مراد مراد بود و گشت مردم غنایه را گشت

سلطان مراد که در شافقت عهد و در نصرت شهر بود اراده اخراج کند  
کرد و در آن ایام و غلبان اکثر جزایر سوار و نطق را که بر بنا و رالن بنا  
تصرف کرده بود و کمال اینکه مکرانها با یکدیگر یکدل شده بر شانه تار و زدن  
حال نمود و در مراد که با یکدیگر نال می نمود با یکدیگر یک تعلق اولاد  
که در زمان ساخته بود و یکبار شراج که در سبغی عمار که از تعلق محکم الی بنا بود  
چرا مفتوح ساخت و قریب چهل نجاه هزار لشکر فراهم آورده بر عاکل فریب  
و اسباب او در زاده حاضر که مردود و دلاور بود و علی پادشاه بر سر عثمانیه بر  
تا چهل هزار مرد است که یک بوش کرده آب و دو هزار کشتن و رود  
است که یک ماه پس ظاهر شده بعضی از نیکو که انبیا شده فعل حک داد  
تا اولاد سلطانوس ساخت کرده بود و الوضی بدست علی پادشاه یک  
در که مختص شده در برابر و سفت و عاکل منطقی بر او کشت و قبال و اقام  
خود را در دقای و دینان او رود و در یک خوابی بوس در عاکل عثمانیه  
در آمده و در به بین و یک گرفته بیویا و حرمی احاطه گرفته بر او رفس رسید  
و سلطان مراد با لشکر عظیم عیسوی فتح بخامره پرداخت و غلبه بر و طغون  
و طامس ما بر حالت فرستاده در خواست صلح کرد سلطان مراد رسول را با  
زیر کمر کرده تاخت آورده که سلطان را بر او صبح نزد و قریب پونانی بر سر و با  
خارج کند از ساخت و آن راه در شکله بود و شرح شکله سلطان دو اسیر

خود و پس در سطلی را با فوج جریب ساختن پیر و پس با خود فرمود کرنا  
و رسول لشکر سلطانی جنگ میکند و یک بر آن ایران کین کرد و بخوار  
کمان گشت و در مدایر گرفت و از طرف میکند و ضربت سوار و پیاده  
گشته شدند و در بنوخت سلطان مراد کمر در آورد و در محبت یکصد هزار مرد  
رفته و قطعی بخوار را محاصره کرد و میکند و یک در مان بسیار مال و زنان و بچه  
را در ملک و بنیان فرستاده میکند و در این وقت کرد با دو کبر طلاع و جاذب ملوک  
و خود داده و در هزار سواران حیدر میدان آمد و بجوابی لشکر خانه برداشت  
و در بی سی هزار از لشکر سلطان بنه کرد بالا و در سطلی بخوار و بعد جنگ بسیار  
مغنوع شد و سلطان بجای آورد با منوبه شد و با سیایا غلبه گیری برداخته  
دیوار را شکست و درانی و نفس قلعه درسی در دلاورد و دانا بود و میکند و یک  
با همان فوج سواران و ناخست اشتغال داشت سلطان حاکم رو بپنا را با سی هزار  
مرد مقابل میکند و کند شش هزار نشان مادران بول آمد و چند ماه در انجام  
نیامد و در زنده بالکر و اسباب بسیار بنه شده بود و اهل اندر و پس شد و درین مقام  
سنان میکند و یک در بنیان برکش شد و چون ملک عند الاموال سلطان یار و دو  
شد و سلطان باز محاصره کرد و بار داشت و میکند و یک نگاه و در کرده بیان  
ار و پس و بنیان در بعد ناسب از کرد و با نشان و بنه بار داشت سلطان  
لشکر او بهره کرده یکی را مقابل میکند و یک و دیگر محاصره نامزد کرد و میکند و یک

اینجا در کرده جنگ مسبب کرده بر یک گاه سلطان آمده بزرگ رنج بسیار  
 گشت سلطان اینجا رنزار سوار بر کردگی ابری بدافته نام و دو نان براده محمد  
 متوجه شده سکنه بیک راز در بیان گرفت و سکنه بیک سده را قطع کرده  
 بهر رفت و داد ام حاکم و جنگهای بسیار واقع شد و در همه واقعات ترکان  
 مغلوب می شدند و سلطان با آنها با شعله و شمشیر بر داخته و در شهر آه و نزار  
 نیزه می کرد و سپاهیان داد ترکان نبرد زلف و حدید حمله میکردند و غارت  
 آن می نمودند و مسکوران با شقام جنگ با این لشکر بر رخانیه کشیدند و احرا  
 بیک ده هزار دینار خراج سالانه پذیرفت چون جمعی حاکم سردیاد را از رفت  
 با سلطان موافق بود این خبر اولیایا می رسد که بعد از آن بولایا و دیگر  
 لایو بلاس بن المرت به مالار شده و لشکر بسیار و قوی دارد و اگر در یک  
 گذارشته از دلب کشنده و سردیاد ریش حاکم اینجا را بطرف خود دعوت  
 کرده است و بدین حاکم بلغزاد بجا گفت ولایت نصبت یافت سلطان برادر  
 محمد تحقیق این خبر است و ملک خود همراه و او را در میدان کند و از لایو بلاس  
 ارداب سکامین که نشسته است برادر بزرگواران ملا کرد و آنها بدافته شدند  
 و سلطان ضرب پنجاه هزار مرد که گفت فرج نمکریان بود در میدان داشت  
 و در این شهر دارد و اگر که بر سره لغزاد بود و بالبت هزار بر سلطان برادر  
 حمله آورد و سلطان لواران خود و زمان داد با اهر را بود در بیان گرفته



تغیل آوردند و توبیخ ازین سبب برسان گشته بدان جنگ را که گشته  
 و جذرو و جنگ کرده گشت تا شرف یافت و حاکم سرویالت نیز از لغاری  
 و چهل نیز از فغانیه جنگ کرده بودند پس کوه خرمیده ایسر حاکم سرویالت و از خود  
 بر پیشش داده بخانه یافت بعضی گویند که سلطان مراد با سرداران لغاری  
 داشت اندک است بر سرینیس افتاد چون سلطان مراد با دربان بول  
 معاونت کرد طری شاهزاده محمد با دخترکی از ابران ترک بمل آمد و سلطان  
 در اغار شسته اچماه و در سبب آن حال شرب از جهان رفت و در چهل و نه  
 سال بود که سلطان محمد ثانی تغیل وزیر عظمی در وقوع حادثه سلطان مراد  
 شاهزاده که در بان لول بود بخود او و سلطان محمد رفت گشته ایران  
 نوازش کرده برادر خود را که گشت مامور بود و مادرش را که دختر حاکم گریز  
 نزد پیشش فرستاده بود غالی بران تفرک و با غلطی پس بغیر این و بلی کرد  
 و در الوقت بغیر بسیار ضعیف داشت و اکثر سلاطین آن ملک خراج که از او  
 بودند اول سلطان محمد اراده اخلع فرامانیه که با پدرش بی اندیشه کرده و  
 سوز و زیران بغیر بسیار ضعیف او بود لکن سلطان فرستادند سلطان را که  
 در اطلال بود و تغیل وزیر را که بکن فرستاد و بعد سلطان الیچان ترک را با  
 بول روان کرد و شایب خود رسیده او رفان را از صند هزار دهم مالیانه  
 متور کرده بسیاری در دوا اب کلان زینب و زود و طعمه ترک با نمود

بنا کرد و کرکیان نبینانستند که جزا علیها نباشد و فیصله آنها را بی فایده میداد  
 و از سلطان خلیج ارسین خواست سلطان فرمود که من در زمین خود ساکنم  
 فیصله آنها بر من نیست و قلم بر دوش مردم خرمی اعلیٰ چنانکه اگر کسی نکرده یکی از هزار  
 کس نزد فیصله جمع شد و قبل ازین که این مردم و قلم با تمام رسید استند و در باب  
 قلمی که در میان خبر تمام اطلاع سلطان رسید بزرگ تمام داخل ادیان  
 بول شد و انجاسه منظر رود یکی فراهم آورد و فیصله باراده افتاد و کرکی  
 و لاطین خلیج بروم رفت و سلطان محمد اول بدینجهان زان بدو افتد بالاخر  
 کرکیان و بدینکه همان اعلیٰ از سبیل نمایان شده و علاج دیگر قریب جدا  
 رسید و از هر دو قلم و دگر ترکان برای محاربه در رسیدند انگاه فیصله از  
 سر کار آگاه شد و سلطان محمد برای استند و در ایام پیشین فرمان داد  
 که بران اقواب را نشانند و فرمان داد که فیصله اقربا و ابرار و مردم با یک  
 از مل و سبب محاف از هر جا که خواهند رود و بفرمان فرنگ که بکشد و بفرمان  
 می کشد که از باند و دوار بر دتی به تصرف ترکان و در آمد و سلطان محمد  
 فرد صای آنهن در دست بکشد و زودی نزد فیصله بدست یکی از یاران  
 خود کشته شد و بفرمان آنرا کشته شد و بنام در دست قتلانم نمایند  
 و بعد یکروز ترکان یک پره قلم بفرمان آوردند که بفرمان کشته شد  
 بر پاره رود و قلم مانده سوکت تمام داخل کلبای سلطان صوفیا گشته

خلیقا را بر انداخت و جل قلمگیری را باطل ساخت و مغرب غیل و زیر عظم  
را که در قدرت او پذیرش کارهای عظیم کرده بود گشت و بارها حکام قلم را  
نبردیم چون حدیث روز از استلام منطقه و بادربان اول رحمت کرد  
و تقیبه ششم و بعضی سال دیگر همه ما بنجا بودیم در یافت که عالم سرو و یامرد  
و پیشش بجایش نشسته اراده سرو با کرد لیکن چون برخیزان جزیره آمد  
و بیرون فرقه جزایر را که با خواهی ما شنید لنگرمان جو فرستاد و در  
جولای ششم سلطان محمد اراده لغزنا یکصد پنجاه هزار سپاه و سه صد هزار  
نبرد و غام سرو و بار اجد چهار فرست آورد لیکن چون رسید بالکر زهر کینه  
گشت یافت و در آن بوش زب چهل هزار از ترکان مغول شد و بجای  
کرد واقع نمید و چون رسید نغم بر داشتند همان عارضه مرد و نسکران لبست  
نشان را بفارشت برده بغیر را آورد و لب بانه کردند و سلطان بتر نام  
سکری را فراب کرد و بخارن آن طاس و بطر لوس برادران فیض کرد  
سرو یا بود نزد بهر اسباب نرد و بخت سلطان محمد زحمان را می یافت کرد  
فرستاد لیکن زحمان و بعد از پذیرش او گشت یافتند که برادران  
نزد نه هزار دینار خراج هر سال پذیرفتند و سلطان محمد در شرف ششم ابوال  
سور به نموده آخر سال بدان سرود رسید و لنگری بجایه کرد و در دست  
امان شلق و بطر لوس بود نمود و بطر لوس از وصل سلطان برین حال

گفته شده که از آنکه بعضی کوبانی سارطاده دست او انداخته نام  
 سال مدخله سلطنت بود و جنگ کرده بالاخر راه دریا باطلی رفت و سلطان  
 که مردم سپاس بود و طاس را فروخت کرده گفت که در تمام جنگهای سوریه و  
 غلامان و بیم که طاس برده بود و در سلطنت سوزن و غنای خود را در این  
 دلو و لوس بیرون فرستاد و سلطان تا بیهوده محارمه کرده گرفت بخواب  
 دختر و بیتر لوس بسیار حسین بود سلطان بر او عاشق شده و در نکاح آورد  
 سلطان محمد اگر بزرگ بود و کفایت شایسته و بگری شایسته او در آن زمان باشد  
 حد زنان لاطین و ترکی و عربی و فارسی سخن می گفت و در ریاضت و هندسه  
 و تانیه و جده و غیره را در معرفت خاص خود گرفت چون خوبیان با سلطان  
 بجهت پیش آمده فایده یعنی سرور کردند سلطان از این سبب اسرار کرد  
 و در اسب سواران فرستاد و در میانهای او که طالع در اسب سواران  
 حاکم انجام داده هرگاه از او خبر سکونت و نامش را سلطان محمد و محمد بلاد  
 و در آنجه ولایات بر آنجا را گرفت و زن با سال حسن سلطان محمد و پسر  
 سعاد سلطان سمنی بود و پسر سلطان محمد با چهار زن و در طایفه در تمام  
 خانه این قبیل آورد چون سلطان سکندر یک بزرگان سلطنت و خبره با آنرا  
 با دو در توده نیز سوار چوب با پسران فرستاد و او از آنکه در یک و  
 با در زاده پس اسانکت یافته امیر شده یک در یک رفته آن

اسنان با از خود بیرون نهاده سلطان محمد به یک خواست مانع آمد  
بعد اسکندر یک از افاسو پادشاه بچین مدبانه فرزند را حاضر کرد  
سلطان محمد موسی ایچو سالیاس را با چهل هزار مرد فرستاد و او را یکند یک  
جنگ کرده نیمیست فاش آمد و بسیاری از لشکرش قتل آمد و بعد از آن  
موسی فهمید که یک بر خود گرفته از حضور سلطان محمد اجازه یافت  
و از یکد یک نهم شده رحمت کرد سلطان اسد او بعد از مدتی  
در خدمت گرفته با امیری بر سر یکد فرستاد و در دست یافتند  
آخر در شش اصم واقع شد سلطان انگلیس از جزایر کپا کومه و در بر او  
در آنجا گذشت و لوکوس بر دست محمد کلاک شمع شد و عزاده اش  
چون لوکوس که خوف جان از اسلام میرفته بود حکم سلطان رسید  
سلطان بر بلاد دوس پیوسته و اقل درای و دو و ایکه ده هزار کردن و هزار  
در محمول هزار و او و او ازین امر عاجزان بنامش و در زب  
و با حسنا میرفتمانه یک نیز آن شکست داد و از بکان را ایچو گرفت  
سلطان محمد با دو صد هزار لشکر و ایکه توبه شد و جازات را بر ایالت  
روان کرد و کوبند امی عرای بودند از زبان فرزند ایتا که در جنگ  
همراه بلاد دوس بود و ده است و قلیا بر کنار دلوب محصور شد و مرزبان  
فرزند ایتا که در جنگ همراه بلاد دوس بود و ده است و قلیا بر کنار دلوب

[illegible]

پنجاه نفر و که بر خاک خمیازه نازند و بیطیان بد و سکنه ریک در خور بر آید  
بر بطور این ناخته رنگت یافتند و اسکندریک رافخ برفخ دست داد و سلطان  
بعاینه این حال نداد و همه هزار مرد با بر دوش نهفت کرده مجامعه گردید و پدید آمد  
و سکنه ریک در آن زمان بر دوشه گری بر دیال دوم گرفت و سلطان  
شاه باورش را مجامعه کرد و گفتا نه مرا حیف کرد اسکندریک باز آید و سلطان  
او را انگشت داد و مجامعه را بر خیزند و سلطان باز نوبه بر دوش نهفت  
بلده و پس بنا کرد که لب آن نام ملک اسکندریک خراب شد و او در لب  
شهر و بیطیان رفت و در لب بحر گرفت و سه یا چهار در شش ۱۳ مرد و در میان  
استخوان او را از کوه برد آورده ریزه کردند و بر دوش ملک تمام ایشان  
داخل غلظت خانه گشت و سلطان بر چهار زات و بیطیان و فکری که بایان طغیان  
بسیاری از نوینا و سر و پا داشتند و از کوه بر کوه استخوان داشت لیکن و بیطیان  
در آنوقت حاکم کرد و با سلاطین که بر نهایی بودند و آید است بودند و سلطان  
سه هزار مرد را در آن کرده متعاقب ایشان خود را ببرد و آن را تو به شدند  
و مجامعه کرد و با سلاطین و اخذ اکثر جزایر را گرفت و بخلاف عادت خود و سلطان  
و بر آن و قلمه از آن ایشان در از رنج کشید و در نظر حاکم آنها را شکل و نهایی  
زیاد داشت سبب عدم قبول بر او و جهت قبول آورد و فریب شده اعدا را  
باز با اجتماع حاکم بر او اخذ نکرد و بر ایشان کردند و بر این چنین و نازند و

در استیلا نکردند و سفار آن زمان پاپ اسکوس چارم و پادشاه  
 ناپل و قس و پاپوس و دیپتیا و بر کردی که سبب تمام چهار سلسله پادشاه  
 ناپل و بنیاد عثمانیه طبره او در دزد و منافق آن چهار ذات اما بر پیوستند  
 در پیمانه را گرفته اند و از غنای غارت کردند در همان زمان  
 پادشاه پارس نیز بر سلطان نکردند و قوت لغات را افزود و در ۳۳۰ هجری  
 سوس و حار و بیلان بر دلاوت پیدا و رخن هر دو پادشاه نیکبای آنها را  
 باز کرد اینده مورد مراد سلطان گشت و همین جن در آن زمان بر حاکم  
 ناخت و سپیدار خود در فرزند و پسرش زین الدین در جنگ مصطفی بر سلطان  
 گشته شد و لشکرش گشت یافت پس صلح میان سلطان و او جل حسن افتاد یافت  
 و بر ملک فیدیم سپید افتاد کرد و احمد سپه دار سلطان کاغذ از خویبان  
 گرفت و بر نامار خان طغز یافت و سلطان محمد آنرا که بر نام کرد و سفار  
 آن عثمانیه از اطمینان حاکم ادای دود مال دیوان گشت یافتند و سلیمان  
 گشته شد و مال دیوان حله الوصول نکرد عثمانیه با سوار با چهار کشتی و سینه  
 یک درین زمان رده بود و سپه سلطان دیگر در کرد و ماریدند و عثمانیه بجا  
 برداخته گشت یافتند و سلطان هفت کرده بطوری را با یکصدی هزار  
 محاصره کرد بعد از آن سه و پنجاه صد هزار لشکر جمع شد و سلطان عاجز  
 شده صلح خوانند و بطوری و لیس هزار و پانصد و سی از یو با باج



سپاه دادند و بالاخر خراج گذار غنائیه شدند هشت هزار دینار هر ساله  
 برای تجارت بخراسان و دیگر بلاد غنائیه دادند و سلطان یازده و یک  
 صکیت دوس و غلامان گرفت و علی یک قریب الباقی را از سکران نکست بکش  
 و قایم درین مینماید و چون جمعی بسیار داشتند و حاکم آنجا بطور  
 امس بود سلطان و محمد هشت هزار در میان بودند و آنها بل بیه  
 محامره به آتش یکی از سردیان بل را نکست و بیاری از ترکمان  
 بپناه شدند و بعضی چهار از غنائیه کشند و حاکم هر دس عاجزانه از  
 شجاع سپید از غنائیه التهای برخواست محامره کرد و سلطان محمد همیشه زنای غنائی  
 رد و بگری داشت که از قوت نصارا که در آنوقت بسیار بودند نمی توانست  
 قبل از ترک جزو لشکری بزرگ در دانی بگذراند و بنا فراموش آورده بپارا  
 سوی آبادی الزباید و کفران الطر الطرمان داد و آن را که بدین اعلی داد  
 و بدین فتح آن ولایت بمقتضی حاجت کرد و چون که از حسن سلطان رسید با و فرستاد  
 و سلطان بهر در آنوقت بسیار پر زور بودند و ما اتفاق کرده قصد سلطان  
 نمودند ایند سلطان بهر خوار و در این اعلی فرستاد و او نکست بکش  
 و احمد بانا از سپه سالاران بنفید سلطان عزیمت اعلی تو از و سلطان در اعلی  
 علی قریب بیستار فیه در سکه آمد و عرض نهاد و یک و سلسله سی و یک  
 بود شاه نیکو کار و مری علی و نصی و دیران بود و خود عالم و غافل بود و ناپاک

از وقت زبان کرک و کلبه در عربی و فارسی و لاطین خوب می گفت  
مانند هر دل خلیفانه و خورشاس داشت و شاعر خوب بود و علم جنگ  
نیکو میداشت و تصویر خوب نقاش میکرد و در علم تاریخ و مسطر و دنیا ماهر بود  
سلطان مایه بر دوشم چون مصطفی بسوی پناه سلطان درجیات  
او مرده بود و بعضی گویند حکم سلطان گشته اند و زن او را با خود  
و بر دوشم بارید و بعد بود لیکن پاریس در هنگام ترک پاریس رفته بود  
وزیر اعظم او را از ترک برداراکامی داد چون مادر مرد دیندار بود  
انجی باز گشته گفت فرزند پسر از بخت نشاندن من بایم فرزند  
مردن جوان و کوه کار و یا جابو و سر بر آراشته و کوه طبعه بنام او کردند  
باز بر خور اعاظم اناسید دانسته بطوریکه درجیات بود و حج نام کردند  
نه ماه بخت و فرمان داده بود که نامه آن زن و نام پسر و زن چون  
خور خود از رحمت بر ساکامی یافت با تمام اسکان طاعت و کثرت  
نیساکه و بخا و از بخت نشانه بود پیش چو رفته تاج بر سرش  
بناد و این در شیشه بود و بارید در مطیبه مانند دوم و هشتاد و اعل شد  
و خور خود را او از کرد و او در از وقت نوزده سال بود  
سلطان محمد در عهد طاعت سحاک که گویند بود مادر در پسر سلطان نیکو داشت  
می گفت که پدرش خط و لایه عهد ز کشته اند از فرب و رما لغت نهادی

بر خود گرفت و لشکرا را با فراوانی آورد و سلطان خزانة بختیاری را شناخت و  
 جنگ موجب با هم کرده فریب پر و بار و طغیان یافت و او به بر فطی نهاد شاه  
 سمر که کشت بر فغانهای اشقام برده و درش او را بچ فرستاد بعد از آن  
 با اتفاق بی چند ملاطین قزوینیه که در آن یک دو طغیانهای لشکری کران سال  
 اگر بنوم و ازیند امیر یافت و یکباره از احدیت بد سال را بر بار یافت  
 و ازین لشکر سلطان کشته شدند و موافق و مبت در توفیر لشکر کشید و در سال  
 یک لشکر کشید و کجای از جای بجای رفته و بدیند کلبه بارین و حکم در یک  
 شفق شد و سوزنی حکم بر دس او را از کلبه بار بر دس طلبید و از سلطان  
 سلطان بر سیده او را بر چهارزان او داشت و چهار صم مطاکم کو  
 و حکم او را از خود جدا داد و سلطان چهل هزار در صم حرف پایانه تفر کرد  
 در آن هنگام چارم ششم پادشاه طرکستان را بر لشکر کشیده و طغیانیه بود  
 و پادشاه لشکری در خواست فرستادن جیم کرد و بعد از آن او بر جد و غما  
 نازد و چارم مشتاق برادر جیم شده او را خواست و مفارقت آن در اول  
 ما پاد سلطان مار بر طلبید او را سید با باله و بیظم ششم جیم را بر دس طلبید  
 و جیم از غایت عزت دی با او پس با قبول کرده در روز و سبط بند زوده  
 بطرسین از ولایت ابلش رفت در هر یک از زمین را اختلاف است و  
 گویند چون پادشاه با ابلش او را بگفتند سبب لغت را کرد او خود را گشت

الاس اسد بنسول آرمیعی بر آنکه در طر سینا بود و چارش بران تاخت  
 داده و ران و بعضی کوهی که ان سو پادشاه تلمیس از سلطان با سر بدور  
 جنگ چارش استعانت کرد و شب با راز و مال فرستاد سلطان شب با را  
 نو آتش فرموده راجع گردانیده و رسول فرزند سلیمان کثیر کوشش عاریس  
 و فاکند فرستاد و مخفی خطبه پادشاه بکند و ششم باد و سه صد هزار کردار و شش  
 ناردادن هم فرستاد و پادشاه را بر زیر لاک گردانید و این و لقمه  
 در شکم او بود و فاجع سلطان در ششم آبان حکام سور یا برد اخضر و ملی  
 و انهدان مرگن روز بگرفته کعبه بخیر طرد و اما شش صد هزاران لشکر  
 بهر آینه کشید سلاطین انهار را در جنگ کشت اگر چه سلطان سمر او زگر  
 و کرد چون احمد پاشا از سمر دس بر کشت و در صبت او اسحاقی پاشا  
 که در خورشید احمد پاشا نسبت بر او صفت با مصطفی برادر بزرگ سلطان ملاط  
 بود حمایت احمد پاشا فرارده او و فرمود که احمد پاشا هم را در سه غلامان  
 چنان احمد پاشا ملا خدمت رسید سلطان او را شراب بسیار داد و احمد پاشا  
 سره چون بزبان او مرگ خشن بر داد و حکیم شدند سلطان احمد پاشا را نکو  
 کرد و بعد از آن بهر یه لشکر مال دیور کشید و ششم آبان غارت دو کی  
 و دو ماله را در غلب او روز و جل هزاران کشته شدند و بعد از آن  
 با برادر او جنگ مملوک سمر کرد و فاکندای مرا کبهر را بعد و خواست لشکر کبهر

فرام آورده و سلطان علی دولت را بمصر فرستاد و مصر را ناخت و قایم  
نمود شاه را تا ناخت و لایات عثمانیه منور کرد و این جنگ مدت بسیار است  
یافت و لایات بینا که سخلن قاتل آنرا عثمانیه ناخت کرد و جنگی بسیار  
او بالاخر عثمانیه منور شد و لیکن با جهازات ترکان بسیار نیامی رسید  
تا چار سلطان مار بر خوانان معالمت و بشرط باز دادن مالک بمصر  
صلح انعقاد یافت بعد از آن سلطان مار بر چرخش پورش کرده و نحو  
و سلطان مار بر که سلطان دیندار بود از اعانت سلطانان اندیشه و حب  
دیده جهازات از راه کورده ان کرد اگر چه حضرت سلطان نصرت را رانید  
اما سلطانان فایده بخشیدند و در کشته افتاد و باغی و اطفا  
فرستاد و در امور موقوفات متعدد بر نصرت اوست داد ملک بسیار  
در همان زمان سلطان با بزرگو خزانة یوسف من را بکاخ آورد  
و در کشته از جنگ میان عثمانیه و مصریان آغاز شد و عثمانیه ملک بسیار  
از مصریان گرفتند و در کشته اسپه دار عثمانیه بر رهرو میان جنگ کرده  
غالب آمد و متارک آن اعدا و سلطان در سبیل که خفته و در میان  
سورخان را اختلاف است نصرت را کوبید که حاضر به الطور در ترک  
در کشته بود بعد از آن سودون بک گرفت و کردنی نیز منور شد و بعضی کوبید  
که این مالک از دیوانان باغی و اطفا در کشته میلان گرفت و متار

بیست و پنجی چهارصد را یافت و درین زمان قزول و دیگر مالک اعلیٰ کرد  
 لیکن در ستم مار بود و در میان بیست چهار غلام را بدست گرفت باغیان  
 جهان را کین گرفت و خیزید و چنان و بید و غلامان را و سلطان بند آورد  
 یکصد هزار آنان سوخته باز و گشتی و غلامان را گرفتند و در ستم او و بیگان  
 تجارت بسیار را طوفان زد و کرده ساختن یافته اند بسیار بدست گرفته و با آنها  
 جنگ کرده بسیار غلام و در آن و آنچه از روح گرفته بودند از دست دادند  
 و بر غلامان زور آورد و در میان آنکه قریح غلام آوردند و بیگان باغیان  
 مسلح کردند و بیگان باغیان جهان را با تمام خرابی و ریوس بدست آورد  
 بعضی از ستم بعضی از ستم بسیار یکس بر غلامان سرکان و غلامان  
 بر بیگان نامه که آنجا تجارت است قبول و دیگر بدست در اوقات او را  
 و اسکندر یک بار بیگان ساخته در کسب با خورشید بدو افتند و سلطان  
 را زود به انظرف خود راند پس بیگان مسلح کردند و سلطان و عده جنگ سخن  
 کرد که در آن مدت لیکن بازش آمده بودند و قلع و دین و اسما به قلی و سلطان  
 نگرد و نه از بد و زار هم آورده اکثر فواج را ساخت بعد از آن که خوشایند  
 آن ولایت نگرفتند و اسیر کردند و غلامان را تصرف نمودند و بیگان که هم  
 نجیب بسیار بوده اوقات یکسان داشت بعضی دیگر بر سر می فرود داشت با  
 چون سلطان درین ایام بیست و پنج شول بود و در آن ایام باغیان را

تا آنکه مدتی شاهزاده رسید پادشاه بدر یافت اینحال برادران و وزیران را  
بر بحر می فرستاد که پادشاه علی به آمدن فرستاد و با همه پیشرفت داشت که آن ماه  
بگذشت و هنوز شاه علی درین وقت در منزل فراموش شد بر سر دروازه سلطان  
بنظر شد که کشته قتل یار کرد و میدان فرقیه آنکه شاه علی پادشاه است  
و در آن جنگ نهیمت یافته بایران رفت بر دست شاه اسماعیل مغولی کشته شد  
مقارن آن زلزله شد بدو فریضه ظاهر کرد بدو کاران بسیار افتاده  
در آنزده هزار سکه انعام کردند و قانع سلطان امر رسیده مغولی تور خود  
که گرفت گرفته اوقات را در علم و نقل تصوف می گذرانید و دلیر بود و در احمد سلیم  
سلطان احمد را بولایت عهد انشاء کرد و او در آنوقت حاکم الکونین بود و سلیم  
حکمت طراست داشت به شجاع خبر ولایت عهد را در آنجا آورد که شسته  
بطرف اوربان بیکله و به ایدر زروان شد لیکن زکمان این حال را از سلطان  
مخفی داشتند سلطان از این سخن خیره افتاد و از شرف و غلبه از پس بر سلیم طربان  
و سلطان سلیم بفرمودمان که جمعی بنده برود و سلطان با همه از احمد بنده گمان شد  
او را که بنیول خوانند او انکار کرد و گفت شب بالنگ خود درین مغولی را بکشت  
تفاوت آغاز نهادند سلطان بهر سعادتمند خود تور خود را بعبودت در آنجا  
رسیده بر سر افتادست کرد و لیکن دلش نادر بازی و اسیری نمود و پان بر  
و احمد سلیم و او احمد از مغولی روان شده ولایات لرستان را با کل و بران نمود

گرفت و بکم از طرف کعبه برای آنها بندهان حجاب خود بگذاشت بدو روان شد  
 چون خبر سلطان رسید فرمود تا اهل را بطلعه بیاورند چون سلیم بخدمت رسید سلطان  
 او را کاین ولایت عهد بدو بتایید بر سرش نهاد و نصیحت بفرمود و سلیم عرض کرد  
 که پادشاه در استنبول نزد نایل فریاد سلطان فرمود و بشیر و ریک بنام کفجه  
 پس سلطان بخواهناست از سلطنت گرفته بپارایان خود بدو نایل و سلیم بخواست  
 بدو بر گشته بکستبول رفت و سلطان مار در دستش از عرش نشست و دو  
 در سلطنت اوسی و در سال بود بعضی عرش نشاند گفتند از ذکر سلطان سلیم  
 اول خود که در وقت نشست پر در استنبول بود و باینبار فرقه عزت کرد  
 لیکن بزرگان او را ولیعهد سلطان مار بدادند و عرش سلطان سلیم اگر چه  
 بر تخت نشست لیکن از برادر خود احمد که با لشکر پادشاه بود و بدو نشاند  
 و از نو بیری او حجاب بگرفت سلطان اول خود را بقبول آورد و بعد از آن  
 عبدالزاق هر که از اطراف جدا بود بدو دست بخواست و از اکثر ملوک  
 و ارکان خود دولت خانه را برداشت چون در آنوقت  
 خارج شد و در پان بول را داد و ملک نزد عبدالزاق و در کشته اراک با یک  
 کرد و در میدان غلدریان قریب بیز قنای فریضین دست داد سلطان بزرگ  
 را و این سوره در چهار آتواب نشست و میان چنان را بقتل شاه اسماعیل  
 فرستاده بود و جنگ فیم کرده شاه اسماعیل را کشت و داد و بسیاری را بگریخت



وخرابین و اموال شاه اسماعیل را بخت آورد لیکن اسیران را بقتل نیاورد  
غلام ساخت و بجز خاندان نصاری که اندک چون مراد پسر احمد پارس شاه برادر  
شاه اسماعیل او را و فرزند دوده باده هزار سوارداده تاخت گیاره  
فرستاد و دواهی او علی نام را سر ابا بست هزار سوارد فرستاد و بغیر بانشاه اسماعیل  
مراد بنده بود مراد اگر تاخت بر کباد و یا آورد و سلطان سلیم با اسماعیل پسر  
در مدبریان قوش قوی در آید که انشا شاه اسماعیل بود برید و بیان او  
اسماعیل سوالات شاه اسماعیل با خلع مراد و فرزند او و بدو شک صوب گشت  
بربار بیان افاد و لیکن سلیمان در وقت سه صد هزار دینار و اسماعیل  
بوجود خروج شد و این جنگ حکیم اکبر است که او بود و سلطان به نبرد رسیده  
بجایه برداخت و بسیاری را از زنان فارس و عسکر شاه اسماعیل دهر  
شدند و یکی از ایشان بکاح پادشاه آمد اگر چه نبرد خفیه شد لیکن سلطان  
در آن لغت نبود و شاه اسماعیل غلبه لک صوب فرستاد و آورده تاخت زمان  
شتمین شد و سلطان سلیم مراد و نزدیکی نبرد کرد و ایندو در کان وقت وصول لک  
ایران چنان بخطر کمال روان شدند و هر کج و هزار مرد از ایشان در  
فرات غرق شدند و در کوهستان اکثر اطراف لشکرشان را  
الغرض سلطان سلیم بصورت نام ملک خود رسید و لشکر طرابلس را در  
و جزو دوی می کردند و گویند که این همه قرابی بسبب علاءالدوله سلطان کوهستان

که دوست سلطان سلیم بود و واقع شد و سلطان سرا در اسکندریه که را این  
سال و یکربان بنیان پادشاه سپه سالار دوم و سرداران فارس جنگ یک  
آمر سردار از فارس گشته شد و توکان قتل تو یافتند چون سلطان سلیم را علاءالدوله  
ناخوش بود در شش ماه بعد از این بر رخ کرده و او در میان کتبان جنگ  
مصب کرد و لیکن بیب بیو غازی علی بیگ سردار روان خود کشت باخته حکم  
سلطان قتل سپید داد که سلطان سلیم در جنگ پاریان بود و سلطان  
اگر دلا بایات او را ناخته شمرت شدند چه امید صاودت او می داشتند  
سلطان سلیم سر علاءالدوله به دین فرستاد و بعد از آن زمان نیکریان از  
پاشا کشت یافتند و پاشا پاشا از نیکریان شغل ساخت و اگر دلا بایات از  
نیکریان گرفت و سلطان سلیم با نظم حاکم مقرر شد و بر خیز از ملک  
علاءالدوله به علی بیگ داد و در اسکندریه پاشا را حاکم کرد و بالکری توان  
مقابل پاریان گماشت و قایم و در بین وقت نیکریان مجامعه نمود و پادشاه  
در سپه در سلطان آنها را مجامعه ساخت و در شش ماه غازی حمید ماکن دلا بایات  
سیان بر باد و آن از محمد پاریان بر آید سلطان سلیم پسر سلطان  
اول قوی بر اینان اتحاد کرده بعد از آن بر اینان غالب آمد محمد بیگ را  
که صاحب قوم حاکم انولایت کرد و قزاقان امیر شاه به صلح سوخت و در میان بود  
سلطان سلیم محمد اباش کران فرستاد و محمد با سپاه آمده و طغریخته قزاقان

[illegible]

سرشد و در راه بیست القدس رسیده بزیارت پرداخته از آنجا نوه  
 مردم غاصور و غیره بنام پاشا را با پانزده هزار مطلق کرده و اعلی  
 بابان ای جانشین قاصور خوری شده بود و الحاری به دروازه  
 پنجاه روز قریب حرم محکم پیش تا کلاه کثرت خفایه جنگ مطلقان صلاح  
 ندید بمقابل بنیان پاشا رفت و ترکان آنها را اسیران گرفته هزار کس از  
 مالیک کشند و بنیه بصورت غلامی یافتند و احواب مکنه رکیز اگر چه دوست  
 خفایه نموده لیکن خوف از اب و بنا و بنی پیر را از ای کردنه انقض  
 سلطان هیچ خبر از سلطان پاشا نیافته بلکه نظیر رسیده آنها را بسیار فریاد  
 فرمود و در راه مدرو و بادران بسیار بار بار در ای تند و زنده نهاد نظام  
 و لشکر سلطان کمال با نظام قریب قاهره رسید با طومان کالی در درویش  
 شل قاهره مسکرا شده و لشکرش حمل نزار بود و بعضی نوب از ازان را اقام  
 آورد و کرا نهاد و از اضم از اب کلان ماهر بودند  
 یافت احوال همین اندازان دشمن مردم خود را و خود را قریب این ان  
 روز طومانی چهره صابانه اجمال برخواست اگر چه سندان هر روز جنگ صعب  
 میکرد لیکن از آشناری رویان پیش نمی بودند بالاخر کتافته قاهره  
 و صلاح و اموال اینان برست رویان افتاد و دوران روز سندان دادند  
 مجموع شده در میدان افتاده بودند سلطان او را بسیار مهربانی کرد و لیکن

سپهسالار پاشا از فرج میرزا شد و سلطان را او که بیکه را در جنگ سپهر  
تغییر رسانید طومان لی قاهره رسید بر خلفه تاجش طول بخود چنانکه اقبال  
نبای بدانت و لشکر نازده فرام آورده مسکو ساخت و سلطان بخود و مقام  
کرده روز بیستم بخار از من فرید بیان هر دو لشکر فاصل دو میل محلی ماند و  
لی مالار فرج میرزا چون فرمود و سلطان ازین امر آگاه شده به پویشداری  
و کین فرمود چون طومان لی حمله آورد و در میان بافت بر دوخته و  
تاب نیاورد و اندرون قاهره رسید چون قاهره فتح شد پاشا با جبار  
و قاضی و اعیان باخته بعد از آن جمعی از لشکر و شهریان فرام کردند عثمانی  
رفت جنگ کردند و بسیاری کشته شدند و سلطان مصطفی پاشا را بکلی فرستاد  
و با سپاه عثمانی بیشتر از لشکر در آن ایشان را کشتن باقی را کین سپاه  
سلطان فرمود تا شهر را آتش زدند و در سه روز تمام شد و هر  
بیمکان سوختند و بسیاری بطرف نخل گرفتند و کینه در و بافتند که شهر و ران  
بوده بمی رسید و قیصر را عثمانی سپهر کردند - بان بی تبدیل صورت  
کرده هر یک بقیه نشت نخل و کشت در بنوخت سلطان سلیم پادشاه مصر  
و سوبطیا نیز شد و اکثر چرا که را در لشکر گرفت پس سلطان فرمان داد که هر که  
چرا که بان در روز بقولی و دارنده باعث حاضر آید او را امان است لیکن  
هر که دو اگر حاضر آید تغیر دید و دیگران امان یافتند بعد از آن بخوبی شهر را

تاراج کرده و قفس خزاین و سلاطین مصر بعلی آمد چون می دانستند که بی  
 زنده در ملک ششگذا که در بیعت چو بی نعل است بنام می داشتند مردم مخفی بودند  
 که اگر سپاهی سلطان جنگ کنیم او مرا رفت و مردم شهر و ملک  
 کرد چون با جمع شده بنظر سلطان رسید آنها را بسیار سار سینه عازل بود  
 که فواید معرشت مزبیه بسیار یافت غایبی را گرفته یا سنانان قتل آورد  
 سفارین الن طمان لی چهار چکر هم ده هزار سواران عرب فرام آید و  
 سلطان و مکر از سندان خود و قاضی قاهره را فرستاد که طمان لی را  
 ستمال کرده بکنور بیاورد حکومت مصر خواهر یافت طمان لی بند برشت  
 و فرستادگان سلطان را کشت و درین غرض هر دو جمعیت طمان لی  
 طمان لی جهانات و در طمع عرب با سه هزار ملک و درشت و سلطان مرشد است  
 سلطان سبب اینکه دشمنی با بدنه اس در و درین ملک یکانه و از او با  
 افتاد که از اینجا حصول ضبط و ثواب است انقضه چون سلطان قتل رسولان  
 خود شنید و دشمنی شد زن طمان و او را حیرت مل بند و مصطفی  
 خود را پانزده هزار ملک و عرب و دو طمان مال بغاین گشته بقادسیه  
 مصطفی به ستمال تمام جنگ و در خواست از کرد و درین حال سلطان چند کشتی سپاه  
 مصطفی فرستاد و در صیقل پای بسیاری از رویان کشته می از لنگر خود پیش  
 داده و بارغی از چو که بر رفته مصطفی چهار شبانه روز در انقلب کرد

و طمان بی بخانه شیخ از اولاد رسول بنا و جنت هر چند سلطان خد و مصطفی  
 پیام فرستاد و شیخ مذکور طمان علی را از او مصطفی بالآخر طمانی بی در بولا  
 بزرگ بیان آب یافته اسیر کرد و طمان بی را با بضای تمام بجزیره و سلطان  
 فرستاد و آنجا هر چه رسید و سلطان طمان طمان را بر او از قاهره اترک  
 در کثرت و عظمت ملوک و در شهری شد و کان ذلک فی سده سلطنت عثمانیه  
 در سده آقا زنده بعد از آن جمیع اسعار را اسکندریه و غیره بپشت سلطان  
 افتاد و قاهره یک پایالت همه تصرف شد پس پیمان بر حجاز بجز که مذن طمان  
 بی حوز بر حجاز را گشته بپشت سلطان پست و در بنوخت چهار زات عثمانیه  
 بر بند را اسکندریه رسیده بود و سلطان سلیم هر چه در مصرافت با هزار خانه آنها  
 سفر و قبط بخرید و بونس پاشا را بجز کبری قلع و محاسن آن ملک گماشت  
 لیکن بونس پاشا قاهره را گذاشته پس سلطان آمد و در حضور پادشاه بقصور  
 ماقرانی در جرمه گشته شد سلطان و غیره را خاک برابر کرده ایالت و پیش و  
 خلیفه و برادره عمل یک داد و سلطان که خراج گزاری شد و قبل وصول بخلیفه  
 پذیر شده و وفوت چرا که برای کثرت و سلطان بر جنت کرده و سیف  
 بنند و ریس عزت یافته و مدو دیان غارش ملک سلطان و سلطان  
 سلیم و در دیان بلل رسید بمرغاب سال و هم سلطنت خود در پیمان رفت  
 سلطان پیمان اول لغیب قبالونی چون اول یک عالم دش از پادشاه اطا

سرچشمه لشکر کجلی کشیده بود و فرما پادشاه وزیر اعظم را فرستاد تا محاصر  
 را بکشد تا یافت کرده او را بکشند و داده کشت و دشمن را تصرف کنند  
 حاکم دیگر دین کریم سلطان ملک با مسعود پادشاه را داد و لشکری رفته  
 بلوادر را بخوار ساخت و غنایم بکشید و دریافت کرد علی بیگ که حاکم ملک علاء الد  
 بدخوار واقع می کند فرما پادشاه را فرستاد تا از دیوان بگیرد و قلع  
 جزیره هم بود پس هنوز در دست مصطفی بود سلطان اراده  
 اخراج او کرد و قلعته می و بلبل علی ارم کعبه پس هزار مرد بفرستاد و داشت  
 پس سلطان با دو صد هزار مرد که از آنها بکشت هزار مرد دیگر و حکم بود در کوه  
 شتافت حاکم هم بود پس هر چند از ملاطبت فک را بد یافت اما با همان ساج  
 غله نشینان زردوات قباغان کرد و توب اندازان قباغانه رو به نوب بر شهر  
 سنگ می باریدند و انگلیان بدختری بدو افتاد و عثمانی بدختری دیوار  
 قیام می و در زیر پنهان سلطان نیز بود و او ان مصطفی در بری سپه داران  
 کشته شد و فرمود جازات سلطان رسیده بکار و انشراح غله مشغول گشتند و  
 شرف رکوبید و جازات جزیره ضروریات شهر مرا بتمام می دادند چون  
 سلطان دید که بکشت هزار لشکرش شده و محاصره شهر نزدیک رسید علاء الد رده شهر را  
 بکشت بکن شهر اگر کشته شد بک خود رفت در هر دو شهر  
 چون سلطان بمکر مرا حبت کرد مصطفی مکرست مرا از پادشاه



خاستند روان شد در پناه جان نظر یافته تمام ابر و دست نامهربان بجزوف او  
با محمد انندی دیوان سلطان موافقت نمود است لیکن محمد که دفا در سلطان  
هم حالات سلطان نوشت که هنوز سلطنت آنرا با شرف نیست ایامی که منوچهر  
خواهر سلطان معاوضت او کرده میلمان پاشا را که سلطان علی را اسیر کرده  
بکوستن سفیر فرستاد و اینچونکه در ایام صلح منوچهر گفت سلطان در غریب  
هنکری نمود و در وقت هنکری در کوشش میویش دوم بود سلطان با دو  
نزار بران ملک موافقت فرمود و در بزرگ بود و دارالملک آن محل او را و دو  
بایست چهار مرد خود بکشتن بکلو یا بکلو که اندر برداشت و او را و بک  
و ای و دو طراستو تار را با خود شوق یافت و در بر او چنگ صعب کرد و گشت  
برینکریان افتاد و بعضی از اینان کشته شدند و دوس از سلطان نالید  
و این واقعه بسبب هم اکثر شکسته او رود و او استغفر شد و بسیار پادشاه  
سوزد و آن سلطان مردم از لایب را گشت بعد رعد و بجهاد نیز اعلام گشت  
تا دام این جنگ در بسیار ثبات سرافرا و برکشند و سرزمین غلبه زد و که تمام  
رک بسیار استغفر شد و تحت سلطان را خجاستند تا که ایامی که پاشا سی و چهار  
مرد از قریب تغذ گشت چونکه اینان یک تا بر لغت را را از دی کرده  
زمان داد تا هم اینان را که در غلبه اند بکشند بعد از آن فرمود تا هم  
سکته جات را بغیر از آنکه کمتر بعضی سازان بغیر رساید پس ایامی که پاشا کمال

میزان را از سرزن بیکان گذرانده نقل کسکاران آورد و جامع معانی  
 آن مرز نماینده پادشاه رو به کوی جان بزدای و پادشاه  
 شکری شده بود از سلطانان مخرج کرده و خواهر  
 از آن الباقی سلطان آمده در سلطان با یکصد و پنجاه هزار مرد در پیشگاه  
 در شکری شتافته بجا میوه بود و ابرداشت در آنوقت تا وسطی و جویی قلمرو بود  
 و بعضی سرداران شکری نیز قلمرو داری تمام می داشتند پس شکریان و خراسان  
 با هم که جنگ کرده حاکم خود را از بجز با نموده قلمرو سلطان داد و از سلطان طلب  
 دست یافته بعضی دیگر ای حرمیان را از بزیغ کشید بعد از آن روحان سلطان  
 مالدیو با داشت که این شهر جامع فشانه شد محمود و قفا سلطان سلیمان فرستاد  
 و کوشی کرد و سلطان ملک برین در آمده بخوابی اصهار و ولایات سر راه بود  
 حصار و مسا کرد و در آنوقت یکی از سرداران سکنه رنجی با نسبت هزار مرد  
 قلمرو بود داد در ایواب کلان ترکان را در ولوب  
 رفتی کرد و خرمیان جنگ نمایان پای نمودند و زورنگ و دوک با در کاسه  
 پادشاه رو به بد و چین آمد و بران شهر شتاد و هزار مرد خمانه کشند شدند  
 پس سلطان سلیمان هم سیران را کشند بصوبت تمام بود و در بد جان  
 مدی و دو طرفه و با راجع که شکری نموده قلمرو برکش و همه هر بر  
 مسطقی و محمد سلیم نمود و برین فرصت پادشاه رو به سکر کشیده بجا میوه بود

پرداخت محصران اگر چه داد و ستد می دادند لیکن محاصرین حلاوت نواز  
می کردند چنانچه رفتی پر و پیکر سپهر خود توپ را آتش داد و انفجار آن آن پریم  
وزیر عظمی است و او شهر آرد محاصره بود و پرداخت سال دیگر سلطان حب  
استندای جان پادشاه شکری بر ملک فردی بسز پادشاه رویه ناخت  
بپاری مد کش منقوج ناخت لیکن انفجار کردند اگر چه سلطان بر دلا  
جرین باطن هزار مرد درش کرد و بصوبت نام شهر حمله گرفت لیکن در اصرار  
فریبه سار حرمیان مغول کرد و بدیند و چارش شاهنشاه جرین مرد درش  
فرای شد بخشی از لشکر فریب دنیا با قیامند سلطان سلیمان ناخت این  
ناب رسد به طراد کشت و جان پادشاه شکری خوا این بر خاست  
غزان کردند چارش خرباب برادرش سخواست که برزگان بیرون شکری نادر  
چونکه بعضی از نهات موطنی رود و لاحق داشت لهذا بدان سو برگشت و  
دیر حجاز او دور یالده قزل با طره و دیگران کن بود که گشته رگشند  
درین هنگام سلطان سلیمان را دوستی و سلیمان بفرستد و غوطی بر صاحب  
دیش در حضور سلطان قطع نظر از فقره مذکور بود و هم پانی بود سلطان  
در یافت که بان پادشاه شکری با پادشاه و ساسانش دارد و غوطی  
را با نخت هزار  
نخست و این رحمت فانی غوطی شد بر طراد  
و شکریان او را بخیال نادر دهند او بعضی مردم اعمار را مانند لایب و راد او

۱۷۰  
که او ای و دو دیگر مردم محمد طر الکو بنا بود و قبل آورد و دوستان قناب  
بمختل شد غریبی را و در غلبه محی محامره کرده مفتوح ساخته مسجون ساختند و خاک  
آن بر بر و در جهان است سلطان آنها را غلبه کرد و نامش خیر الدین پسرش  
که یک مکه مطیعین بود و در ابتدا سلیم پادشاه طر بس او را در کرد و اند  
پیر برادرش محمد فریاده بود چون هر دو کوس برادر بر کنش و بیستم را گشت  
و خود سر بر آراشت بر دست برادر خود و پادشاه در غل گشت برادرش  
حکومت چهار زن است بر بر و در آنحضرت سلطان سلیم آمده بر جهان  
او شد و اول مکارا و در اطلی بعد که اکثر افسار و باده نویدی گرفتند  
نام نهاد و تالیر را خراب ساخت و هر جا که افتاد غل کرد و چون طر بس برادر  
بر محمد پادشاه طر بس که نوکر بالا غر بر دست را محس را قریب تنهول کرد  
نام ولایت طر بس را استخراج یافت و قایم کرد و در اب سلطان تیس بر حیا  
از نوکبان خاطر جمع کرده اراده جنگ فار بیان کرد با سلطان پادشاه بکلا  
تسلی ساخته و اکثر برای انقلاب را خلع کرد و ساخت و اراده برادر خود  
که از اسلحه ساخت سفارین آن دریافت که بار بیان خلعت و اراده از انج  
کرد و سلطان بر گمان شده و بیستم و در بر خاطر را گشت بعد از آن سلطان  
بر پادشاه پارس بودش کرد و شاه پارس سلیم دانه سلطان سلیمان بن طر بس  
سده مطیع شد لیکن از سواران پارس بازنده هزاره سلطان را گشته اکثر

را بفارسی بردند تا به و در ایام غیبت علی سلطان عمارت خیمه ای  
خود را برپا داشتند و آن کرداد بولین را محاصره نمودند لیکن از هر دو  
حاکم پراود شکست خورد و برپا بهار کار بر بنا و اطلی شک کرده  
و شایسته جرمین را برانگشته ساخته بود که پادشاه بهر قصد سخاوت  
و پیران افواج برپا شد و بر بنا و داشت و چهار زانو عبور شد و سخاوت  
ساخت و عطفا را که کلبه طلوع بود گرفت و برین سبب که هزاران برپا  
را برست آورد و بر رویا بهانه ای حال را افواج برپا رنجی شکست یافته  
بر طلوع بر گشت و پس از آنکه غلامان تعداد در جغوا که هزاران بر رویا  
را در تصرف گرفته آورده و در الوفت چارلین داخل بولین شده پادشاه  
روم را انداج کرده و جرمینان همه مسلمانان را با تمام کشید و مکنه را ناچار  
گشته شد و بولی جن که او را چارلین اسیر و اسطنت بولین کرده بود و در آنجا  
نشست و خوابین بر ریافت و بر رویا معاصرا خود قریب جغوا غرق کرد  
اتصال را برداشت با ایشان با کفر تر رفت چارلین بولی جن را بر گشت  
نقشه بر اطلی بر گشت و رویا از لاجور عظیمه آید و چهار زانو برپا بهار شک  
بقور فوت که در الوفت و در دست و پیلان رفت بود و سلطان سلیمان  
نام آن بنارالی جنگ و خونریزی غرق گرفت و در الوفت رسول فرستادند  
سلطان رسیده بود و رویا اول را بطلی بولین کرده که معاصرا گرفت و در آنجا

هزار از لشکرش بکشت و در باقی و اسیر شدند بعد از آن بر فور و رسید  
 جنگ با وینطیان کرده بسیاری از ایشان اسیر گرفت پانزده هزار مرد و  
 با خود گرفت و شهر فور را شاهر وینطیان حاکم کردند و سلطان سلیمان از  
 برخواست محاصره در شهر نشسته اگر او میر جانش را فرستاد و بر و کوس  
 سخن نمود و حکامش خلیج سلیمان قبول کردند و بدین جزایر فتح بجای بسیار  
 بر پند و از ایشان اسیران بسیار گرفتند و بدین حال انواع فوجی نزدیک  
 از لشکری را محاصره کردند و بعد از آنکه بسیاری از ایشان بدست ترکان  
 افتاد گشتند کاهری از پیش نبرده ترک محاصره نمود و در شش ماه سلطان  
 با نظام مالک خود بدو افتخار و جهازات در حکم یک و سلیمان پاشا حاکم  
 سر داده فرمود که از بزرگ و دینطیان را که تجارت است ببرد و از خراج گیرد  
 و معلوم کند که طمان بی نبرد چهارده ریکو از برای همین کار فرستاده بود و با  
 اول مردم وینطیان را که در قاهره اسکنند ببرد و نگرفت آنگاه جهازات  
 در بصره رسانده در مدین رسید و آن شهر را بصلح سخن خفته رمد و در آنجا  
 گاه پنج ریکو در کباب کجوات از سبزه عله کرده بمحاصره پرداخت و بعد چند محاصره  
 را که داشته در بصره گشتند بر سلطان نبرده رسید و متوکل در آنجا نایب  
 نبرده بر بنده آمده از که آمد و حسن بیک را بولش رفت و بدین حکام سلطان  
 خود در کرمان و عاملان او را فرستاد طلب خراج کرد و لیکن آنجا نبرد کردند و اسیران

آنها را تا راج کرده نزد خزان بسیار در لشکر و تابافت و پیر و مادر کی  
و سبب خود بدخته در بوشام نزد کرد و قریب قایم و کشته غریبی که نزد  
دینسان بر بر و مارا فرستاد و دینسان همان پادشاه بزمین که چهار شات او  
در حکم دور ناما بود و پادشاه دور و مادر بر و مارا هر دو موافق بود چهار شات  
نصرا در سوادیر بسیار داخل شدند که آنجا چهار شات بر و مادر بدین پس و در  
کسلو نودار گرفته او را چهار هزار از دیلمان مستحکم ساخت و دینسان چهار  
صغیر شدند و بر و مارا کسلو نودا را استرداد کرد و میان غارش پادشاه  
بزمین و فرزندش اول پادشاه و کسلو نودا واقع شد و این هر دو پادشاه  
و دینسان را در رسامه داخل کرده اراده جنگی نمائید نمودند لیکن بهمانه خوش  
قوت ایشان التماس صلح کردند و سلطان سلیمان ترک آسایش کرده اراده  
بر دشمنان کرد و فرزندی تند و جواد و جبارش نجم سلطان را رسامه سلطان بود  
تاخت دیو در امماره کرد و سلطان جلوسا تا حمید را با لشکر برای بردن  
امماره فرستاد و السلطان مادر سلطان و عده کرد که خود بمید پاشا برادر او  
و جرمینان قبل از ورمید پاشا بود و اراکیده قبل از او آمده بودند  
لیکن سلطان بجای و عده نمود و او را و ملک سلطان متصرف شده مادر او  
در املایا فرستاد اگر نام عزیزت و آسایش بر ورمید و نیم لشکر حاکم سلیمان  
نصب کرده داخل بلاد اسلام ساخت و فرزندی شد که لشکرش بسبب ضعف بر لشکر

شده بود و سبک نزد سلطان بیهان فرستاده استند عای سلطنت نمکری  
 نمود و سلطان او را سلطنت نمکری داد و بنظر طبع برادرش جادیس اند  
 سعادت قضا را بر آید و همان طرح مقرر بخواند عادت فرود چون سلطان  
 فراغت برای جنگ بآید بیان من صبت تمام ملک تنقافات نمکری را برود  
 بر و اطمینان چون کرد و نگردد بعبادت لک سلطان بمران می شد محمد پاشا را حکم  
 طراست و این که تمام سلطان داده بود ساخت و از دریا بسیار راضی بودند  
 و درین زمان جالبین نعم بر بوش را بگوش کرد و لک کش در اینجا بسبب محمد  
 و چهار زات بود انبیاه شد بودند در کشته ایمان چارین نیم پادشاه حسن  
 و فرانسس اول پادشاه تفاق راه یافت و پادشاه صبح رسد تمام رسولان  
 سلطان فرستاد که سلطان بر جنگ چارین اقدام نماید برین که در اطمینان دست  
 بعضی از ایشان قبول شده و عوض او بولی بگو فیصله رسیده دریافت که حاج  
 بر رویار و ولایت پادشاه حسن و اطمینان یافت تا موثرند پس سلطان در میان  
 کشته عای پادشاه فریج که کوفی رخای او بود در رویار از فرمان فرستاد  
 تا موافقت چهار زبان فریج یافت لذلک چارین پردارند و چهار زات بر سر  
 یکصد و ده و چهل چهار بود مقابل غاری بر سپارفت در مجوزا گرفته تا هیچ  
 کرده بر سپارفت و تمام مردم را دست برد نمود و رسول فریج جواب خط یافته  
 روان شد که بر این معاوضت طبیعی بیان فریج عثمانی سبب نوکت فرانسس بود



لیکن عادم ملت نصارا و صیبه صفت فرنگ شد بر و سامان خرابی غریب اعلی  
بطرف سبزه در شگله اردوان کنت و معلوم کرد که فرج و زاهد ار حاکم خود شد  
بالجمله فرج با پشت نه از مرد سبیلان بر چاه زان شد و ان کشته به بن کین را  
محامه کرده و طوطی در تصرف پال که زانین مانده و صیحه سامان فرج اول  
که کشند و بوز و مال بلب لب بسیار و درت در دلاططه از او جدا و دوش  
کرد و متعارن آن خطایر که بین رسیده و در دوش مال رسیده و ان  
و در با ایر حاز و در دلاططه ان مقام داشت بر و سامان را بفر و ریات  
معاونت کرد و در سوای دیگر دو و این جدا شد و یکی ازین حکم فرمای  
سلطان حسن بر باد که بین یورش کرد و در سوای و این جدا شد و یکی ازین حکم فرمای  
و بر و سامان در بین نزدیکی رزنی اندک استنان عاشق کرد و به او را زنی  
آورده و بعد کسری ناراج و از ریت و در شگله و ان طوطی که کشند و یکی ازین حکم فرمای  
حزف در استنبول رسید بعد به پال در شگله ارد و طوطی فرمای اندک استنان  
و اب با انده سعاد به باطالین جرین بر سلطان یافت و تا که کشند بر عدل ترک  
را کسب به بالا که دوشی نه از پیاده و صفت نه از سوای ای لک و دوشی  
سوار است که در و میان دوشی شد و بسیار ای از نه کبان در سلطان نام  
پیاده اعلی از طرف مابا که کشند و طوطی فرمای آمده بجانب کوه صفت  
کرد و لیکن در تمام این بوزش محال و به صیبه صیبه سنی سرد و درین خصوص

تا که حسن بکسر کند بن بک بود که بجای پوشش بود اجماعه بسبب برداشت  
 و اطمینان نداشت و بطول و مدتها دفره سرخارشت کلی تپاه کشته بود و مکتوب  
 و مژدی مد برای اهرامی خود پرنس را بر تخت شکری نشاند و سلطان  
 بخود اصفای این خبر داشت و خود نموده تخریب آن لایات برداخته  
 و اگر از اسرار نامی گرفته عوان را که در انهام دو مرد آراستین بود و حاضر  
 کرده بکن و دو انگاه ابارغال را حاضر نمود و در اینجا زمان رسید  
 اندک جنگ می کردند پس سلطان کشته بعد حلات آنرا کشته ده اکثر شهر باکت  
 را انقبیل آورد و در آن پوش محمد پسر سلطان کشته شد و موجب نزد آمدن کشت  
 و شاه شکر سلطان و شکری بود و برای پخیال بیان ملاطفت و حسن سلطان  
 صلح منعقد شد و قانع ملک شاه طایب و درین هنگام شاه طایب تخت نشین  
 فارس شد و القاس میرزا پادشاه مردان کشت و او با سلطان سلیمان  
 پیام فرستاد که اگر لشکر و هم بین طرف نیست کشف ابران بخوبی تصور است  
 و سلطان در الوقت و مدتی داشت تا تیر و مصطفی که حاکم اکرانوم و با سید بود  
 پس آنها را لایات بنیان رسانید و کشته نمود ابران شد و در آن مرد  
 به سده بر بند و در آن دانه طایب القاس میرزا گرفت و قریه شای خورشید  
 و کرد و در القاس میرزا که حاکم و از آنجا خوب با عوانی که کشت و ملاطفت  
 آن اطراف بود را کسر کرده شاه طایب فرستاد و ناکشته شد سلطان سلیمان

درین وقت محمد پاشا را جنگ پادشاهان گذاشته به استنار حضرت محمد پاشا  
شب هزاران سوار کرده غلیح سوار گشته بودند و قتل و غارت می نمودند  
پادشاه طوس کرده بود از خوف برید و جا گرفته عذر را در پای عیال  
انداخته استعانت و تداوی کند بر روی سواران رگشت در پای عیال بود در وقت  
خبر رسید که پسرش محمد صرف طوس شد و سلطنت نشست ولی چون پسر پادشاه  
الآن حال سگری از اطمینان فرستاده رده بود و دی را سالار کرده بطوس  
ناگشت یافته ابر شد و پسرش ششم او را بر کشید و طراس اندلی عالم غریب  
پادشاه جرمین بعد از مدتی که برادر بزرگش قتل فرمود و او در طوس حاکم شد  
بعد سلطنت بست شورش بود و مردم پسرش بعد از مدتی با کلی جانفروان شدند  
در امانت به ابران بفرستادند که قتل رگشت و عذر ان حکام بر طوس رفته  
جمع دشمنان خود را گشت بکشت بدین بجای طراس محفوظ مانده و طراس  
رفت درین فرات در اوط ترک را که بلا طراس خصوص محمد غالب  
آن بود در سلطان بهمان مساوت خواست نصف قریب بقادران گویندند  
به دریافت این حال چاکس بر حجاز خود و در پاکستان محمد فرمان داد  
و در یابرد و قریب طراس آن کار انجام رسانید و در غوط سلطان را نهادند  
سلطان که بعد در نجاه جهاز پادشاهینان فرستاد و کلمات کرد و سلی فرستاد  
آن عذر خود را گفت و سلطان را ویران کرده برز از دستش برادرش را

اسیر گرفت و بطریق طبعی رنج چون طایفه را جبار پس قیام بیداد آن  
تعلقه را از آنجا برداشت و با ساقی و اقبال کن و در قیام در سینه اسیر  
و در سینه پادشاه حور و سال نگر خواست که طایفه را با بغوی سید  
و او اراده می نمود غنای خود را در طایفه طبعی و از بدو انداخته و در میان  
مسلول گرفت و قیام کن و در بدو در تمام بهس هزار سکه خود بخش داده و  
درین سال باغی ای شهری و در پادشاه سلطانان بنا و در جزایر از کجا کورا  
و در آن کوره و درین سال در ترکمانان افغان و عقب اختلاف پس سلطان  
که کورند و خود در کورن را داد خود و در بر اعظم سجاد که بعد و در کورن  
پس آن است که سلطان ایشان بخواست و میان و در بر ذات معطفی خان  
که که بر راه سلطان بود و در معطفی بر زمین و خوش کردار محبوب سلطان  
و در کورن بود چون سلطان کبرانش شده بود و در لایه اکثر و غلبه داشت  
سلطان را بران آورد که معطفی و در بدو در بر لایه قیام به بران  
و در زمین که خوش و در صلاح داشت این را کرده داشت و غنای برادر  
معطفی را برادر بود و در پادشاه سلطان در دس را با لک کوران بودی پارس  
کسیل کرده و در آن و در معطفی را از پیغمبر کرده با بنیول فرستاد اگر چه در کورن  
اما حکام سلطان با بنیول هزار و در پیغمبر سرانند از اتفاقات با بنیول رفت  
و سلطان داشت که اکاهی بر و در لایه سوجیب قیام است در سینه با لک

بسیار بود برایش مصطفی را برای محمد و محمد طهید چون بخت سلطان سپید  
 مغول کردید بعد از آن جهانگیر از لکنش طلب داشت او بخاطر آنکه بعد مرگ  
 برادر او سوره و راجه سلطان خواهد شد اراده محمد شمس الدین کرد و شمس الدین  
 کرده احمد را بجایش محمد بن خفته ششم را گشت و جهانگیر نیز حکم سلطان بگویم شد  
 و در شش ماه سلطان شوی به جنگ با سرکش شده بجا آورد و آن بود خفته کی  
 غراب ساخت و در آنجا بیان نیز ناراده سکر ساخت اکثر غلامین پارس گشت  
 سلطان بپوشند و بهارانی شوی بعد او شد او شاه طهاسب عاجز شد  
 با خفته صلح نمود و همان دو دانش برصل و دولت خفته شغل کردید و  
 درین سال دولت سلطان اندکون با پیرو و سلیم جوان شدند با پیرو  
 مادر بسیار او میخندید داشت و بیان هر دو برادر سازت بودن را سلطان  
 هر دو را بکشت ایشان خصمت کرد اما با سر پیرو با تغییر رفت و لکن کران  
 خاتم آورد و سلطان اراده جنگ بر مصطفی که با خواهی مانزید را بدو سپرد  
 و مدتی میمانست و در زمین بود که در مصطفی را لکنش آید کرده بعد از آن  
 و لکنش را محصور شد و موافقت نمود با فرید خان هر کس و در محصور گشت  
 و باز برز باره ششم کردید و قایم چون جهازات سلطان بگویم کی فنی  
 علی بیک با پیرو پیرانی شکست با مور شد و بیان فتن و سپهر جنگ ناراده  
 چون ایشان در از نور گرفته بودند و آن را و سلطان را از سرخ کرده پس

غمانه اراد که از ای بلا و فرنگ کرد و درین سال بر جزیره هرنز بانو حج  
آورده و از راه سید محمد و کوه ابراهیم رسیدند و از آنجا مسقطه رفتند  
و در شش سالگی آن چهار زن دیگر که در فرنگ و ناز و نواز و نواز و نواز  
سرمه را گرفته بانو هم بسیار با بنو مل سواد و شک کوفه و این کار فایده  
سال باث بود سلطان در مدت ده سال کتاب قانون مرتب ساخت و چون  
ده سال خود بوشش کرده مکرر حارزان و ابران او و قاضی علی پاشا عالم  
بود و بعد مغرب بود از آنکه یکی بمحاصره و بیعت مسلم بلاد و ولایت در  
شش و پرداخت بکن طبعان بکر که یکی بود و آن نزد آن نمایان کرده  
محاصره و بیعت دوم جولای اقبال بعد کشتن و فرار کس غمانه بر جزیره  
و پاشا و یوزن و از کلبا رگشت بکن لول و سر و سرایان فرجی سدره آورد  
لکترش را بکنند و در شش سالگی آن جهان رفت پس سلیم قبل از در  
بار بر بار رفت و حاکم سوخوم شد و یازده مدای صیغه مردم بسیار فراوان  
وضع سلطان را و فنی سواد و بیک سلیم روان کرد و سلطان قریب البصر  
درین سخن خبر یافته صبی عظیم از افواج خود پادشاهان نامور مدد سلیم فرستاد  
و از مدد با جمل هزار مرد نزدیک بکر سلیم بخت شکست یافته و سلیم بجایه انظار  
تجانب پرداخت و سلطان چون شکست نامش صفت کرد و موسی بکر  
الطاهر بکر سلطان را رسید ایای و سلطه پادشاه مدعی آنده حلقه و کل گذر



پادشاه سپهر جهان را خود را بر سران آن بر کردی منور برادر  
 لیکن است پادشاه جهان را با بر جهان بسبب پادشاه کرده بدین جهان سلطان  
 اخلاص خدیو و حریف است و مال بسیاری جهان را از او بسیاری نشان  
 در یافت بسیار خوش شد چون پادشاه برین دو سال قبل ازین صلح  
 کرده بود و برین هنگام برای تفریح پادشاه و در میان جمیع آن دو نفر قریب  
 فرنگ نور و در دخت سلطان ابراهیم پادشاه را با خط و هم ایام با کسی توان  
 رسول برین برای صلح نهشت ساله روان کرد و او پذیرفت جواب نوشت  
 که فردی می خواهم و در میان دو سال او را خواهم نمود و فردی تنها  
 و دو سال او کرده همان بگفت و در آنجا برین و جهان جنگ آغاز شد  
 خانی که در آن گرفته مجامعه بودند و بر دامن چون سینه برین بر  
 و در آنجا در آن بود و برین آنجا که سلطان بر نهی آید و بر کشتن آن  
 و در سلطان قریب سلطان فردی شد و او همان آورده بود و چون  
 سلطان بویار رسد او بر پادشاه برین ریزد و برین هنگام ترکان بر آن  
 باز گرفته را بر سلطان خند و آنجا بر دست جابجایی و آن اسطریا منقول شد  
 ساکی بعد نکل شد و در مجامعه سخت در غایب عجز بزرگ پرداخت لیکن  
 جنگ مکرمان چنان بود که در نظر سلطان رفت شده بود  
 بر سر بر داد و در آنجا هر کس که ناکام می شود انگی نخواهد شد و آن



سبب آنکه انشراح نخواهد کرد لهذا سلطان پیا که را پانجا فرزان داد که یکی  
برو کلانتر جهان است که من در پانجا بدو مصطفی پاشا را که در آنوقت  
نقشاد و پانجا بدو بیکسان فرستاد و این پانجا بدو در پانجا بدو در پانجا بدو  
جانب شمال غربی جزیره بر ملا که است پیل بر از و در از و در پانجا بدو تمام  
موت این جزیره بر ملا پانجا بدو باطله سی اصل و سیانطه الملو و که  
زکان محامره آن قرار دادند و حاکم طایفه الملو در پانجا بدو جنگ داشت  
پیشتر زکان سیانطه مدو یا حاکم کرده مد فوج شدند و در حمله سوم در پانجا بدو  
باده هزار کس شدند و بالاخر زکان و پانجا بدو را شکستند و پانجا بدو را  
و سلطان قاسم پاشا را بعد و فرستاد و پانجا بدو سیانطه سی اصل را محامره کرد  
و پانجا بدو پانجا بدو قندری پناه بدو و پانجا بدو فرستاد و پانجا بدو پانجا بدو  
طایفه را چون بر زکان کن و ده و اسان سیانطه پانجا بدو سیانطه  
پانجا بدو در محامره قاسم سلطان فرستاد پانجا بدو پانجا بدو در محامره و پانجا بدو  
هر چند با قاسم جنگ کرد و کارهای از پیشتر و چون بدید که مردم بسیار ناه  
شدند محامره را برداشت و پانجا بدو پانجا بدو پانجا بدو پانجا بدو  
فرستاد که خلیج انولات بیار و پانجا بدو پانجا بدو پانجا بدو پانجا بدو  
استنبول آورد و که روز و پانجا بدو پانجا بدو پانجا بدو پانجا بدو  
اطلام در آن جزیره بر و ان داد و از آنجا بخوابی بنا و را طلی برداشت

و قلع داد و ام حاصره را تا سبیل نرکان با حصاران و دهن گری واقع شده  
و در آنوقت که یکی درین بود بدانت خود لشکر را گشته دوا می داد و دگر  
خطاب پادشاه می کرد و می فرمود به خود که گفت چون سلطان در آنوقت بود  
و خود بای نزد پیاورد و بود آنکه سلطان بطوار حاصره کرد لیکن  
چون فطین سپه سالار برین رسیده حاصره برداشت و رخسار از نرکان  
گشت بعد از آن رشون را گرفته قلعه اران نرکان را با نظام لغا  
گشت و سالم به دار دیگر و دگر را آنخلاص کرده با شای بود اسیر گرفته  
سوی پناه من آمد نرکان بگشت بعد از آن علاج جطر و دینا و مغول و بکر  
را بی شکست گرفت و برخی عالم بجهت بیاری از ولایات نرکان قریب  
قریب نوین نواکلیا به سمرقند و رود قنل و ناراج پرداخته با چار سلطان  
بالیکر عظیم توجه شد و بی اهل یکدیگر برد و می گشته نرکان بجهت داد و ستوت  
نام حاصره کرد و درسی داد و بخت داد و بعد از آن حاصره نوین نواکلیا  
پرداخت و اسامی جا بدست سمرقند از جهان رفت و آن قلعه بعد چند روز  
بر دست وزیر شمس شد که بید سلطان در وقت مرگ برای فتح این قلعه دعا  
کرده بود پس در نرکان ده کفار را بقتل آمد و در سرخی را برین پیش سالم  
فرستاد و بجهت و حمد را گرفته مردم آنجا را بقتل رسانید بقول برزاقان  
لغیا را حکم سلطان لغا و مال بود و سلطان شمس نرکان و غاریان و و مال

کم گویند که سلطان سلیم ثانی لقب است و درون کرد گویند که محمد و زین العابدین  
 نام و مولی سلطان سلیم از بنیامین ملک سلطان  
 که سلطان بیار است بنیامین فرزند و چنانچه به جلوس اوردان رفتن نمود  
 می برد اخت سلطان سلیم در بن هنگام حمل و در سال بود از بنیامین در فطیله  
 رسیدن تخت نشین و قوت سکوی افزوده از ان حرکت نمود و علیه تر  
 خود را در سکر ظاهر تخت چون لنگرمان سلج شده خوانان و بعد از بادشاه  
 خود شد از نگاه از ملک سلطان بهمان فرستاده و فاصله بیان ملک و از ان  
 سلطان سلیم به سکر حمل و کرد ز بود از نگاه همه سپاه خصوص سکوی را از او خفته  
 در هم جرس داد که تیرهای مقدم را در هم رسیده و سلطان چون برآورد  
 بود چون نشیندن ملک بهمان عذاب در نواح عرب سر نشویش برداشته  
 و غار بیان بر لکشر عثمانیه تاخت آغاز کردند بخارین با پادشاه جرس  
 ساله بود بهشت سال در مجوزی شسته استغفار ساخت نشویش که با بن  
 بیان آمده بود و شغف ساخت و بونان او غلی که در عرب سر نشویش بر کشته بود  
 از دست عثمان پادشاه سزا یافت و برای پورش باریان خواست که نزد ان  
 و وقار را در بایکجه با کشتن سل فاصله بود با هم محبت با سبب اینکه عمارت  
 لوری انکه در انطوس و پلوس و سولوس در کجور قرار گیرد و از انجا که  
 در زمین نشویش توان کشید و انهمام بن کارخان بریم سفوف شد و ادنام

اسرار آن کردیم آنجا در حضورش گردیدیم آن ایلی شاه ایران باختم  
 و ملک صالحی فرستاد و صلاح نمودند و همچنان باد بطنان مصالحه کرد و بدو یک  
 بهمن رفت و کارهای آنجا تمام داد سلطان در ششماه اراده بجزیره رفت  
 کرد که در آنوقت شغل و بطنان بود و وفاران آن سلطان اسپین یعنی بر  
 بادشاه خود کرد و بدو آنجا سلطان هم خوانند که نسبت آنجا جنگ فوج  
 ایشان بل نیامد پس وزیر اعظم محمد بنک فوج را بر شد و ما در مصطفی با ساسی  
 قرار یافتند و بطنان بر چهار کو ملاطین نصار را بر روان فرستادند و ما  
 از فسطاط بر سالت بخت پیمان روان شد آنها نیز بر فستاده از آن سلیم در اول  
 سال بر حال که و بطنان یافت آنها زکود و ما از امانت فستاده باز ماند و ما  
 باد و صد جان جنگی سوای آنچه بر جزیره فستاده بود روان شد و افواج بر  
 فرود را محاصره کرد و که در آن وقت هزاره را در پیاده بود و ترکان بر دم  
 بسیار کشن داده جا گرفتند و بالا خرد و فرزند ششم شهر را گرفتند چارده هزار  
 محصورین کربان آمدند با بر داد و لو حاکم هر دو فصل آمد و دود و صد و  
 پنجاه قرب در دست ترکان افتاد و مصطفی بالکری بالآخر محاصره فضا و سطا  
 برداخته لیکن نسبت محاصره و کوشش بر ستم سال همچنان ماند تا آنوقت بطنان  
 از نصار استنانت کرده بود و غلبه از آنکه از نصار آمد و خوانند بر جاده  
 و بطنان با چهار زان اسپین تابع دور و در جازات با باغ و اعیان کوه تا شش

بر یکصد و نود و دو چهار خور و یکصد و دوازده چهار کلاهی سواهی بخا  
 خور و سهارات حص روان شده وسط خنجر لکر کرده نغیر و کلاه بپشت  
 غنیم افشا و نهند و در بار از خنجر نرکان آکار کرده سبیل داشت با دوت  
 و در پای هر دو سوار دیگر و خور را صغیف و کسبه بطرف خور را بخا سفری  
 بر چهار و بیست و یک نفران بنظر مجرم شده نغیر و خور رفت و دینری بخایش  
 مسروب گشت تا و کهنزار در نهند و در قلمه تا خوبا <sup>شام اوقا</sup>  
 ویرانه بر چهار از خانه نغیر نافت و بر حال خانه ظاهر شده و بیان نغیر حار  
 پیاله بود و پاش بر نظر مسروب گشت و سلطان کسبه و نقل رسید و در ابریل <sup>نشد</sup>  
 مسطقی محاصره فاخوش نازده کرد و در آن قلمه خنجر از مسلمانان دو صد سوار  
 الباقیان خور و دینوس در بر قادم و حاکم شهر بود مسطقی بر فرار کوشی بلند  
 هزار سوار حصار شهر را بد و بر قوه از ده بناری از چوب بر پاشا نهند  
 بر آن شامش نصب فرموده اکثر دوارهای حصار را از انداخت و حصار  
 چهار هزار کس گشتن داده گشت و در یک روز نشت هزار کلوله در غار بنوا  
 زد و نشت رل با دوت شهران را بکو کند و بر بانیه مسطقی خبر در قفا  
 دینور آباد دیگر بر آن لشکر نقل آورد و تمام جزیره قبرص بنمایه مفتوح شد با دام  
 محاصره فاخوشتا و در بر خانه بر پیوسته چهار و علی پسر سالار با طبع علی که لقا  
 اورا بولوس علی کو بنیکلی یکی الحوز کردند که آن را اند ما فطلی گفته اند

بر پیش و آتش و حریق و سوز و آتش و دینان آنها را از جرح کرد پس آنها که  
 که تاراج کرد و کشتن هر یک از آنها را بر سر و دینان علی با شصت صفات  
 جدا شده بر چهار جبهه دینان رفت و آن جزیره را حاکم و سکنه که از آن فرستاد  
 و شش زن و بخت مرد و در آنجا بود و در همه صلاح گرفته از شهر رانده تا گاه و ماه  
 شد و زید جهات را بر کرد و دینان رفت و چهارم می شش بود و  
 و زید دینان و پادشاه اسپین با هم می آمدند که پنجاه هزار پیاده و چهار  
 و پانصد هزار سوار و چهار پادشاه و صد و پنجاه و یکصد و شصت و یک هزار  
 که از مدون برادر پادشاه اسپین سردار آنها باشند و سر دینان در آن وقت  
 رسولان نزد پادشاه فارس باشند و ای لشکر کنی بر خنایه فرستاده و جواب  
 نامواب نداد و اول ابن ربیعان خطی که در بصره گرفته بودند سلام نمود و باز بزرگ  
 پیشین فرستادند سلطان فرزان و او را لشکرش و سرکرد و جمع شده و هم  
 اینجا و بغداد می ماند و برین حکم امیران چهار سلطان که در بصره بودند  
 فراهم آمد و یکصد و شصت چهار هزار و دویست و یک هزار و دویست و یک  
 دینان و یک هزار و دویست و یک هزار و دویست و یک هزار و دویست و یک  
 بیستم کاف فارسی بافت زده و کرام سحابی رسید چهار هزار و دویست و یک  
 بر کردی فرستاده و ای سر حجاز اسپین با آنها و کالی و سه از آن علیه و لشکر  
 بسوی کربلایه هزار و دویست و یک هزار و دویست و یک هزار و دویست و یک

بر بناداران جمع آمده پس اراده نمود بر جهازات نرکان که سه صد و سی و سه بود  
 کردند و چنگهای گریبان آمد بالا و نثارانظر یافتند و سی و دو هزار از نرکان  
 بنهاده شدند و اکثر سرداران قتل آمدند که طوطی و طبع علی بابت و چهار جهاز بنهاده  
 یافتند و یکصد و پنجاه و یک کالی بخان خورده که رانند و چهل برقی  
 خلیت گشت چنان فتح و سبعت دون خان که در آنوقت است و چهار رانند  
 شدند و او و نری بر جهاز و بنیان را از آنش و از نثارانظر  
 و پانصد و شصت گشت گشته شدند و هفت هزار دون خان مجموع شدند و سلطان  
 بعد کین این خبر ملول شده خواست تا همه نثارهای ملک خود را بقتل رساند لیکن چون  
 علم علی رسید تا هرگز بطوریکه جهازات سلطان بقتل نهد و جهازات نثاران  
 مروض خرابی در آمده ازین خرد گشت و طرف بگرد بنیان  
 سواران در روس اشراج بودند و جهازات بجای را که از قبر من ابا ب و سلاج  
 تاراج کردند بعد از آن قبرس کارلی فایم تمام و پیری شده در محدوده آمد و بطور  
 بر جهاز و بنیان شغلی شده بر فور و ناخت در دوق جان و جهازات با هم  
 یکصد و پنجاه و یک کالی گشتن جهاز بزرگ و هفت کالی جهاز جمع شدند و راکت  
 دو صد و پنجاه کالی سلطان مقابل شدند اکثر جهازات سلطان در جنگ سپاه سلطان  
 گشت و طرف دیگر از جنگ فرس و مردم سپهر پشیمان بودند اگر چه در آن  
 پنجاه و نرکانی نه شده جهاز جنگ نزدیک بمعر بود داشت لیکن درین فصل کاری نداشت

[illegible]



بکبطر و برادرش پادشاه از دریا که نشسته در قلمرو را بکوه محصور شدند و  
 کمال عجب و ظلم قلمرو را کشیده قتل عام کرد و هیچ جا از زوال الله نکزاشت  
 تا سگ و گربه گشت و قلمرو را سار کرد و در بهشت حاضر و معجزی بپوش چارده  
 هزار تنگان سواهی پانزده هزار که او را بطع خندند گشت باقی را در قلمرو  
 یما انداختند سلطان بستم از کار جان پریشان شده مردم را بدینا نرسد  
 جهت بخت بدی خفایه مران داده با در عهد از لنگر خود آن طرف شد  
 در اوقات حاکم شهر و حاکم خرمین و کنگر و معاونان جان که او را یکی  
 و بنابر شکری سعادت کرده و عهد گذرانیدن و نوب نوزده بود سلطان  
 رسید و ترکان را در عهد را سار کرده پانزده هزار فرج جان جدا شد  
 و لنگر خان بغل رسید و جان جود شده قلمرو را در آن ساخته گرفت و غریب  
 در دست ماسافا حوی سر شده و اگر مالک لویان بچک سوچی دیوس برقی از  
 سرداران اسیر گشته و اگر مالک المولومان زیر بشیر عثمان آمد و در بین سال  
 سلطان به مابینان بر چهار نوزده و نوزده داد که با هر صد کالی به طوفان شتاب  
 پس با مابینان لنگر کشیده در عهد به طوفان و عهد جدید که در اینهم  
 هر دو سال از یزد لنگر کشیده شدن بی هزار ترک بدینا نرسد هر دو سال را  
 زنده بپوش که در چون بر و بکوه محصور شد و بید فرمود و نا بر نش و در چشم او بگشند  
 پس مالک آن ملک گشت و در بین سال پانزده هزار تنگان که صاحب ملک بر فرزند

بدست حاکم گشته شد و این سال از سلسله سلیمان است سلطان  
 کبیرت شراب میخورد و زیاده از بیاری نیم و سیر بشناسد و بر بنجاه و دو  
 و سلطنت تحت مال بر بنجاه و نوزده روز از جهان رفت که بنده سلطان  
 بر زن و شراب و مزاجان آورد که سلطان را داشت چون سلطان را داشت  
 نشست برادران خود مصطفی و سلیمان و عید بود و عثمانی هم با یکدیگر برادر می  
 خود تغیر رسانید و قبل سلیمان کرد که چون سلطان از انظار حاکم پرور  
 حقی پس و بعد نوشت و کسب و کارش و برین دو که بزرگ گوید و زمین  
 تحت پرورده بود و سلطان در سال اول جلوس زنان فاد و لیل و اولی که  
 در ملک سطرهای حدید و آلکاکر خنجر و در انظار یکی برست نام که در غم  
 یافت سلطان و راوه جنگ پارس کرده سالان بعد من ماله نمود و طاع سرحد  
 بابا فراج داد و ده شکم ساخت با طایفه هزار اسلحه و سوار نمود و در کشته  
 لشکر و صد و یک هزار اسلحه و داد و بر کردی مصطفی پاشا و بار فارس روان کرد  
 چون مصطفی پاشا بیان کرد و طایفه سحر ساخت طوفاات خان سردار فارس  
 پاشا نیز از بنجاه رسید و با یکدیگر صحبت کرده طوفاات و مصطفی پاشا  
 رفاه بسیار کردند جنگ کرده و سی هزار از عثمان گشتند و در هزار اسلحه  
 تغیر بداد و مصطفی از برینان کله باز ساخت و در آلکاکر حیدر  
 سحر ساخت لیکن در راه لشکرش از دست پاریان فصل و از قوط مکنده

می شد مصطفی بعد از طاعت ملاطفت کردیم بجانب نروان بدوان شده در اینجا  
در لشکر خیمه بنه خط از دود راه یافت و از دود هزار مرد را طلب غلات  
فرستاد و هم ایشان از دست طوطان غان بغل آمدند با جمیع مصطفی این  
تغایب کرده همه را بنیاد ساخت که طوطان با مرغی از آب که آتشسته محفوظ  
ماند اینجا مصطفی بجانب نروان آمد و لشکرش را بخوارات و دو کار کرد و مصطفی  
فرمود و کرم بنه دوقای خود را بخوارات و دو کار کرد و مصطفی  
اورا حرق کنیم پس نصف لشکر خود را کرد و شش هزار از ایشان بنیاد نهفته  
راه یافتند تا چهار روز در عرض افست کرده و بخاک و خاکم ساخته بخوار  
کرم را در اینجا که آتشسته غلات نروان را و خیره کرد و غلات پاش را در این جا  
که آتشسته مساوت نمودند که جهان نروان پذیر شد چون نروان رسید  
پارسیان تاخت آورده اگر خیمه را آتشسته غلات بناچار شده بریدند  
تا نروان را بدید و سید و حمزه بر بزرگ پادشاه فارس را با بطرس حاکم  
بر سر خط بنه آن شهر را خوار ساخت و سالی رفته برخی از نروان بغل آورد  
رفغان پادشاه سامی بنا که آتشسته به رعب که گفت و فارسیان در دود آتش  
ما و نهادند هزار از غنایه کشند و حاکم کرم نروان را مساوت نمود مصطفی از راه  
در بای در بند برین او را بغل رسانید شش مصطفی نروان و جنگی  
بیدریان پس بیان مصطفی بیان آمد در فارس آتشسته مصطفی از دود آمد

فصلی که در عاصی

پیکانه حسن ماسا بر علی علی خان و سون ایران فارس لغز  
یافت جدول را اسیر کرد چون حسن ماسا بطریق سون تاخت آورده و فتنه  
یکی اسل و طوط اورا بخت بر دوش ماسا در دوش ماسا علی علی خان  
قطع علی میر جاز از بنای فتنه و زمین کرسا فرمان داده و فرمود تا خود کری  
در بیان کرخان بود و داشت که مصطفی در جنگ پاریان است  
نند اینان با شرا بجا بش وزیر اعظم نمود و در شش ماه پانزده اود و لکری  
قوی بر پوشش فارس فرستاد و او بصلح راضی شد لیکن سلطان نیز وقت  
و ابعی را باز کرد ایند و کربان باز مجامع بطریق شش فتنه که تا بخت با  
و فارسیان لیکر و کی طرف و سون نه هزار لکریسیان پانزده اود و لکری  
غنائیه بطریق اسل حکام داده امام پادشاه بر بدنه فتنه در طایفه بنا کرده  
از اقبال سلطان در بیان او تخاف راه یافت محمد پانزده اراده نیای  
سلطان کرجه سلمان کرده و ناموری مصطفی خواست لیکن کربان و لکری که تا  
تفضل آورد و کوشش دیگری بر پرت و محمد پانزده اود و لکری سلطان برین بیان  
رسمان پادشاه را سوزل ساخته شوق پادشاه را وزیر اعظم کرد و در  
خزانه پادشاه بر دوش پارس سخن از پاریان و مصطفی بخت یافت و باز در  
بخت و عثمان پانزده اود و لکری در صحبت کفر شده و سلطان علی

با جازات بد و او فرستاد و سلطان بیمار شده صحت یافت و جنگ میان  
ترکان و دیبگان بسبب یکدیگر موبیر حجاز و دیبگان بعضی زنان عثمانیه که از  
فراموشی میگذراده بودند ساخت و بجانب ملوک سلطان موبیر حجاز به بخاری  
سناط و دیبگان مغول کردند و در لکین سال ابراهیم پاشا داد و سلطان  
که دلی سمرقند بسبب غلام مورد عقاب گشت لیکن مبلغی را که از سمرقند گرفته بود  
سلطان گذراند و سمرقند به عثمان پاشا که برادرش پارس بود و در ششده  
و تیریز مجلس ساخته و وزیر اعظم شد لیکن بسبب آنکه از جمعه سلطان پارس  
گشت یافت در همان اوقات و در محبت جانشین و ترکان دولت  
گرفته نشاد و چهار مرد در آنجا فراموشی داد و مجلس سهند و پادشاه  
نیزند امحاره که در ششده از نوادریست محامره را از اسب و چهار سال  
در آن نزدیکی گذرانید و چون ترکان به که از خدمت خود بودند مدتی کردند  
نیز پادشاهان محامره نیز برادر گذارند و برادر خود حمزه را پادشاه خود  
لیکن حمزه فقر بسبب اینان طغیان یافت و خان محمد و اینانی را گشت  
بعد محامره نیز برادر گذارند و دیگر از ترکان به بخاری عثمانیه حیدر و برادرش  
اسمعیل حمزه در اوقات پادشاه پارس بود و در ششده سال میان ترکان و  
ترکان جنگ شد و ششده اکثر دلا با شکی از دیگری گرفت لیکن خارج  
سرمی بر سران نامزد و از ایشان سیر کرد و در هزار از ترکان گشت و

بکزار و با نصد و پیاوه که از در چهار صد و سی و یک گرفت و هم ایلان خود  
 او را تخلص ساخت و از طرف ارمین بازدهی گشته شد لیکن بیاری مجمع  
 گشته سلطان بر ریافتن این حال بپایان پاشا عالم بود از اوقیان اتمام داد  
 لیکن از هر چهارمین گشت یافته و سه هزار کس بقتل داده و هزاران مجروح شدند  
 و اکثر لایات سید مکرری از دست غنائیم بر رفت و سلطان از کارش  
 پاشا را سخت عتاب داد و برین حال شاه عباس فرزندای پادشاه شد و فرما  
 و پاشا که بر پیش از لایات مامور بود اگر چه در وسط ملک که خیال سبب  
 لکن شش نفر کردند اما پاشا نین برود و زودتر بر آید که شاه عباس بایام صلح  
 فرستاد که لایات محمودان و کجی و هر ایلان و جمیع لایات مغرور بر رفت  
 غنائیم داد و برادرش بر خیال بود و این صلح پاریان بود و سال که در شش  
 سقته شد و در همین سال چون سلطان طارعا و سکه قطعیان معاد و  
 سبقت بر کوهان مذر بر پا کردند و بسیاری از مردم بر سید و برین هنگام  
 میان خمس سزاد شاه و سید سبب ملک ایل را بپایان رسانیدند که غنائیم و بر  
 و جعفر و حسن پاشا عالم پادشاه خوانند تا برود و بخت ثانی پادشاه و حسن محمد  
 بگشتند و سلطان اگر چه بر گشتن محمد شش ساله را نمی بود لیکن بخت پاشا بخت  
 تاخت کرد و پادشاهان داد و ده را بخاسته بود و سال دیگر حسن و سید در اراک  
 کرد بان را حاضر کرده کن و لیکن کار این جنگ با تمام سپاهان پاشا بود

و پادشاه چنین در اول منقلب شد پیش هزار پاده و پانصد سوار او  
یکجا گشته شد و هفت هزار در جای یک فضل رسیده لیکن بهترین پانزده هزار  
و نیم گشتند و لکرزکان در کرد و لکری فریب یکصد و هشتاد هزار بود  
و پادشاه چنین در سمرقند پانجاه و چهار مرد را جمع در ادوی را  
حرفین جو کرد و در آنوقت در لکرزکان و پانزده شد و ناسپند  
آمد و در سر پانزده و آید و مادام چنگ از طرفین بمول بود و پادشاه  
چنین هم بعد رسالت فرستاد و لکرزکان او را در زندان کردند و پانزده  
شکایت مردم ادای فرجام کرد که گزاشت بعد از آن زکان لطیف و مقرر  
و فوراً بیدار و بستاند و یک سوای کشته بکند آنها را بغیر آن و در آن  
که مقرر کردند با سری برده کرد و لکرزکان و لکری از بمول و پانزده  
شدند پانزده سالک با بنام مرد و دیو بود و در ده نهم سنه حاکم تیس کرد  
حاکم بر علی شادی و قنق بود و نوزده بالوط غلوه و خطبه قبولی غلوه  
غلوه در سوزن کرده گفت اگر چند مرد را بر منی بروم با بیان بفرستد  
با حنا و این از غلوه بر آن با این اسب پارم من پانزده خورده  
چند مرد را سواران را و بر آن غلوه در فرستاد آن نوزده خون حادی  
قطعه رسیدند در دوازده را غلوه باقیه پانصد سوار از زون رفتند و حاکم  
در بروی زکان بسته شد و از زون رفکان بغیر آمد من با نخل شام

بجنگ پرداخت و بخت و بیکم چون چهار هزار مرد ببردگی او در سرحد سردار  
جوش بر سر نرکان نغمین شد و حسن پاشا دریافت این خبر مردم را بجا آورد  
سیصد و یکم آهسته چون مقابل او رسید شافت و او جبر را شکست نهاده و  
از غنایه را غنایه با بغل او رویا مرین به دریافت این خبر از دست و انداخت  
بر او اسب زده و کمال برینگی بد بفرار نهاد و دو نفر را پیوست و غرقا  
و اسب و اسلحه و نواب نرکان معروف شد و سلطان مراد به دریافت این خبر  
نهایت خشم شد و یکبار یکبار یکبار او را فرستاد و از سر سرست و اگر فتنه طلبان  
را از سر سر کشید و بستان پاشا تا بجل هزار مرد و اسب و غنایه را گرفت  
و مردم و قبیله از آن را بغل رسانیده تا بحر طولان تبعیت او و بکن  
درین هنگام لشکر نصرا را قریب نهاده هزار ببردگی او و یکدیگر را است  
و بسیار غنایه را از شهرهای حاصره کرد و بکن قریب و نیز قریب و بکن  
پاشای لودا بابت هزار ترک حاصره کرده بکن قریب و نیز قریب و نیز قریب  
قریب و منزل پاشای لودا بابت هزار ترک حاصره دارد و آهسته مقابل پاشا  
بر این خبر یافت و بجهت هزار از این برکنه ساخته و مرد و دایه  
غالبش را پس زده و بر آب ریخت و طری یک مجروح و در زمین و صحنه شکری  
با چهار در چهار مرد و نوزدهم ماه دوسر کلاه حو مالک را شوق ساخته و طلبان  
را از سر سر کشید و بعد از آن بر یک ناخن چون در دست که بسیار طری و از



خزده هزار مرد و قریب سیصد تن یک نصف لشکر را بر محاصره گذاشته با نصف دیگر  
مقابله پاشا ستانده و در این شهر هزار مرد و قریب سیصد تن جمع آوردند و از قوا  
و انبوهت آوردند و مخالفان آن ملت با بیشتر هزار کس برین کوه طغی شدند  
خبر مسعود پاشا به ملک آن دیوای شهنشاه رسید که بازان فرزند آن پادشاه و کوه  
هر کس شبیه یک واسع و ملوک و اسطی و سوسک و سحر و طایر و سحر و سحر  
و خزه معروف نهاد و در آن وسط هر مرد از هر یک در خاک و در طایفه و سحر  
و اگر اسیرین بر سر هزار عثمان تاخته قبل و مرجع منهد زلفت اسطی از دوش  
نصرت عثمانیه بر در رفت چون این اخبار را استیصال رسید سلطان مراد  
که در بیع در سال ۹۹۴ غلام لشکر را فراموش کرده و مراد بکترانند و در وسط دیوای  
من یک هزار و پانصد کس را اینجاست کرد و مراد در طایفه حاکم لشکر من شده  
هشتم ایام محاصره و در آنجا در پاره خنده من کرد و در سحر و سحر و سحر  
ایر شریقی از شرع کرد و سلطان از لشکر می معید من یک گرفته بر پاشای بود  
فخر یافت و درین جنگ و در هزار و پانصد از زکات کشته شدند و سیزده  
توب بدست بر میان افتاد و مخالفان آن غایب من و حوالا از دست من  
رفت و جان من یک سلطان را محاصره کرد و درین هنگام خزان قدیم سلطان بنویس  
شهر بزرگ لشکر مراد را طایفه محاصره نمود و دمای طایفه را از با محاصره کرد  
و در جنگ ده هزار مرد و خزه توب بنیاد را در جریان بازرگ و کوه و تاد

و اسد صا و طوطی که میزند و سینه اش پاشا نامین زمان با جناح عا که که بعد  
 شصت هزار روحی پرداخت و اکثر مالک را گرفته محامه را ب کرد و هر یک  
 در آن غلبه ناشی تر از مرد بنام داشت بعد از جنگ بسیار دو ار زده هزار  
 ترکان را در دو محله کشید که در سر پایاد و دو خانه منظر شده که طوطی  
 بطور بطریبا و سینه او را سرور کرد و بعد فتح را ب محامه کرد و نور که جانی  
 را ب شرق بر خیزد و طوطی بر زمین و اب در محاسبه ناماریان خود ناماریان  
 بودند و فن برادر از یک شهر تا بیست مایه که در سر در ساجه محامه را در آن  
 بگذراند و زن ناماریان رفت ناماریان با خنای مرزبانان بعضی از علوانان  
 بی بی اخراج محرم شد بطوری بر داشت آن ملک عطا و طوطی او اندر و مجسمه  
 از پاسبانان خود ناماریان را در محله کشید و در آن کلاس ترک فعل آورده اند  
 دولت خنایه المینان درین در محله کشید و دولت با و شاه برین رفت  
 و ساجه ای و ای و در آن یک شهر از سکوی و هم ترکان و بود که کج و کج  
 در کلش بود و در آن که در در از و شهر که در دلب و آنرا بصل آورد و بعد از آن  
 طوطی که شهرت کن و ده بالای دلب بیان در و یک مرد سکوی و بس که انجاریا  
 بصل رسانید و آنکه در دلب زنده بزرگاری از ترکان طوطی بصل بر سر  
 شهر بزرگ بجا و باخته سکنه انجاریا را بزرگ کشید و این امران بر سلطان  
 بسیار خوش آمد و از بسیاری غصه بپارشد و هم هم خبری شد و امر بجا

ساکلی و نوزدهم سلطنت از جهان رفت که سلطان محمد نالشیب بزرگ سلطان  
مراد است و نوزدهم برادر رنده داشت که پسر اخشی که ده زن در را  
در بجز غرض کرد و پادشاه جوین ملاطین و مالو زمان و دالیکان و طراسولیا  
در آخر عهد سلطان مراد ساجده شد بر خانیزه تاقت آوردند و در اول عهد  
سلطان محمد بزرگان غلبه داشتند و اکثر بلاد نام را از تصرف عثمانیه بر  
برنده مخصوص مردم دالیکان بر ساجده و تن بنیان پاشا با سنجول بی اندامها کردند  
چون سلطان قنات ملاطین و بد بو خانیوس را که از نسل پادشاهان  
مدلکبا بود در آن ملک روانه کرد و ناماربان را باغات او نامرد کرد و محو  
و رسول او دالکبا بر و غلبه آورد و هشت مرد را کشته مفرقه شد و در اول غنی  
و دود مالو بود که از سلطان رضی بنیست بیست و یک کرده و دوازده هزار  
از ایشان کشت و بپند برد و یکتا ملو و طما و مخمس و دالاجب بود با زقا استه داد  
کرد و بجایب و لایب مالی پلارفت و پسر لوفدان شش هزار انان کشت و دالک  
مار و روز رنده و ملاطین ساجده بزرگان را از شهر کی غایب کرد و متغاران  
فقط شد بد و نامار و دود او که در آن گوشت پیران خوردند و هشت هزار  
از شش هزار غلامان زن را با نند و دوی دود و الیکه سکیل از و سینه را که  
دور السلام بزرگان بود که رفتند غریق و عسما و جارجیه گرفته ناک را محاصره  
کردند و در دین پادشاه جوین متغاد هزار مرد و پسر و کی ای سرطاجه بمیدان

۱۸۶  
خست و کرباشی بود و او بپس از غریبانه و فراد پاشا از غریبانه  
برین جنگ کرده هشت هزار کس کشتن داد و غارن محمد سلطان طرالتو پاشا  
برنگ و دی و دو مالک و یازن و پسر خود را به بر غریبانه و بر سلطان  
ناخت و هر روز ترکان از انولایات کم می شدند تا آنکه پادشاه برین  
یک یک می شدند و از انولایات بمحاصره کس قلم بردار چمن آمد و فراد پاشا برین  
محاصره رفت و چهار ماه را کشتن داد و هشت یافت و پس فراد پاشا  
مناجیه بر سرست و سلطان طرالتو پاشا برین ترکان غریبانه و فراد پاشا  
محاصره کرده و هزار ترکان سوای یکصد مرد مقتول شدند سلطان شینان  
این اخبار فراد پاشا را بقبلی رسانید که دینان پاشا را بر سر کس بود و او از  
دوب کشته شدند لیکن اکثر لشکریانش دلی کرده از طرالتو پاشا کشتن یافتند  
و بی کشته شدند و پاشای بهساب پنهان مرد و کرد و دیار روان شدند چون محاصره  
درین وقت بخت یاورند شدند از او به نجات محاصره پیرنا و جکوبان  
کردند و مردم شمالی شرفی را طرالتو پاشا قریب چهار هزار کس محمد سلطان را که  
بجس شدند و بخت شدند و باران میان پاشا که با اتفاق هزار مرد و کس که  
عصود دلوب کرده بود و باران را کشتن و محس مندر بر غریبانه و دیار روان  
ناخت و حاکم ترکان را مقتول کرد و قریب چهار هزار ترکان بر فرغان  
ادامند و محس مندر از او جنگ و عار را که در حاجت بینان پاشا بود کرد

سنان پاشا زور قار گرفت لیکن در آن جنگ بخت دشمن هزار از غنایم  
 و دود هزار و پنجاه از قمار گرفته شد و در محرم سال اولیاج بخت و قیام  
 در ۹۲۰ خان کرم پاشا و هزار مرد بر باله با ناخت ناسودیم یک روزی  
 و در صوفی ساز و دود و در پهلوانان پهلوانان پهلوانان کرده غلب  
 آمده خان را باز کرده اند و دای و دویطین را مغلول کرده و یک جری بجای  
 مستوب اگر چه بر جان بودند خراج مرادی سلطان راضی شده لیکن بودند کان  
 بارکان کو که بودند بایان باز کان بخت و خشی این با محرم شدند و در  
 لشکری بر دویطین دای و دویطین و دای بودند بایان را از باله و با بیرون  
 کند لیکن لشکری بخت یافته مغلول گشت و دای و دویطین ناری شدند و این  
 جنگ در تمام سال و در آن لشکری طرفین و این شایع شد اگر بودند بایان نیز ساق  
 می شدند و غنایم جزو بر آید مغلول چای بند و این حال در ابتدای سال بود  
 انجا سلطان محمد فرمان داد که جنگ با پادشاه چین و محرم مغلوب مغلول  
 خواهد شد و از تبریز بایان پاشا که قریب ششاد سال بود و فروش طرح با طبع  
 او داشت که مغلول خواهی شد لهذا خود را گشت و متارن این اگر چه که حیات  
 بر بنوش بر بکشند و شاه عباس بر جاکل مغلول دست درازی آغاز کرد  
 لیکن سلطان شاهرخ را هم دانسته بذات خود نوبه لشکری شد غنایم بسیار را  
 کرده و با از و طایفه طایفه و بالی حقوق را بایان بود و اولد را بیک

رسوخ منند که بخامره طرس و در قیام داشته لب خون چل هزار زکام منانایا  
 بر و خط آورده اند که چه او طرز یافته چه در از ایشان گشت لیکن این باز  
 خط کرده اند چارم منند خامره را که گشت آخر حوالای کیمیلان ابر الامراسی  
 پادشاه جرمن و اچیارا بکش دو و سه دگشت خامره سلطان شهر نظام صیدگری  
 نزد بیان بود او اگر قیام در زید و از آن گرفته چار هزار زکام که از سر  
 بنفش کشید و در صدر از خود گشتن داد سلطان محمد بالا از میدان گرفت بالنگ  
 دو صد هزار در روز داد که گشت و جنگ برابر بود با کشید و جوینان نظام  
 قلم برداختند خدا از رسول این لشکر که آن طعنه نهم سلطان را احاطه کرد  
 و سلطان مد زنتان لشکر کشید و کیمیلان سی و دو هزار سوار و لب و لب  
 هزار پیاده و یکصد لب غریب از اب سیدان داشت و لشکر نزدیک خماینه  
 قریب اگر اردا که چه لغار را در جنگ بچل سکود و زکامیان و لب مانع نرود  
 هر دو لشکر بود بالا از سلطان محمد ده هزار مرد از اب گذر ایند و لغار را  
 طرز یافته یکصد و نود و لب گرفت و سلطان با دزیر که گشت کمان مهر خود و  
 بسیاری کرد و زاری کرد و شب در خواب اعانت یافت و کیمیلان  
 بجای که کمر منند و مالی غنوه ابران تهاش زکام شناسان و لب دم و دن  
 زاده بر صفت خماینه ناخته جنگ صعب گردیده بسیاری از زمین غنول آمدند و در زکام  
 زکام ناخته در بار گشت گشت یافت و دیگری جوینان از سر خماینه گشت

بسیار یافتند و تباریح برداشتند پادشاهان چون دریافتند که لشکر کمیل  
بر تاراج متفرق شده برایشان ریخته است نه یکبارگی از افواج هر یک گشت و گشتند  
لشکر برایشان را فراوان آورده و دود و دود را بگشتن داد و درین حین گفتند  
که آن بخت بدیم آنسور بگوده و از ترکانی دوازده هزار کشته شدند و از لشکر  
چون خنجر و سوزن و نواران نوارا کف کرد و بریان بسیاری را بگشتن داد و کار  
کشتند و از آنجا به غزو سلطان محمد از بن ملط بر سر گذشتند و اگر آن لقب  
گرفت و پادشاهی بایسنای سلطان را محارمه کرد لیکن از هر سبطین بگشت یافت  
و از لشکر هر یک بسیار کشته شدند و جنگ و اسطاد و شسته آمده و اتفاق  
نوارا مصف پذیرفت و بمحامل ای دود و کارها از تمام آن لغت شدند  
خارج کرد و سلطان محمد گشت لیکن شرط کرد که در لشکر کشی بر زمینان شریک و  
سازدن نباشد و محسوسه ازین فتح ملک موی طراش و لایا کرده سالنام در  
سیدان ماند و در شسته انانارایان با پادشاه چیرین بگشتن مسلح بودند و ابرو و سر  
رک و بالسی و اب را از ترکان شعله کشته و دود پادشاه را بگشتن آورده و محارمه  
بود و ابرو داشت چون ترکان فتح را الهین از لشکر صعبه که ابراهیم پادشاه  
سوارخانه بود داشت آوردند و در آن محارمه نمود و بگشتن ای دود و در آن  
عهد سلطان نمرود و پادشاهی سلطه او باد و اظفر یافته اما از بغاریه گرفت  
و در شسته اید و کارها بسیار پادشاهی انانارایان بگشتن و بگشتن ترکان

و در شسته

و زنگان لشکر دهم کی پر دل بردند و بعد و جریان کمال صوبت اهل  
 از شجاع کردند بقت و منم نور محمد از ترک از توابع محمد با شاقول و اسیر شده  
 و زنگان که سلیم بن ابی اسرار طرابلسی را گرفتند و بن مال المل علی باغی کرد  
 ملک قضایه شکاری بود و با دوازده هزار برده خفته محاصره کرد و جعفر  
 پاشا به خدمت او آمد و کردند روان کرد و جانشین ابراهیم مانا شده پست گرفته  
 در کمالوف داخل شد و انجای حکومت پادشاه و ملک نمود و شروع سکه  
 پیام صلح در میان آمد و در بین آنها سلطان محمد معبر حل و چهار و سلطنت مال  
 و دو ماه از جهان رفت او را چهار پسر و بزرگترین محمد در اکت و در بین  
 در جودری و چهارم در قایم موس بود سوم بر تخت نشست ذکر  
 سلطان احمد سلطان احمد معبر با زده سالگی بر تخت نشستند بلا خطه انشا  
 ملک لول نیران داد که ساطع پدرش با خود ازان برین لازم و دایم خواهد بود  
 بعد ازان کار باغی پیش گرفت و غلظت او علی را ازان هم کو وقت  
 کرده و وزیر خود نصار را در گماشت و وزیر باغی را ملک داد  
 به پارس که اسد سلطان فرمود داد و او همیشه پادشاه عباس پادشاه ایران  
 ز بر نیران آورده و خود با نظام امور خاکی میرفته شد و بعد و خود را که  
 سعادت سلطنت و خیل بود و بجای دیگر فرزند و قاتل سلیم شکاری چاک که گشت  
 سبب شغال پادشاه برین و زنگان انجام یافت بعد و جنگ از برود و غر



بیان آمد جعفر ماوشا در بامینا داخل شد غل علی را که حاکم طبرستان بود و چون  
او بسیار اناه کرد و ایران ترک نمود را خراب کردند در مملکت کاری انجام  
نیافت بر کینا ناگاه از باروت فرو ریخت و حاکم بود اعلی هم من را  
رضعت یافت و این ایام تا آنکه رفتند آن

هکام نویسی ادب یافت  
برخیل برسی سپیدار گرفت و درخواست تا ملک خود را داخل مملکت  
برسن سازد و پادشاه برین کینه پنجاه هزار کردن یعنی روید برای  
شکری از پایای روم یافت چون پادشاه صفت وزارت یافته رسید  
حاکم بت از مملکت خود آمد و روان رفت و غریب رحمان رحمت پادشاه  
و طبرستان که بیا قصه شروع آن کرده و آن شد حاکم و بقیه بخار راه او را از دست  
طبرستان و چهار هزار ترکان که بجای سکواط حاکم خوارین خان غالب شدند  
که چون حاکم از ترکان برآمد و داشت و در حقیقت بطبرستان و برین اکثر نزاع  
شکوه را داشت و گوی نظر دولتی قریب که در حقیقت خواست و گویا سر از آن  
نظر یافت و حاکم که در تصرف او بود و ما شروع اما مراد بکن که بطبرستان  
تا گوی بطبرستان بود و با آن خنک بیان آمد و بنده و ک و نا را بیان  
که کران قریب غزلان نداشتند و سر از آن برین آن را است و او کردند و بنیان  
چنانچه در آن ترکان همی آمد و ک گوی نظر را بخار کنند چون برین

گشت و ما را را امیر کرد بعد ازین با ملای باغی که پانزده هزار مرد بود  
 غرض یافته ایشان را بر پیشان کرد و لشکر سورطرن برک را ازین کشید و بسیار  
 ناماریان و اردو و لوب غرق کرد و سلطان درین اکثر وفات در منطقه  
 بود و خود را در لشکری آراسته کرد لیکن امیر ملای درین سال برای تخریب  
 انقطاع الطریق پرداخت و بر اکثر امصار حلقه زکمان یافت و در بسیار  
 یافت و آخر تابستان پادشاه ابراهیم یکصد هزار مرد بهر بود و در  
 صلح کرد و مکرانین هزار و دین سال عمر شدند از عهد خود با پادشاه جزین نهاد  
 و اسب شده حکومت و انلوایا باز خواست و سلطان سوسیه اسطر باخت  
 لیکن از دای و دو الکه گشت یافته گشته شد و کلن طر انلوایا بجزین باز گشت  
 و سلطان محمد ازین امر متوسم شده ابراهیم پادشاه را با نهاد صلح و کلن و او را  
 مطلب بجهل زیورست نامط و و با در لشکری منطقه زکمان شیع گشت و قلع  
 و دین و نام و سیمین پاشای قرانی که در کلن قمانه بود نبادت و در دین  
 رده هزار قبیح سلطان غرض یافته اگر بزم گرفت سلطان برین خبر داخل منطقه  
 شده و بر سربان پادشاه را بر سرش نهان کرد و او را پی به بر سربان داده با او را  
 خود برب رفت سال دیگر نیز با محمد کرستان و طلب قیام داشت ملا او را  
 امیر گشت و در منطقه قتل پیدا و در دستش آید و در یکصد فرج و ایلون از حاجک  
 با طلب نامالی نخواهد داد و ان قلمه برکان کرد لیکن امیر برکان برک ان را

خلاص کرده کشند و در هر یک یک طره چو لاری پنهان کرد و در آن وقت  
برای هم پادشاه و صد هزار مرد و پیدان یافت و از آن ده نفر پنهان در میان  
سبل و لب و دست و تنش بل شرفی کند و منع است نمود و در مجامعه آن طره  
پرداخت و لشکر پادشاه در میان بر کردی و کوچه را از اینس بقدر چهل هزار مرد و از آن  
بر پیشین مجمره کرد و جنگ در پیوست و نصرا را سبقت زد و در کشند و شهر  
بدست ترکان اعدا و بین عالی عالم هم پادشاه از جهان رفت و غیر سلطان  
رسید و لشکر او انامی نهادت و قتل را در دست ازین کرده و بعد با  
صد جنگ صوب لغز یافته و در بارش شاه عباس المی قشایه که پادشاه را برین حال  
می خواست گفت و محمد پادشاه را لشکر کشید و پست از بر سر لشکر او اناخت و  
لغز یافتند و کوهستان کردان نبات می گرفته بود و در رفت و اگر از آن  
مالک را داخل قلع و قمع ساخته لیکن در آن در نزدیکی از جهان رفت  
و بر او روز داد من بجایش ستم و کشت لیکن از آنان کشت یافته کشند  
و اگر مالک قشایه بدست نبات افاد و سده و نبات کز آنان تری بود و باطل  
مرد مجامعه نصرا پرداخت و لشکر از بغداد و صفیه را در بر مجامعه برابر قشایه کشند  
و ایضاً حاکم ترکان را قتل آورده قبیله را از شهر بیرون کردند و بی مجامعه  
بر و مار کرده ستم ساخت بعد از آن آنها با حاکم قلع و قمع شدند و سلطان محمد  
بسیار غل علی سردار لغات و او چون باقی قریب سلطنت نهان شده پادشاه

آمدند امیران سلطان فرست که بر سلطان ساجد باشند و بپوشیدن  
اتفاق کردند و قایم و سلسله امیر هر که کرد  
و بفرستاد که در حسن . لشکر را بیک فرمان مرکوب و دست یافت  
شش هزار پاسبانی ناشن سرداران سکوی و پاسبانی او کشته شدند و مرکوب  
بیاورد که با بر دانه منکر کرد و برین سال در ملک سال در ملک خانی و با  
نوشه و کوهان اکثر از تالاب سرداران برانزد و تالاب کشته با حرم کشته  
و چاه هزار مرد عامه البار خانش بوزنه طهر را گرفت و طبعان را با بیه  
و سلاح بردن کرد لیکن با بیان جرین را بوال به عبادت ادا از شد  
در بیان نکان و تالابان برین امر جنگ کرد و بولان سرداران را  
اسیر شده بانه رفت و مغرب سرداران کان این افواج جرین در برین سال  
رفت بود و برین جنگ و برین سلاح کفینه و بلبه است بدست آوردند  
رحمن با سارانشان است که در کوه فاجه نداد و برین نزدیکی ندی سرداران  
بلبله مردم و لودار کفینه چون نوزاد صحرای بود و تالابان کشته شدند  
آنها بر دانه لیکن برای حفظ کوه بسیار را بکشتن داد و در کشته شدند  
عاکر بر کنار و توب اتفاق افتاد و در آن سال در برین کشته شدند و از آن  
باد و صحرای از دانات بسیار را بکشتن نماند و تالابان کشته شدند لیکن  
خاکستان بر داریع و ابار کشته شدند و در داریع کشته شدند

روای دود و دل آغزنده کویطر سردار جرمش صد مرد از زکات گشت

در لوطرنا

داخل نگرانی دالکیده غنچه دود کویطر

لوفاد طور

رلد با نخت در همان زمان که

مرد زکات فراهم آمد لب را حاکم کرده و غنچه را راب و جبران میباش

زکات نیابراج الحاکم غلب بر دافنه آتش زنده و حسن پاشا رای تفریح غلام

سلطان غبطه زنده بود را با تقاد آورده بر گشت و سکونان و دیگر پادشاه را

فرمان سلطان لرون شان رسانید و چون آنها نام نبات بسیار در روز

روان استنبول شد بمن پاشا ابن جرم برادر سلطان نهاد که بلخی افاد غیزه

ارکان دولت برایشان حیل کرده اند پس غنچه جویان همگام بر پا کردند

سلطان فرمان داد تا بلخی بی افاد غیزه بران را بزمند و در سلطان محوس

شد بعد از آن نبات آب سبز شورشی بر داشتند و سلطان مخفی بنام سلطه بران

جرم داد بختند در بین همگام در لود و با خط بود و مراد نبات دوم گشت

اراد که انقضای بود اگر در از روشن دران و از جرم شکست یافت باز

عک کرده است هزار مرد کشتن و بیاری با سری و حاکم و حساب نبات داد

و در جزیره دری مراد و قرب و فین و اقامت آمد بعد از نظر طرف دیگر

سردار جرم زکات اند از اسطر باز و د بطار سردار جرم بنو غامی باز

طالوایا انشای کرده هر سران مخفی شمع خود را در بود و انداختند

در زکات

و پاشا نند و بعد مرگ خود برین نوری سرود پاشا حاکم طرابلس باشد اگر چه  
 بسیار کرده که بخود بعد از آن چندی در مردم و اراستطین فدا و بود  
 در سال سیصد و شصت و پنج که از آن بزرگ احمد که خود را اکیا و مالک بویارفت احمد  
 در فرزند این از حاکم طوس غنی عزت پیدا یافت چون نصرا شد در روست  
 رفتند در هزار بار عمر سر برد و بطین دای و دو مالک را خارج کند از سلطان  
 نبرد عیا غلم بسیار کرد و بعد از عا با با سکنه ریه چینی دای و دو سابق  
 آنها بر دزد و بطین اراده فرار بر لم کرد و اسکنه در ادای خارج شو  
 نشد لیکن یاشای بود از رسول او را در راه مطبیه گرفت و آنها را  
 بطین فرستاد و او رسول را کشت و جنگ بیان بود و می انداد یافت  
 هر بار طغر کند در او دنا و سیصد و شصت و شش از بطین طغر یافت و این بکنه در رود  
 کشید و دوازده هزار مال کشید و دو دوی می و کسه مایه بعد از آن  
 مرزبانان داکلیا را بد کرد و چون وزیر طغر از بطین بود و او را  
 استنزل فوستاد و سلطان شریع نام محمد با کتد و این مجاد ای و دو اکیا  
 دای و دو مالک بود از طرف سلطان طغر شده بایست هزار داکلیا در کمان  
 بخواسان مک زفت و اسکنه یک جمع کرده بر تو کندیان و دو طغر میافیه  
 شده یا بهر خود اندان کسیر استنزل رفت و سیصد و شصت و شش سلطان احمد در پاشا  
 اینکه نصرا فاضله مقصد لاک سلطان داد و دلالا انجا کسیران بسند

خداوند ناصر را خودی استبداد را بکشد رسول ناصر را بکشد و فرج را بکشد  
چون سلطان و وزیرانش بر ناصر را داشتند بطریق جعل ساقی کردند  
لیکن هر روز کسی کشنده شدند تا آنکه در بر داشتند گاه کردند و سلطان را آورد  
تنبیه غام نوشته داشت را بیان و حال که گشت رنج و اسودگی بسیار فراموش آورد  
لیکن شاد بودم و بفرستاده امیر است و در سال و چهارم سلطنت از جهان  
رفت و در تبریز داشت عثمان و مراد و ابراهیم و کار سلطان مصلحتی چون بران  
احمد و در سال بود و در احمد و است کرده بود که تا پنج فرزند از آن مصلحتی  
بر آورم پادشاه باشد تا بران مصلحتی بخت سلطان است چون الکندر  
دای و دو و مال و با و است قبول رسیده قبول اسلام کرده و ازین جهت در  
تعلیم بکار گرفت و همچنان طایفه نو که در تبریز از آن بود و اسل تاخت  
روان کرد و نظر اهل انبار را بدست آورد و آن ملک فتح بود  
در سال سی سال پادشاه در اسپا بر سر حاکم بخت یافت بعد از آن آن را کلا  
ماخت و آن مردم پناه شاه عباس برد و چون شاه عباس پسر خود را  
از دست ایشان یافت و سی سال طغیان می نمود از لشکرش تغیر آورد و  
تمام از آن را از دست غمانیه متخلص ساخت و آنکه بلاد و ترک ماند  
اگر چه در اول سلطان احمد فرستاد که جنگ همگیان مغوی داشته محمد پادشاه  
به پاریان و بخت فرستاد لیکن با او سی سال بنال بر ایران اسباب داشت

و شاه عباس بعد از آن بر دوش خضر بخت و بنایت اناطولی و آن بخت  
 و پاشای دوشن و طلب با هم که جنگ افتاد و در کجوان انش و در بخت  
 بر پا کرد و بعد سیغال با سگت یافتند و نام هزار کس و شهر ازین قریب سیطه  
 بر پا کرد و در قریب هزار مجبور شد و پاشای طرا بخت داده هزار سپاهی باو  
 رسید و هر دو پادشاه با اتفاق آمد که جنگ کرده سگت یافتند و سیغال  
 بر کشنی خود بر آید که گرفت و سلطان تمام خانه و اموال سیغال را که در آنجا بود  
 قرض کرد و لکری عظیم برین دوش فرستاد و کجوان انکار کرد و سیغال با تمام  
 عظیم ساخت و دایم پادشاه دوشن و طلب جنگ در س اول پاشای دوشن  
 غالب بود و پاشای طرا طبر سر را با خود دوشن یافتند و سگت هزار لک سپاه  
 رفت و او ایسی هزار سپه را سگت داده طرا طبر را گرفت و از خلع سلطان قبول  
 کرده هر سر را گرفت و قواعد دوشن پارس و سیطه کرد و مارکی مبرر رسید  
 و خلع تمام سگت گرفت و سلطان آمد و خواست که صلح لیکن پادشاه و برین بی اختیار  
 و دوشن با لک دوشن نکرد و لک سیطه با لکری موادید و سپه دوشن بر نویل بی اختیار  
 کرده او با ساخت سیطه فی الجمله افواج قندهوی خوار زم عظیم نموده  
 بعضی نامت رزک و ناماریان قریب انوب نمزد و فطه دار که در ۱۱ از طرا  
 جزین بجایس با سارین را کرده گفت و قزاقین که در سیطه بر رفت گرفت  
 و کجوی لک طرا انو انو و بسیاری از اسطواد لکری گرفته دست به اسطواد



در آنکه چون کسی مدعی بود و بایان که بچنگ نکان مامور بود و در پادشاه  
در آنجا بطلب دیدند و سپردن زیر خاخن مامور را ادا آن برک مسخر بود و  
مادر و امیر و نکان از دست داد و نعل منعم هم اکثر بر سنج نکان شد  
بوی طغی قرار داد که نکرسی در دست نکان باشد و طغی و انبا او را سلم  
بود و هر دو دلا بخت از او بوده و در دست و طغیان فرات رو با شد  
و سلطان احمد نسکی و طغی و انبا بوی طغی قرار داد و پادشاه جبرین بدقت  
پس عثمانیه و خان را محامره کرده گرفتند بالاخر نعل منعم شد و سلطان احمد  
در اولین پادشاه جبرین خنق شد و بین آنرا که اگر پادشاه اسپر خواهد  
و و سعاده و اهل شود و و خان در دست سلطان باشد و اخیام پادشاه کنه  
سزود و طغی و انبا بوی طغی سلم بود و هر سال با هم بکر اخیام بعد از آنکه  
آید و در ملک همه گزانت نکلند پس سلطان احمد جبرین غم است و دلا بخت  
سفند نمود و خود را با یکصد سی هزار غنچ بکلیت دان کرد و فوات را نکلند  
پارس کر بزند و پارسان بر حواف غرب یافت آوردند و سلطان بوی  
پادشاه را بر سر نهاد و پادشاه مذکور در سبب یافته لب هزار مرید کشید و او را  
پادشاهی بجا بش مسخر بکشت و پادشاه عباس را بکلم سلطان بکشت و در سبب او را  
سلطانه پادشاه نسکی شد و جبرین نعل منعمی در زبان طغی و انبا نکلند و خود  
در میان سلطان او را بردای و دو دلا بود و باز لغت داد و درین سال

تا نهند مدتی که در محبین نماند بود لیکن فوت نصار و با خطاطان  
 و منتهی ملک چون و طوس سلطان شد پادشاه جرجن گوی سطرار را ماسه قصاب  
 دشمن خود میزدست که مپد ملک در انزاد و در از قلم او را سلم بود و هر دو  
 ولایت از او بود و دست بر وطنان باشد و پادشاه مرغاد او را و او را  
 بیات صرف و سطرانلو ایافزان سدا باشد و سلطان احمد بگری و طراکوبا  
 بر یوسفی قرار داد و پادشاه جرجن پذیرفت پس خانیه خزان را محافه کرد  
 گرفته بالاخریم بود بر شسته صلح میان سلطان احمد و راولف پادشاه جرجن  
 منعقد شد و بدین افزار که اگر پادشاه اسپین خواهد و وسامه و داخل شود  
 غوان در دست سلطان باشد و در ایجاب پادشاه جرجن نسرود شود و طراکوبا  
 بر یوسفی سلم بود و در سال با هر یک از مخالف بقدر العمل آید و هر ملک بهر که است  
 که پسر سلطان احمد بعد صلح جرجن غزم انزاد و ولایت محمود پسر خود و در  
 با یکصد و سی هزار فوج بکلیب روان کرد و فغان را کشته پارس کریمانند و  
 باربان بر حواف غرب یافت او را و در سلطان نوح پاشا را بر سر اناندا  
 پنا مذکور نیست با فقه نسبت نرادر و کشتن داد و پانای بی نر ستمو گشت  
 در پیر شاه عباس را بکم سلطان گشت و در شسته او را که طایفه پادشاه بگری  
 شد و جرجن پشوری رزبان طراکوبا کشته خود را در وسامه سلطان احمد  
 و سلطان ارار بر وی و ذوالالدلوله بالغرت داد و درین سال سلطان

احمد جازات را در کور سرطاب و اطلبان فرستاده بود و چهارزات سلطان  
 بدینصوب شد و در طوشانیان در کجایان می یک یابین به پادشاه فرستادند  
 تا راج کرد و چهارزات به طبع و نابلز هزار برده ان را در کجایان ناختند  
 و در سال شاه عباس از سلطان سلیم خواست و سلطان مراد در بدین  
 منوقت در بارش فرستاد و بالا و صلح کرد و مدتی در این بین شاه عباس  
 مستعد شد و ازین سال چهارزات طبع گرفت و از سر راج کرد و پادشاه  
 منوقت که بافت صلح و جنگ داشت در سال ۱۰۱۰ با رسول خاوس که قبول  
 درین هنگام سکه بمان بکار شده سر قیاد بر داشته خانی مردم را غارت کرد  
 منوقت پادشاه که در زیر اول بود حکم سلطان شاهزاده هزار ایشان را  
 کرد و در سال ۱۰۱۱ سلطان پادشاه که می بجای پادشاه بر گشته است  
 در آنوقت پادشاه را که در دهمین سال سلطان ماری که در اوقات با رفته  
 داشت صلح کرده که با او که تجارت بنادر طبع خود داد و او را که بدین  
 که قبول فرستاد و در مغارن آن به برخواست و سلطان بجای محمد پادشاه  
 پادشاه داد و در فرزند محمد به جازات داد و سوری درین سال را در مال لویا  
 و در آنوقت پادشاه که خود گشته شد و در سال ۱۰۱۲ فرزند محمد پادشاه  
 که شال مرغی کتب همان بل سیاف گرفت و بر کرد و بان بدل ازین بند  
 گرفتند و سلطان مرغان را در میان کفش نه عالی و کرکان است عالی از خود

۱۵۲  
احمد جازات بطور ناچرخ هزار بره شدن را در بجزو مان تاخذه و در  
شاه عباس از سلطان ملج خواست و سلطان برادر سردر و پاشای نون  
بر پارس فرستاد بالاخر ملج بود و مدتی در ابریشم بماند شاه عباس سلطان  
سغده شد و ازین مال جازات ملج کورنت اندر ما را می راج کردند پاشا  
نون که بافتن ملج و جنگ داشت مدتی با رسول فارس بایستوبال آمد  
درین هنگام که میان بکارش سرغدا در دهکشته خانهای مردم را غارت  
کردند نون پاشا که در زراعت بود بکلم سلطان شاهزاده هزاران پاشا  
روان کرد و در شان و طاحس پادشاه نیکو بکامی پادشاه جرسین  
از سلطنت طرا اندو اقام انکار کرد و هر بین مال سلطان باو چ که در وقت  
بسیار زود بگشته صلح کرده آنها را حکم تجارت بنا در سلطه خود داد و آنها  
رسیدند مال بایستوبال فرستادند و غارتن ملل بدو بر خود سلطان بکام  
محمد پاشا سرسبغالی پاشا درآمد و در غرض محمد بر جازات داد و سودی  
درین مال هر مال را با و طرا اندو با بر دست لک خود گشته شد در سلسله اول  
تیم قلعه اقلیمان که شال عربی کسب میان بل سبب است گرفت و زبرد پاشا  
علی ازین بند خواهر گشتند لهذا سلطان فرمان آمدن اربابان علی مالی  
و کوکیان لبث مالی از زرخودها سازند و بعد مرکبوری سردر پاشا  
حاکم طرا اندو پاشا شد اگر چه بسیار کرده کار خود لید از ان چندی و دوم و با مراد

قطعه‌ها دید از سال شصت و با تو با برادر بزرگ احمد که خیمه بادا کجا مالک  
آورد و هر آید از حاکم کوفتی عزت بسیار یافت چون نصار شد در دست  
سقتند در نواری با هم بر سر و طبغی و ای و د و مالک و با خیمه کنار سلطان  
بر عیال علم بسیار انداخته با سکنه بر سر می‌ای و د و سابق انجا بودند و  
طبغی از پاره خوار بر می‌کرد و اسکنه در ادای خیمه منور شد لیکن پانی  
نزد رسول او را در راه قطعه گرفت و آنها را نزد طبغی فرستاد و او را  
گفت و جنگ بیان هر دو می‌انداخت هر بار قطعه می‌داد و او را  
طبغی قطعه یافت و اما سکنه بر سر و سکنه شروع و د و از ده هزار کشتن و د و ای  
و اسد باید بعد از آن بر زبانان و الکبا را را و د و د و چون و زیر طقدار  
طبغی بود و در استنبول فرستاد و اسلمان شده تمام هر جا کجا کذا را به می‌ای  
و د و الکبا و ای و د و مالک و به طرف سلطان مقدر شد البت هر از الکبا  
و دیگران بر آن ملک رفت و اسکنه را یک جمع کرده بر بولند بان و بخاطر بنام  
صنعت با بر خرابان اسیر استنبول رفتند و سکنه سلطان احمد در یافت  
اینکه بقاعه انی قطعه فصد ملک سلطان عاده و حالات انجا به نشان نویسه  
فرستاده تا انقدر از اداری استنبول را بکشد رسول نصار بکشد و فرج را بکشد  
چون سلطان و د و زیارتش بر نصارا داشتند با انواع حمل ساق کردند  
لیکن هر روز می‌کنند می‌شدند تا آنکه در پیر داشت گاه کردند و سلطان بار

تهمین نام و سید و افتاد بیان و حالک کنار کمر اسود و لشکر بسیار و قیام  
 بکنان تا روزی که در شهر شمشاد بمیرست و در سال و در چهارم سلطنت از جهان رفت  
 و سر بر کشته افتاد و سر او و ابراهیم ذکر سلطان مصطفی چون ایران احمد خرد  
 سال بود و احمد وصیت کرده بود که تا پنج فرزندان حسن مصطفی بر او روم باورند  
 بنابران مصطفی بر تخت سلطانی نشست چون الکندر وای و دو عالم را بکشتیل  
 رسیده بنوال اسلام کرد ازین جهت و در علم بالای کور او و بعد بود و در علم و کلام  
 نزد فرخ فرستاد و نوال فرخ بسلطنت رساند و او را و او را بعد و وطن و ایران  
 پادشاه اخلاص گردانید و در ایران و ایران دولت خانیه ازین امر رکنه  
 مصطفی را بجانش بازتن و در سلطنت چهار ماه بود ذکر سلطان عثمان بن احمد  
 بمرد و از ده نامبرده ساکی بر تخت نشست و نوال فرخ بسلطنت رساند و او را  
 سلاطین باله و نوان و طرا و نوانیان و در الکیان و در الکیان و جهان یک  
 کرای خان کزیم ناما را خلع کرد از قیام بود و در عهد سلطان عثمان شروع  
 جنگ و کسند قرار یافت و بر فرزند لکرتیب خلع گذار شدند و قیام  
 در و سواس و در الکاک اسطر با قلم بسیار بر بر و طمس انداختند و بهیاد دفع  
 شد و اعرین خن بفرموده بود سلطان طرا و نوان برای شهادت و بوسیله  
 بمحافظان و حامی عهد و امانت و در دست خانیه و راه مذکور سلطان و نهار است  
 دلاک و چنانکه در انکاران بسیار اتفاق و رضای خانیه پادشاه مورد کرده

هر قریب فرستاد و به محسن اول پادشاه بر نامه و پادشاه فریخ بر خمانه بفرستید  
 نامه چون فریخ بگشوده شدن رسول خود شکایت از سلطان داشت اینده و نوی  
 مانش با خط سیاهان عثمان بقدر مافات و عیال بند و بیخ رحمان شد و چون  
 رسول با تحایف رد عمر پادشاه بر نامه رفته بچون بارگشت پس سلطان با غاربان  
 صلح کرده انعام بسیار عطا فرمود و در اول سال ۸۰۰ هجری قمری در جنگ فرا رسید  
 آورده با چهار زات خود و الحرس بر سر توله رفته من و مرد و مالدی و اورا بکمر  
 علی وزیر سلطان مدد داد و در دانا بود آخر اپریل سال ۸۰۰ هجری قمری در محاصره کوپن ایتالیا  
 که شهر محکم بود و نزد عیال جنگ بسیار صلح بیان پرسند و عثمانیه اتفاق یافت  
 و بطور خان ناما رحیل نیز از خارج پذیرفتند و کمال درگاه عثمانیه مغرور شدند  
 و عثمانیه را عثمانیه درین جنگ گشوده شدند چون پادشاه جرین آمد و بولند  
 پرداخته بود سلطان عثمان اراده جنگ بر میان کرد و پادشاه گفتند که این  
 مردم برای دریافت طریقه جنگ فرستاده بودم مقصود کمک بود پس سلطان  
 بذات اراده بپوشش بر ابر صمدان که بغاوت کرده بود نمود و از آنجا بر کوئین  
 بفرستاد و سلطان ملقب مادی حاکم مادی حاکم سبلی بپوشش نمود و از آنجا  
 بر کوئین بفرستاد و سلطان قبلت مادی حاکم سبلی بپوشش نمود و چون  
 اندر کرده بود انجی محسن اول پادشاه انکند بپسند مادی تجارت نهاران فرستاد  
 قریب بندر جاب و نیز مادی و نیزه بر درگاه عثمانیه دوم ساله بیان بولند و عثمانیه

رسیدیم غلامی از آن پوتند و اسکا قلند که از سلطان بود و چهارم حکم برای  
عدم نصرت دشمنان برین طریقی بر کران طوس و الحور و یحیی تجارت آن چهارم  
است و او یحیی که وزیرانش را از سر کرد ای بنیم گرفته بود و وزیرید از دولت  
غمانه جواب بر مقتضات در نهان بطی حواله شد در این بین مردی بود که  
باز در نزد یحیی خوار رفت بعد از آنکه اراده بکج کرد و سکوان طبع آمد گفتند  
که وزیر را با هم ای و مقتضات از طرف خود بکج باید فرستاد پس وزیر پادشاه  
هر دو را قتل آورده داد و پادشاه را اعظم و مصطفی را پادشاه کردند و ذکر مصطفی  
بن بر درم داد و وزیر بود که از سعادتمندان بودند و غمانه  
و صلا آگاهی نداشت چون ایلی بودند یان نا جانب آمد بجا بین قرار بسته  
بود و در درخواست بر سر طاس او رسول برینا یحیی طلق آگاهی نمی داشت  
داد و از آگاهی و سکوان بکنه داشته و زمان داد و او را اشارت بر اینها  
سلطان کوری کرد و برین حکم وزیر فدا کرده بود و خوش نمایند و فعل آنها سکوان را در  
کرد و آنستند که سلطان بیدار این از کی می بود تمام ملک را شوی بند و  
بعد از سرد و سکریان پادشاه را با تمام خاندان او کشت و غمانه های نصرا را قتل  
رفت و سپاهیان بکوری بعد بخل سباب و با و سلطان خود داد و وزیر را که  
خون کرد و مصطفی را بر سپاهیان برای چند روز پادشاه کردند و پادشاه سپاه  
وزیر شد و ذکر سلطان را در غازی سلطان مراد چهارده سال بود که مادرش



برخت تانند و اول او پیشیار باشد را قبل رسانید و قبل پانرا و نیز پیر کرد  
و بر سرداران پادشاهی معاصره فرمود و غیره فراوان ساخت و رسولان پادشاهی  
را جواب داد و پانرا حکم از مردم و پانرا می نمود در لشکر و در خدمت و در  
مرکب خان که بسیاری از ترکان از دست عاتق کریم ما را و کونایان که  
و ابتدا در مجرای مغربس آنرا و باقی و اسرار و امیر مطلق را سوخته مزاج کردند  
و در لشکرهای اسطرای سپید و در مجرای می را گشت صل و وزیر صلح بولند و در مجرای  
نماز کرده و بختن ابا پانرا را اگر چه در مجرای بولند بود و ان عالم کرد  
و آن بجا داشت لشکر را چهار سوره کرده خطاب شاه یافته با یک سوره دیار کرد و با هم  
ما سوره بجا می آورد و چهارم یک و هر چند فرج بر ترکان مظهر شد و در مجرای  
و وزیر اعظم و ابالکر کران بر عهد از فرشت و او از سبب قیام بر ابا از طرف داشت  
و محاصره نمود و ابا بر سلطان را از برداشت و در سوره اعظم چهار کرد و دست  
قمانیه و دشمن بر میان بود با اسطبلان صلح کرده و همه کرد ابدان و ولایات  
و اسیران کرد و جنگ افر در دست آمد کرد و این معالجه سلطان فراد اختیار  
و در محل دوم معالجه با پادشاه مجری فریب کرد و اگر غیاب نه دایم بفرست و وفای  
چند و نامیر بر عهد از فرشت با ابا از جنگ کرده و گشت قاضی یافت و کلاه در دست  
تا بجاان به برشت و غریب باز آمد و او کرد و به قبل سبب گشت از وزارت فرست  
شد بجایش فرود پانرا با مسعود گشت و او با لکر بسیار و در کانه فرادان بر لای

شناسنت و در از برادر محامره کرده خواهان سالحه ساخت و باز بطلب  
 آمدن فوارش یافت بیکریکی با سبکست در زیر محامره پرداخته و چهل و یک روز  
 و دو در صدر انگشت لیکن با محامره برداشته سال و یک و در میان همان  
 برقرار بیان غرض یافته باز محامره بعد از پرداخت و باز بسیاری را بگفتن داد  
 محامره برداشت و باز بر آن امر رفت و در میان چهار گوشه یک باز بگذراند  
 گرفته و حاکم از مردم جداست و رزید لیکن باز بطبع شد و در میان سینه را دو  
 می بخور و نه یکی از آن لباس می بیکریکی انطولی فرغیده لیکن چون  
 بهشتبول را حسن کردند در وقت که در زیر بار بر سر غار بیان لک گرفته و چنان  
 منسوب کرد که سلطان مراد یکی از اکابر فارس را که در استنبول ابرو و سطل  
 سالحه پاشا و غار بیان فرستاد و زن برادران سلطان و زیر اعظم بوده و  
 را از زده ساخت آنها سرور آورده و سرور و زبرد افغان سپاهیان و در دایره  
 رفتندی خواستند و برای تفریر و زبرد و شنید علی شدند سلطان دانست  
 که شقاوت سپاهیان بیع نمی تواند شد چون پاهایان رمضان را در بیان  
 خود یافتند سلطان آتش و آن داد و برادر برادر و از خود هم در بیان  
 این استعمالی که در بین خزل سلطان چنان فوت یافت که در خنجر و زیر  
 رعدا انگیزان دیرند و لکتر بسیار اعظم یافت بیکریکی رویی بر غار سبیلان  
 زده آورده محامره و آن را برداشت و در جنگ عام بر اینان غرض یافت

دفاع بیان را بر عهد قدیم آورد و قریب ششده ابا انکریان در جبینان صلح نمود  
شد و سلطان انکاه لشکر بر سر خوالدین در آیین که عدان را تصرف نمود  
و در کشید و جهازات با ربی بر کردگی نمود ان پاشای طرابلس و پاشا در  
مدیچا را لشکر محمد غلانه مقابل شد و یک پیرت انکلیان و یک پیرت اوی  
بر جهازات ترکمان را زده در چند ساعت بر حصار را با کتیر مردان کشید و کتیر  
آن را بر جهازات خود گرفتند و لشکر پیرت ترکمان بر خوالدین بورش کرد و خوالدین  
بسته بخوارم و همراه داشتند و لشکر خود را در پیله کرده یکی بر پیله خود علی داد  
که او بر ترکمان غلبه یافت لیکن بالاخر سلطان بنده اسیر کشید و محو شد و در آن  
نام ملک خوالدین در دست سلطان براد افغان دستند که در آخر ایران سلطان  
هر بانی داشت که امر انی خوانند خوالدین بفرست ما کی قبل از آنکه بخوار  
سلطان رسد محو گشت و در آن سلطان برادر پیوسته لشکر کشید و در آن  
که سرداران غمناک از دو بیکه نشنید و پلید بان از ترک و تاتار قبض آوردند  
و سرش را از گونک که بزد اند و ایاز بر پیله بان غلبه تمام یافت  
و پیله بان امی بسته های صلح بخت سلطان فرستاد و سلطان او را  
بزرگدایند و باز قبض آورد و بر برادر سلطان پادشاه رفت و پادشاه  
شفت برده صلح کرده خراج سلطان فرستاد و سلطان بگن برقی بر خانه سلطان  
افتاد و از بیمار شده بخت یافت و مدت قاتی را در او دهان مال بست و بخت

خانه از سطلنه سوخت و او سلطان را از شراب خوردن ترغیب کرد چون بعد  
 از وقت بصره فارسیان بودند خواست با استخراج کنه برین غم در سطلنه  
 بسیار لک کنند و خود سوز و شمع و بران را تخلص کرده بستانول برکت  
 و از شراب فاداشامی کرد و صوره خانه با سطلی شد و ساخت و در آن  
 بیام نهاد و فلان ایا اسر بود و رو خاطر فی حکومت اند بار بر خد گرفته سطلین  
 بعلیم که از طرف بود علیه کرد و سلطان در وقت نماز صومعه را در بر بود  
 فارس و در بر او ان بوده آن را سفوح کرد و کفن و برادران خود مار  
 و از رفان زمان فرستاد و محقق شد و سلطان در پارس انجام سپار  
 کرد لیکن سواران پارس بسیاری از لکران سلطان بقتل او رفته و می  
 دست شهران کشته شدند بالا لکر را در زمان شتاف غارت و خود  
 بقسط برکت چمن سعادت سلطان پارسان از غنیمات را می و آن  
 را حاکم گرفته و غلوه داران همانجا را از شرع کشیدند و دوزخ لکران  
 خانی شمع به شمعان چوینند و فاد بعلیم در لکر سلطان راه یافتند  
 روی او مالک سلطان گرفتند و رویان اسف نه زید که محو البید خود کرد و در  
 بنان خود سلطان بهو و محامره دادند و وزیر را بقتل آورد و درسی بدوز  
 غلوه عبد او را به ضرب انوار بقتل سخت می اندازد فارسیان سر بران سلطان  
 تا و بر پیران آمده و حکم سلطان بقتل رسیدند و سلطان بصفی پاشا که اول

بر سر دیوار بند او حاکم کرده بود با تمام شکر گشته که از آن دهیم چون <sup>۱۲</sup>سلطان  
رسید و رسول فارس آمده در اول راه یافت با تو از بوشان و وزیر شریف  
گشت و بعد از در تصرف عثمانیه ماند و سلطان اراده جنگ با دیبگان <sup>۱۳</sup>نصیب  
کردن شانزده الحوی در مجز را داد تا که در اول دیبکل دیبگان را که در <sup>۱۴</sup>الای  
بود و همه رختای او را قبل رسانید و دیبگان مع کثیر سلطان رسانید  
صلح کردند و عفریب سلطان مرد و گویند که سلطان در مرض الموت مصطفی را  
صلحت دیت کرد و فرمود که ابراهیم و بغره شانزده اداکان را که دشمن مصطفی  
باشند قبل رسانند ذکر سلطان ابراهیم چون برادرش مراد زمان داده بود  
که ابراهیم را بکشد لیکن این قول را از زبان نموده او را در دست آورد  
سپرده بود چون ابراهیم سلطنت اول اراده است داد و سوف کرده بر گوشاک  
شکر نشاند و بارها گشت یافت لشکر و بیم بر کردی و وزیر بران کوکبیل کرد  
و وزیر بران سر شافقه علاج او را شافقه بی رانل و کسب کرد و گوشاک بهر  
روس پناه برد و نزد پادشاهان صلح کرده برگشت و در آنجا پناه نشوید  
رات از شکری روان شد و مصطفی که اول وزیر بود و پاشای ملک و نظام  
گشته بود و همین سلطان گشت و ذیل ماند با بولندیان اتفاق و وزیر محمد که  
حاکم دمشق و بکر بود و وزیر پاشای روس اس قایم مقام پاشای کرد و آن  
گشت سلطان رسید که دیبگان و دیبگان اگر چهارنات شغل دولت عثمانیه

[illegible]

خبر داری که بعلی عمارت خزان بود سلطان و پید شد آنست که از جنگ نصراحو  
 و در نقطه خواهر شد و جنگ و بقیان در کند رصفت بود بلکه در لایله و در سبیا  
 و ابابا و سر بابو و بصلح انجاسید در جهان پیا پی پی به پاشا بان فرمان و سنا  
 که جنگ و در شکری آغازید که انجا پاشا بان از سرداران سر جنگ با خود و در  
 و پاشای لویا ابر شده و در بر در کند به ملک اعظم و بقیان آغاز شد و اتهام  
 جنگ موفض به سبیا پاشا کرد و او در پاشان لغز یافتند هر را هنگام رسیدن  
 شش صدمه و در وقت بقیان از لفظ و لکتر سبیا برای اذوقات بر آمدند  
 و در وقت چهار زات و بقیان فرصت داده بر عثمانیه گذر و انبیل و در  
 و هم لیکن در زین لویا لکتر از کند نه بر آورده هر را انجام اذوقات  
 برداشتند و در شش سبیا لکتر از یکصد مرکب هم که مردم و اسباب بزد  
 اذوقات برای لکتر عثمانیه بکند به روان شد و لکتر از ان و بقیان با هم  
 و ناه کردند لکتر عثمانیه بر چهار زات و بقیان نداشتند و در جنگ در کمر  
 بیان که و لکتر حارسات عثمانیه شکست یافت و ازین در لکتری بر عثمانیه  
 راه یافت و ازین خبر در دمشق و قاهره و لغات سرخویش بر داشتند و ازین  
 سبب لشکری در ترککان راه یافت و در وقت و لکتری نماند و در لکتر و در  
 و بقیان در و اینک در بختش هزار مرد و در وقت چهار زات و بقیان و در  
 و حال دیگر که و ان پاشا مادر از دوزخ بر آمد و در کند به و در لکتر و در

شکست و یک چهارم از آن زمان دادند چون ایمان دولت نماینده اول صلح  
و بیایان پذیرفتند و همه کتبه به انجام یافت تمام ابد صلح جان منقطع شد و اگر آن  
استنبول بخوا کرد و هر کجای که خواهد کرد و وزیر اعظم را بقتل رساندند جنگ تمام  
اگر نصیحت اهل بودا افتاد که سلطان تمام مملکت بدست خود کرد و سلطان  
در آن وقت صرف روز دوازده سال بود و ساله برای صلح باز نایزه شد که نماینده  
بسیار گشته برای اخراج آن جنگ دادند و این صحبت بر کجایان ملاوه شد  
که سوادای جنگ با دشمنان با هم که مقابل می کردند و وزیر نو که پادشاه طلب بود  
مدام را برای سواری چهار ماه هر رختن بجنگ فرمود و آنها انکار کردند و وزیر  
رختن چار ماهه شرط جنگ کرد و آنها اختیار مملکت بدست خود آوردند  
وزیر رختن را از او شکم الیا نمودند و اراده کردند که اگر سلطان محاط  
کنند مغول سازند و وزیر اعظم که بر ملی را پادشاهی دشمن کرد و پادشاهی سلطان  
بر چهار زند و پسر او برادرش کردند و قرار یافت و امر با شصت کالی بود  
دشمن جدا و ده هزار جنگ بر آن ملک رفت اگر چه چهار زان و بیایان فوت  
بسیار داشتند و کماکان شان مغرب بودند و در صحبت بگردد و انیس لک داشت  
چون آن مغایر شد که از چهار زان آنها را باه ساختند سوادای دوازده ساله  
و بعد از آن و بیایان که اس اس اس ساخته و آوردند و الی سلطان  
مزد و سلطان محمد فرمود تا نام کند ریشه طاهره زمین کردن خیمه جنگ بر سلطان



کنده استند آمد و محمد سلطان و وزیرش براسپ برآمد و بآن ترک بخت نزد هم نهاد  
نیکین داد و در همان ایام حکم بکشایان شد و مناس صادر شد و درین  
جنگ س از ترکان کشته شدند و سلطان خود در میان بول کشته از آنجا از  
اخراج و بقیان کرد و معارفان آن پادشاهی طلب بقا و ت و وزیر بکشایان  
پرداخته خرم خلع سلطان کرده و کورلی بکشایان حیدر آباد در میان آن  
برادر پادشاه کشته شدند و در وقت همراه پادشاهی طلب بقیان بول کشته  
خود روانه سقوطی شدند و شهر را سوخته فراپ ساخت و کورلی بقیان  
رسید و در قتل سلطان را پیران نموده گفت که کورلی و چهار کورلی  
دیگر نیز را و بقیان پس سلطان و وزیر اعظم بالنگر ریش کردند و جنگ  
صحت کرده و در آن وقت داد و بذا پادشاه نام نوسخانه و عراب خود کشته  
گرفت که سلطان او را تعاقب کرد پادشاه باز کورلی آورد و سلطان  
ملحق شد و کورلی پادشاهی و وزیر وقت فوت بسیار داشت پس از راه طرا  
کرده تمام سلطنت بر خود نهاد و کورلی و بقوت پادشاه کورلی را از نظر  
افراج کرد و بر وقت راحت ماکا در پادشاه رنجور او را مخوف ساخت  
و معده و دست را کشت کورلی پادشاه بقیان قاتل را کشته شدند و کورلی  
سوفیقین پادشاه کرده بقیان را گرفت و بقیان دیگران از کورلی  
پادشاهی کشته را داده و برادرش که در طلب بود بالنگر کران بانام عجم داد

لیکن کورنلی تنجمن خزانہ اور اگر گفت قلم و روانہ پس بیان پر و بال پس  
 و سحر اسو و محفوظ گفت و دیگر نزد ان نمایان کرد و درین وقت جنگ  
 بر میان ممان شد و وزیر اعظم بذات خود بادیه طغوز رفتہ در اینجا  
 بادریان بول برگشت و کار سپہ دار خانیہ کرد و شکری و طراغلو انیا بود  
 کذا شیت داد و اردین را گرفتہ دلا بابت فاسق کرد و نیز کلونم ترک  
 می نمود اگر سکنہ سردار برین سردان نرسید کہ نام انی موت را کند  
 حک بود و چهار هزار فسخ بدو خانیہ بعد فتح سری سحر سبب انکه انکس  
 غلام کنایہ مذکور لیکن از محالات کانیہ موع شدہ و در بنوخت بادشا  
 برین حمایت کند نہوانست اگر در سکنہ کورنلی سبب کل بیار شمع بر  
 ثابت خود و روز ارت نمود و در خود و در سکنہ کفہ کذا شیت  
 ضیقت شد و در رفت در سکنہ ارسل بادشاہ الکبر در سکنہ اول است  
 سورده ام سلطان و در دیش شتر و قانع و عام چون کورنلی و سب  
 کی نہ ارسل کرد و لایب بطور اطمین کرده بود چون او در کشت و وزیر سحر  
 سالن کار ساد و ریافتہ بطور اطمینان بعد او داد با نا مذکور یکی از  
 کرد بران ملک گاشت کہ خزانہ بود و سلطان بلمان این دخل  
 از بر مردم و شتر بود کہ خان مفت ملاطین شدہ از ان خراج گذار بار  
 و سہ راہ خراج گذار خانیہ مہ تابع الیک پاس بود کہ با تنعم ولایت بود

که بایع بیک پادشاه میانه بود چون این سلطان فغانی نمود و بکر کردیافته  
 خود سر برآورد لیکن کفر ملک شد سلطان پارس نیز لایان بود و کور علی ان  
 زن را در زیر زنی غلو چند جای دالوس در شش پادشاه جرمی لغو را  
 را با زشتی ساخته از هر طرف هبا گشت و سلطان بذات خود میدان  
 و تاناربان را که در آنوقت ماکو پاک جنگ داشتند صد هزار مرد و اسب  
 با لشکر بزرگ بکن رفت و بپرسید و بپرسید و بپرسید و بپرسید و بپرسید  
 شهر و لیکن بکشتن و در رسید و کشت و در کمان در هر دو لشکر افتاد و پانزده  
 هزار از فغانی پناه شدند و هر دو سلیمان ماهی مرده کردند و هر دو روز از کشته  
 خون بارون آنش گرفته پناه شد و در ماه شش پانزده و چهار مرد در کشت  
 فی و پاک را گرفت و بر بریاری از ترکان غمناقت ملاک و دوزن  
 توخا باز رفت و در آن را بر بزرگ کشید و بپرسید و بپرسید و بپرسید و بپرسید  
 بسیاری از ترکان فریب رسیدند و ماهی مرده گذاشت و در فغانی هر دو  
 را ماهی مرده کرده و من سراب کرد و طرف نظر  
 چون خلع ساخت و سر دارد و بکر در لشکر بزرگ را که بی از آن پانزدهم از  
 شکت داد و سوی شش هزار مرد و توخا و عواید و اوقات در دست آورد  
 و درین جنگ شش صد از فغانی و دواکیان کشته شدند اول کشت و بپرسید  
 ملک سر برآورد و تاناربان و دواکیان کشتی رفت و تاناربان کشته شدند

نصهار افضل آمدند و ازین جنگ ترکان جوای صلح شدند چنانچه قبل ازین  
جربان بودند. طالع انبار برحد و دیم بجا بل ای سقریانه  
و او شش صد هزار دینار خرج جنگ بدولت عثمانیه داد و ملاوت خا  
صبوتی بر بطورقی تمام حیات از پادشاه برین غایت شد و بعد از آن  
بدولت برین رایع شود و ازین دولت برسل که در صفیج ترکان شد  
در دست عثمانیه افزود و در این دولت و بیشتر فک شد و او پیشین پادشاه  
کرد که اگر نام سندی صفیج شود بیا بکنند و درین وقت سلطان محمد  
ازین محرابه بود پس آمد ارداویش فرزند و کورلی مدعواد ناسا  
محمدی که رسالت زد و پادشاه رین رفت و او با توسط کطی مدی حین  
و کورلی با او با در بیان بول مرحت کرد و انجا از سلطان عزت بیا رفت  
در وقت کورلی اسکری بر ملاطفرش و عار ان تبحر کرد و عار ان خوش  
سالمه حوز را سرفت و کل فرخ ناز با کرد و کورلی است بیشتر کند و محمود  
اگر چه لشکر باقی هنوز قدم بدان ملک نایم برداشته لیکن کاری زبان کرده  
کورلی حاجت حوز را نزد پادشاه بگویم که رفت و در آن ملک راههای  
دولت عثمانیه سپارد و او پذیرفت کورلی اضطراب معمر را لیکن داده  
حاکم انبار را بکشمول فرستاد و در ان زمان یافت چون است سلطان و وزیر  
نمیکنند به بود و حوز اولین که با پادشاه چهار انگلس نوکی خوانند لیکن

چون این را مایع جنگ بود و پدید می آمد پس کوشش با سرانجام جو غا ط خوه  
کنند بر رفت و در اینجا ملاقات حکایت سردی بود اما با طبعی  
دلال پیشه در سمرنا بود که سبب خلعان شهر طایرین کردین در اکثر اسباب گردین  
ما در علم ربیع ساری نشان نام طالی بیان هر دو دوشی هم میزدند و از آن  
که شادی هیچ بود و نشانان باشد چون این هر دو دوشی  
انها هم دوشی شدند و در سمرنا این سمران دعوت آغاز کردند و نشانان  
خود را فرستاد و هیچ سمرنا فرستاد و بودان با او سبب آغاز کردند تا  
سنة ۱۶۹۹ مردم بسیار با او شوق شدند و بود خوه با او سبب کردند از اینجا  
او در علم رفتند و هر دو اینجا هم سر اسرا او بل بودند و خواستند که نایب از  
سفر انعام حال محمد ربایند و نایب او هم کارها را کرده باشند بغیر از تربیت  
شوق بود و در سلطنت هیچ خود خواستند چون سادی سمران رفت نشانان  
و در شوق و در از ده کس با از میدان برگزین و در از ده سبط اسرا  
ماخت و ماختن بیشتر نایب بعضی مردم را بطبع کوله کراست نزد حاکم کرد و او را  
حاکم پیش فانی نر باز شد و دفاضی او را بی اختیار کشند و شوق سرچ اراد کرد  
و بعضی مردانش بر بی نصبری او قسم کردند و او با کثرتی از پر دوان خود  
رفت و در وقتی که کوری بر سرورش کند بر بودم حکم با سبب هیچ مادر شدند  
و پر دانش نر زاد او خواستند که با بجز نیست و در پیش مانده و سمران بر

بر باد که پیش فدا و خطبه بر پاشند و آواز او را در قدر و در سبزهش گردانند و  
جمع بینا و خدیج عمر بود آن فرنگ بسیار برای زبردت هیچ خود آمدند این  
چنان برای سلطان بود که او را بوسی پیام فرستاد که او اگر هیچ نیست بر من  
نشان بام فترا از آن شود و او را در هر جوانی گفت که هر چه را در  
ترکان در آمد فاشاها کردند که با همان باز پدیدار شد فقط از هر  
کوسری باز فبططه آمد باز بر سر او زید رفت و پامای بطور ایاط  
فناوت در زید و هر ماف کوسری چون رفت ترکان از دو سال  
در آن جزیره بودند لیکن در مختلف می کردند لیکن راه دور یا سرد سلطان  
کشده بود و درون در صورتی و نشان ایشان را اندک مغرب پیدا  
بده کویا شکر خف بر ج در عایت انعام بود و سیر تراد و طریقه ای سبزه  
کو و بطلم و سوادنا ایلا و ریاد غایت ساخت باختی می چون کوزلی  
در جزیره خرد آمد کویا را محصور لغا با یافت و طریقه ایلا و کوزلی  
مرک متقا و در دهم تراد بود کوزلی اندیران جزیره در کین دن حصار نمود  
بنوا فرام در غیر با فاشا سرداران فرنگ بود و فاشا و چهار زانت فاشا را کشند  
و چهار دهم ۱۲۴۲ فاشا فاشا شهر در میدان و جوان سکر کرده بطرف بحر نور  
کردند و کار بر شهر نک کردند و تو ما او نیز نصبت نایکتر است و است پندون  
شهر سیرت نصیب بودند و اگر فاشا بر سر او بود و سلطان در دست کامه و فاشا

و پیام بهائی سودا بر سر نشاند و نبطان پاپای و مهد و دبطیان پرداخته  
اکثر تجارت و کثرت زرگان می پرداختند و در برای شش زرگان انگلی  
منعوت شده بود و لیکن کم مرطی و در جنگ را بنده داده با نعامه و کوه و غوطه  
بوده و بر بنر بسته از غلّه ناباکا و ناسته اجک بدستور بود و در سحر  
اکثر جادو در اثر افتاده کور و دلی آورده و در کشتن داده و سیاه  
و دزد با کسوف و اوج و راجه و در کسوف و در کسوف و در کسوف و در کسوف  
تا بهشت نزار در از طرف پادشاه فرج رسیده و بکاره پرداخته و جازا  
سرحد و کسوف و در کسوف و در کسوف و در کسوف و در کسوف و در کسوف  
ماوراء کشته شد و سر در فرج کشته شد و جازا این از حد بر سر  
شد و میان فرج و فرج افتاد و قریب از زرگان و در کسوف و در کسوف  
در غلّه کله آورده و کسوف و در کسوف و در کسوف و در کسوف و در کسوف  
آن سلطان محمد اول پادشاه پدید آمدن و آن قوت یابد و در کسوف و در کسوف  
سویب و نور عاف و در کسوف و در کسوف و در کسوف و در کسوف و در کسوف  
در بن حال اکثر اطراف شهر رفته و در کسوف و در کسوف و در کسوف و در کسوف  
و کسوف و کسوف و کسوف و کسوف و کسوف و کسوف و کسوف و کسوف و کسوف  
و در کسوف و کسوف و کسوف و کسوف و کسوف و کسوف و کسوف و کسوف  
سپاهی را غایب کوهان و در کسوف و کسوف و کسوف و کسوف و کسوف و کسوف  
و کسوف و کسوف و کسوف و کسوف و کسوف و کسوف و کسوف و کسوف

که یک نصا را فرادادند که فی موم و بیطیان را و حضور سلطان بیارند  
این نوع میان عزیز و شیخ قرار یافت دوم دوازده جهاز قصاب  
که شب برای آن کار روانه شده بودند و لباس خرمک را هر شنده و یاد  
ترکان طاقی شده و سوسکی نبود و بیطیان را بر این نشان به رفت و گشتی  
که ششم شهر را امان داده شود کسی بخواهی دور داشت که یک دینی سر بود  
که یک در قلع میانه شهر را بدست گیرایی دادند که به بعد محاصره بست و چهل  
مفتوح شد و درین بست دشت ماهی هزار و شصت دشت پنج مرد از بیطیان  
قبضه و پنج شدند و از ترکان یکصد و شصت هزار و شصت و پنجاه و چهار مرد  
تا یکصد و بست و نه وزن کلوله و باروت پنجاه هزار و صد و هشتاد و بار بست  
غنائم افتاد و غنایم در ایام محاصره کندی سری و نرسی و قریه ای بانی و در  
برست با هم اتفاق کرده اراده نداشت ملک نمایند که در حین سلطان  
شعبه شده بود و لشکری بر سر بارس فرستاده اند تا بادیب لشکران می بران  
و در وقتی که سلطان بر اسطادان بنا بود و سردانال هر وی ایلی پادشاه  
انگلر مجبور رسید بود و زمین نش و خط کو برلی رسید سلطان بجایست  
شاهان شده و بر رفیقان بر لیز و کبل و بیطیان را حاضر آورد سلطان  
فرمان داد تا به دو بیان حال ملک سلطان و بیطیان همین شود از اینجا که سلطان  
قبضه برادران فرمان داده و یکچوبان آنها را به پیش حواله مادرش میدادند



و مگر برای سلامتی آنها جواب شافی گفته لیکن چون کورلی سعادت کرد و نگاه  
 فسطحه فیه نبرد و در خان برادر بزرگ را بموم ما خسته و بعضی کور بزد جن  
 بود و در میان دفعه را اقتدار تمام داشت بصورت تمام و بپایان  
 متفرق و جوانان اهلستان را ضعیف و خوار ساخت و در میان باقی  
 در میان را بخیال نمی آورد و در وقت جنگ با پهلوانان هرگز نبود  
 چه آنها در شیرین قوام کوشاک بودند و زبان بوی خوش و سطر سحر  
 می داشتند خود را در میان پرده می داشتند و شایع بود که لکری کرات  
 برای اخلای آنها منجم بود و چون کورلی ترک نهیب بود و آنها را  
 فرستاد و در ششصد و نوبت یکصد و پنجاه هزار نفر از دولت برل برآید  
 که آتش زید شکاری تمامه لونا رسید و غریب که همین سکر بود و از آنجا  
 لکری بطریق فرستاد که حوالی دوس را گرفت که با بلیغ چرا باد شاهی  
 تمامه زبان پیچند و در هر طرف اسب پیچید و نو خا شوق بود که از دهان  
 ناله یوا کوشید و پهلوانان را با برآ که لکری کراتش دو غاصر فل شده کور  
 ملی بر شکاری منس را که مستحک غلام قاروی بود و همراه کرد و پهلوانان غلظ  
 بستحکام آن نوی میدان خاسته بود و کورلی در محاصره خود روز در روز  
 از پا و راه اخذ که موجب عجز پهلوانان می تمام فرنگ شد و منس را گرفت  
 در و پهلوانها و خود میر گوید که فوت پهلوانان ضعیف شد و کورلی تمام

ساسی لم برک بعرفت آمد و سلطان ازین خبر سز و کشته تا تمام لشکر مدینه  
 بعین آمد و هلالی آمد کرد و بار بار دلا و نوازش میزد و از نا بلای  
 داشتند و در شک و در اندیشه لم برک لم برک لایق کرد و بولند بان  
 رسول بعرفت تا رخاان بایند غای صلح فرستادند که با جلی پشت هر دو  
 ولایت فسل هم سال است هزار کس و لا و در که هر یکی کنان چار اسلک است  
 خراج بخواند سلطان غای سازند و کو شک بد فرغانه کور و شوقی و بر غنی  
 که از دروغان بزرگ هیچ جواب این امر نداده و بلخی به اخصر سلطان محمد  
 فرستاد و سلطان پذیرفته نکرد اما از کرد ایند شوقه استول شد و سلطان  
 بادولیا کو کربن در وسطه شدند و لم برک بعرفت هزار کردن یا لیا و زاریا  
 در دین صلح فرستاد و حکم در ایما و فادولیا رسب غما بنده و اندر و  
 خام و عرب پریشان شد و سگوبان اول لکر کنش کردند و جریان بریدان  
 در که ند و بولند بان بزر خاوت و برزیدند سلطان چون از لکر نشسته  
 تا پانزده هزار کس بر روی راه راه بر آید خلی شمر نهید بولند بان و جان  
 سکیس فی قریب لم ترک یا چایه هزار مرد میدان گرفت و وزیر سلطان  
 بطراس سید در افت که طراس در زمان بولند بود پانها هو یا که ترکان  
 بر دزد الوصل بخیر نی بطری صیغوس خراج گذارند و باراد و حوت کرد  
 و تو اناس چید و در و بان است ترک خد و یا شکم کرد و مالک و لیان در شب

سلطان خود را در لولید بدو از اینجا برفت و دشواری سالم مانده  
بنسکه سلطان رسید و زیر یک کوبه که در اسب و نوب بود پویش کرده و جنگ  
صعب کرد و سوس فی چهارده ساعت جنگ کرد و بره را شکست داده و بر کشت  
دشمن هزار یکوی و دوازده هزار دیگر بپناه نرگان کشته شد و تمام  
جواباه و همه دنیا جنگ و هزار را از قاش و کباب بپرست و بخوار  
پرست و لندیان قادی و کوهین دیگر معا کتار بطر پرست و لندیان  
در آید لیکن مرگ سنجابیل پادشاه و لندیان را نصیب کرد و هر برای اختیار  
صرفت سوس فی بسیار بود و سوس لک و در ابله و شهنش او و تمام و شک  
فرام آورد لیکن در چند نفقه لبب فندان اذ و قه میران کشت سلطان بخان  
فوت داشت که کولس و میران شدند و محاربه کردند و نرگان اگر بفرست  
فایده فزود کردند و میران آن در کسوفی بخالفت و لندیان سلطان  
النجاد و سلطان حبیب پارسین خراج و نادر مالک بر و ندر  
با در بیان بول آمد و بغیر من و شمول شد و در خور اول و غلی و حسیار از یک  
آورد و از تمام مالک هر ابا گرفت و میران نزدیکی خفته و احمد و صوفی  
آمد و هم را لبیب کرد و با یکصد هزار مرد بر سر نندریان رفت و از وقت  
همراه و کوهی پانزده هزار مرد جل میان لک و غنایه نفاق یافت بسی بپناه  
شدند و سوس فی رسول طلب صلح نزد پادشاه فرستاد و پادشاه ایچی رودن

کرد و صلح افتاد و یافت در آن نزدیکی کبیر علی میرجل دشت ماکلی سرد بود  
نشین و دیگر ماکلی آوردند و کوشاک نادولیانان را در کوهستان کوسمان  
شده بر دخت و لایات خود ایستادند و شبانه بعد ازین صلح چشم طبع برنگی  
نزد خشنه که کوه سطران را رسد و در برین ارضی کوه و بر زمین خراج کند و ارضی  
گرفته بود و قراصلطقی کبیر علی اول وزیر شده پاشایان را بر سر نشین  
بلی کوه که آنجا پاشای سلطان طراکونیا نقل شده داد و کوه و طبعین شراری  
کوه بر سر در برین طبع یافت و در فرمان لوری در آورد و از نوشت  
وزیر جنگ بار دیان قرار داد و کوه سرد در آن برین و طرف دیگر  
زیرکان علی کوه نیکو بر سر در زبانه لکری برداختند جنگی کردند و پاشا  
رکسیان و بوری بنوده در بنوق و طبعین مرد و کوهست علی کوه و طبعین تهرند  
در کوهستان کوشاک از بوری بکیده و لایات خود بر دیان داد  
در کسبان آن را نهی کرده با بکین بر طبعین و بکین ملک او را دست دادند  
کوهی بکین از دلاوران خود لشکرش نقل کردند و بکین بکین علی بر بوندان  
که اسیر لوری بود سلطان محمد اوزاعلیس کرده با لشکر خود و سغوی را بر بکین  
فرستاده بود و وزیر ارضی پاشای سلطان او را فرمود که فرین را بکیر و از هم  
پاشانان را بکیر و بکین است داده خود و ششمین بکین است از فاد و کوه  
ماله و بکین بکین فرین مدال شد و قارن آن شکست هزار در دشت

است حکام پیش آرند و پاشا که سر نهاده و راه با این عهد و پیمان کرد  
 و در میان لشکری فرستاده و نهاده هزار تانار فضل آورده و دست برده  
 بر رخا و در آن بیان گفته شد که تو کائنات با حکام این یکست بطرف این رخ  
 که کشند و بیاری بنهاده شد و در میان یک یک در میان در یافت مصالحه  
 برین اتفاق نامزد فرستاد و که در جانب واری کو شک را که استقل بیان  
 بشما به باز گردانند و از این و بریدن پیام رسول بقطعه بکاشنه تا طبع  
 صلح فرستاد که کو شک بر کربن اعم در دستوی کلا کشند و نهاده و راه برای  
 نام و لایحه تا اوست فراموش در در رخا به بخوان این کربنه که نامی  
 بنهاده شد بعضی از ایشان رای قبول مطلوب بخورده و بعضی از بعضی از  
 و عظم بجا شد رای ایشان پرداخته شد و این را بنان خود خوان و در کوه  
 که در میان و انتقام اند میان بر دانه و خود با آنها و نهاده و ترک و  
 تاناریان و محل نیز از کو شک رخا و فغانی از نوع خود کرده محاذی  
 فرین رسید و بیان و کو شک درین حکام برین طبعی خود فریب بخورده  
 بهشت و محل پریشان شدند و در صحرای خورده و در برینجا یعنی وکیل خود  
 بجای شهر خوان داد و داد و داد چاه رماحت و در برین کوه کشیده  
 که کشند و وزیر با نام محل کوه فغان پرداخت و معلوم شد که رخا و فغان  
 سپیدار و بیان از اب بر طبعی گذشته است و وزیر و فغان پاشا را بجا به

این ماسور گرداد و در یافت که در میان این شراعی مدد و زمین بزرگشند و فلان  
پاشا که برابر این چهار ماسور بود و گشت فاشتر یافت و در هر راسه چون برای شش  
قرب رسید بود و با انواع جنگ پیدا از راه کنگر قلع و اگر گفت و در داخل زمین  
بسیار عواید یافته و طبعیکان بسیاری و نیز کلان شده بودی بطریق و انچه  
در میان او می یافت گسترگان زمین لایست بنام خواسته کرد و در هر جهت  
نباه خواسته شد و سلطان آن محل آمد چون وزیر با در میان بول رسیده و کلان  
بسیار پیش آن عالی بود و می هزاران نفر منزل شده و در هر جهت مرده بود  
بسیار از آب بفرمان و وزیر میان علی را که باقی نه بجهت بود و دست  
و گوشاک نام و لایات غریب که اسود کردند و جهت انچه در یک گوشه بنابر  
و نیز غیره می رسید بطریق یعنی چنانکه بسیار و در هر عافیه و نوبت که از  
کردن شش ششون یکجوری را بزرگ و کلان پاشا همین کار فرمود و کار کلان  
و سواران را بنهار و آن کرد همه آنها با هم اتفاق در آنکه کل بنا از دست  
گوشاک کشیده شد و در میان دیگران تسلیم شد و بقیه بقیه از آن میان  
و زمین سفید گشت پس مکان انداخته تا با در و بهشت بود و گشته بود و بمرور  
نیکری شدند و قریب غلامان در بین ملک و اوجاف الملک شده بود و طی الحاکم  
سلطان مجد آورده و اطران ازین حبس سحر اتفاق کرده و طبعی آنها  
نهاد و در میان سلطان خراج سلطان پذیرفته چون میان سلطان و پادشاه

تهدید و منفی استناده و می نیز فرمان داد سید اولاد پادشاه جرجن در باب  
درین حال البرت کبردار بر سالت انیسول فرستاد و وزیر بنیل اندو مولی الملی فرام  
بیکر یکی بود اندک پیش نیرادند و بنی فرستاده و امانی سلطان طراکونیا خارج  
کند و عثمان نیز با دست بسته بود و فضل اسطغان را در غار و کوه داد اس بر  
و طرس بناد و بواسطه دینت سبطه و طین بدون کرد و نبات هم زکان  
و قزاق رب بکریان داد و بود چون الملی فرض رسید و وزیر جواب گفت  
که فضل این کار بکرم بود علی کرد و بعد از آن جنگ خرم و تنگان آغاز شد  
سلطان بذات خود با دریان بول سوخته شد و در زمان شکست و لشکر  
فرستاده و خود حفظه آمد و وزیر بامید و تنان قریب غشک رسید  
بطریق با سید و کامی نگر می بخیزست پرست اظهار اطاعت کرد و بعد شوی  
روان شد قریب بود اما الملی جرجن که بسته های صلح امن بود ملاقی شد  
و کنگر و بجانب راب یعنی بوارین روان داشت و در راه جان فانی  
با دشمن شد و در غار راب سکو ساخت و بجا مرده و بیاد نواح آن پرست  
در آن زمان آگاهی یافت که پادشاه جرجن و ارکان اطمین طر فرست  
و وزیر سیکوری اعای و دیگر پادشایان را بلبیده شوره جنگ خواست بطریق  
سخن اول را کرد و وزیر قطعه شریفی بخشید و بیکه اولی اما که سراج در  
ایده گرفت پس بجا مرده قریب بداخت کرد و وزیر قطعه شریفی بخشید

هر چه او صواب دانند عمل آورد و بلا خطه در آورد پس بحاجه دنیا پرداخته  
پادشاه را بتخل و پریشانی و نادیده سپاس و اسرار سرداران بزرگ  
برین بطن خطه آورد و این امر در ماه جولای ششصد و در آنوقت که  
چهل هزار لشکر بود سواهی کریم نام را بر بفره و یکی غریب سرحد نهاده و بود  
و نامم خزان و با سلطان فرنگ اسوی ابراهیم بیگلی بود و اگر اسوی  
سلطان از کسی نمی رسید و طرنت یکر پادشاه بود با حرمینان سعاد  
کرده بود و کرد و قلمه سواهی شش هزار مرد و بر کردی او که لا برین بود و  
مردم شهر را در سپاه آورده و قلمه داری می برداخت و وزیر در عهد  
دیدار حصار را شش فصل ساخته برخی را بکجه حصار نامور کرد و آنها را قلع و  
شدند و بعد از آن وزیر شش هزار مرد و نزد طبعی در طرنت یکم محاصر  
رک فرستاد و دو که لا برین درین خبر بعضی هم در آن پیرس برک رود  
کرد و بعضی محاصره پیرس پرداختست شدن آن لولس نام سردار برین بیضا  
بعضی رسیدند او را بکشت داده و بر سر فلان که هزار راه برای لشکر فرستاد  
فرستاده بود و ساخته محافظان را بتخل آورده دست آورد و در کان محاصره  
و مانی نمودند چنانکه از شهریان نمی کردند قلمه ششصد و پنجاه و بیست  
و آنس ترکان و در او که لا برین فرستاده از حال خبر دادند و وزیر را  
بقلمه حاکم بکشت فرستاد ابراهیم پاشا در ققان بریدارغان و در سرخانه



انواب را بران لقب کرد و بار کسای جنگ شد و وزیر برای اهل بود  
بعد از بکسر کسایش و زیر سی هزار ابران بعد از اقل فرود و هفتم ششم پادشاه  
پولند بود و برینان رسید و لکن را نصرت و پنجاه ارشد و کسبه و اعیان  
لا بدین بود و پادشاه پولند بذات خود پس و وزیر سپهر با برهم پادشاه  
برپائشای داد و در وقت خود با کجوبان تمام پس با برهم پادشاه بر سر شاه پولند  
پوشش کرد و وزیر برای هزار لکن را پادشاه پولند ناخت و اهل  
جنگجویان برین آن حلا را باز کرد ایند و فیج جنگ ناکرده و بکسر گشتند  
از نصرا و و صد و از ترکان کجوا گشتند و وزیر چون دید که سوره  
و سوره کاری نکرد و بکسر ناکست سلام کرد که هر برین آن من نایجاد هم  
لکن سوی را بار و لغز از نهاد و پادشاه پولند و و الیک سردار  
در بکسر ترکان و ارم شش هزار و با صد خیمه و چهار هزار و با صد خم بارش  
و شش هزار و زن با سر بخت هزار و یکصد شش و ضرب و زن  
خورد و وزیر کج و جره اسباب و ذخایر بسیار غنیمت یافتند و ترکان کج  
پنجاه و چهار ساعت آب طعام نیافته در لوارین رسیدند و سوارند و وزیر  
کاس آب پاشی بود و جره سرداران لکن کشته و ترکان قبل آنها  
یافته و برهم را و پنجاه سرداران کج کوفت کرده و از محمد را بر و ارفا شد  
بجمله و ب باز آمد و برین پولند بان مجامعه پرداخته و روز اول ترکان

محال بود و در شهر کینین دادند که روز دیگر بر پهلوانان برسم آوردند  
 و درین برده پهلوانان ششانه بزرگان پیدا یافت و ده هزار کوفته بکشیدند  
 و بزرگان شکست خاس که بخت نای السباب و احوال بفارشد دادند بعد از آن در  
 خانه پهلوانان پاشند که در زیر خود نو بخت پناه گرفتند و در میان پهلوانان  
 غران برداخته چون نزد آن نواح را تصرف شدند بزرگان برآمدند و کوی  
 خارج کردند و با نظر در با نظر پهلوانان راوی و دای و بیری و بخت  
 قریب کانیان در میان شدند و در هزار بزرگان فصل رسیدند و از نشان پهلوانان  
 و بخت از میان نواز شد و بخت و بختی بکوس سلطان آمد و از بزرگان  
 بجانب کرم و دواک تا آریان او را با توابع قتل آوردند و دای سلطان  
 دیگر آمد و بآن که ساعد بزرگان بود و اسیر شدند و در میان رفت و در میان  
 کانیان که بخت از او را و بخت کرم در بای خود بخت و در میان  
 شکست و از دست قتل غلام و بخت بکری سلطان نواز شد و قتل  
 بختی و پناه بکرم پناه و در میان سلطان و بخت و بخت و بخت  
 خواهر سلطان زوجه بکرم پناه که در میان لباس از او در میان پهلوانان  
 سلطان باز نموده و بخت و بخت از او در میان بخت و بخت و بخت  
 سلطان بختی و بخت و بخت از او در میان و بخت و بخت و بخت  
 زار یافت و در میان بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

عا که در نیم حال پناه برداخت و اسوال مغربین و وزیر افروز یافت چهارم  
 سیدیه برآمد و اقامت بنی نزد وزیر و مانشا قاجم خان و قرا ابراهیم و وزیران شدند  
 و پادشاهان دیگر و فرنج و بنگال و بلندیان با پادشاه جرین حاضر شدند و وزیر  
 اعلا بقیت الجبل قوم فرنج و دیگر را از ساجده بازداشت و سرداران و علم  
 بنگال و بلندیان و جرینان فرستاد و بر چهار زن و دلا و دانا را بر سر بنگال  
 کما شرت و خود و فرستاده و دو کلا درین در وسط چون گشته اچیل تر  
 رد و مجامعه پس مراد در ربع رجکای محاصره کرد و مفتوحان تنوال برزگان  
 نرکان یافت و شروع جولای بر بطلان رسید و پادشاه بلند برزگان لب  
 مجامعه بود و ابرداشت و طالع بط غایل و لوب و دودور را سرداران جرین  
 و رجه نجات گرفتند و ابراهیم سلطان سردار ترک با شاهان هزار برای رودین  
 محاصره محکمه گشته یافتن ابراهیم سلطان مردانی کرد و لارین مجامعه بسلام  
 طالع و حلات ابراهیم با شاه و پارس و سیکر اول و سرست و چهار ابراهیم مجامعه مفتوح  
 داده و غلبه یافت و بطی سردار جرین و در و دله با گرفته و جنگ نرکان نزد  
 و در همان ایام بطی و دیگر از سرداران جرین شکست یافت و ماسحی جی سلطان  
 بلندیان را در داد و محکمه گشته داده در سال و با دو الکبار رفت و درین سال  
 قزوین حاکم الکبار در جنگی با پادشاه جرین محکوم و داخل شد و محمد ابراهیم  
 از ترک بود و درین کار لب و چهار هزار و در فرام آورده بود و دیگران

ترکان بسوم شد برادرش و سلطان فاسط کوروس برادر شو شاکم مالد لوما  
 بود از زیر بغل خنجر دل شد درین حال سوزید پادشاه پولند شمشیر از این  
 یافت که دود و دماخت از تنش بود و لیکن خنجر شکستنی نباشد و عاجز ترکان  
 و دینگیان را در دلاطت و عات دست و در کورسوی که در جنگ کند کارها  
 کرده بود و بر چادران انداخته و کوس یعنی بیلی مارا گرفت جزیره و شهری از این  
 ششم است و بعد از آن دینگیان در نری از ابرس و موبد بارکان غلبه  
 و در شورش شد و کورس و در این بخت یافت لیکن لارین برقیای کوی  
 از نه و اهل را گرفت و سه هزار دینگیان را قتل آورد و سواد و دود و دما  
 دویس خوا که به دست جرمینان افتاده بود و برقیایا رسد و پیام صلح داد  
 جرمینان به بدقت و بطاعتی و کونظر را و بخت دارد و باقی و انا کوریا  
 چون هر با و فرج انا از بغلی ناه شد و کورس و کار کا زلف شکری آمد و ششم  
 اکثر بر کار کا کورس و جرمینان غلبه یافت غالب آمد و پانزده در دین بود  
 رسیده باز شهر را تصرف آورد و بطاعت یافت و در دلاطت با سلسی  
 در دین رفت و این غلبه رفت و پانزده کورس و دین کورس و پانزده  
 به سیر کورس کرد و به حضور دین کورس را به دست کورس و دین  
 رفت و به حضور دین کورس را به دست کورس و دین کورس را به دست  
 به حضور دین کورس را به دست کورس و دین کورس را به دست

پس بادشاه بفرموده بطریق دیوار توغی ما با لشکری جهت کیمزالد لویا فرستاد  
 و قاضی میرزا با ایشان کردند و آنها بجا آمد و فتنه پدید آمدند و بپایان بل  
 زید اسبینه و قریب بلف و چهار روز یک و نیمه هزاران ناربان و چهار و باقیان  
 بقاضی مرشان برداشتند لیکن بپایان خالی شده گرفتند و قاضی میرزا در کمان  
 بپایان لغز یافت و شعلی از مور باد مال بردارد بپایان مران را محاصره کرده  
 تلمه اوان را بغیر آورده و شعلی از اولاد ملاطین سرطاطه ناطله را محاصره  
 کرده گرفت هر دو در کمانه کوشال لغزینه و وزیر چون غلط نمود در قتل کرد  
 و پرمیمان کرد بپایان لغز باخته در کمانه شمانه نامور شد و وزیر او را تپاه کردن  
 نه دانسته بپایان گفت که بپایان باقی بقابل جریبان و مور و لنگه ادر کا بویل  
 متعین می شود چنان کنگر افاد و دست بپایان بود او را آگاه کرد که این چیز  
 برای خرابی فروده است او را بمحاصره و با شعلی بپاک کرد او را ارا لاهاره  
 رسیب خرابی ملک باز نمود و کنگر افاد و ارا لاهاره مانع بود او را سرد کرد  
 بپایان و وزیر اعظم شد و قرا ارا هم بر بود پس اخراج یافت پس و وزیر نامی فرود  
 و اسباب ملا و لغز و اسلوح کرد و اسبینه لشکری و او آورده و بعضی را بفرستاد بپایان  
 غارت داد و او لشکری فراهم کرده بمحاصره بپایان قاضی مرشاخت از او بدین  
 که او را بپایان کشت و گرفت یازدهم جولای آن ل مریدان بمحاصره بود و او را  
 و سپهر هم آگاه از کمان شهر را آتش زده اند و دل صهار فرزند و چهار دهم

کار محامره بر خود گرفت و سر بغداد را لشکری آن محامره را بر دامن نهادند  
 روز شنبه پس نزد مکان شکر لجا کرد و مردمن پاشا برین کار مقرر شده از  
 جرمینان نکست یافت فلکبان بر لری و کوه و پاشا کشته شد و سلطان ابراهیم  
 سبحانی شلو بکشت و او پاشا و بال بود میدان در آنه و لارین لکر خود را در  
 پاره کرده مقام ترک را با نصف لشکر محامره گذاشت و جنگهای مضییب بیان آمد  
 بالاخر لارین محامره شد پیام بخت تهدید محصوران داد و سلطان مردوم لاری  
 بخواری برودن کرد و چهل کس را بقتل داشت و محامره باشند و انجاسید و بیاری  
 سرداران لغز را کشته شدند و شهر تصرف بفتح شد بود که وزیر و نفعت هزار  
 بالنگر اسود رسیده و هان وقت سببی انجاسید و کردی از یکچنان به محصوران  
 اندرون شهر رفته نکست یافتند لکر ترکان اسد و لاری و پودان شلو بکشته  
 بالاخر جرمینان علم بنده بر پا کرده و شمشیر را در دست گرفته حمله آورد و دینار الطی  
 که های ابراهیم پاشا سوز کردیم بود بر سر دریا کشته شد و غلبه بکشت  
 و وقعه از تنکان مغول شده و وزیران را حفظ شوند است کرد پس لارین  
 شهره اولش خود بر کردی و زبان بودن لشکری فرستاد که می با نهم کوفه  
 و سطر نقیده روان کرد و لارین با نهم سطر نقیده بران گرفتند که برودا  
 و کله مغنی ساخت پس فوج اکلیا و مو و کس گرفتاری از اکتبه بانه کرده  
 سوخت و رانقا و رانقا و دینان و غیره سرداران جرمینان کشته شدند و وزیر

نغمه یانه سیدان کردند معارف آن پادشاه برین در صامع و در مجرب و بان  
 جان و سطر داخل شد و بعد از چندی همان پسر شاهنشاه ششکین بالاخر پادشاه  
 برین برانسان مدادون کرد و سحر نفی غلبه آمد بعد از آن سویش فی لکری بر  
 ناله یو ما فرستاده فاطمی پسر را بطبع خود ساخت او و دره اعانت کرد و بکن نام  
 که سویش فی بزرگان و ناما بران غالب آمد و اعانت خماینه می کرد و برین  
 ایام سویش فی کوهانی را اسرار خانه سوز و کنگرش را اذ و دره فایض بر دو  
 بروت مشقه ناما در بان رفت و سر سفار ما او را بران رفت تا بهفت کشت  
 و این بنی محمل بر جلد او کرده و سویش فاطمی سره گان کشت فایض و بقیان  
 بر مجادله بان گان می کردند و طبع کردند هم غلبه گان را بغیر آوردند از آن  
 که بود آن پادشاه سر حار خماینه بکلی کرد و بکرو ناما برین سهند به نداد و بان بران قبل فاطما  
 عانت چهار زات و بقیان بود و سر سکر و بر باجه و ولکت مجامعه بود آن بر درخت  
 سحر ساخت و یکصد ضرب توب و علاج فایض و دریا بسیار یافت و بر بکونی برادر  
 و بقیان مجامعه پهلوی رویا پرداخت و کنگر یک بر بکونی را محفلت  
 آن می برد اخت بکنت و سلطان وزیر را بطلب معالو نزد پادشاه برین فرستاد  
 و او را بخار کرده گفت که بی استغفار بولند بان تو و بقیان صلح نمی توانند  
 و در شمع ال سینه ایسار غلبه کرد و بزرگه که فسطح جیلان شدند و سلطان  
 بستمبول آمد و جوارت را از خزائن بر آورده و در غنیه پناه داد و سلطان

با چاه هزار یک شافت و لایین نامست و چهار هزار بنجار بود و اکثر  
 و عسک با حکم غم که آشفته از آب در اوی گزشت خوب از از ان فرج که هر  
 سلطان بودند و او نیز دوشی و لایین را بر کرد اینند و بسیاری از وزیر  
 گشته سلطان از انجا بر آید میدان نیز دشت و غنم اکس شده و از آب بر  
 لایین غنم دست و در داکل طر باد را با دلس بودن طود و یکچون و با پای  
 نده و انجا را هم که بر کرد اینند هشت هزار از یکچون ناهست سر در گشته نده  
 سر کرد یک فضل آمدند بروم هزار ایر شده و از نهار از زاده و یکبار گشته نده  
 دور آفر روز بر سکر زکان دست یافته سوای چاه و هفت غریب و غارت  
 بسیار یافته و از دغاتی بسیار دست آوردند و وزیر بر خلاف ملک طر از  
 قلعه ان عسک در آورد و شش هزار کس را با حفظ ملی گشته به جزا و رفته  
 لشکر با از لایین خود را سر از از این انعام که در بر کرده بود و بنام  
 بحار طر از کر آن را لشکر زکان گرفته بود و پرداخت بر اطراف خلادایا  
 و در باضعفت شد و بی بدال سپید از جرمن باده هزار مرد از دلبوری  
 گشته بود برین را به بحار و غنم ساخت و از ان واپس سوای عسک اکثر  
 اسرار طر از و بنام غنم که رخت و لایین انشا را لشکر سلطانی کرده خوا  
 که در طر از و بنام قتل کند و را وقت بنجیل ابانی حاکم انولایت از طرف  
 غنم بود و اول باجم در باوران جرمن داده و لایین از موضع قتل فرج



ولادین با پنج فتوان در طراغی بنا را غل شد کلاس یک حسن اعلیٰ ی برج کر  
و دیگر اسفار در روش کشا دهند مادام جنگ خماینه در هر کسری سلطان  
و طراغی بنا رو بیان کرد اعلیٰ اجماع بود و در هر کسری بر هر کسری نماند  
چهل هزار نفرین حکم نمود و بهر یاری بگشتن داده بگشتند و اوله زبان در هر  
سوی فی پسر پادشاه عهد خود بخوار بند و تا که سلطان چارم اجماع بر خوار  
کرد و دینان بر هر کسری که نکش بر هر کسری را با هر بانه تمام ملک بود و  
خود را گرفته و بده بزرگ بطراس اول نوشته و این فتوحات دینان فتوح  
چار در صلح بطراس بود و همه پانزده موی را حاجت کرده لیکن اول دیوار از  
انداخت و قلمه موی را از چهار زات بکنند و بالاخر طراس پانزده و این هر چهار  
تا مور در لب و چهار فتوح شدند و القاب آنها در دست دینان افتاد  
سر کسری بر چهار محاذی قلمه موی و سبط او با بی دی مالوا سیاه حصین  
طراس موی را در اندک مدتی گرفت و از اینجا که رود ترکان از نور با قلع  
شدند و قلمه در هر کسری که چهار هزار مرد داشت افش و رانها زده  
و در میان را که به سینه افتاده بودند گشتند بجانب پس رفت بعد از آن که  
هر یک از راه خلی بر آن رفت و موی را از راه زده و موی خود را در  
شهر زد و آورد ترکان بی جنگ شهر را که گشته روان شدند و بعد از آن  
فتوح کرده بود و لغا را شدند پس دینان بر کلاس تافته اش زدند و این

۳۳  
چنگ نرگان و بنطیان بدلا بید رسید که آنجا با سنا بخامره و زیگ شول بودین  
بوصول و بنطیان بخامره را کنشت کرنا بدو و سنا را بنان با نفاق مجازات  
پاد و بنطیان بخامره کطلر نو و اگر پادشاهی با سنا بختان گوشتش کرد  
لیکن سرور دگشتن داده برکت و شهر حله متوج کرد و قایع سیمان و وزیر عظم  
بدست سواط در پراگرتی رسته افواج بعضی را بد اولن رترو بعضی را سیمان  
و لاف نرم ساخت چو نگردان ایام برخی از افواج برین در عو ما با اگر یارود  
و از عدم و مصل اذنه در صحبت وزیر کنیز یکوی را با نقد باهی را و یو  
نا آن مکان را و در طرف آردن آن کرده گفتند برجا کو بر روی ما بروم و با  
نیکامه شد در این مقام قبول بر زمین اسلام نهادن پاشا و قبول پاشا با خیم  
پاشا چند ماه اخراجات بپاد بود و بدو اما نقد نزد یکمین پاد بگو و اما نقد  
سندوس پاشا سرد و خود کرده خیز و وزیر را بشارت برده قبل وزیر عظم  
برداختند وزیر خود و گشتی نشسته در کنار دلوب پشان شد و پاد پاشان و عظم  
فرستاده اند کار خود را گاهی داده لیکن قبل و مصل الطی و وزیر پاد را لا بازده  
رسید و از سلطان نوازش بپاد حال مخالف خود بیان کرده یکی منت بر پادش  
پاشا نهاده بود سلطان پشان را بی نصیر دانسته آب در دیده آرد و در و  
تا در خانه کدین پشان شود و کن را غا او را غزاله و دیار پاشا پاشا  
عزمت بدو خواست وزارت کرد و لشکر داده سوادت استنزل را

از وزیر کرده بود سلطان هیچ جواب فریاد ایشان نفرموده و بیعت نخواه فرستاد  
و لشکر بطرقت استنبول را بجهت گردانیدن از مشوره طلب کرد و در می یک قایماخان  
در خلوت طلبید لیکن کلاه افرای علی حکم و در میان هر علم و کواشیهاوش فرستاد  
و او بیعت نکرد اما سلطان قایما گفت که اگر نرم نخواه شد اگر سردار در دوزخ دارد  
سردی نباشد و سلطان قایما این نام سلطان فرستاد و در لشکران بعضی سرداران  
نامور خود را تفویض کرد و در سلطان محمد بیعت سلطان قایما سعه بانا را در کوهی  
را و او قایما استنبول کرد حکم نام علی بر لشکر سردار سپاهش و وزیر اعظم را لشکر نادریا  
بول رفتند از اینجا بقطعه آمدند و از سلطان فرستادند یافت و بیکان خود رفته  
که چون بیعت می نمودند گفتند با آنها را بر عزال سلطان سوگند داد و هم پند یافتند  
و بعد از آن مور باجای و بکوهیان را و در هر یابی سلطان بر میان بیکان کوه  
با خود گفت یافت و تمام اکابر استنبول بعضی بیعت و بعضی بکوهت با لشکر کوه  
نمودند پس در بیاض صوفیه بطور اجماع نمودند از اوقات سعی در غلظت نمود  
و بعضی شایع بسیار صوفیه با این اتفاق و رزیدند اول صطفی قایماخان  
را طلبیدند و شایع صوفیه با این اتفاق و رزیدند و شایع با او حال فرستاد  
که و ترک سرداریات از طرف سلطان محمد بنان نمود و گفت که سلطان برادران  
خود سلطان و احمد را بیکه فضل زمان داده بود لیکن آنها را بوسطه حاجی پاشا  
در حبس داشته الحال این کرده بر قطع و قتل سلطان اتفاق کرده اند از دانش و

قدرت قابانان ازین اراده برگزیده اند و بخت و شانس را بر سر سلطان قرار  
 که تمام سیاه و اولاد و نیم برقع سلطان بخت بماند بر سرش و جزو آنها  
 پیش سلطان رفته ازین حال خبر دهد و سلطان فرمود که تا بگذرد و فرمود  
 دست و زخم کنویر شده مخلع شده بماند برادر خود را پادشاه کرد و خود  
 نصیب عوکه چهار سال بود و در خلوت بود و بر کمال جان داد و بعضی گویند که  
 برادرش سیم شد سلطان او را بپناه و شانه زده روز و عمرش بپناه و پناه  
 او مرد و کشته شد و کمال و عیاش بود و که سلطان بپناه بی روی بخت  
 پات بر تخت نشست و بیادش و وزیر را برای رفع غوغایان و او را بپناه  
 مردم را معاف کرد و بپناه بپناه خواهر خود را بپناه و در خلوت و زینت  
 پس بر فرموده که بخت و از هم بر چیزی گرفته به خواهر مردم داد و درسی  
 با شامخوش شد و دعای و نوکران سلطان همه را معاف و زود و بعضی را  
 که ماله او بود و بپناه کرد و بپناه نوکران نوکرانشی شده برای بپناه  
 تخت سلطان گرفته و بپناه گرفت و بپناه تمام معاف کرده و داخل دارالاماره  
 و زود و دعای دارالاماره شد و زود و دعای اصطلح و کارخانجات سلطان  
 بپناه رسید و زود و بپناه که زود است و زپناه ادا کرد و بپناه بپناه  
 کرد و اگر مردم بپناه بود و بپناه گرفته و بپناه زود و بپناه بپناه  
 باب بر سر میدان در آمد و قضاة شریف برادر و ظاهرش برای نجات بود

هر آنکه بپذیرد بکن فرما نشسته اند چون قلم شریف خواهد آغای بکوبان و  
 سر در بلان این ان اقامت کردند که طبعی که سر بر خفته اینک از آن بود که هر که این  
 را اقامت کند سعی خواهد شد و طبع حکم آغای بکوبان گشته شد و او در منصب  
 بر دست باران طبعی فضل رسیده است و غایب را گفتند که وزیر غایت این است  
 و در دو ماهی این که غایب گشته اند وزیر به ریافتن این خانه خود  
 استحکام داده و خود اجتناب کرده و صد کس از باران محافظت نمود و بسیاری  
 دشمنان مد سله این را است چون وزیر و بارانش اندک بود و در بی  
 این این از خانه ای در بازار بر بستند و در بر تنها طبعه و در خیال فیه  
 و در از ده بکوبان برده سلطان پشت این کار بر وزیر را آماده کرده بود  
 و در طبع کرده شفاقت شده که بر علی مصطفی بجانش باریکت و نگاه سلطان طبع  
 را و وزارت سر فرار فرمود و او بهانش و کفایت بر همه و لا با شفاعت  
 کرده است قبول را داشت و بکوبان را متفرق کرد این در قالیع مد اگر با حفظ  
 واقع شد و موافق را طبعی سردار جرجین محاصره کرد و طبعی که خوانده و مال  
 بسیار داشت ضعیف الحال بود و چه تمام قوت او سبب شمایند بود و پادشاه او را  
 در دست نمی داشت بلکه عزابی او بخوانست او چون عاظمه بکن در اینجا  
 قحط بود آن مکان ششم مجری شده و طبع یافت و در میان دولت  
 شمایند خوانند که طبعی بحال اصلی آورده بعضی فراج با و همراه کرده و توسیع ملک

بر دوازده لیکن ششم فردی بختی از مهر بطور و از جرمین است یافته که در  
 بختن و از آنجا بسیار و یکراست بختل آمد و سلطان در آنوقت با دربان بول فتنه  
 خود مردی را بر سالت نزد ابانی بر زبان طوطا بنا نهاد تا بختن در آن  
 نیک ساعت غایب و او خود را بسیار با دستان جرمین در آورده قلعه در آن  
 او را از قلع خود جاداد و باز فساد و شکری آغاز شد و در شکری که کردی  
 رجب بر شکری شمر کرد لیکن ششمی ابله را قلیس از قلع بزرگ شکری  
 بطبع جرمینان شد و او را بسیار و فخره بکلیه شمع ساخت جرمینان محاصره بطور  
 بد افتند و باران رجب خواه بقی یکایب بدست به دار افواج شکری  
 شده و مطبوعی فی هر کد لباس اسامه بر فتنه و در بختن اکثر را در یکسر  
 جرمین شکری شده و لادین مخالف شده بود غلبه بسیار بر غنایه محاصره بطور  
 بد افتند و پادشاه جرمین هر دو بسیار را در میدان فی کشت افروخت جرمین  
 است و بجم کشت بود بطور و در افروخت ساخته بخت شش ضرب زب و پنجاه و هشت  
 گرفته و بقی یک نالبت و پنجاه و هشت از وفات جرمینان غارت کرده است  
 بنار آن جرمینان زد و بکرو ز چار چار کشته و ششم شمر لادین از مخالفت بر  
 در میان رید و بخت فزون کرده و بخت او بوده و در بختی تو از شمع  
 ساخته غلوسان را بزرگ کشید و اکثر را با بخت تمام ایشان و افایکون  
 راز نه داشت چون بطور و بخت شد و در سول از دولت غنایه با بختی

سلج بود پادشاه خرابین رفتند لاریجی هر که قبول داشت سفار آن بود  
در پستی بسیار مکان شملی کرده پاشای انجا را گشت داده پنج هزار نفر گشت  
گشت و یکصد و پنجاه مرد از نفا گشته شده در آن جال حریسان پنج نفر  
گشتند و لهذا اکثر باو را با ملن طرف طلب شد و بر کوی کبیر را فرار داشت  
او سینه را زنده نزد یار گرفت سفار آن رویان بر خسته اکثر کمان  
که در دست شان افتادند لعل او زدند و اسطوار است او زدند و لعل  
تمام پستی نام پادشاه بر سر شد و چون بکف فرج طلب شد و سکوی بسیار  
سفر کردید درین ایام طفل با پنج ترک و تانار و دایک و طرانو ایام گشت  
ی داشت و کاری از پیش نمی برد و درین حال دینیان و دیو با تسلط  
بسیار یافتند و سر کفر خانیته بیدان در آن ایام از سر کفر گرفته و جنوب  
دینیان بجایت محامره گردیدار عادیته و یا قدیم برداشته و در انشای  
محامره سپید و از دینیان مرد و در اطراف و لایق دینیان اکثر آگهی  
سفر کردند و هفتاد و یکم از جرد لو کرنا محامره شد و در وب سری پاشای  
اطاعت کرد و در از دم شهر لیدان کرد و در نایم آن فرج نمود چون کمان  
خانیته تخریب بسیار بکف خانیته بود و می خوانند که ایوان حریج نام  
سلج شد و لول پادشاه حریج بنان شد و کرد که سلا و اینا و کرانیا و سبیا  
و مرد و پادشاهیه و طرانو اینا و دینکری در دست نفا را باشد و ایگیا

مالد لوما از دلفی و فرانس کن در او سلیم بنیم بود و تمام حاکمیت خود  
 بآنها باز کرد اینهمه شود لیکن کریم نماند و اکتفا و مالک بویان بدولت خواجه  
 نورمحمد راه و طرف بر لبخند و دلب و خالین باشند و بقیان بنادر و کرمان  
 از کر و سیر تا کابل و جمیع اقصای دولت که بدست ایشان است  
 پادشاه جرسن با چهار صد هزار لکر با خانی جنگی کرد چون فرس برکنش کشید  
 مغرب شد و در دولت بقیان او را سوی پورش شکری سپید نمود و اکتفا  
 و جمعی خانی خیال ایکه سلطان این سخن را خواهر رفت در راه زهر خورد  
 در جرسن مغرب تفتان باز کشند و سلطان در می خفا نشان  
 پاش و عید و قیام را باقی آورد و بتوبه پور یا نشد و ری کوس خال میر  
 که از بدست سپید بود او را با مادر و نایب رای و به نهیب بد و بایل شوند  
 و فرمان داد که بدست خود بتوبه جرسن می شوم در الوقت اکثر و پانچو حرس  
 شش سویش بودند در آن بلغراد و سمرقند را که حکام داده بر لکر حمل آمد  
 ترک و نماند و بقیان یافت و خبر شنید که پیرخان نماند و اراده یافت و خطراتی  
 و کولوی لکشرش بعلت بار بفرود در در آن هنگام بر لکر کردگی بخواه باز  
 بمقابل و بود دولت و تنم گشت شش و بر لکر غالب آمد از سو داده کشند  
 بر سلطان علیا پیرخان یافت و خطراتی و کولوی که ستمین بولس بود در نزد  
 بکچران رانابه کرده در دشت فرزند و همسر از کان جنگ بکشد و پنج توب



برخی و سه روز نماراج داد و سپس بجا آمد که بفصلت فرنگ از تو بماند  
و در شکر برفت سادی محکم کرد آن ده هزار گن کشن داد و چهار هزار و فوات  
او به دست جبرئیل انقاد و در لایحه کام تو بفرمان داد و در بر لایحه کشن  
ادرا کشن و از خود از زمین گرفت و تا بجز در صفات کرد و درین وقت  
لکتر نکان اتفاقا در بار بود و در میان گرفت با نژده هزار از کور و تو حاش  
سلطان سلیمان پریان شده با دریا بول باز کشن و با لایحه طبع  
پیش پادشاه برین فرستاد و چهار روز طبع شود اول اینکه قوم در میان  
در ملک خود جا در دوم از نظر خود در گذرد سوم محسن الدینان بگذارد  
چهارم کرد با لایحه سلطان باشد و قایم ازین وقت در میان قوم  
از فرنگ برین نهاد یعنی پادشاه روس سه صد هزار مرد ببرد و کی سلطان  
غالبین بر سر نمار فرستاد و تا ناریان درین هنگام خراج گذار خانه بود و  
و جانت بعضی مردان روسیه یورش آنها را بی فایده کرد و در ایالت کوه  
سو و جبرین لویس را با اتهام و امانت آن کرده فرمان داد و لویس سه قشون  
ببرد و کی مرزبان هند فرستاده و آنها با او رفته اکثر آن ملاقات کن و نه  
و او خود معزول شد بجا نیزه طری رسید و در سور با حاضره کرد با لایحه سلطان  
سو و سنی بود میر حارز نکان با قصد مرد خود را مرص فرود آورد و ما بر سر  
بجانب نابولی دی لویس بسیار روان کردند و لویس را دین عای یوراک

حاکم تورانی و سوری و نصاری را سوزد لیا و ساخته بجا مرده بجا پادشاه است و آن  
مملوک در غایت است حکام بود و در کوی مح آن نهانند برین رفت و بجا بنی بوی  
مقرر شدند و بختی را گرفت و در آن ایام سلطان سلیمان وزیر را بجا و طری  
بهر وزارت کوبلی مصطفی خانان است و در وزیر بود و آن شل را  
از سرداران بزرگ منظم ساخت و در نظام مملکت حرفی زده باشند  
و از مصطفی و مای علی مدد یافت و در شری است و در وزیر که صلح  
از سلطان در بابت مریت چه حکم است و فاضل گفت که صلح برای حفظ سلطان  
از شیر خاقل الاغیر و بهتر است از بی عزتی پادشاه و سپهر از شرح طلب  
صلح از سلطان او گفت پس تخفیف شرای کرک و در پیر و با باشد بعد از آن  
بیان کرد که اسسده ان خواجه صرف اعماد و بخت لکسی داشتند اگر دوازده  
سلطان درست امان با کفار جنگ می کردند همیشه غالب می آمدند مصطفی برای  
او رسنوده گفت که رسول خواجه در دنیا است باری وزیر نو ابرام در  
نزدت که معالجه بدین طور رای وزیر موزول بی اطلاع سلطان بوده است  
بعد از آن حرب موجب بر لغا را خزانین فراوان آورده و بواسطه چند نفر کرد  
و خزانین در نیت المال تمامه گفت که این برای عازیان و دشمنان امری  
ناتجمل است بعد از آن گفت که سلطانان مان از اموال و خایم لغا را فزونی  
و منش و دیری وزیر آن بود که قبل از بی فرس نزداد سبب که با بر سر مرین گفتیم

دشمنان طرف خلا آرند و در میان گرفته کار آنها تمام کنیم و وزیر دران  
مؤدرا نزد پادشاه فریج فرستاده است حکام پیمان کرده بعد از انقضای سلطان  
سختگیری مبادا غلبت طرفی شود از برای خبرگیری حرکت لیکر فوجی  
سربین جاسوسان مقرر کرده چون با شورش و کربل سراسر را با یکدیگر  
مرد برای عایت سی ملک که مخصوص نرکان اند و فرستاده می هزاران تاربان  
بر آنها هم و در بابا بکر فضل رسانند و سواری تمام شون بکولوسی روز دوم  
محمود نامه و دستگیری رود گونا کرد و غرض ب دطریق است حکام فبا برداشت  
و حریان و امان آمدن کس یک شدند و افسه پیام اطاعت دادند  
جربینان پذیرفته به مالی سپردند و او بجا پیش از بر بختی دوده استی جای  
صندوق یافتند و دران فریج درین ایام با وزیر قضایه کمال اختلاط داشته  
و در زبان طراش و انبیا نیز سر داشت اما علی جربینان پوست جربینان  
در دالکا ضعیف شده با جنایات کثرت از اطراف طراش و انبیا برداشته با حکام  
شغال شدند و فریبده طراش و انبیا شش هزار تاربان با مالین و غیره  
وی من نایان شده فرود آمده و شدند و طراش و انبیا طراش و انبیا و انبیا  
در راه اکت به وزیر بجا مده و بجا برداشت و دطریق بجا مده آمده و بجا  
سک کرده و وزیر در میان بطرف بجا و توبه شد و دطریق بجا مده و بجا  
دطریق فضل رسید و وزیر بجا مده و بجا برداشت و دطریق بجا مده و بجا

بلغم کرای خان نامار با شمع انجیر سیاری از نصار قتل را ایر کرد و وزیر  
 در اندک سلام محامه پروشا کرده گرفت بگو بیان رسیدن آن نامار را که  
 در محامه بنابر داشت و مردیست و نیم فلیک آن با شمع بنابر رفتند  
 و هر سطر از سطر اسوان سنگت یافت و در آنکه کتاب رو با که انجا برینان  
 بسید مغیبت شد بنوبه کشت نامند از اردو وزیر محامه و غیره پر در انجمن  
 سفنج کرد بستم هم نامکت بعد از آن محامه محمدر با کرده و دین حاصل  
 با یکبار در وقت برسد پس از آن محامه بنواذ شغل شد در آنوقت برینان  
 آن را بسیار استوار کرد و پشت مرد قاعده در فدا و کمر لکزد و لکزد و وزیر  
 کن رشادی را همکسایت برینان بسید فطرت از راه احوال  
 در آمدند وزیر به شمع ای که غری از برینان با مانع فلهی آید مرد از لک  
 فطرتی برک راه سادی و دیگر محامه شد و ضمن لغت را گویند که بنواذ  
 با اتفاق و برخی به طالع سفنج شده و دوک کردی که بدو شهری آمد ششم  
 اکثر برسد و شهر اول سفنج شده بود و همین روز مخصوصان فرود آمدند و  
 بسید جنگ که هزار از فلیک آن کشته شدند و دو کردی مجروح شده جان بریدند  
 و فتح بنواذ و فلیک آن کشته پس وزیر برخی از بهاء مدد فطرتی  
 که او سه سال در محامه برینان تو به فغانی صغیر پاشا فرستاد و جنگ صعب و پیروز  
 لیکن بگو بیان حاکم ماندند و وزیر بادم بنجر لغزاد از اولو یک کشته پس گرفت

و بیعت را از او بروداخراج کرده بر عسک رفت چون آن خود در غایت  
 دستکام بود و قلمه و از آن بهر و سرافق و ریب و اینها و نم بر وجه علم کرد و بیای  
 بکشند و او این مکان خلق کردی و کو سلاطین ترک چون بجای و بجای  
 خیز شد و ساهانی در تفریح شسته آمد و خود ملک خود را با دشتا و برین و بیست  
 خود لیکن سازش به بر علی و بیغی داشتند و بیغی بعد در لشکر گری و خان  
 در آن فرمان در زبان و الکیان که بر خود نام شایست برین خانه و چون  
 بیکوستان و باکی که ششم بر سطر اوسی را برین آن ساخت و بر سطر  
 یافته بر شد و بیغی بر آن ملک چپ و دست برین بر سطر و بیغی  
 را که ششم بر آن کات داخل ملک و بیغی شد و بریم اکنون بر سطر  
 اسطید رسید و بیغی از او خبر داشت و در اندک از سطر و الکیان  
 و طرا و بیغی شد و بریم اکنون بر سطر رسید و بیغی از او خبر داشت  
 و در اندک از سطر و الکیان و طرا و بیغی شد و در اندک از سطر و الکیان  
 آورده بطور کی از راه بوکرا گذر آمدند و پس یکم شب بیدار اول در  
 میزد و عرب قاهر کرده از لایات را در دست پر و زبر و در سطر  
 پادشاه بولند داخل ملک و در وقت قافلی از دست و کال عالم  
 ملک و ما بود او شهر این را بعینه از وقتان پر لیبان و بیان و او و خان  
 آن پادشاه بر سر و قاهر لیب بر طراس لکری خرداد که انجا انبار غلات

و صلاح بود فوراً از آنجا بگریختند و در آن حال از کان و نایابان بر زمین  
 آوردند و صفه قاضی غارت کردند با دوازده دلا یا ت کوستان  
 و راده نهادند کرد و آنجا باری از لشکر کشیده بودند و بعضی بوخین کوین  
 که قبیله جنگ از نایابان و پران شد و سواران را بکشتند و قایم بود  
 بر بادلو اسپا که از هجده ماه در محاصره و بیدان بود و از بخور و دیوار  
 کشیده بودند با طاعت شان در آمد و متعارف آن بر چهار نرکان از آن  
 سیزده چهار و بیدان کشیده چهار بر باد و او که رنار و سردار و بیدان  
 دیگر که از سوار گرفت و همچنان در دلا طبع و بیدان جنگ می کردند و پیغمبر  
 سید و بیدان لشکر و بیدان بر زمین آورده بر پشت چهار بعضی طغیان  
 محاصره کن پر داخه کن و نه و ناله داران و لوا مکان را بر زمین و بید  
 و می حار و بیدان و بیدان افتاد و قریب می بود و مادر و دلا طبع  
 حاکم نرکان با شافین ملی با سه هزار مرد و بعضی مغلوب و بیدان شده در محمد  
 ناخت کرد و مردم می حوس را سه بر و ناخته هفت صد کس را کشید و او را اسیر  
 مکتور و بر دند و بیدان و بیدان و بیدان و بیدان و بیدان و بیدان و بیدان  
 و بیدان و بیدان و بیدان و بیدان و بیدان و بیدان و بیدان و بیدان و بیدان  
 کشیده به نایاب کرد و قایم چون وزیر طغیان و لشکری یا در بان بیدان  
 را بپار و ضعیف یافت و اهل بخور و بیدان او را بپار و بیدان و بیدان و بیدان

در آن حال ایچی پادشاه فریج بود در سر آمدیم بنیست طغز بنهار داد و دو  
لنگر قوی تر بنیست داد و بعضی پاشا را سر را بلیست و ملان علی را بر جنگ  
و بیلیان روان کرد و ملان علی قایما و دولونا را بدست آورد و در قریب  
سی و دو نفر همگرا سخت و بیلیان را سر زشت کرد و انواع طغز را بشان  
یافت سلطان هنوز که طغی آمد بود از دست ترک و ناما را قریب سر خط  
گرفته شد و کرل بود سردار جرمن بر سر لنگر طغی قریب از این طغز باقیه ظاهر  
بعضی دور او برین گرفت و بر سر لنگر ترک و ناما در بر طاشا را اما طغز بنیست  
و تقریبی جرمنی بر طغز از این لفظ دارد برین طغز یافت مارکان قلم مروی  
گرفتند و کورابط ایشان را بکند در از ایشان گشت و کرل جرمن را بیلیان  
لوغاس را از خارج کرد و ششصد می از ایشان گشت و قلم را آن سمجمن  
مرینان نیز قواد را فارت کردند و ترککان در شنب قلم خالی کردند و این  
نام مرکان شنبل بنیست و در بر پریده در راه مارچ قلم در بران مسک از طرف  
جرمن لنگر را خبر این کردند و بر سبیل اسم در جرمن کعبه مرد و ناما را بران  
گشت و عیت بسیار یافت و در نظر سوس جرمنی قلم قرا خود را گرفته در ده  
محمول از غوغات که در دوی بن به بطوادی نزدیک چهار از آن خود برد و باقی  
رو برگردانید و بکنار طغز را که طوغاس بنیست بنامه کرد چون مرعنه و سردار  
لنگر اس ترک کشید تا آنوقت بطول دو طرفی بر کاروان از غوغات که در ده

برقند عفر یافتند و بکند از اعدایان کشند و زکات بیکر کردگی غافل  
توبه مطهره و طریقت یافته که از دوا بکشد و داد و از زکات جبران نشد  
کشد عای نیست و نیز کرد و در سلطان بیار وجود تا که باز دهم چون  
سلطان بلیان از جهان رفت عفر محل و دوا بکشد و در سال و نه ماه  
تو که سلطان احمد برادر بلیان اتفاق امر از بخت سلطان نشد بیکر  
بخواست که بر سلطان محمد را بخت نشد و وزیر پاشیان را بالکریه  
فرستاد و بعد از آن بعضی اعیان بیکر سبایت و وزیر برداشتند و در عزل  
اتفاق کرد و سلطان را برین کار آورد و بیکر اغاسی را نزد وزیر فرستاد  
خبر آن او را بر فرعون و مردم عادل و عالم جوابات شافی داده و در  
دو نوبتی خود بیان کرده گفت سلطان هر که او را بیکر کند من بخیر و دانی  
کاتب دارالان خواهم برداشت با جان بخشی کرده مرا بفرستد و نماید  
پس سلطان او را بفرستد و بیکر نویس را برداشتند و بلیان در برین ایام  
شاه اسکندر دای مجر فرستاد خواست نمایان برین و قنایه صلح صلح سازد  
اراده و بلیان بوی را در بیت مالک رویان و دایم مردم را در بیت  
خانم آن است و بیکر نویس از راه مصلحت بپایان و بلیان بوی را در بیت  
فر و وزیر در او را بلیان بلیان رسید و وزیر در وقت در بلیان و بیکر  
بود و بلیان با اعدایان استیصال ملاقات کرده سخن صلح را گفت و جواب بداد



نزد وزیر رفت و از آنجا تا نزد هم گشت با دربان بول رسیده بر  
 پنج لکر زرگان کشید و فصلی از یک لکر و نیز چون بپوشد آمد تمام دلوب بر از  
 کشی با بود و بیک سطره وار دین پس و نیز چنان قرار و هر که یکی با  
 بر سطره لکر نزد در دست برین بود و طریق بر در برین روز چهارم  
 بر سالو بر در حکم کعبه دین برین و کعبه را میان بیک برین زنده چون  
 سفارش کردن آنها را و ذک یافته بر سر تیغ کشد و گران میان این مال بجا  
 کوشید با نفع از زرگان کشند و زرگان غلام آورده و این و او بیستم  
 جولای قبل و محل بول برین و بیک سطره وار دین بود و ناگهشت چهارم  
 بود اول کرد و سطره در وقت ملاک غلام و بران خوبی نوب بود و لکر زرگان  
 دران چین از شادی و بیک بیک می فرستادی و دلوب بیک کرده بودند  
 و و از دم گشت بیک برین مقابل توخته غمناک رفت و در آنجا و محل  
 از دونه از دلوب محال دانسته ملاک من برکت و غمناک کان کرد و در  
 تاخند بسیار بی را بکنش داده بر کشند مکان فریج و نیز بر اصلاح کوی است  
 و از نایان بیک برین سطره وار دین بیک سطره وار دین و بول و خضار  
 بلند کرده و بر دین را با نوب بیک سطره وار دین و از دین سطره وار دین از  
 حرشان منقطع شد چون برینان دیدند که آنها را فانه سطره وار دین سطره وار  
 از دین کفایت نمی کند و از راه دلوب برین برین سطره وار دین و دین

داده و برب نصف النهار روان شد و هر دو لشکر در دو جاده جدا جدا  
توبه افتادند و هر دو لشکر از راه بخارشان گناه بگذشتند و چنانکه هرگاه  
حاکم و بیکو بایان در آنش زدند و در اول سوی تو بخانه زککان افتاد و بای  
از مرداران هر یک کشته شدند چنان بزرگوار و در بلا افتاد که اگر کسی  
آنها مغلول شده اند لیکن هنوز بچونین راه نیافته بود که لشکر حافظ ارباب  
به دست رسیدند و بیکو زککان را بکشتند و در آنجا نیمی بود و زککان وقت  
در راه تنگ با من دلو بقاء و در بعضی سواران ایشان بر سینه جریبان  
محمول ماندند و بطل غاده بدست برین افتاد و بدست و بجز از زککان که در  
بیکو بایان بودند کشته و بطل شدند و از بچونین به هزار یکصد شصت و یک نفر  
و برب بکزار و چهار صد و سی و شش مجروح کرده و یکصد و پنجاه چار توپ و  
خیمه طوقی و دوی نیم بدست جریبان افتاد و در لیس مدتی بظرف و ابرین  
شویب شده به بجز بر داخته بغلقی پر کشت و بظرف بگردونی بسیار کشت  
و زککان بر دو طراز بظلا و انبا کز استند سلطان و چند مرد در میان بول  
خزینت لشکر بنده علی را که نایب کور علی بود سر فرار کرد و مردم او را در بول  
در می بکشتند چنان اول طراز داشت در آنوقت هر یکی را کشته کرده بود  
و با جت قایم نایم او شده بود و برب با لچیان اگر کرده و ح انعطافک نمکوی  
ایا که لیکن مغرب کاشتر شدن شد بولنه بایان بر سر باطل آورده بیری را

کشتن داده باشند و مملو فرود باز کنند به بعد در دست نرکان افتاد و غریب  
بریشان بیست غله فریج اشاره به فصلی که در زمین که یک مبعوضه است  
یکی باشد و ملائکه نیاید به سرین و طغی از او باشد در خواصی که از نرکان  
بود و در نرکان قفس و قادی و راههای بی سر و بندان بود و این  
و طغی و طغی سر را در دست داده سلطان درین بیست غله و در دست  
بهار شد و مملو آن لکه شکسته و شکری داخل شد بعد از آن طغی برین  
ملا و دست و زیر پوست و دریا بگذراند و مملو او در سل فریج قرار یافت  
که از لکه شکری یکی و شکری و دیگری و ملائکه و اینها به سرین و مملو نرکان  
در میان آمد و رفت و یافت و در دوا و طغی اول در کرم و دوم شکری  
و در آن در زیر سر انجام آن فصول شدند و در زبان و بید در آن او را  
کار و آن فغانیه که بکمر برت نامند و در بید و در شکسته رسول فارسی  
نقطه رسید نامه صدوی و شکری که از آنجا بران و مملو ای طغی  
و شکست نیز محموله با باری سلطان رسید رسول و پادشاه فریج عرض کرد که ای  
او چند سرداران قابل کار و امورات لکه و انتظام امور جنگ و فساد و دود  
چهار محموله و در آن نزد و ندونی باری بگویند فرستاده است لیکن رسول  
شد چون سلطان از خبر صحت یافت و زیر نانی را بجله وطن کرده و باری  
پاشا که دشمن را که همراه فرستاد و در بدو فرستاد و باری را بجله وطن کرده و باری

مدور از صلیح اباد شاه برین قرار داده چهار باغی فرستاد آنها بلبی  
 خود با تخم برکشند و زیر خواست که لکری بیکری روان سازد بکوبان  
 شش باغ تخواه خوانند و در پویا باغان ادریان بل را غل کرد  
 درین هنگام درین بزرگ محامه بود حمرل و سطر با آن نادر را بکشت  
 و مردم و خانه اسباب به پا نزد و رفتند و بر میان و تخته اسباب بسیار شدند  
 و خانه را در یک کشت از درختان و انبیا بکشت شدند و بر میان بکشتی  
 بر سطر بالای سه ناچند را که ناخته مریخ شده بیاری بکشت و از درختان  
 دیگر اب بود که عا طرد در برین با عالم نودی با طرا از آتش زده مردم  
 و سجاد را سوا بکشت و زیر بکشتند و بر سطر اس ناخته همان طور خواست  
 فقط درین ایام مردم بر دوش و زیر اتفاق بودند و باره قول باغان  
 ادریان بل و زیر باغان لغز با نیت بکشت آنها بکشت و در دوش سبیل  
 با ناکه باغان بکشتند و با ناکه بکشت و اتفاق کرد و در بر میان کوفه  
 آمد و ازین بکشت کردند و با ناکه بود و سر یک همان و میان و زیر  
 جلد سادوت کرد و از آن زمان باغان نام را حمرلای داخل مالد و سبیل  
 سر نادر و بر قلم سرد و بکشتند و ازده از محامه بر فاشند و این از موجب  
 دلبری و لذتیان شد و ازاده بکشتند و تمام مالد و با کردند و در میان  
 تمام سبیل بکشتند و بکشتند و بکشتند و بکشتند و بکشتند و بکشتند

بنزد و بندگان نام بود با محامره و بنابر و ز بسیار می کشیدند و اوده محامره بود و  
 در لشکر شور بار و محامره صعب کرده برکت و علی یک کر بر سر خاک افتد بود  
 ابرش و در ۹۳۰ او در سن سال که سلطان چهارم را فرغانه و دود و دکان  
 در استنبول سوخت و در آن هنگام پوشیده در بر صلیب ای سلطان بود آن  
 داشت اندک بلوقیا مصطفی بجایش نفر کش شکایت و درین سال شیخ روسا  
 برخی اندکی نام در ایام و موت بسیار با و متفق کرده بر استنبول آمد و فصل چند  
 سردار نامور مردم را زنجیر کرد و فدا بسیار شد و الاخر حکم سلطان تار به  
 بر و سارفت نقطه بعد ترین شیخ باز در غفلت اش گرفت و دست هر را خاکی  
 مردم از گردن شیخ دانند بعد از اکثر و اش فضل رسیده و ابر و جوب از او  
 پیوسته و در آن ایام محامره بسیار بد اندک سوخت و با ما بسیار بر سرش میخیزد  
 بت و ختم چون شکسته ایو سطر بر دار چرم غلبه می گرفت بعد از آن بطرف فیما  
 تاخت بد را بافتا بنجر و زربالکر از او ریان بمل منفعت کوه و در نهیم کوه بود  
 که خنجر بود و طاقات و اریه و مد و طرس و اریه و طبل و درخت با لاف و زوال  
 عز و رفت و با تار با مردم مستعد نقل از وفات فرمود و پان و غیره سرور آن  
 بر نفس لغز و انکار کردند که لغز او در صحبت بود پس وزیر به دست خود بان و کل  
 ابر کشنده بطرف خمر و در و در آن شده و اراکیده و غلام طرا اندوایا کرد و این  
 شکام لغز او کردی سپه و در هر سن حلا و در و اول است محامره آغاز کرد و در

قریب و سیطره از راه کوهستان بطرف بلخ و رفت و محاصره کرد و محاصره  
 بست و سرکار می کرد و کوه را و زیر محاصره گذاشته بطرف سادی رفتند  
 و در زیر سلطان سلیم کرای خان نام را بر افغانین از وفات برهمنان فرستاد  
 خود را تا آنکه بر کردی و سپس فرخانیان را برهمنان محاصره شده بودند از کار خود  
 بشنیدند و روانه نام را روان با سواران سپ خود رگشته پادشاه ملک  
 در بسیاری قتل رسیده و نزد هم اکنون برین حال بود که فرخانیان بر ترکمان که مخفی  
 جوی بودند افتاده آنها را از دژها براندازد و چهل تن سوار می برد که از دژ  
 یکجا این دود و دمار و سیصد تا را بیان بودند و دژها را بر آتش افروخته و دقت  
 آنها بارت بودند و درین سال برهمنان بر کردی و افغانی بدون زمین بیدار  
 قریب هر مائشند که بخواهند و این ترکمان و کمان این بود اول ترکمان و بعد  
 متبل که در دژ بود برهمنان بر دژها حمله آورده و با نصد تن مرد رگشته می پاش  
 ایستاده شهر را آتش زدند و این طایفه قریب شهر میان کوهستان و سیطره  
 طرز بود و سبب دشمنی است چهارم که استیلا از افغانان سوخت و بر زمین  
 از کوه و از آن کوه برین شدند و در میان دور و اطراف می گردید  
 و قتل و ستم داشت پادشاه انکیلیج سلیمان خان پادشاه برین میخواستند  
 کابل و سر استیلا بر محاصره قتل میخواستند و کابل را حمله کرده و سلام خود را میخواستند  
 بدون رعای فتنه برین صلح میخواستند و لیکن اکثر برین میخواستند از آن

وزیرین و در شاهر کرده با لغت باور بان برکنند از سلطان در از آنهاست  
و بانای دشمن و علی پاشا حاکم طرابلس خبر وزارت یافت و فریاد بلند بان را  
برای کسب صلح با هم سخن می شنیدند اگر علی پاشا و وزیرش که عهده الوام بر سر داشت  
لیکن او را خفا نگوی که گشتند پس سگویی رفتند و نوب انرا از ان فریاد بخاطر انگیز  
جوش گزاشت آنها بر روی را گشتند و بان و نوب با زات طرفین جنگ کردند  
حاکم بطول این فریاد و در میان گرفتار شدن و در چهار راق  
کرد و فریاد انکه سوم بری بکنند او را با قصد در دو را گشت که میان ایشان  
برهان تا مار بود چون موسم بارش می شد و لکن عقاب رفتند و در مقابل  
دو لکه امی نامور واقع شد و میان بر جزیره میس پوشش کردند و میان  
حسن پاشا از مقابل ایشان عاجز شده که آن جزیره دو قوم بود یکی کرک که گشت  
غنائیه که نه دوم و میان میس پوشش کردند و ملا صدرا حسن پاشا از مقابل  
که باطلی نوسل چند و دین را در امان و مجامعت و بین بان و میان بر شرا  
که تجارت کاه جمیع اقوام فرنگ و عرب و عجم است از راه دریای بوش کرده و کاه  
پیدا شدند و شهر بان اسهان دفع شدند و دل سنجی بر چهار و میان بنویسند  
از دل بگریخت و فریب بر لک غنائیه از ایشان اسیر کردند و در آن  
او ایان سرشورش را گشتند و آن غنائیه که بکوه و به ساقی می کردند بنمودند  
تاگاه بر باغ و درخان دران بود و بنده او را اسیر گرفتند و ایر محمد دران

۲۲۲  
ملک غنایه را می ناخت بالاخر که راهی کرده از پاشای عده شست پان  
شماران عین و وزیر با دربان ببل در اجبت کرد و بعد سلطان شهر در مسجد جامع  
گفتند که ای مسلمانان شما می بینید که نصارا از راه بجز در ملک اسلام ناخته  
مال مسلمانان بهارت می برند و وزیر اعظم در کار خاکی در بیخ مشغول است  
ازین امر برداشتی کنه بیاید تا برود و رفته برای تبدیل سلطنت عرض کنیم وزیر  
صرف شافع خود بخواد و این خبر عافان رسیده او را بسبب ترس و غمی از  
بیکدیگر این همراه گرفته آمار او را اول نقد بست کرد و دریافت که هنگام بیان  
پرد از آن خود به استغنی نماند بعد از آن را بیک نرساند و بسیاری را بیا  
از داشت و او را هر چه عیب که از شرفیان که بود که بر کرد و بدین دست یافت  
در او امر شست و وزیر بالکیر و دل حصار او در بان بول مسلک کرده و بر خیزه  
حوسل کرد که به غیر از این بیشتر او را بود و در بعضی وقت بود و در بعضی  
بجست او را برده و رفت و آتش زدگی در او شعل شد و سلطان است و در مقام  
جنوری شست و از جهان رفت عمرش پنجاه سال و سلطنت او در پنج سال  
و بیستم نام پری بود و سال گذشت و وزیر علی می خواست که همان بجز را بگشت  
نشان داد که این نوع او را شرفیاضا خلعت در دست کرد و بکن از دنیا آرد  
ایمان سلطنت مصطفی بر سلطان محمد را می فرار یافت تا این ابراهیم خلیل  
ذکر سلطان مصطفی نماند و بعد از آن کسی نبرد با بی بی خزینه و او را بگشت



سلسله نشینت ادو در اوقات سی و سه سال بود و دواوشش و خرباب لغاری  
 پس سلطان با جماع رفیقان چو پیر و اخف کوینه و دوش خفت پهن و بقولی  
 چهار هزار با منبر ار در و خرباب داشت اول حکم با جماع خرباب و ادو پنهان  
 را چو پیر ار است و پنهان چو پیر ار الا مان طبعه از انما الالمس هو اب  
 در لنگر بود و حق بقی با نثار اهر خاصه داد و بعد از ان رکوب قافا خان صفا  
 و کبیل نایب وزیر مرد و فرمان داد تا سال و وزیر با پناه بعضی میر سبزه با  
 و خرباب است و حق نگوید بشارت آن ناماریان بولند بایان رازند و فیلان  
 با نثار میر چهار و بیلان در و دیکه غالب آمد و خرباب خوش را باز از آن  
 کرد و خرباب یافته در رسم کرکیان آمد و در بین اقامت مادر سلطان به ار الا مان  
 آمد و سلطان دلیله نام و قبل کار شد و خود سلطان مانند سببان همیشه بتبدل  
 اسباب بود و اگر کنه جمع عام برفت نام را براده و مطالب حرام مطیع شود و هر کس  
 سلطان بود و وزیر و خربابی بافت و وزیر پنهان نشینت سلسله از علانی  
 جمع می کرد سلطان مکتوب نگویدت خود آورد و وزیر و امرای عظیم ادو را ان  
 کا جمع کرده و پنهان برفت چون وزیر مبلغ برای اسباب خواست سلطان فرمود که  
 خزانه برای مصارف پناه است مانند و سلطنت باقی خزانه را عالی کنتم فیلان  
 که نگذرانم آمد بجهان نامار فرمان به پنهان اسباب و لنگر بود و ادو پنهان  
 اسکونان نمودم سلطان امر را طاعت از خانه برین به کار نمود و پنهان سلطان خربابی

در بختی که حکم مذکور از وزیر چسبیده او پیش این کار بر توپچی باشی نهاد  
 بالاخر وزیر علی بگوشتم بند را طویلا خراج یافت و از آنجا با دربان لیل  
 سبب حصول شد و الاس محمد بجایش منسوب گردید و معنی از کار خود متوجه  
 گشت و مسلم سلطان بجای نشینت و الاس محمد در غارت ریس به پهنه دلگه  
 پرداخت و قهر با وی ملک و غیره را از دست گشت و خان تاجران بجز  
 روی کار را تحت رسیع با پنجاه هزار در بخت طرانوایا دم و بخت  
 کرد و از وقت اکتبر سکونی از طرف برینان سرد سلطان از دوز  
 کشته متهم شد<sup>۱۶۶۵</sup> ایری یافت و بکلیت دو مردم آنجا را از سر کشتن  
 بخت طرانوایا شد و طری به در جرم با ختم مردم و سکونی  
 بخت سلطان محمد یک اعلی بکلیسی و بدلیا با جامه سواران فرستاد  
 که از نام و محل سکونت دارد و طری لکراکت داد و دیگر بر سر او  
 سیار کشته و بوم لکراکت که قریب هزار سپاهی کرده هزار بکوی بود و  
 بکشته ده طری تمام کاری برداشت مردانش بر کوه ایستاد و زمین بک  
 بکلی اویلا داده هزار مرد دیگر ناداران کشته شد و از جرم کشته  
 دیگر نادر با ختم پاده کشته شد و سلطان کشته بخوش دیگر اسیر و غیره  
 شورش و جرمینان بخت طرانوایا کشته و مردم خان تاجران در فادولیا  
 و قهر با نابور پس با ختم چارده هزار کشته بکلیت بر خان لیل و انکار کرد

نوشته اند که اگر چه لشکر نادر شجاع و هزار بود آنها را بر گردانید و در همان ایام  
سکویه اراده نمود که اسقف شهر بزرگ کریم نادر کرد لیکن بسیاری از کسبها بود  
منقول شده و بهینو سر طراز طرف دیپتان میر جاد جوش بود و بهیری او فنی را بیکر  
و جنگ دیپتان را فتح کرد و جنس را از شجاع نمود چون سکول محامه طر و در  
پرداخت بود و سلطان اراده بر قاست محامه کرد و خمایه سکر را استقام  
و جربیان برایشان تاخته بسیار کشیده شد و توختا را با رست دادند  
و سبب فتح آن بود الماس محمد پاشا و زیر عزت را با آن جربیان و خیمه سلطان  
از دخت و بسیاری رو سیر کرد و در حاکم طری و از و زیر کشیده شد و بسیاری  
بیکر این فضل آمد و دوشتم هزار از جربیان منقول شده و درین هنگام که سلطان  
و زنگری بود جان موسی پادشاه دولنده مرد و جنس این سب که بعد از حاکم طری  
دینا که دولنده بان در از آنان صیفت بر خاسته ظاهر کردند و طرف دیگر بطر بزرگ  
پادشاه سکویه روسی از سلطان بگرفت و دیپتان یعنی از ویران بخش  
آنکس بیون طعنه کشی بل در از که زمین کو را نظر کردند و جوقان پاشا از آن  
از تلع نمود و بعد سلطان با در بان زن برین از آنجا عسلطه رفت و سر سجد افرو  
سیر و بیکر سلطان پشاهل و بزرین سال انجی پادشاه فارس به تبت سلطان  
دستگاه گاهی که از که رای میگوشت در ایران پارس کرد لیکن سبب برین و تصور  
سود و طر جاد خمایه شد و سبب جاد است دیپتان و بعضی بر و پان از

گرفت بود و چون نور و بخت و در بیان استقامت یافت بود از دست عاقد و سلطان  
بجست و انچه از بنیه اباب برداشت و سلطان بی رزق نصیب کرد و طغیانیان  
و قایل با خلع رسیدن خود نیز یافت و سلطان شوره مسلح با عربستان و دیگره کرد  
و طغیانی را پادشاه شکری نموده و در آورده لغایت اندامها و لشکریان بود و چون  
تسلی او نمود و در بیان انگیزه و جرئت مسلح بیان جرئت و فریاد قرار دادند و با  
جرئت بود و چون را پنجاه و شش هزار مرد و مرث برای استقامت طغیانی و در میان طغیان  
بالای و نوب فرستاد و طغیانی سلطان عرض نمود که اگر اسلام اید بمنزاد و در طغیان  
رود و با جبرستان میفت اند و غنائم پنجاه هزار یکی که نطفه بکند و فوت نماید  
شکر جرئت و بدو فرستاد و ضرب سحرین بود و غنائم طغیان و نوب که گشته و در  
آنها بطریق در جرئت را اطمینان نمود و در سلطان در آورده داشت جرئت و ضرب  
طغیان نمود و چهار زن خود را بالای و نوب روان کرد و جبرستان جرئت خبر  
استقامت کنایه بی پرده خند سلطان فرمان داد که هر جرئت را که برادر و پنجاه  
کردن و هر که جرئت نسبت به رخ کردن خواهد یافت ازین سخن نگران از دریا  
که گشته بر جبرستان نماندند و ضربی هزار یکجایان گشته شد و جبرستان بیان  
دوب علی سحر کردند و بعد از آن غنائم را طغیانی که گشته بجای طغیانی و اردین  
برده خند و جرئت لشکر خود را بیان طغیانی و اردین و سحر مکان در آورد  
و سلطان شوره جبرستان و در سحرین روان فرموده و در دره و در سحرین ملک

بیان می و در نوبت که خواست سلطان پاشا را به بجز و ان کرد و جعفر پاشا  
 با برخی سرداران بطرف زلفا روان شد و برین سرداران شکاری که گشته اند  
 بودند در جعفر پاشا فریاد اکثر شدند و جعفر پاشا با تئیه مرغا کسین و وزیر را  
 آگاه کرد و وزیر پادشاه را مطلع ساخت و قضا به بر پاشا را فرستادند و در آن  
 برین لشکر خود را بمن برده چند نوبت به محادات حرمی نصب کرد و روزی در  
 جزایر بفرست آورد و بعد از آن جنگ میان برین و قضا به واقع گشت جمادیه  
 و قضا به در اسیر سوای وزیر الماس محمد پانزده پاشا اسیر گشت و قضا پاشا  
 و دو یکی یک و قضا به هزار نو و پادشاه برین کشته کرده هزار از این  
 متغول شدند و قضا به و در نوبت برین پاشا افتادند و چند هزار حرام  
 از قضا به و از برینان بکشته شدند و بعضی مجموع و قضا به کشته شدند  
 برین بکشته شدند و در وی جنگ با برین پاشا و قضا به کاسبی قتل  
 و سلطان تمام این جنگ بر جانب مغال نام بود و بسبب این دست مغز  
 نمی نمود و کشته اکثر سلطان و در بزار نهاده اسپان را از دست سلطان  
 مسیح به تبیل لباس بدشت بجا بملک دار کج و حاکم آنها را حکم به اضمای خرم  
 داد و لشکران برین سلطان و سرداران را از بیدگان اسیری در راه بکشته  
 هر سوی ملکی در کج و داجا و قضا به بدوی خود بسته و در آن نزدیکی  
 افتادند که در سلطان بود و وزیر برید و از شایان شده و لشکران را

حاصل آمد و برینان روز سوم بعد از آنکه از علی بن ابی طالب را غارت کرد  
 و سوره چهارم سلطان با لشکر جانب بخارا روان شد و سلطان غلام صفتی را از  
 او خود بخیرات فرستاده و چون سلطان در علی بویر رسید پیشاپیش را  
 بر شارت سر از کرد ایند و چند روز تمام کرده با لشکر باوربان بول آمد  
 خزیب او سال ششده او پنزدوم اکتوبر برینان برگردید و باطن بجانب کران  
 ریشتر دو پلانخاد از چهارم کور محصور و ششم کلا غنوج شد و ششم غلبکان  
 فضل رسیده و چنان قلعه در او خلا و سرای مدینه با اینا سوخته و برین نکام  
 و سلطان صفتی پاشا در با اینا پور او پای ثبات و رزم نبرد و مردانه  
 برین را از سلمی بدر کرد و دست چهار قلعه از اینان شتر فرو و سلطان  
 بکشتنول رسیده هر مردم را جز خواه یافت و هر چند بتبدل اسباب کرد و جا  
 و محفل گشت جزو غای فرد کینه بل از بشید کوفه غنائیه برین محال است  
 نه از قتل سلطان و یا ثبات ایشان زبیر اراده صلح کرد و پادشاه برین  
 از قتل زبیر و کسین عاجز بود و جنگ هر روز با غنائیان نامناسب می نمود  
 لیکن احدی از اینان بیادرت و افرام بر طلب صلح نمی کرد و قایم الکنده  
 از فردا طلسم نزدی که یکرا که در حالت و با نهم مانده سلطانان بود  
 او را بویر گفت که من صلح بیان هر دو پادشاه اتفاقا قدم و زیر گفت و طلب  
 طلب صلح از جانب پادشاه برین باشد او پذیرفت و با اینچنان اگر بر سازش

برینا رفت و بیک پادشاه مصر رسید و این پادشاه را طلب ساله کند و پادشاه برین  
او را بر مال نامزد کرده و نامزد کرده که طالعی برین شمع بطلان رود  
و سلطان لشکری گران مادر همراه کرده و معراذ روان گشت و سردار برین  
بقایه و زبرد سطر و اردین رسید و در میان و بولند نیز لشکر با آمدند  
و در میان با اتفاق نصرا و قریب بطن همانا غنایه را زد و لیکن در این  
نظر لاس در دلاطمه فروغ شده و در سر کوی مرده و سحر را خدای مولد بقای  
گذشت و در برین پنجم پیام ساله برستور بود و بارده و دوا و طبعی برین  
مردی محمد کیس احمدی بود و رفت با هفتم جزوی ششم ساله فراوان  
برین طر که ساله پان پادشاه برین و سلطان برای بست و خیال قرار گشت  
که طرا و انبیا خان که بنیامین امینی و بزرگان فرستاده و سلطان پادشاه برین  
باشند و غنایه ملک طمس و در باسد و طلاع و اوقاف و در آن کسیر و لغو  
هر کس بسیار و صحیح کرک و با بنیامین طمس و در باشد و اب طمس و در و با  
کش و باشد و پادشاه برین بر ملک امین طمس و در و با ملک بود و خطی از  
مصب بود و در سواد و ایند و نری سکر و نری برین و سادی  
در حد غنایه از حد برین با جنوب و طلاع و در حد و در بنا شوند و در حد  
حاکم اسوق باشند و آنچه از غنایه برین ربی بر گرفته اند باشند و کای کران  
در دست غنایه بود و نسیب و عا و لیا و بو کر نیا و بولسلان باز داده شود

دو بیگان در میان با یکدیگر دوستی می کنند و هر یک با نظر و پند  
نظر بر دینا بنمایند که از دزدان و کلاه در دست و بیگان ماند و خارج آن  
نخستین فتنه دزدان که با کلاه دزد و دلاکشان در دلاطت می فرستند  
و در کلاه ای بر تاج بخت نام قیام و زود چون همچون عهد حاجات از  
عزیز و قوم شاد و خوشتر شده و اکثر یافت سلطان سرداران و سنی نایب  
فرستاد و از ایشان تا ابد بسیار دزدان که در سبیل می فرستند و بعضی نور  
زمان داد که هر چهار بوده جنگ با بیگان بکار دارد و دست بر دینا  
که بر دزدان بود و در مقصود داشت و سرداران بی یک بیگان  
و سرداران عثمانی خود را قایل مقاومت او نمی دانستند لهذا رسول نزد  
فرستادند که بر فوجی با تمام کاربان فرستد مقابل آن رسول مایه رسول  
رسید عزت یافت و سلطان ایلی با صفهان بر سر کمر و نیزه برای تیر  
عرب که ضرب بهره اسلحام گرفته بود و فرستاد و بیگان بر سر کمر و نیزه  
کاروان حجاج زانگنه معلوم شد که میان بد و پادشاه ایران سر نشسته  
مشارک آن ملکبان بفرستاد برای من خواه همکار از این بر یکدیگر  
و انواب بر دینا نصیب کرده بکار گرفته در سبیل با رفیقانش را بقتل آورده  
و سلطان با دینا دل نام نشان شده اقامت گزید و دینا سلطان  
صفتی نانی اگر چه در سبیل بسیار است بود خواه لب لک خواه دزدان



داول از جنگ تزلزل نمود و در کسب مودت سلطان شد مخاران طوعا  
نما رسیده که نام رعایای ملک شالی و سوا بود از لطف مجرب که فیض است  
سینا روان ملی برافتنه لشکر بسیار فراموش کرده و جازات بطور حین  
ساخته غایت از وزیر صیبه را حرف اتوام شالی جهان است که سلطان از  
عبور برین اگر سلطان مغرب میبایست قدم بآب مافیه بردارد و تمام  
کریم ناماره بنامه سلطان بنشیند این خبر از وزیر که در محله رویان  
برسد او نصیحت قبول خان نمود لهذا سلطان خبر خان ناما را در مغرب  
نشاند خواست تا شخصی را فرستد که آن حال بچشم خود برین سلطان ناما کند  
و قتل و غلبه برادر زاده و وزیر را بران کار نامور فرمود و او بنامه رفته  
روسیان برادر تبه جازات و احکام طاع و در کشته حال هم خود را وزیر  
باختی آن آن کرد و غلبه موافق حکم وزیر اندکی سلطان دانود گفت  
که روسیان اسیر باشند و لشکری پرور از کوه اجنه خست ملک طلعانی ترا  
سلطان خط بخان ناما استغفر آن حال نوشت و خان ناما تراست باز نمود  
چون سلطان به بندید از غلبه رسید و فریب او آشکارا گشت و قتل رسید و فریب  
از کار سوز دل گردید و دولتی بآن مصطفی پاشا را که حکم عباد بود و وزارت  
مقرر نمود و تابع وزیر نو ترتیب باین را بسیار تضرع یافتند و او دفعه معالجه  
ممنوعه اراده یافت پس لذایح که درین زمان است شرب بود و خوردن

ازین حال سبطان اطلاع نمود سلطان محمد بن طاهر که پیشتر نعل رسانیده  
 بهما خبر برون یافت و مدعی بود که وزارت شکر و او سوار بود پادشاه را  
 ترغیب سعادت باد و بران اهل نمود انقضه کور علی علیه السلام کور علی کرد و جنگ  
 سلاطنت سرگشته شده بود و او درین میان با سلطان استنبل بود و در نزد پادشاه  
 و وزیر مفتی را در جنگ داشت و بکچران بود چندی بلی تخواه رفته چهل کس از  
 ایشان برده و کاه کرده و نقل شان فرمان داد و مردم سپاه به بلو اگر دزد  
 کور علی پنهان کرد و دزد و سر کچران بآوردان شهر اتفاق کرده و سرحد موبه  
 آورده و بر محل مفتی و وزیر و خوجه قسمان خلق عهد و برونزی را با قبیل قبیل  
 می می پادشاه با قان کرده و در قیامی بی را که مفتی عهد و واقع بود مفتی برگزیده  
 و در و جان پادشاه را بود و در شایسته نه بر باب استنبل استنبل چون این خبر  
 سلطان شهر صغنی امدی را بر می نهادند بلو ابنا فرساد او بر و در و او  
 استنبل رسید گفت من رسول سلطان برای انصاف و پسیدن سبب پادشاه آمده  
 اهل تو را آورده اند و پناه هزار بر دوزی نصرا دران بل کرده و بانه نیزه قایل  
 مردم او دران بل مفتی رسول نزد اینان فرستاده که ما مستغانه نزد سلطان می  
 ایم قصه خور زنی و قافه در ارم شام با ما در ارض ملوک شود و در و این  
 قریب مستقام کردید چون هر دو در رفته مفتی کو دران در دست گرفته  
 بلکه سلطان رفته گفت که ما و شما مسلمانییم آنچه می گنایا بعد بران کار بدهد و نزاع کند

تاریخی جامع عالم جلوه فرموده و این پنج حکم که با اعدایان کار بند  
و تراغ کنند تا برلی قایم تمام برادر خدای آمده و هم باو شاه رای باید کرد  
عالم کسین محفوظ آورد و چون کسی که تمام نمود لنگر پادشاه بایشان بخشیدند  
وزیر بصیرت تمام بدیل نمودن کرده با دو وزیر کارد و لور را و از اینجا با شکر  
بشمارای گفت پادشاه مردم را بر تمام مذهب است آنها فرستاد و به نجات در  
کنکسل و در آن بول قبول کرده از پادشاه سر و زیر و شقی با پسر و تر و سر و تر  
طبیعه و سلطان با چهار شش شقی را با هر دو پسرش و دوست بنات را و با کارد  
کشند و پادشاه کرده و خلا پوشید هر دو زارت بد و در وفان فرستاد  
و هر که از امیران و سرداران با آنها سر و در وفان و نیز و سر و در وفان  
را بدست آورد و در حکایت رد لطیفان و دانش پس که مال اعدا را بسپرد  
چون سلطان مصطفی چنین آمد و در وفان گفت این قوم آنچه با من کرده اند  
و دفع مزارند و مخلوع شد که بد کشش به از دفع از قایم عصر و سلطان  
شست سال و چند ماه بود که سلطان احمد بن سلطان احمد با شش برادرش  
ریخت نشسته با و در حوز را به ارال ماره خواند که در شاه با خدای پادشاه  
پادشاه سو بدن بعد یک در سطر ارفع بر کت و هر نظر پادشاه در وین با یک  
بار و بان آغاز شد و وزیر عظمی بکتر بسیار از دولتی که نشسته بر محرمی زند  
و محرمی بیرون بسیار می نمود و بنا شد که از آن صلح کردند که از آن صلح

بر پوست با نذر آوردند و در ششم دستان بر خاسته چنانکه در روز  
شکر فرام آورده و بال را در شکر نمود و از شکر جدا ساخت و از سلطان  
و شش سیاحت و مور با انزج کرده حاکم آنجا شد و در شش انکر ترکان  
پاکری روان شد بقدر و در صحنه هر دو داخل گرد و اطراف شدند و همین  
بخت نیز در اصل است بر این نماند و بیک کوه گشت داده تا بارج  
و قایم بسیار گشت و یکصد نفر از غرب توب و خیمه و عرابه و سلاح خانه بقدر  
استیج عین و دم غایم خیمه و نیز بقدر هر صدها در طوری در صحنه زن تا هر  
بست و سر مالکی در دست بر میان افتاد و درین جنگ وزیر و در کشته  
شدند و بعد از آن درین طبع در رفته و اول بر چهارم و در انچه چهارم کوه  
مغنی باشت بعد یکصد نفر و چهار سال از بقعه فغانه بدر رفت و بول  
مرد و لیک خود رطبی از راه جبر کنه دانند بر مقابل و توب بر طرف لغزاد و آن  
کرد و در آن جنگ یکصد و سی ضرب توب سنگی سوای که کرد و آب برین سران  
افتاد و بعد از آن لغزاد با آن مغنی شد و یکی چهار صد و پنجاه و شش توب سنگی  
و در صحنه آنی در بست آمد و طغداد را آن انجا بست نه از مرد بودند و در صحنه  
آنکان بر دوازده و در شش و صلیب بسیار در طغنه شد و ازین صلح  
جریبان ملک مغنوم باز دادند و جنگ بیان افواج سلطان و طهاب فغان  
الرب نیز بر واقع شد و گشت بر سلطان افتاد و حال در تاریخ فارسیان در دم است

چون سلطان در این اخبار را شنید و تمام سکر خود را از سجده نشودس که را بنده  
در سقوی سکر ساخت و اندک ما جلب رفت و اراده مقابله با پریان کرد  
بر دست فاریان بسیاری از لشکر کشید و اولتد انواراج از سلطان گماره شد  
او در حفظ خود نام بر انجای ملکیت برود و در آن بزرگداشت تا آنکه بشت  
ششم شب ششمه انقباضه گشت و یکجانب جمع شد و روزی را علم خوانند  
و در یکس امدی کسین با ناکشته شدند و سلطان را از وقت برادر کرده  
محمد بن مصطفی ثانی را از حبس برآورد و بدو سلطان پندال دیگر زینت و کرم  
محمد خان نجر از حبس برآید و بخت ششمه شد و در اول سطره علی را و وزیر کرد  
چون او را از احکام و قضایای اهل سلطان روانی کرد و بدید بر فریاد  
خی برداشت و در انقباض رسانید و در سطره انواراج عثمان پاشا را از یکجانب  
روسانه و او را در آن سطره از انجای فرج و خواست کرد که خطی بسلطان  
که محسن او را زاده و مایل دارد از زاده که در آن وقت قضا و دو ساله بود با  
خود در استنبول رسید و بجهت مخالف او در ازده ترک سلطان که آنها را از قضا  
و ازین برآورد کرده بودند و وزیر او را بپایم تمام در نظر امرای سرسبز  
سعی کرد و آنها گفتند که چنین مردانی در کفایم نباشند پس بوبال و انجای از انواراج  
سلطان و کلمات و مادر سلطان تقسیم نمود از نادر و رفیق بر نوال گفتند که  
نگاه مردم بسیار نیست هر چه خواستی کنی توانی کرد و پاشا در ملک از خود ملک

حاکم است و وزیر در آن بخت حکم ملک و مال از آنجا بسیار عزت و ثروت  
 کرد و در آن پادشاه خواست پاشای بطراست بفرستد و در آن قطعه نامه را  
 در آنجا تعلیم یافت و بخت بدی اندوخت و بعد از آنکه زمان پیش از طرف بر  
 تعاقب کند ساینده که در آن کسی نیست چنانچه هزار کردن بود با سید انیکم نمود  
 و پیشتر مغرب بر سر کرد و در آنجا که پاشایان که مخالف بودند بپادشاه  
 شده بخت پیش از بر سر کرد و در آنجا که پاشایان که مخالف بودند بپادشاه  
 بپادشاه درین ایام سلطان از کارهای که بپادشاه بپادشاه بپادشاه  
 نری پادشاه در میان که در آنجا که پاشایان که مخالف بودند بپادشاه  
 در آنجا که پاشایان که مخالف بودند بپادشاه بپادشاه بپادشاه  
 نانی بپادشاه که در آنجا که پاشایان که مخالف بودند بپادشاه  
 و پاشایان را بر سر پاشایان بپادشاه بپادشاه بپادشاه  
 بعد از آنکه بود و پاشایان بپادشاه بپادشاه بپادشاه  
 رفت و در آن زمان که پاشایان بپادشاه بپادشاه بپادشاه  
 بپادشاه بپادشاه بپادشاه بپادشاه بپادشاه  
 و در آنجا که پاشایان بپادشاه بپادشاه بپادشاه  
 ساخت و در آنجا که پاشایان بپادشاه بپادشاه بپادشاه  
 و اسوال فارش کرد و پاشایان بپادشاه بپادشاه بپادشاه

فتنه بکشد و بخت نیز از سر کردگی که بر علی لغز یافت و نصفت آن در میدان  
 کشنده نهد و فتنان چهل ساله آن را بهرقت آورد و درین اوقات صدق  
 پادشاه پارس سرد و فتنان لغز بنا در شاه مژده مصالحه با سلطان آغاز کرد  
 و صلح می بمان این آن آغاز نشد مگر آن ساله در نیمه سکه اقلید و بخت  
 و قایم درین ایام پادشاه جوین در دوس مو سالیام ساد شده اراوه جنگ  
 فتنانه ازهم و طرف خود و در میان فتنان را با خود سخن ساخته و می  
 و اگر زبان جانب پادشاه جوین کرده در فتنانه جوینان برین بر آمدن  
 و با روسیان بر روی اسباب جنگ آغاز کرده از طرف جوین میگذرد  
 وین از سرد و فتنان و در میان بر کردگی صبح اسپ بر پو کین یو رخ او  
 عازا قدر بر پو رفتن محاصره کرده و از طرف فتنانه لب بندار دلا و بر محاصره  
 آمده و با نوز بود و دلاسی و سردار دیگر و کسین داخل کریم نامار شده و دیگر  
 او در انتهرت او کرده و صبح خطر فرار بکلیان ده ۳۰ تا قیام و در زنده  
 لایمی بجانب پیرا که پادشاه شده و در کریم نامار قشای کوفه لایم در آن  
 سال در ولایت لوتقی بود و میگذرد اولی بر روی دین تاندره مفرج شد  
 بعد از آن بر تپ رفته آنرا گرفت و باز لداوه و ای دین بخوده برقی از  
 غنیمت بخشید و در دین دی رلوک دی سردار دیگر کشتن هزار مرد داخل  
 کرد و پادشاه شکست فاخته یافت و کسین با چارده هزار محاصره تعالای رفته اگر را

[illegible]





برای کپ و کشیدن حکیم نادر بصفت کفار شده چو جازات رویان  
که او را بدو قاتل برسانند در جازات خانه مطلوب شده و قبلان پان  
هشت جاز را گرفت و باقی را بنیاد و عمارت ساخت لهذا الای روی  
شام مخوم قبل از وصول بهنج از دست دادند بهنج بر دل بولین راری  
خوابی جمیع عاقر فریتم لورن فرستاد و درون آلاب آن علاج را بهنج  
گذاشت خطه رور سودا از شکری در محله عثمانیه بود و سی از این  
بر فرشته شد هم جولای بیان و عثمانیان جنگ متلاطم  
بازید داد و ترکان غالب آمد خبر میان از مدد و علم او بر دل رفته  
و ترکان بگذارد و پلانها و جزه مواضع را فرو گرفتند لیکن پانی بسیار  
لبیب و رود کوبیان و با واریان محاصره بها گذارند و وزیرش  
عزیز بجانب بنیاد کرد اند و بند طه ارم به ترکان گشته بود و در میان  
صنعت شد جویدی معالمت شدند اگر چه جو ساسی هزار چرخ نو در بر فرستاد  
که لبیب و دیگر کسان به دست نیاختند و قانع می رودنی بر سر دار از عثمانیه بود  
چون بهر شش بر سلطان نام لول او را فرقی کرده و فرستاد داخل حرم شد  
و ادعای به از افتاد لبیب را همی بهر ساندن شمشیر را تا راج کرد و جدا روج  
سلطانی را گشت بالا فرستادش قریب کلاه استنبول گشت و قانع زستان  
شده از رخ نهالان گذشت بعد از آن وزیر لکوی قریب دو صد هزار

هیا ساخته در افتند که بر لندیان اند راه دادن افواج رو سیه کسی هزار  
مید و جرینان برفت انکار کرد و جرینان و الکبان و حوری و اولی  
ان و سره از سر واکه با برین مورای طوق است بر زبان می آید و آن  
مازنداون اسرف و عافرا و فرار داده اند ولی پش سر لکند و در سهای  
حاکم سگری و دو پشای بنظر اتفاق کرده سر ایار دادند و پادشاه چون  
در میان خنایه خبر داده لا و نم نمی گفت و مکرر کسیا نسخ را بر بنظر ملا می  
رو کم تا از بنو متابی فرستاد و کردی از ناماریان ماولی بر تو کین بیک  
کرده مدفع شدند بعد از آن بر لند نظر با افتند و سره از دهنده لندیان  
را اسیر کرده به بندگی آورده و معارل آن خنایه به حکام عاق و خبران  
برد افتند و قبل از آن که لشکر بمیدان آید آن آنها با وزیر و کمران ظاهر  
و وزیر و بر خبره اربلا که جلای کردند و هر دو رت به ایوان محمد و بیکردی  
این عرض کرد و در طرف دیگر پادشاه جریان خنایه و هزار مردم فراوان بود  
بر کردی به این فریب بلوراد خنایه و سلفان قلاق تا تا خنایه که در میان  
رازد و موسی لکتر قریب بلوراد زن و در سلطان قلاق تا تا خنایه که از اسیر  
قویین تا تا خنایه که از خنایه را زد و موسی لکتر قریب که از خنایه با  
عاکر مت گشت اگر چه او در یافت بود که جریان سلفان عاکر مت گشت  
زود و لکتر گشت عاکر مت چون پنج از گونا گونا و در هزار مرد تا تا ریان و

تعلقان بدان شده و در روز قریب بر دو قوارص و قلع با کسب  
بجای خود حکم بر داشت بجهت دست نیامد و لکن جرس که با او  
باز در آنجا بماند و بدینا فاد و غریب اراده خود را بمتذلل کرد  
بر طر آنکه اینا با میدان قاف تو ببطر عله آورد و لای موافق حکم داخل کریم  
شد بعضی قلع را منقح ساخت و مروج اب و طیار را که آتش به قابل  
یگر خوانند که بابت هزار سپاهی و شصت هزار تانار بان سکر کرده بودند  
دیدند که در بیان ذخایر نزارند و در اندک زمان کسرت ناه خوانند  
پس برونج اراده داشت بر سکرشان نمود و سکرشان و لای خود سکت بود  
سکر خوانند که گفتند نوزده قرب و چهار بار لول بر کنی و حیر و اسباب بزد  
و خاک بر بان بخور و بیان شد و در کسبه یکصدی و شصت قرب و ذخایر سپاه  
یا خند و بای مریه مال و بود و بر سر روی این کن و در ذخایر مطلق  
بیا لوعا و بود در بان تانار طفر یافتند و جهان رو کسبه بلوف که میان تانار  
سقطه نوزده و چهار تان جازات بر سر سرف همه اکثر با و دنیا به کرد  
و در دل سر چهار رو بیان و لای بر اینا غالب آمدند تانار و اکت سکر کنند  
از دوا من نید راوی نموده که سکر بزرگ قریب سمنه را در کماره طفا  
کنند آشتند برین خبر مل و اسر حمل فی برک را رفت و او را اراده غیب  
ترکان قبل استخاک نمود و کشت خاشاک و دایر بر روز دوم در طرف

بنواد رفت و خانه غریب غریب بنواد رسید و او و وزیر را از میانه  
چهار ساله سلجوقی رای رسول فریخ در استنبول قرار یافت بود و در همان زمان  
نادر شاه سرزند غریز یافته حضرتشایه و دو کعبان فرستاد و الوضی المی فریخ از  
استنبول در سکر و زیر جلای بنواد آمد و اول شهر شسته اسعالمو افتاد است  
درین شرط که پادشاه و برین بنواد و سر و ما و عور و روان بلیان و اگر از  
و در نوب و مادی و هر دو و سلطنت باشد و بنده طمس و اردو و بران شستن  
پادشاه برین بود لیکن فلاح شسته بنواد خراب کرد و لیکن فرخنده سرور را رای  
سپاه و در سکر نفوذ و بعد از آنکه سلجوقی با خانه سرور داد و باین شرط  
در دست برسد که لیکن خراب و فواح آن دشت و در بران بود و در میان  
فلاح بر سر و دناه شسته و خانه در طرف دیگر آب جهرن سازد لیکن چنان  
روک جبهه بنا کرده بطور بزرگ خانه دشتند و هر دو و ملک غریبی  
جناب و نفوذ شسته اسپین کرده و در آن در دست خانه پای و هر دو و  
بطور باشد پس توجع لکر از ناله لویا سحر او کشید کرده مردم شوک و در اول  
را که اول ابله شسته بود و نه همراه بود و شسته نوب بکنی و مسعود بنفشه  
سطر لنگ بود و بابت و سلطان محیی با پادشاه سویدان سپاه نمود و در میان  
فریخ و برین و انگلیس و در میانه آمد و رفت می دانستند پس بعضی را بر سر  
روید و خانه بشکریب اینکه در آن نزدیکی نادر شاه سفرا از هند و دشت

کده

۴۵  
کرده اراده بفرست بر ملک سلطان داشت بخارجک بارو بیان در  
پشتلج و قباغ تا در شاه خایف بران پادشاه روس فرستاده خواست  
کنن معالو با سلطان شد و دران وقت جنگ بان بویان در روسیه  
بر پا بود رسول بویان با استدعای ملک با سنول آمد و وزیر پند گرفت  
همان ایام الحی پادشاه نزد سلطان روس اینک بطوریکه اقتدار سلطان در کما  
اقتدار بار بیان نیز باشد و سلطان پذیرفت و نادر شاه تا از روم  
ناخت آورد لیکن بسبب خروج بنایت بر پیشش نزد و شد در سفار آن  
سلطان پیام صلح امر داد تا نادر شاه آن ملک را که آشته بخراسان  
گشت و سلطان در راه می شکسته احمد پاشا و وزیر را منزل کرده علی پاشا می  
قیم او غنی سال و زارت سرفراز کرد او دشمن نفا را بود و درین ایام نادر شاه  
بر سنول غلبه یافت و کمر پادشاه با ملک سوبه در لباس دوستی در آن  
چون در شکسته ایلمی نادر شاه سوالات نام می آورده بود تا کام بر گشت و نادر شاه  
بر جود و مخفیانه ناخن نموده بعد از شد چون این نیز بپشتنول آمد سلطان با جناب  
عساکر فرمان داد و مردم بسیار را کشته شده بودند و نادر شاه عساکر  
مکرمه ملک آن نیز شمشیر کشید و بیکر ترکان که برای ریاضت محاربه بعد از آمده بود  
گشت و ادب لیکن از رسول در قریب شمع ماریه بعد از رفت و ترکان شاه رجا  
موقوف را بر داشته بیان از روم و کس می کرد و نادر شاه پاشا را بیکر گشت پاشا

درکن کس پناه نیست نادر شاه برو تاخت و دور بارت شکست یافت از محمد  
در قسطنطنیه هنگام بر بارت که سلطان قسطنطنیه از لشکر لغاری و پارسه با او توافقی  
نمودن آن خبر رسید که احمد پاشا حاکم بغداد از طرف نادر شاه بغداد و با  
یکم شد و احمد پاشا در آنوقت بسیار ساله بود و بهیچ پنداشت که برادر زاده  
که سر در آورد نادر شاه را بنابر راج و تاخت و لایات عثمانیه بر بگیرد و در زیر  
خواست که بر میان را با خود شهنش سازد و آنها نیز بفرستند شارل آن نقش  
در قسطنطنیه در گرفت که تا بخود رستگاری نشد و اکثر عمارات را بنای ساخت  
و در شکسته اجبار قسطنطنیه نادر شاه رسید و تقبیل آن در تاریخ مذکور است  
و بعد از آن وزیر دولتی بفرستاد آنها را ای او را به بدین سعاد سلطان  
و رسول فریخ بوسیله وزیر قبول و انفاق داد و ملک دیگری نداشتند و میان آن  
داد و مغرب بیان نادر شاه و عثمانیه سعادتمند شد و در این شرط  
که سلطان یکی از بیات عثمانیه را در عقد پدر بزرگ او دارد و شهری شود  
در حدود و باریان را که بچ روزه مانند مجامع باشد و سلطان آن  
و حدود و بر حسب مغرب سلطان را در چهارم فرزند است بعد از آن این صلح  
قسطنطنیه و قیوم رشتند و اکثر سرداران سکونت آنجا که هستند بر سلطان اراده  
و در آن بول نبود و در این راه را در داده خود را در آنجا گذاشت و در شکسته  
پاشای مصر بر بغداد تاخت و فرخ سر بکمر بستم شهنش شدند او را از خارج کردن لقب

سوم و ششم ششماه پادشاه و وزیر برزول شده بمکه پادشاه را بوزارت برزول کرد  
نامیست در نقطه میان بود و را غار ششماه بر بریان در ساجده سلطان  
آمدند بدین زمان و نقطه مردم ادبانش در اطراف شهرانش برزول شده  
غارت می بودند و ششماه و بای عام بود و ششماه مردم جمع شده سلطان  
را خلع و وزیر دای کویان می شدند و خواجیه را اعلام کرد و کس تقدیر ده بین  
نقطه می کنند بود و بر داری گزیده داین رای بر دایانک صلیح برزول بود  
بهین کار نمی گشتند و همان مال زلزله شده در نقطه ظاهر شده و ششماه  
روزلان اگر برزول می شده و ششماه مردم را حلال و کس کویان که عامه عظیم  
کرده نرم شده و ششماه مردم سیر زلزله شده بر در ملک خانه پدید آمد و ششماه  
نکوار داشت و برزول می سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر  
از جهان رفت و برزول می سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر  
شمان ثبات بر سلطان مصطفی از بطن زن که می گویند پادشاه که برزول  
فریب بر سلطان پادشاه هزار خانه در استنبول از اس نیا شده و وزیر  
اوی در اتر سوخته داد و رست ششماه اگر بر سلطان شمان ششماه از جهان  
رفت و ششماه نجات دین سال پادشاه عظیم و خوش سخن و نرم دل بوده و کس  
سلطان مصطفی ثبات جانین برادرش و لادن ششماه بود او عازر شاه  
سلطان رفت و پادشاه فریج از و حفظ الامان و با خدایان تر باشد برزول



براستنبول فرنا و درناشته اسلج در نام ملک او بد در جیت و لکتر بنزیکر

بسیار در سلطنت از قادیس و سوریوس پیران نیاد و و سوس  
در سلطنت اگر سلاطین سلطنت بودند اقوام بر بر می خاک شمال کی بد دیگری

ماند

مانده سور و طبع در سر بسیم ملک را اینک کردند الارک سببه مالارکات از  
 از اطلی که شسته مدوم را خود رفت چرخ و ز شهر روم را غارت کرد و در  
 در سرک پادشاه داندل در شش روم را تاراج کرده نادر ایچ کرد و اطلی  
 معروف تبار بانه مدیترای از فرنگ گرفت و اخطوس کوته خیزد و اگر  
 سبیدار هم ملی خود را پادشاه اطلی خواند در شش ام و هفده سال پادشاهی  
 کرده بر دست خود و رک غفلت پادشاهی کرده در شش ام و هفده سال پادشاهی  
 چهار سال در گذشت بعد از ده نجاه سال اطلی بی سر بسیم سلطان فیروز  
 که طبلان آخرین کات را کشت بابل استبول شد و اگر کات رو بیا را در شش  
 مد اگردا که شش نهاد و پنج سال سلطنت مد اگردا که شش نهاد و ایسا بنوس سردار روم  
 و سبیدار جبرین بسیاری از شمال اطلی خود گرفته موسوم بولایت او بر روی  
 ساخت و در شش اقامت شالی تمام بلاد و اعمار خوبی روم را متصرف شدند  
 و اندکی از نو این و شش روم بجا نماند و طوفانی اوضاع و اسامی مد و مفر  
 کشت از زمین رفت تا مدیترای روم و در کمال سادالی و مغالی محرف بود  
 مردمان وی دین و مذهب به نوشت و خواند نموده بودند و تا سلطنت بود  
 ششم نوبت جنگ و دانش پیدا بود و در پادشاه و در سبیدار و  
 برای تا دو سال مد اگردا که سبیدار روم کرد و از فرنگان مغربل منتفی شد  
 اما جابرین بزرگ یعنی کرمان پادشاه فریس در شش اول ولایت شادی

نامت فرستاد و تمامی آنجا سلطان سونیا بارت بعد از اتمام کار  
بر سر گشت و پیرار کاسینا تابع اسپین کرد و بدو و بنای نام سلطان آنجا  
تبع اسطرای جزین شد و صفات داد و زد و در باد کار سر کار و داخل  
کرد و بنی آنقدر شسته اشغال سوار کار و غنای و اسطرای او گرفت و غنای  
و سونیا و غیره اسطرای و در دست بر سید و دیگر نیز و گاه بود و هیچ  
باز هم تابع اسطرای گشت و پایای کرکوری بنفهم و شسته اسطرای چهارم را با  
کرده ملک سید گرفت و بعد از آن پایای بربان در شسته نام داشت  
فرنگ فرام آورده در شسته کرد و سید زعفران زده او را سلم و از سلطان گرفت  
و گاه زدی را پادشاه او را سلم نمودار او و بنایین و بنای طبع و گاه  
و بنای می پادشاهی کرده و در شسته اسطرای الدین بوسف از آل ابوب  
او را سلم و از بنایان اسطرای را گرفته و در شسته اسطرای است فغانه است و  
اکنون جای است که احوال احوالات و احوالات نامی را افضل بیان کنیم سید  
نام سید اسکا طلسه و آن ملک است از جزیره برنایه سید صیدل شرار و سید  
و نواله نام  
مریحات ابوال از غرض بنده و چهار تا پنجاه و نه در  
شالی نامین می در به و سکا شش در به لال شرقی جزایر و احوالات جزایر اسکا  
شالی بحر و سکا و سال نیز سحر جزین عربی که در شالی نام خدیش سیدل کال بود اگر چه  
سورضین خدیم در حالات و پایای بن کنور و فغانه نام قوم ساخته اند لیکن آنچه

از تبارخ روم و دیگر مختص معلوم شده مجاز است تخریبی پذیرد و اگر این دولت  
در اینده اسکن این مملکت بوده اول سکن آن مبارک و بنا بود و ذکر این شهادت  
این را ملک گال که بنده دشت و سال قبل خط جو یوس مبرر ولایت اکلند قوم  
و سکا جی که اکثر دشت روم لازم بود و بنده طفر سکنه قدیم آن به باغی ملک گال  
آن سرزمین سکا طند نام که آشنه بعد از آن مردم بسیار از تبارخ بنان  
رومان آنها را طوفت مثال اخرج کرده بودند با آنها جمع شده و فرستاد  
یا قند و قمار نمی شود و که سکنه قدیم سکا طند ملل اگر کولان سکنه مستوی سکا طند  
در سیه سال آن روم شده یکسند و بر داری غنا کوس نام از توابع گال  
یوس اردا کوس جکیک و تبارخ و حال آن نیز مردم است لکن اگر کولان  
همین قدر نوشته که حکام فریب و کلدن شهر کلد و بنان تالیه یوس مردم که  
اول بوزان بر زمین سکا طند طیفه است و کراز و حوان اول اتی حاکم بود  
لیکن تبارخ روم هیچ مختص نمی شود جز اینکه قوم سکا و در تخت فرمان حکام  
دلا و دلا نایب بودند و در حکام و در و در بیان در بر نایب حکام آنها حکوم اگر کولان  
شدند و در عهد بعد از بنان و بر داون و طند سکر کی و ریان فریب کنند  
و فرست از روی دیگر بی بیان همین سوت و سالوی کوزب بنا کردند اول  
که کلا کوس بقیه کاف و را طند با طند با طند با طند و هم کاف بود و همین  
در سیه می و در هیچ طوس کرده لب و در سال ملک راند عهد از و

که بر بدین کاف بر او مهر و کمر بوسه و در او مهر خانی و دال مهر خانی بنا کرد  
 بفتح غیر سیم بالف و لام و کرد دال مهر و کمر بوسه و دال مهر خانی بر او سیم مهر  
 در شش ماه و چهار بخش شش و شانزده سال یک را از در هفتصد و  
 روم و شش این دالیت کند و در دایوس بفتح دال و در او سیم مهر  
 مهر مفتح بالف و نون و ضم تخانی بر او و سیم مهر در شش ماه و در او  
 گرفته سی و دو سال و زمانی که از نیم کفاوس بفتح لام کاف زده و فتح دال  
 مهر و ضم طار مهر خانی بر او و سیم مهر در شش ماه و چهار و ار اکنه  
 سه سال بیش نماند و سیم بفتح غیر سیم و فتح غیر سیم و لام و ضم دال بر او و سیم مهر  
 در شش ماه و شش بخش شش سی و بیخالی پادشاهی کرد و در او سیم مهر  
 بر او و فتح نون بر او مهر و ضم تخانی بر او و سیم مهر در شش ماه و سیم مهر  
 شش ماه سال نام کرد و از او دایوس بفتح نون بر او مهر و ضم غیر سیم بالف  
 و سیم مهر و ضم تخانی بر او و سیم مهر در شش ماه و شش بر او کمر بوسه  
 نسکن شش با زده سال کار و او در او دایوس اول کمر بوسه و ضم شش و او  
 کرد دال مهر و ضم تخانی بر او و سیم مهر در یکصد و شصت یک بر شش و زده  
 شش سی و دو سال یک را از دهانه شش ایل بفتح سیم مهر و فتح دال و در او مهر  
 بالف و کمر بوسه تخانی و لام و سیم یکصد و زده سال و زمانی که بر گرفته چاک  
 بیش نماند و سیم و دال اول بفتح اول مهر بر او و فتح نون بالف و لام و دال مهر

در سنه یکصد و شصت و شش بر آن گذشته پانزده سال کار و ادب بود ۱۰ نزد پسر اول  
 که پسر هفتم و ششم شده بود و که در اول جمله و هم بخانی بود و بین همه در یکصد و شصت  
 و یک بر سنه و نوزدهای شصت سی و دو سال ملک راند و سزاوارت فتح بین همه  
 و وفای در راه همه بالغ و که پسر هفتم و نهمی و دلام در سنه یکصد و نود و شصت  
 از نوزدهای بر سر گرفته چهار سال پیش غانده ۹ و ناله اول یعنی اول همه بود  
 فتح نون و نود و شصت بر سر گرفته و در حمله و نه پسر بیوی و در سیم  
 و در سیم طبع شایع شده و تصویرات که در بین لایب نمود و بود انداز زمان  
 قهری که از دست قتل و روحان بشمال رفت و بودند بوده و کشته بر تانیه بایست  
 شفق شد بر اساطیران نمانند ۱۲ نزد پسر ثانی در سنه دویست و شانزده  
 سر بر نوزدهای بر سر گرفته و نوزده سال پادشاهی کرد و اگر و فتح هفتم و که  
 کاف و نهمی و هم را بود و او سنه دویست و سی و شصت کار و ای کسب پانزده  
 سال حکمرانی ملک راند و غانده ۱۴ اما سوزن فتح نون بالغ و ناله شصت  
 و هم لاهل و در نهم کاف بود و بین همه در سنه دویست و دویست و دویست و دویست  
 ده سال فرمانروایی کرد ۱۵ یمن که نازکهای کسیده و زن و هم اول همه بود  
 کاف را بود و بین همه در سنه دویست و پنجاه و در تاج بر سر گرفت و نه سال حکمرانی  
 پادشاهی بر آریست ۱۶ و ناله دوم در سنه دویست و دویست و دویست و دویست  
 شصت و نوزده ۱۷ و ناله سوم در سنه شصت و دویست و نوزدهای بر آریست



ثانی کبر نون بانی و نون در سینه چهار صد و پنجاه و هفت بر سر بر کارانی  
نشست و بن دو سال ملک را از هم کنعان اول یعنی اول کاف نون  
زاده و فتح بنین بکرم بالف و لام و سینه چهار صد و پنجاه و هشت کار و دانش و عز  
بست و دو سال با و نشانی کرد نام و نون یعنی بنین بکرم و او و فتح را در سینه  
الف و نون در سینه بالف و یک تاج سلطنت بر سر نهاده و چهل و پنجاه سال و او کارانی  
داد و هفت و نون در سینه بالف و یک تاج سلطنت بر سر نهاده و چهل و پنجاه سال  
کارانی کرد و هم کنعان دوم در سینه بالف و پنجاه و هشت بر سر را کرد و بن  
قریب ده سال انبش گذرانید و کین بن کبر کاف نون و کلام نون  
و نون الف بر کپوس و سینه بالف و هشت و هشت بنین شد و در یک سال  
جهان را بدو کرد و نون یعنی نون و لام و دال نون زاده و سینه بالف  
هشت و پنج خنوی را زین نامی ساخته می جمال ملک را از در گشت کبر کاف  
نون بنو یانی رسید ماه و سینه ششصد و چهار نام سلطنت بر او زد و در دو سال  
ردای بگزشت ۳۳ نون در سینه چهارم در سینه ششصد و شش بر سر پادشاهی  
نشان زده سال کار و او ۳۳ و نون در اول کبر نون را در سینه و سینه فارسی ششصد  
الف و نون در اول سینه و سینه بنین بالف و سینه ده سال بن دانی  
بر سر و ده و نون چهارم در سینه سی و دو و هشت نشسته چهارده سال گذرانید  
و نون دوم در سینه چهل و شش کبر بر یک سلطنت زد و در نه ماه مال نازده



[illegible]

کتابخانه

کمال سوم دینست هشت صد و نوزده هزار و دوازده گشته بخال ملک از دولت  
خال یعنی دال مهر بود و نون و فتح غین سحر بالقه لام دینست هشتصد و بیست و پنج  
بر سر نهاده هشت سال بر سر دهم ال مین نفع نزه بلام کبریا و فارسی بخانی دولت  
دینست سی یک سر بر آگشته سه سال زینست ۹۱ گشت ثانی دینست سی چهار سلطنت  
بره گشته قریب یکصد و یک با سکون و خوبی و دیگر و دوام مناک که حکام عمرانی  
بودند نمودند و درین عهد انگلند زبچکوت و ترک بود با اسکا جان بخانی  
کرده و در آخر ملکت بود که در مکرش بیست ساله گشت ثانی دینست سیاه و چهار  
سر بر آگاردین چهار سال پیش نازده صلیطین دوم و پنجاه و شش و افر  
عزوی بر سر نهاده شانزده سال کارانی کرد ۵۲ الون کبریا و دینست دوازده  
بین مهر دینست پنجاه و چهار پنج بر سر نهاده و دو سال دوازده و سه و خورشید  
نفس سحر را بر مهر دینست پنجاه و شش و بیست و یک دینست دوازده و دو  
کایاب یزدانی گشته بیست و یک ال سکوت کرده صلیطین دوم دینست هشتصد  
پادشاه شده بر سی سال و نوزده ای کرد ۵۶ ال کرم اول نفع نیم بلام حکم کاف را دلام  
دینست دینست سی و سه سلطنت بر نهاده در سال بیست و دوم مناک هفت صد ال اول  
کبریا و نون زده و دینست دال مهر بود و دلام و فاک و خرم بود و دینست دینست  
پنجاه و شش و عزوی دینست در سال دهم و دوازده ۵۸ دوزن یعنی دال بود و  
نار دینست مهر دینست هشت و شش کاران گشته در سال دهم نازده ۵۹ که گشت

بعثت کافراد و کلام محانی و نون و تحانی ثانی مخموم بود و سیم مهره  
شماره و در سلطنت سیم کمال پیش بزرگداشت داشت و در سه تنها در  
کام و اگر در سال ناکه را در سلطنت چهارم در سه تنه و چهار بلو  
شده در سال پیش نامه ۴۴ غریب که در سیم و سیم و سیم و سیم  
و نود و شش بر سر سلطنت کنگر و در سیم سال پادشاهی کرد ۴۳ بلو که  
سیم و سیم کنگر و سیم و سیم کنگر و سیم و سیم کنگر و سیم و سیم  
بعثت کافراد و نون کاف فارسی مخموم نون زده و در سیم و سیم  
پادشاهی رسیده و آن پادشاه شش و شش و شش و شش و شش و شش  
دوم و سیم و دوم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم  
همیشه پادشاه باین جنگ و غزاه و غزاه و غزاه و غزاه و غزاه  
ایران رسید پادشاه اکنه را بکام آورده و در شش و سیم و سیم و سیم  
پادشاه اکنه و داد و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم  
شاهت برادر را با شش و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم  
برادر و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم  
منع کرده و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم  
بافه سلطنت سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم  
زده و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم

دشمن تاج بر سر نهاد و در کارش از آن زاد ۴۹ او و دیگر همه عبداله و  
دشمن سحر را به پهلوی بستن بن بل کولم ثانی بخت بر روی نشاند و بعد سال  
هنگام به پسر گذشت و آنکه در اول بفتح غزوه و کلام کاف زده و در میان  
بنیان دوال در اطمینان و سینه کهنه را در کعبه بخت بجای می نشستند و بعد از آنجا  
کرده از چنان رفتاء داد و اول بفتح دال و اول بلف و کرد و اول بانی  
مسلک و سینه را در صدر دلت چهار بخت نشست و سلطان عظیم آن را و یاد و  
تجارب بود کجاست را و زاده خود که سید با سلطان با دشمنان را و آنکه بخت  
کرده و لغویانست و ملک آنکه و اسکا طهر را یک کرد که بسیار بود و این  
فوتش لب کو کاری و قوت مختار بود که از جمیع ملایک نام آورده بود و در میان  
بخت و در سال بل کولم چهارم به پسر زاده و او در سینه چاه و سه بجای دور  
و بر و لری بر ناز و بخت بخت از دو از ده سال بود و در بخت و بخت و او در کلام  
زنج مختاری بسم سیم و در نه بخت و پنج بخت نشسته جل و در بل سلطان استغفار  
کرد بسیار زاهد بود و آنکه در ثانی و سینه زاده جانین بود و در بخت  
او پادشاه بنکام بود اول مرغوات خود را با هنری بوم پادشاهی کند که آنکه  
که از آن آنکه در بخت نشسته و در خرد او در با لول الملک نشسته و در بخت و  
سال بخت بر بخت ۴۹ و نظر کرم و بوم در سینه عمل پنج پادشاه شده جل  
بخت سال پادشاهی کرده و جان با سل بخت و بعد بلف و کلام مختاری و

و ثانی سردار اول انگلیس بود یک پسر و دختر بزرگ الکندر ثانی مرغانت نام  
 سنه هزار و دویست و ده زاد جانین بر کرد و میر او پادشاه بنام بود اول مرزا  
 اسماعیل سوم پادشاه بنام که گذارد و در فرزند را باله ازین قلعه را ساز کرد که از آن  
 الکندر بنام شد و دولت شش سال سلطنت پرداخت و دو صد و دویست و ده  
 سر سلطنت داشت و چهار ده سال گذرا سیزده و دوازده سال را برت  
 اول بر این فتح بالغ زده و فتح و حسن بر او عهد و زلفانی که سنه هزار و  
 شش و شصت داشت او در سارن بر دس از یمن مرغانت بود و در شش و  
 سه سال در آن عهد و در اول پادشاه الکندر در سحر اسکا طنه نامی بر فر  
 تقدیم میسند و در آنک ایام آن ملک را صمیمه الکندر کرد اینه لیکن اسکا طنه  
 در شاه خن فرستاد بدنه چون او دارد از ضبط آن ملک بر نامه ایمل تا دین  
 سی و دو پادشاه اسکا طنه کرد اما او را الکندر تمام داشت و خلا را در آن  
 ملک فرستاده غم تقبل میسند و نزد پادشاهان در میان هر دو ملک صلح میسند  
 و اسکا طنه با ولیم دالبر متفق شدند او با او دارد و چنانکه سبوت شد در  
 لشکر الکندر شش و هزار راعل و سه هزار فارس با آتوب و جازات بسیار بود  
 و لشکر و اسبی هزار و دویست و در غالب آمده و این را گشت و سه هزار از  
 گشته مرد و بدین را گشته و داکت و دین و غرض سبب الکندر رفتند و منزل  
 گشته و هم اسکا طنه صلح کرد به او و در دوم عهد هزار مرد را انجام کرده از او

ابراهیم بنجر ملک که از پدرش مانع بود نمود و لشکر ابراهیم بر جوس زیاد  
 می هزار بود و او را و تو به اسطرلک گشته محصور کردند و قریب پنجاه هزار  
 از اسکینان بغل سپید و از اسکاطان چهار هزار گشته نزد از اسکینان  
 بسیاری ابراهیمند او را و باید انش نهامدی اسکینان از آنها سجات یافته  
 و به و علاس پخته بر کشی می کز ان بر کرده ملک خود گرفتند و این جنگ در  
 عینوی بود و نیست بسیار برست اسکاطان افتاد و نصیب ولایت را است  
 اسطام و از انش یافت کس نامی مردم فرستاده اجازت بنجر اسکند خواست  
 و برادر خود او داد و داد بنجر فرستاد و اما او اکثر از ولایت را بخود و در ان  
 و شکر با اسکند ملک کرده بود و در عهد ابراهیم اول ولایت اسکاطان کل  
 آرا انش یافت بعد از او ۹۰۰ داد و دانی در کینه بزار و در عهد ولایت فرید  
 ملک نشنست ابادانی می کار بود و لیکن انش در صلح و جنگ سبب برادرش  
 نقصان می یافت بعد بملک رسال مخرج گشت ۱۰۰۰ او در و بابل بران  
 بابل در کینه بزار و در عهد وی داد و بطلع داد و دانی پادشاه شد و قریب  
 ده سال کار دانی کرد و اما او در سوم رسال لک گشتن نظر یافت اسکینان  
 بابل را خارج کرد و داد و دانی را در کینه بزار و در عهد و صلح و جنگ بار دوم  
 ر خود پادشاه نمود و داد و در جنگ در نام اسیر اسکینان شده بعد باز داد  
 چند هزار مردم فدیه داده رای یافت و در کینه بزار و بگل بملک اسکاطان



پیاده بر سرش فریاد میزد هزار مرد بر جبهه و غنی گشته شهاب مردم  
 اینان نمی شد و بیعت لکران خود را از بی انگار پشیمان و غفلت بر لکر  
 انگار ریخته شمشیرشان نهاد و ابران لکر انگار را او حکم در زشت  
 و غفلت مردار و دود و دوی افکار و دهنش از اسپای دلب و چهار  
 اسیر کردند و بر این حال بیار شد و چهارم که کمر لکره ای بود  
 دختر مغیرین مالش شده مری کبریم در راه غلطی رسیده که در اوقات  
 تصوف بود در سینه کبر و دهنده و چهارم در تخت شست و ناطق او کا ملک  
 سافرا پس دوم قوم غریب که شهرش کرد و یکدیگر و یکدیگر مری ماکر  
 درین مردان و ابران بی تلخ کرد پس از مردن شهر دوم از ملکیت بدو  
 با کنگر آید خنده حال ایر بود و در عهد ملا ایل را بت و شیشه در مال  
 چهل و ششم عمر و سلطنت و تخت بنال بود و ده و شش ششم در سینه کبر و  
 با نصد و شصت و هفت و شصت سلطنت شست و یکدیگر که ایل را بت و شیشه  
 غلی کرده و در شیشه با د شاه انگار شد و شیشه ایل و ولایت غلط گشته  
 و ششم و شصت انگار را به یکدیگر و در کشت و با این در حالات انگار  
 و قوم که در تخت و شیشه انگار که آنرا بر نامه کرده خیزه است شالی عربی  
 ستم کرده و در شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه  
 ایل از عرض نجاه و در شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه



چند ربه و سبت و نهمه تقریباً اول خالی آن اسکا لند شرقی بحو جرس حاصل بیان این  
 جرس غریبی جابر کل حاصل بیان آن در لند غریبی انظر کل حاصل بیان آن غریبی  
 سکنه قدیم بن ملایط نوم کال بود که بر کله بحو جرس غریبی سکنه قدیم  
 دو و سال قبل سیم جویس فیه و لایط بود تا بنده افصح کوه و کاهی بلان مردان  
 برت در دیرس آن کرده بود و باقیه حرکت نمود در آن هنگام مردم این ملک  
 اختلاط تمام با قوم کال داشتند و همه بیت پرست بودند اگر چه در پیش پادشاه  
 در بیان این بود اما در علم و تواضع و در مقامات دینی جز آن مهارت  
 نمی داشتند اگر تشل و کار اینان نمک بود مثل صحرایان و غول نشینان  
 تجارت و کسالت نمی برد داشتند اگر چه بیان آنها قدری غلات بود  
 کردار بیشتر خورشید پرست جو انان و نیز بود لباس آنها چرم حیوانات بود و کن  
 شان خانان از سنگ بی که و منارات و احواف نزد رخا و جویس صلاح  
 و نیز بیشتر گاهی زنان این قوم هم صلاح کردند بیدان آن سواد و روستا و حوز  
 و ظاهر میکردند و صورتها آنها اندر البونل بر بدن معلوم کرد این قوم  
 رنگین می نمودند و زینت می نمودند و اگر گشتی چندان سفید بود و در  
 تابهاره مردان با هال خورزان می کردند و در دوزخ حکم با هم آنها  
 داشتند که اولاد آن زنان تمام خود را می میوز بود و اولاد بزرگ را اسب  
 و دست می داشتند و بعضی جوانان بزرگین و لایط همه دست که برای آن

نوم خود را بدو چند نفر کرد تا بر این اذ انوارم و بومر و مکنه و حرا و کک شمال  
من نشسته و انقضای بر تانان تا انقضای حکومت سلطنت انقضای قهر غالب  
خارج گذار و در میان خود و محاورت و اختلاط بسیار بار و بیان پیدا کرد  
تیمور کلا و درین مدتی که در میان و در میان و در میان و در میان و در میان  
او درین محنت است از انظر که کلا و در میان و در میان و در میان و در میان  
بیش آمد و کلا و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان  
فرستاد و باقیه همو درین به تبدیل صورت و در میان و در میان و در میان  
سپه دار و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان  
بر افراشت چنانکه سوار شود بر سوار و در میان و در میان و در میان و در میان  
همینجا بر سر چل و رفت و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان  
ست و چل و رفت و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان  
شده بود و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان  
کودک و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان  
در حال ضعف و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان  
نظم و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان  
معاذ است و مخالفت آنها نبوده از خوف و بران شده انچه برادران  
مدم بر مذکور و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان

[illegible]

[illegible]



کاشند و اگر بزرگترند و نام برسد الا که بزرگتر و پنج ساله بلف که بعد از  
 در بستر که گفته چهل و نهفت بلف است لایق است که در دوام و بنام و سطر باشد  
 و بکشد و نماید هم برسد بزرگتر از آنست ۴ و باقی بقیه نمود و اول بلف در  
 غده باقی بقیه بنام بکشد باو غده باقی بقیه بلف در غده ۵ و باقی بقیه  
 شش و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۶ و باقی بقیه  
 بکشد و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۷ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۸ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۹ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۱۰ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۱۱ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۱۲ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۱۳ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۱۴ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۱۵ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۱۶ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۱۷ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۱۸ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۱۹ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۲۰ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۲۱ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۲۲ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۲۳ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۲۴ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۲۵ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۲۶ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۲۷ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۲۸ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۲۹ و باقی بقیه  
 و او و اول بلف و بقیه و او شش بلف و لام و اول در غده ۳۰ و باقی بقیه

[illegible]

[illegible]



پنج روز بعد از چهل و نهمین روز که پادشاه شده در ششصد و پنجاه و یکم روز  
 بجای فارسی زده و در صبح کبود بر او چهل و نهمین روز و ششصد و پنجاه و یکم  
 شده و همان وقت حاکم بزرگ یعنی کرمان پادشاه فرس معین بود و اگر  
 سید رسک کرد و بی خط خود از مذهب خود فراتر نرفت و خرافات و بدعت  
 پادشاه سکون عربی که بفرموده کریم جلال علم جنگ و سیاست و حکومت و  
 بدین سبب مد آنکه ازین ملک سید سکون را بنصره آورد و کردار باز  
 نصرت او ببردن بود اما خراج گذار اگرست نام ملک خود را انگشت گذاشت  
 و در ششصد و سی و نهمین قریب دین کلمه از جهان رفت اول و بیست  
 یکمین روز و پنجمین ماه سیب و نهم اول بود و لام و فاء و رحمان سال بیست  
 و نهمین بود و اول سلطان را به سالار خود در عهد او و ترک را بختند  
 پادشاه مقامات مردانه کرده آنها را برادر میداد و پدر خود را برادر خود  
 نام میسرا علییده در ملک خود علم را در او داد و چون اول سلطان بیست  
 و نهمین روز او در شهر کرده یکی را اول ملایه اول فرید داد و نو بزرده سال پادشاهی  
 کرده از جهان رفت اول ماه بود و صفر و بیست و نهمین ماه و دهمین سال  
 و بیست و نهمین در شش و دو سال سلطنت کرد چون پسر داشت را در شش و نهمین  
 سال اول پسر کبود بر او چهل و نهمین روز و ششصد و پنجاه و یکم  
 روز و نهمین سال ملک را داد و چون او هم پسر داشت را در دو سال و نهمین

۳۵۰  
آنکه که برادر بابل هفتین و سینه شصت و شش خلیفه برادر کرد و پختگی کارانی  
در عهدش ملک اکثر نمود و ممالک انگلند گرفته اهل در سهند انچه که  
بفتح خود طایف و قباایل را برادر اهل هفتین در سهند و یک بجای پدر طایف  
او بادشاهی عجب تیر بر صلح و جنگ اکثر قباایل و ملکی را ماند و هفت بار  
ماورنک جنگ کرده رانها غرق داشت و از ملک خود بر اندوهان گرفت تا باز  
بر کب ناسد در ملک نشوند و در عهد او علم جهان داری و جنگ در یاد و ملک  
شایع شد که در آن سبب و بزرگ غرض یافتند و طبعه لسان را بجهت بر عاریت کرد  
و در شش در اصل انفور دنیا نمود و ملک انگلند را به یکصد و ده پرتو کشتم  
کرد اند و به غیر عریضای و فوس گویند او در امل دوم رفته تحصیل علوم و فنون  
کرده بود و زبان انگلیس را طبع آموخته و نصیحتان کرده که کما را از ایشان آینه  
عالی و کلی اساس نهاد و اکثر قباایل را به کند و داری بکر بر سر گرفت لیکن  
مغلوب باخت و علما را از اطراف و ملک خود آورده خود را انی تا کرد  
و با غری غری و در دالیه بادشاهان اسکا طلند شنی کرده بر سر و نش چفت  
گویند و پنجاه و پنج جنگ نموده به سلطنت می کمال انجام رفت بعد از  
او و در از انکه که غرضه بابل هم زده و در انچه بافت و در او و اهل  
هفتین و سهند و یک مالتش شد و در عهد او دس مادر و ارباب انگلند و سهند  
او به سلطنت لب و چهار بابل اهل سلطان کبر غرضه و سهند هم زده و فتح عالم



[illegible]

و شش رنجند که شد شست و در منو البود و نوران قدیم بغیر راه داد و در میان  
 رسا دیان خود را و از شش فرمود او که از ملک و خواهرش و ملک و کهن استماع خبر  
 با سکا طند رسید و بعضی مردان سکون را با خود و شش کرد و این بر سر دلم و سر  
 کشید و دلم بعد از و بسیار بل که با دشت و اسکا طند شوم خواهر از ملک ملک کرد  
 و غمگیکن در زندان با نوده و بعد چون جنگ و زوریش آمد شکر از اقوام  
 اسکا طند است و بعد بر داشت و اکثر بیانات اسکا طیان بر فرس غالب  
 لیکن قبل از انعام جنگ و در بال است و کم مملکت به شصت و یک ل و شصت و  
 از جهان رفت و در در انجمنش از شصت و یک ل و شصت و یک ل و شصت و  
 لب طوطا رسد و غیر رسوم سکون کجاست بل که با سکون بران انگلن بودی  
 کان بطش شافند و مملکت اسکا طند بیان را برت و دلم و دلم و دلم و دلم  
 پادشاه شرفی متابع بود لیکن بعد جنگ اسکا طند بر دلم و در یافت و در  
 بیت القیاس شافند و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم  
 رنجند و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش  
 بر شش از انرا بر شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش  
 کبر و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم  
 سنه که از و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم  
 که در و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم و دلم

با محمول کرم ثالث پادشاه اسکالند را بصفه آورده فوتی تلم یافت و  
 کثرتی فراهم آورده بجهت زین رفت اما کاری از پیش نبرد و قبل از ترک  
 حمزه نری بر علیه او فرمود و سکوه نری چهارم پادشاه بر سن را اولایت  
 عهد کرد و چون پیر و خرد داشت و در عزم داشت و دست مالکی بسلطنت می نشست  
 و شکست از جهان رفت اسطغین بگریه و دل و گون بزم مهمل و غم  
 طاری و گرفتار سخانی و زن و بخت ظاهر آورده برادر را و خرد حایز مایلم  
 نارسندی کواری طریس بود و بجاوت اسباب و بر یک سطر دوم و سیم سینه کهنه را بکشد  
 و بیایج عبوی بر تخت نشست و علیه و پیش قایح شد و علیه را در غم خود دارد  
 و پادشاه اسکالند انجا برادر و برادرش حقیقی اسل کوشه سواد نشانی  
 ازین اسباب بجهت عظیم بان اسطغین نری قایم شد و اسطغین بعد از دوسبار  
 اسیر شده و شکست از پیش علیه رفت و بخت داشت پس علیه را نزار کرد و بر چو کفر  
 در اجرای امور سلطنت مستمسک بود و بر توان این سکون علی نمود مردم  
 اسکند و شکست او را قایح کرده اسطغین را باز بر تخت نشاند و اسطغین اسل  
 کوشه را بنیل کرده نذرده مال مع باقی دلاخی را نه چون بر سلاک  
 پیش رفته بود نری را از عهد ساختند و نگذاشت نری دوم نری و نری  
 نری اولی عیث نروده مالکی حکم دلاست عهد بست خیم اکتوبر سینه کهنه را بکشد  
 و بجا و در بر تخت سلطنت نشست و او در آنک بر نعلین حاقی بر روی کار دارد

در مسکنی که می توان کرد بد برون و الیگ نوز و دین کس و کس و کس  
 تهذب نوز و دین را دارال ملک ساخت و اکثر فلاح را بنمود و پست کرد و  
 و استغفار با بر سر مایه ایضا بلکه فرزند را به خدا آورد و در پاره کسان  
 از فرزند بر سر مایه ایضا بلکه فرزند را به خدا آورد و در پاره کسان  
 نقد گذشت و بهینه ایضا بلکه در اینجا از دست رفت و در پاره کسان  
 ملک انکسار بنام شد و در پاره کسان از دست رفت و در پاره کسان  
 ساز فرزند نمود و در پاره کسان از دست رفت و در پاره کسان  
 و در پاره کسان از دست رفت و در پاره کسان از دست رفت و در پاره کسان  
 سینه کس از دست رفت و در پاره کسان از دست رفت و در پاره کسان  
 و صاحب سینه و در پاره کسان از دست رفت و در پاره کسان  
 کشته با صلاح الدین بوسف پادشاه مصر و شام سال پنجاهی صحرای مصر که غفلت  
 و مکاه و دیگر مالک گرفت و صلاح الدین از صلاح فرستاد و در پاره کسان  
 با کس از دست رفت و در پاره کسان از دست رفت و در پاره کسان  
 کرده نزد شهری ششم پادشاه فرستاد و با چار آمد و یکصد و پنجاه هزار  
 مرکب کند فریب سه لک بود از کسری باشد و در پاره کسان از دست رفت و در پاره کسان  
 یافت در عینش پادشاهان با کس از دست رفت و در پاره کسان از دست رفت و در پاره کسان  
 و در پاره کسان از دست رفت و در پاره کسان از دست رفت و در پاره کسان

فصل شد جان نفع جسم الفان فوط پر دویم منی دوم ششم  
ایمیل سینه بکزار دیکصد و نود و ده بجای بر داشت و با باد شامان فرس  
و اسکا طلیه و در لنگهای نمایان کرد چون زاید تنگ بود و خود را اعلام  
پایای روم بدست بکارت بر حاصل نمایان با باد اوله ابران کعبه  
کشت شد باد شاه زینت نمایان با باد از ملک خود پرازد در منای  
ایران بسته شده سال ملک سازد و بمرحل و نه سالگی در شش آورد شهری  
بالت بیخان بمر نه سالگی نوزدم کنیز شش بکزار و دوهصد و شانزده کرد  
پدر شست و اول هم بدک ما باقی او سوخت و در شش او در گذشت و بی  
دین کشتن این شد باد شاه اطلاق سینه بر داشت و بقی بسیار در ملک بر  
کرد در چهار پایای روم از باد شاه فرس بکشت فرخ را بکشت نمایان باد شاه  
خود را طع کردند و او بنام شهری آورد از قضا اطفین باقی بر ط اول سطر  
که ششم خود را بر شهری بود با خوای خندان فرخ کرده باد شاه و بود در شش  
خفرا بکشت در جنگ باوس بیان باقی بر ط اول سطر که خود را بر شهری فرخ  
اقتاد و داد و در بر شهری ملوکات و لک و بر را در اتم آورده بکشت نام  
با باقی فرط جنگ کرده چهارم کشته اطفین باقی فرط را کشت و شش  
ساده در ملک این بختیل سوخت که شهری بختیل بر شش چهار و پنجاه و ششم بختیم  
سلطنت در شش او در کشت او را باط بسیار دما و فرم از سوخت و در کرده باط



او در اصل یک پسر زده بل شعله زده و او مفتوح البت در اردو الی  
 بعد بر یک پرور اسکندر صید شاد و هم از بر سر نهارد و دو عهد متعهد و دو  
 سر بر آید او پادشاهی عادل و قاضی و صاحب جرات و قاضی بود و هم  
 رعایا بار ام تمام زندگانی کردند بر بزرگ را سلطان بلل خطاب داد و پسر  
 از پادشاهان بر پادشاهی و بر پادشاهی کار اسکندر بود بالاخر در شش است  
 و نه سال که ششم پادشاهی و هم مملکت و قی که در پسر پادشاهی را اسکندر بود و  
 جهان و ملت نمود و پسر کرد که پادشاهی او را پادشاهی هزار پادشاهی کرد  
 بیش از شش و پسر شد او در اردو الی ششم و پادشاهی شش کرد و پسر  
 هفت بعد اجرای و پسر بجای پسر شد در اصل اطلاق و پسر و پسر  
 که سلطان را طبعه و پسر او و پسر پادشاه و پسر پادشاه نام صاحب آید و  
 و یکی را که در اردو اول در افغان از دست داده باز کرد و از راز  
 زور جنگ کرده اگر اسکندر اگر رفت و این فتح آنکس را که اسکندر  
 سفار دل آن که سلطان کشنده شد که پسر زنده لک سپاه آورد و قاضی را سلطان  
 را بحال نباشد که پسر را اسکندر و پسر خود و او در پادشاهی و پسر  
 او و اردو الی پسر مملکت است سال و پسر پادشاه او و اردو الی  
 پسر و پسر حو لای شش کرد و پسر پسر و پسر پسر و پسر پسر  
 پادشاهی و پسر پسر پسر بود آنها را همه مملکت را یک اسکندر کرده اگر اقوام مابر

و کاه تخت کرد و او را از یلان و سلطان و کاه تخت  
 بناگاه بر دور افتاده و در بر او آوری نام گشت و قریب طرد  
 تخت و بناور را غلغله نام نمیدادند و همی باز فرزانان خود را با کس بسیار  
 او باز داشتند و کاه تخت را در تخت و تخت مالکی را با کس ساخت می کردند  
 که او داده اراده سازند با او و پادشاه اسکا تخت نمود اگر چه خواست  
 را به نکاح آورده بود و او بسیار دوار و بلبل و غفلت و قریب رفت  
 با اتفاق جان پادشاه اینجا برود الی کس که در رفته است و چون صبح در پیش  
 او آمد و بر سر و غلغله باخته اسیر کرد و در صحنه اندر کدجان بر زمین  
 فرض ملاقات داده و ملاقی یافتند لیکن جان گشته در اسکا تخت نهاد و او بود  
 بلکه بسیار از در میان صبر است آورده و در نام کس که با او گشت و در  
 شده است و بعد از آنکه پناه و یک الی با او در تخت کس مالکی هر که گشت چون  
 فرزندش در حیات پدر مرده بود و چار و ثانی بنده این پسر سلطان  
 دال دوم چون کس که از او سر مستغفار و تخت بر تخت پادشاه در عهدش  
 نری بر چهارم او را در سوم که حاکم لکتر بود و دوم علانی را با خود متعلق شده  
 همی فراتر آورد و در بدست حکام گرفت و در قیاس چار و با انواع لوی  
 بلند رفته بود بسیار از آن جزیره فرو گرفته نری فرعی کرد و چار و پنجم  
 این خبر محبت نمود لیکن پناه با او در مقام نافرمانی بود در آنوقت نری

کرده غفر یافته و ایستادند و انان رجا در دست او در صحن مسجد  
و ده سال بعد از آن چهار سالگی جان داد و هنری چهارم بهرام داد و او را  
در این هنر به نیکوئی آموختند و در این هنر در اول عهد او که سواد خواندن  
دارد که سواد و سواد بی بی بر یک بر خوانی پادشاه اتفاق کردند  
لیکن هنری از کمال حرم و حرمان و استقلال خود را فرموده و از رخت  
قوم بی که در شمال انگلند میگوشت دارند از اتفاق امر اجتناب جمیع کرده  
هنری آنها را نیز برانگیزد ساخته و کوفل نیز یک در انگلند فرموده اما  
با وجود اتفاق کاری از پیش نداشتند و پادشاه پس خود را به عهد کرد  
و ده سال بعد از آن سال بیستم به چهارم سلطنت روحان جادو را در  
هنری به نیکوئی آموختند و در چهارم و بیستم به عهد جادو  
در رخت و در رخت که کشید غفر یافت و دوران ملک ملوک آن طراف  
ساخت و کوفل خود در پاره پس الملک در رخت و تمام ملک خود فرمود  
و ده سال بعد از آن سال برانگیزد که با لا خود را عهد از امر غفر  
شده هنری ششم به نام او را بیستم است سینه بکار و چهارم و ده  
تا به بر سر نهادند پادشاه فرزند انگلند کرد و او را در عهد خود حاکم فرمود  
فرمانده که سواد اگر این مرد و شاه را در عهد و صلاح و انجام کار بود  
لیکن حفظ مالک بخود و خود را در کاران نداشتند و در کار غفر تاب

ملوک و فرس که پسر و نام فرس بود خواستند و لباس بهلبست کردند و نام  
 فرس بجای خود کرد و لباس جمیع ملوکات خود را بپوشانید کرده بیک پیش آمد و در  
 آن مجلسان در پیشگاه گرفتار شدند پس هر یک مدتی مدتی در و داد و در یک برگی  
 بهایش منسوبند ازین تمام ملک فرس از دست بگریخت و احوال از دوک  
 که سطر نقصان نیز برفت پادشاه در خوان و فریادش و منزل سلی را  
 بخلع آورده پیشش دین گفت که ملک در جزایا کرد و احوالشان که در رز که  
 از طرف مادر لعل پسر بزرگ او را بوم برسد از طرف برکان که بطل پسر  
 خود را و او را و او در نزد در برست داشت گفت لار و پسر پند شده  
 رفت و دوک شوک که در و از نام ملک بود و با که در رز که مدوت داشت  
 صاحب برست شده برای پنج سال ملا دین کرده و در و از ان کات حاکم  
 و در زبان کلام است بزرگ از ملک گفت فرام آورده میر که ملک کادر  
 بر برست فرستاد و آنها از فرمان لند نیزیت یافتند که که در رز که را  
 برای که شکلی کار فرس و زبیر لند داشت چون او لند رسید و مان را  
 هر او زبیر و برای حیات از شکامه کادر اجازت بقیام لند یافت و از  
 را بسیار غنیمت کرد و بقیمن دوک مالین و سی و پسرش لند و در یک از  
 که غنی بگریخت بیک شتافتند چون که در رز که سیب بیماری پادشاه غنی  
 بود به تیره ملی برداشت و ملک فرام آورده بقیامت افت اگر چه غنی

بادشاهی در جنگسرای طغریان گرفتار بادشاه خود را با بری داد و دوک کرد  
حاکم مملکت فی هرگز دبی بر نماند که ملک را احکام خود در سلطنت اشکارا ساخت و باز  
روز بروز ضعیف شده همه اقدار خود را بر باد داد و دوک برک در غنای  
بر سر نهاد ملک را دل دار یک را در مع سلطنت طغریان با خود نفوذ ساخته و دوک یک  
جنگ کرده طغریان شد و برین طریق قرار دادند که هر یک تا خن جیان باشند  
و دوک برک را پسندیده بود که هر یک بر تخت نشیند و حاکم امر این می نماید  
که مالک شمالی زنده لکری نور تا فراموش او رده باد و دوک برک در میدان اکن  
معب کرده طغریان و او را در سلاطین خود با شاه در قید بود و طغریان  
که دوک برک را پسندیده بود که هر یک و شرکانش اگر چه بظاهر تاج گرفته بودند اما  
چون در ضعیف و فساد می نمود هر یک می کردند و دوک برک با تمام جبر و جبار  
بر سر بادشاهی طغریان فی الحاکم به جانب لشکر رفته و در ایل و ازین جنگ  
نانی این طغریان شود هر قدر را بدست آورد و لیکن این بی بینی موجب لشکرشالی  
بعده خود ملک لندان زیست بود که دوک برک این قسم فیورنی داخل لند  
کرد و دوک برک این حال با خود بر طرف شمال رگشت و طغریان فی و دیگر فرام  
آورده در وطن جنگی معب کرده ملک و دوک برک با کافله رفتند و دوک برک  
بدست یافته خود را با بری داد که لندان بر نزد سلطنت هر یک می بودند سال  
بود و لغوی است او را در محام بر نمانده او را در سوم و پنجم و آن در نوی

چهارم سینه بکند از چهار صد و شصت و یک بر تخت سلطنت و پیل زاب زوجه  
 سر جان کردی را بجا که تاج آورد چون قبل ازین افتاد اول و در یک رازی  
 خواستکاری و سینه قاهر پادشاه قزقز فرستاده بود اول منکر نشین این خبر  
 خجل شده لوس باز هم پادشاه قزقز را برای باز نشین نهری آورد و در  
 و چونکه او را بر سر اسکا طعنه رفت بود نهری را از هم بر آورد و باز تخت  
 نشین را در او در بر نشین بر اول در یک طعنه یافته او را گشت و نهری را از  
 اسیر کرد و نهری را در غلظت لذن مراد و در دایه نام بود و نهری را در  
 بهر حال و در حال سینه سوم با چهارم سلطنت و در میان رفت بود و بر گشت  
 او و در نهری را بر سینه بکند از چهار صد و شصت و یک بر سر سینه و سالی  
 مانده بر شد و نهری را در کوه سطر عدم نهری را در دوم و نهری را در کوه سطر عدم  
 رک لذن را در او و اول اکا در این سلطنت را که جانب در غلظت ان  
 سلطنت به انت بر انداخته پس پادشاه در بر او نشین را در غلظت ان در اول  
 پادشاه را گشت در او و خود نشین را گذاشت و دین دوم صدر و خود پادشاه  
 شده و نهری را در دوم و سوم کرد و چون شهر نه کرد چهار در او و در او کان  
 اول رجه که در قزقز بود و نهری را در او و نهری را در او و نهری را در او  
 که در این نهری را در او و نهری را در او و نهری را در او و نهری را در او  
 هر دو خان او را در او و نهری را در او و نهری را در او و نهری را در او

شتافت و در ششمه<sup>۱۲</sup> آنجا کرد گشته شد سلطان نیز سال بود چون اهل رایت در  
 نبرک<sup>۱۳</sup> بود و در چهارم شنبه هجری دو ک لشکر بود پس رحمت مرد و رایت  
 رک<sup>۱۴</sup> و لشکر از او نام آورد و هجری را بر تخت نشاند هجری بکنه<sup>۱۵</sup> و از کعبه  
 تغییر مبنی<sup>۱۶</sup> است و در چهارم است و دوم است ششمه<sup>۱۷</sup> و از تخت نشست  
 بود<sup>۱۸</sup> و از کعبه کرب انزاعوان و در پادشاه اسپین را برای پسرکان خود از  
 رخا است و در رخا غصب در گذشت و کعبه بعد از آن در رخا شد و در آن  
 آن مرغوات و در نبرک خود و از کعبه چهارم پادشاه اساطنه که خدا کرد و در  
 اکبر<sup>۱۹</sup> بکنه<sup>۲۰</sup> آمد بود و اسب و دوشی از رخا و در آنجا شد و از کعبه نشست و از  
 شهادت و در مال است چهارم پنجم جلوس از رخا رفت و در پسران که  
 هجری ششم است و دوم است و از کعبه<sup>۲۱</sup> و از کعبه<sup>۲۲</sup> و از کعبه<sup>۲۳</sup> و از کعبه<sup>۲۴</sup>  
 را در کعبه خود و در آنجا پادشاه سراز اطلاعات پایای دوم کعبه خود  
 در کعبه<sup>۲۵</sup> و از کعبه<sup>۲۶</sup> و از کعبه<sup>۲۷</sup> و از کعبه<sup>۲۸</sup> و از کعبه<sup>۲۹</sup> و از کعبه<sup>۳۰</sup>  
 جنگ کرده و در کعبه<sup>۳۱</sup> و در کعبه<sup>۳۲</sup> و از کعبه<sup>۳۳</sup> و از کعبه<sup>۳۴</sup> و از کعبه<sup>۳۵</sup>  
 و هجری زیمه<sup>۳۶</sup> و در کعبه<sup>۳۷</sup> و از کعبه<sup>۳۸</sup> و از کعبه<sup>۳۹</sup> و از کعبه<sup>۴۰</sup>  
 اصل و داد پادشاهی کرده و در کعبه<sup>۴۱</sup> و از کعبه<sup>۴۲</sup> و از کعبه<sup>۴۳</sup> و از کعبه<sup>۴۴</sup>  
 یک دال با کعبه<sup>۴۵</sup> و از کعبه<sup>۴۶</sup> و از کعبه<sup>۴۷</sup> و از کعبه<sup>۴۸</sup> و از کعبه<sup>۴۹</sup>  
 و در کعبه<sup>۵۰</sup> و از کعبه<sup>۵۱</sup> و از کعبه<sup>۵۲</sup> و از کعبه<sup>۵۳</sup> و از کعبه<sup>۵۴</sup>

چنانچه بر نشد و در دل برت خور و خوش تا باقی بخت پیر شد و بدو با یکی هم ملک  
 در ششده از جهان رفت چون پیر شد بری خواهر خود را چنانچه مرده  
 بری که یکم در راه بخانی و خنری ششم ششم مولای سید کز او با بقصد  
 چاه و در غایم شدم برادر شد و بخت ثانی از ملاطبت پسرین که خدا است  
 شش سال ملک برآمد و بخت چهارم را یکی در ششده افتاد از زان که بر غریب  
 و لام و قمع را و بخت بافت و در صحن کور بخت ثانی و خنری ششم از ملاطبت  
 بخت بخت شش و در وقت بخت پنجم را برادر خود را بخت که ای  
 حصول فرزند از پادشاهان فرس که خدا شود بخت و بخت ثانی را نیز  
 قبول کرد و در بخت او جانان بخت را بخت از این بخت اتفاق افتاد  
 از میان زان بخت بخت شد و در ششده از بختان بخت شد و بخت  
 راه را بخت کرده و در بخت سورات بخت که بخت او در بخت خود بخت  
 پادشاه اسکندر از بخت بخت و بخت بخت را از بخت بخت بخت  
 ششده بخت بخت و سال بخت بخت از بخت بخت بخت اول بخت بخت  
 که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 ششده بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت





بهر حال و نه در هیچ محارم جلوس در عهد و سرکت عموم خلافت و استعلا ب آنها  
 در تغیر پادشاه قرار یافت پادشاه در هر کس داشت چارین و محض آنها  
 در یک نعل پناه بر دوزخ نفرین به قتل چارین سلطنت مکی قرار یافت در آن هنگام  
 کردم دل با اسکا جان بنگای محب کرده غمزی یافت و با وج در بگو محاربت  
 نموده غالب کردند و دوشه اسوم ماهه بنبره و در دهان ملک از جور ایران  
 حکومتم شکست افتاد کرد و نه اسم فریم و نمانده کرد انبند قتل بانگ بانه  
 سرفق شده چارین دوم به چارین منقول را از قریب آورد چارین دوم حکام  
 جنوری سنه پنجاه و شش منقول از قریب عموم رعایا بگفت سرور و بی شکست و  
 شسته اند و یافت و نام انداخته است از ابراق و در از قریب اولی محارم  
 پادشاه قریب بود و اکس با و جنگ کرد و با خلیج انجلیسید و در بیان اکس و  
 قریب در شسته و جنگ شد در عهد امیر چون و گشته کس پادشاه بن بابا  
 کزین پادشاه عرض کردند که چارین غیاب مکنی بهر نه از بهر و محض  
 برادر شاه شود چون او دین بابا کزین خواجه مبادت پادشاه  
 صفان بابا پادشاه را به پادشاه و قریب سلطنت فساد و در دوزخ اکر بابا  
 انبند چارین ز حال برادر بسیار است گفت سخن شما منقول است بعد ازین برادر  
 دیگری دوزخ ملک نیست و نمی فرام که او را بنا بر شایسته بن بابا از ملک  
 گنیم اما پیری ازین هم کرم او پادشاه شود و نیز فرام سلطنت انتقال به پیری هم

را نمی شد پس پدرش را طلبیده عهد و قسم گرفت که در عهد خود خوش دین بماند  
نشود و خدمات عهد مملکتی به پادشاهان نهد و پسری که از دوزخ به عالم ابرار آید  
تا در دین سلطنت پرورش و تربیت کند پس همه را قبول نمود و الوفاق پادشاهی  
نجات بخش و عزت کننده را بدین بهرشت رفته از جهان بدست و بهر کد است  
چشم بدومین عاریس اول در ششم فروری سنه یک هزار و شصت و هشت و پنج  
بجای برادرشست و دو سال بر عهد خود فایم ماند و کسی را در باب دین  
شخص نشد و در سال سوم عاریس که شاهرزاده شوکر شده و امرا و ارباب را بیست  
فرمانند داد و با خواجای پادشاهان مایا قریب جوزده خدمات عهد ماند و در آن  
و غیره از اربابان انشراح کرده به زبان دهنده سال خوش سپرد و گفت که حال  
مردم من کسی در فرست ما بنای به دور ملک سوی من نیست خود خوان بدو  
خواهم کرد و ایران به تمام این سخن نظر شد و در ملک نماند و برای دفع  
پادشاه با همه بکراتفاق کرده و بیم داد و حسن پادشاه خوانست تا با ابرار  
باقی بماند ابرار پذیرفتند حسن با چارتن بر خود راه کرده فی جنگ  
رجا زوار شد و در ششاد ملک فراموش کرد گفت سلطنت در چهار سال و نه ماه  
و سیزده روز زود و بیم خواهر زاده و برادر زن حسن دوم و پسری از  
حسن دوم بهر دم فروری سنه یک هزار و شصت و هشت و شصت و شصت  
و پسری از کینه ازواج فرنی بهر دگر گرفته را کشته اند و کشت یافت و ازین

اسباب برج نام خلیفان بسیار در ارتفاع ولایت راه یافت بالاخر  
 در ششاهند هم باج گنجینه داد و در مالکی در وقتیکه بر سر فرس سازه بود  
 یازدهم طبرستان از اسباب افتاده جان داد چون زنش بری بل ازین رو  
 دختر و همسر ملک و ترک را به پادشاهی میبرد انی دختر دوم حمز و همسر  
 باج ششاهند و مقصد و در تخت نشست اد که خانه زینک خلعت بود  
 بود و در حدیث ملک گفته رونق بسیار یافت و ملا فضلار را بسیار بسیار  
 و در جزایلی ملک که سبب جنگهای حمز و همسر راه یافت و در کوسند و ششاهند  
 لشکر اکبر به پادشاه سپهر رفت چون او باز برگشت تا بران ملک بر  
 لشکر انگلستان افتاد بعد از آن اتفاق زنش جنگهای شیب اتفاق افتاد و او را  
 انی خارج اول عالم نمود و از آنکه در موبنا دختر کلان حمز اول بود و مادرش  
 مد جان ایام مرده بر لایب حمز برگزیده سلطنت سیزده سال در ششاهند که  
 حاج اول بیخ جمیع الف و را به هم که حمزانی که است سینه که در مقصد  
 و چهارده تخت پادشاهی نشست و در ابتدای حمز و همسر از بی که همراه فرستاد  
 مدین با پاک فرستاد و زنش خدیجه که چون برودین امن ملک ترسید و با او  
 کاشش رونق گرفت و خارج و سلطنت ششاهند که در سلطنت سیزده سال پادشاه  
 جوان ششاهند بهر دست داشت مالکی در مقام او تا برگشت بغدادت در گذشت  
 حاجی نامی بن خارج اول حاکم در بجای پادشاهت در حدیث قوت ملک بسیار

تری کرد و محاکم بسیار از امر کینه شمالی بر ستاد و رویداد از هندوستان  
 نیز قوت گرفتند و لشکر جزیره خوری از افریقه منور کردند و بعد از جنگهای بسیار  
 با فرانس و اسپین مجوز و اقم شد الفرض خارج در لشکر است و پنج کلبه بر زمینها و  
 هفت سال سی جدر و جلوس بهار از جهان رفت خارج و لشکر هفتم  
 ادم است و هم اکثر سینه کتار و هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت  
 بیل جزیره فرانس منور شد و با و نهایی قاتل و عادل است در عهدش اکثر لشکر  
 فرانس بسیار در افریقه و هندوستان داد و جزیره بسیار در شرق و شمال  
 هندوستان که متفرق شد حال لشکر اکثر از آن در نا بخت هندوستان که در قوم است  
 و این باد شاه بکشته کتار و هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت  
 ملک بر لند جزیره خوری اسکند و بعد و هشتاد و یک در از و بعد و هفت هفت  
 بهار افق و هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت  
 عوض شمالی این است و سه درجه و نوزده درجه طول از خزا و شمال است  
 هزار طول از بار هفت هفت و نیم که بید کنه قدیم از بار هفت هفت هفت هفت  
 در آن جزیره از بار هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت  
 زنده سکونت و در جزیره و در وسط هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت  
 داخل شد بعد از آن طایفه سکونت اسکند بر لند بال محل او و در جزیره  
 و در جزیره و در این محل و در جزیره و در جزیره و در جزیره و در جزیره



و افعال که بنحیه بیدارند رفت و غریبه یک زل که بر خاوار و بهر تاختی  
سنة مدال محله و کر سار محله بجای حاکم با بطنی که سینه بکار و با بطنی و یک  
نیابت فامیر زاده که سینه دوم بر تخت نشست و بخوبی یکدانه در گذشت  
که سینه سوم در سینه بکار و با بطنی و پنجاه و چهار هزار ساله چنانکه  
بیش نماند و فرزند یک دوم در سینه بکار و با بطنی و پنجاه و نه بر تخت گذشت  
نکته که شد و بخوبی پادشاهی کرده چنانکه را بد و خود و با سوبان یک  
و در آنکه را بید که سینه چهارم در سینه بکار و با بطنی و پنجاه و نه  
در سینه بکار و چون که گذشت اگر چه است و فرزند بیری داد و اما را در  
چون در آن عهد فرستاد بوس پادشاه سوبان بود و در سینه بکار و پنجاه و نه  
او در سینه بکار و پس فرزند یک سوم فرزند را در سینه بکار و پنجاه و نه  
چون که شد پادشاه کرده بقیه پادشاه سوبان در اول غالب شد و در  
علاوه و فرزند که شد فرزند یک یک بیان ماطح داده و با سینه بکار و  
چنانکه سوبان را بکنند و در سوبان طرح یک انداخت و چنانکه میباید  
بالا از آنکه بیان و فرستاد و بیان آن را به این راه دادند که فرزند آن  
نام از آن باشد و فرزند بی بدین و یک که و اند و میگویند بر سوبان  
سلب بود و فرزند یک در سینه بکار و گذشت و چنانکه که سینه پنجم را و بعد کرده  
در گذشت او در سوبان بنام کریم با لکتر از چهارلس باز در سینه پادشاه

سریدان گشت بافت و در شش اسطین مار و حمار و هم پادشاه و فرزند چکا کرد  
 و خواهر صغیر پادشاه بر آینه بنی که کور را بر طبله را به کجاک آورد و در شش  
 از جهان رفت و فرزند کجاک در شش انکار و شش صر و نو و نو پادشاه  
 گشته بدوش ابلیس کرده و کی را شو ساخت و در آن زمان جابرس و از دم  
 پادشاه سوچان بود و بپوش زنده ساکی شست کرمی کوبن اکن برای اما  
 را در خرد و ک ابلیس آمد و حیوانات اکل و دغ نیز بدوش جابرس کوبن  
 باکن را شو ساخت آخر بپوش آفتابید و در جنگالی که اکلند با شش زد و ماند  
 و باز با سوچان جنگ نمود و جابرس و از دم سوچان گرفت و لنگ از سوچان  
 در شش اکلند فاش یافت و از لنگر ابریزد فرزند کجاک در شش از جهان رفت  
 کر سبطین ششم در سینه کجاک و معصوم سی جانشین بدوشه و در جنگ با سوچان  
 و روچین بر بردند در شش آمد و فرزند کجاک در سینه کجاک و معصوم و جابرس  
 رفت در شش کجاک و در خارج ثانی پادشاه اکلند را کجاک کجاک آورد  
 در شش اکلند او در کشت و خرد و ک بر بر یک خواست و جابرس  
 در معصوم نام که بدست آورده در شش از جهان رفت کر سبطین پنجم  
 در سینه کجاک و معصوم و شش جانشین بدوشه و در لنگر ابریزد اکلند  
 جابرس بدوشه کجاک را کجاک آورد و در سینه کجاک و معصوم و جابرس  
 و اکلند نامی بدوشه و جابرس اکلند اکلند بدوشه و جابرس



برند و در تاج و دلاوت بوبران و لیس شهنشاه و در تاج و دلاوت بوبران  
امثال از عرض بخواه و شهنشاه بخت بد و در بختی باین حال در بخت بخواه و در  
اول شرفی از جزایر عالوت و دلاوت بکنند آن ملک این ملک است و در میان بخت  
و در شهنشاه بخت باین بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین  
داد و صد و شهادت و شهنشاه بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین  
پادشاه بوبران شده و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین  
و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین  
ملطان تاریخی ببرد و ملک بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین  
زنگ شده و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین  
و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین  
نویسنده بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین  
عالم بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین  
بسیار بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین  
و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین  
شد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین  
چند کرد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین  
در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین ملک بخت بد و در بختی باین

تاج او بلند و در کعبه جلوسه بان حکما کرده در ششاد در گذشت و در  
دوم در سنه پنجاه و شش صید باز و در برارانش و در سنه پنجاه و هفت  
کرد و در کتب برین زمانه کلن برک رانده بر حاکم علی طغریانی و بر خال اسطفا و  
زنگنه یا منظر شده و در سبیل و بطون در سنه پنجاه و هشت که در سبیل کربلا  
در این سنه هجری و در کربلا و مهله تخانی و فتح زمین بافت و طغریانی و کربلا  
یکبار در ششاد و در سنه پنجاه و هشت و در سنه پنجاه و نهم که در ششاد  
در ملک فرید که در ششاد و در سنه پنجاه و نهم که در ششاد  
نیم شاهی بر سر نهاد و چارش پادشاه جان کثیر سلطان ملک را اخراج کرد و از  
عهد فراموشی کردی گرفت و بعد از آن پادشاه بالای رفت که در سنه پنجاه و نهم  
در سنه پنجاه و نهم که در ششاد و در سنه پنجاه و نهم که در ششاد  
جانشین بر کرد و در سنه پنجاه و نهم که در ششاد و در سنه پنجاه و نهم  
پادشاه فرستاد و در سنه پنجاه و نهم که در ششاد و در سنه پنجاه و نهم  
بر برین شکر کشید و فریب علمین منظر کرد و در سنه پنجاه و نهم که در ششاد  
آورد و در سنه پنجاه و نهم که در ششاد و در سنه پنجاه و نهم که در ششاد  
بالکرایان به سلوک آقا زنده و در سنه پنجاه و نهم که در ششاد و در سنه پنجاه و نهم  
انگاه که در سنه پنجاه و نهم که در ششاد و در سنه پنجاه و نهم که در ششاد  
رفت و در سنه پنجاه و نهم که در ششاد و در سنه پنجاه و نهم که در ششاد



[illegible]

سبب مرگ برادر در بخت پلند نامزد و بغیر برکت در اینجا هر بی نوم نام است  
 و کسی بیلان در اینجا بیکم پلند یان لطیف با لوری مرزبان طرالموایا  
 که شوهر خواهر بر منده افطوس بود پادشاهی کردیدند لطیف با و بغیر و تبیل  
 بسیار و قهقین پناه پلند راه داده به تهنیت نام نمود و ترکان دست  
 هر دوازدهم آمد و چون دستش آمد پلند یان محسن شد پیران پادشاه  
 بریدن که خواهر بر منده ثانی را شکام داشت سلفیت بود باشند و بر منده  
 پدر خود با سویدن چکهای بسیار کرد و خنرال مامور و در عهد و در میان  
 بر سویدن بر منده آمد و در خنایه بر سویدن مملکت کردند و اخذ و شکام آمد  
 بر لادی سلاطین بخت ثانی برادر و فتح لام بالغ کرد ال مملکت ثانی بن لام  
 سفین بالغ و کبر ال مملکت ثانی بن لام سفین بالغ و بن مملکت  
 مائش بر منده و در میان و خنایه چکهای مملکت کرده مغر شد و بخت سویدن  
 از مملکت بر منده گرفت و بدست از منده کرد و داد و شکام آوردند و جوان  
 دوم برادرش پادشاه شد و در منده کبر و شوهر و چل سال فی الحقیقه سلفیت او  
 سبب بختی ترکان رشت و ضعیف شد و اکثر از برانش و شوهر کافه از برانش  
 طمع کردند و شمشیر سبب بالا را کافه بخت بر داشت ترکان که کورانش بودند  
 بخت نولم خود برداشتند و جان دوم برادر بر لادی سلاطین مملکت یافت  
 و بعد و چکهای مملکت و در میان مملکت پلند یان بر خاستند و نامار یان



در شصت و یکم اردشیر شصت و چهار سال و چهار ماه و چهار روز در شصت و یک  
ز قوت آن فیصل بنی عثمانی که مرده شده خراج که آنها از او گرفته بودند  
کرد لیکن آنها را کامی بنی را فرو کردند و در شصت و یک اراده بنی و سنا کرده  
بر مریز که کشید و شام شده بود و بود که در دو بولند رنگت و در شصت و یک  
از جهان رفت فردی که دوم مکر فادر او مکر تخیانی افتخ رال را و  
سپهرین و کاف ملکه داده کانلی از او لاد با دشمنان بود که با مکر و سپهر  
تاگاه فراخ را گرفته و در سنه پنجاه و شش صد و نود و شصت سر بر آراشته و در سن  
با روس و عثمانی که رانده و در شصت و یک طایف شده و غولی تا شصت و یک و لند  
اسطانی ملایسل اباد شاه کرده اند و بیست سال ملک را بنی نادر و سلطان  
در سنه پنجاه و یک دوم باو قرار یافت او نیز بنیای فریاد است و در شصت و یک  
ماری را در شصت و یک که کردند و در کوس طاعت فریاد است فردی که دوم  
در سنه پنجاه و یک صد و نود و شصت با پادشاه فریاد است که نود و یک  
جهان کوشتن سی سال چون غلوس بره رتدن در شصت و یک امر و ملکه داده و طایف  
با پادشاه کرده و اسطانی ملایسل و مکر غلوس را در سنه پنجاه و یک صد و نود  
و در شصت و یک نذر و نادر و روس صفت آراشته و در شصت و یک اراده و لند کار  
می کردند که در میان بران ملک غالب شدند و در کوس فریاد است که نود و یک  
در شصت و یک در میان دران ملک و در آن ملک و در آن ملک و در آن ملک و در آن ملک





[illegible]



و کوفتانی بسین معلوم در نه فردی نند و دم در کشته فوجی نند سوم  
 در کشته بجای را کشته در کشته آمد کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول  
 با بی فاری کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول  
 با نرکان کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول  
 در کشته آمد کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول  
 صلح نمود و در کشته اما نرکان کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول  
 سر باران کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول  
 سفتم از نادار کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول  
 بونف نانی در کشته کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول  
 شانشاه اسیر یافته فقط تاریخ هر کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول  
 بنام شمشیر کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول  
 اول شرفی از جزایر کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول  
 اما در کشته کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول  
 هونیا بود و آن قوم اولاد مور لوس کات بود و در کشته کوه اول کوه اول  
 و نرین بر این ملک حیره و نرین کشته کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول  
 کوفت موی نند اما در کشته کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول کوه اول  
 سوار کرد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد

نرکان مشایخه بران ملک یزدشهر کردند و ران جملادی ملوس پادشاه نیکو  
 چون او مرد و در سلطنت ملوس تاج سلطنت بر سر نهاد و در سلطنت او بنس پادشاه  
 نیکو در جنگ بستان کشانی گشته شد چون دوک فردی سوار بر چهارپایان  
 خود بر ملوس را با سلاح آورده بود و با تیرین بر او گشت و آن ستم سلطنت  
 کرد و با رنج و آلام نیکو و آن ملک است شش میل و راز و با قصد بیاض  
 سوار بر چهارپایان ایستاد و در جهل بود و درجه تا پنجاه و یک در عرض شمالی این  
 جهت و چهار درجه و سی نفیست و در طول شرقی از جزایر ملات و در مرکز  
 ملک قوم غل بود و در سیل و پشت سیح و یوس صحران ملک را در تصرف آورد  
 و دیوان آن را بر افسار ملین کمال می گفتند تا با الف سال تحت فرمان رویان  
 بر دودان سلطان فرنگ اکن را امده کرده فرستاد و در فرنگ بر قول  
 اکن پادشاه اکن کردند و در هر ولایت تربست مقرر نمودند و اولین پادشاه  
 غیبی کوکوبی نفع کاف بلام را و چهل و دوازده کور تاجانی و بنی مملکت  
 چهار رنده و نهاد و یک بر تخت نشست و در سلطنت از هب عبوی رواج داد و  
 میل سلطنت می کردند تا کریمان بزرگ پادشاه فرستاد و برین و برین  
 و پادشاه روم از طرفت پادشاه اولایات را بیان ایران خود تقسیم کرد  
 بسیار کوشش کرد و بزرگ و بزرگی و غیره اقوام مکنه کاه و با بر فرستاد  
 و فریب مدینه فرستاد تا بزرگی مکنه کرد و در پادشاه فرستاد و با سلاح

بود و عیوی شد پس بیست و پنجم بود و زبانه درین در ششم بقعه نهادند  
 پادشاه شد ۲ را بدست نفع را از جمله باغ و چمن و نفع را از جمله دوزخانی  
 در ششم در شش ۳ ازین اول در ششم هزار و یک ۴ غلف اول در ششم هزار  
 و پنجاه و نه ۵ لولیس ششم نفع لام بود و نفع نخلی بسین جمله در ششم هزار و  
 و شش ۶ لولیس ششم در ششم هزار و یکصد و سی و پنج ۷ غلف دوم در ششم  
 در ششم هزار و ۸ لولیس ششم در ششم هزار و صد و بیست و صد ۹ لولیس ششم در ششم  
 غلف سوم در ششم در ششم هزار و یک غلف چهارم در ششم در ششم هزار  
 و پنج ۱۰ لولیس ششم در ششم هزار و صد و بیست و صد ۱۱ غلف ششم در ششم  
 غلف چهارم در ششم در ششم هزار و چهار لولیس چهارم در ششم در ششم در ششم  
 ادوار و پادشاه انکله کران دال برین ملک سلطنت ۱۲ غلف ششم در ششم  
 در ششم در ششم پادشاه ۱۳ غلف پنجم در ششم در ششم در ششم در ششم  
 چار لولیس ششم در ششم در ششم در ششم در ششم در ششم در ششم در ششم  
 در ششم در ششم پادشاه انکله سلطنت ۱۴ لولیس یازدهم در ششم در ششم  
 یک ۱۵ چار لولیس ششم در ششم در ششم در ششم در ششم در ششم در ششم  
 ۱۶ فرزند اول در ششم در ششم در ششم در ششم در ششم در ششم در ششم  
 فرس و بیست و هفت کوشیدند موافق محمد شری ششم پادشاه انکله اگر چه فرس  
 بسیار دلا در بود و بفرز دلا این لولیس در ششم در ششم در ششم در ششم

مغلوب شدست چون پادشاه سیزدهمین تخت نشین شد و در ششمین سال از این شهری  
 هشتم رسید آن کلانش مغایر شد نه فرود و نه از جنگ نزد بالاخر فرا رسید  
 و هریز ششم از دهم گرفته سر از فراخس بعد از آن پادشاه سیزدهمین جنگ و در  
 ششمه اصف بافت و پسرش ۹ هریز دوم با تختن برگشته پادشاه  
 جوسن جنگ کرد و نوبسبع مکتب گشت در همدان و در کربلایین پس از آن  
 جنگ کلانش با از آنکس گرفت پادشاه و پسر خود و آنان را با هریز علیه  
 اساطینه با سید شهنش این مکتب بولایت خود بجای آورد و با سیزدهمین آفرین  
 سال را با طغوری در ششمه آگشته شد ۹ هریز دوم پسرش در ششمه بجای آورد  
 با ششمین برگشته و در الوقت پیروزه مال بود لیکن بعد دوک غیر هم پسرش  
 از اینش می گرفت تا که در ششمه ۱۱ او را گشته و زربان کنده بجای برادرش  
 روزی در مشوره قتل فراخس دوم نزدیک بود اما او را در آغوشه ۱۱ پاکر  
 بهم در ششمه پیچید و با غول بر تخت نشست چون غیبت او سطر و لازم تقاضا  
 خاست و در شریزی بود بان از دودک غیر جنگ و رفع در چهار جنگ و در  
 سی هزار مردم و سبط و و کرا قوام فرس در جنگ گشته شد و بالاخر در ششمه ۱۱  
 صلح شد و مال دیگر جنگ پیچید که مال را در آن غول کرده و ۹ هریز  
 مکتب نهاد و چهار بجای برادرشست و او و جنی پادشاه بودند و در کربلایین  
 چو بود خبر برگ برادرش شهنش نصوبت نام فرس رسید مغیب هریز گشت

و در ششمه حکم ششم آغازند و بصلح انجامید بعد از آن در ششمه اجکت نقاب  
 از رخ کشاده بیک غمزه چاقی کلاه از سر برادرین بپوشانفت و باز در ششمه  
 با درک منجلیک در گرفته و پادشاه بخت کرد بر قریب بود که اسیر شود و ششمه  
 بعد از او اجماع وقت گرفته در ششمه از جهان رفت ۹ و منبری چهارم  
 ششمین و دونه سر بر آراشت و با غنایه بخت کرده از ملک فرنگ از رخ کرد  
 ۹ و لیس بیزوم کرد و رفت درک بدر رساله بود در ششمه بکزار شوش غده  
 با تقاف امر از بخت گشت و در نعل بکس تا باقی و سپه سالاری بفرست  
 بر پس اول پادشاه انگلند که نو بر خواهر پادشاه فراده بود به بکزار پادشاه  
 مدد کرد و لهذا جنگ آن ملک و با لطف نهاد و تمام مران ملک ستاده و گشته  
 در بن جنگ که پیش مردم گشته شد از اجازت و غفلت شد و نه خبر و جهل  
 و دونه را بکس و دونه را بکسالی و ده هزار خانه سوخته شد بعد از آن  
 مردم فرس گشت کرده و بکزار گشتند و کوس بیزوم در ششمه آمد و نوس  
 و ششمه جل و انتقام آورد و در عهد دولتش ملک آریسید به لیس با شرم  
 و ششمه از او بخت و پادشاه سر بر آراشت و در عهد و جنگهای بسیار و ششمه  
 لیس شازوم و ششمه بکزار و ششمه و شفاء و چهار بخت و از روی شست  
 و در عهد و بیان انگلند و فرس چهار با ششمه رفت که ششمه آن شمس با بن بخت  
 و در ششمه اکت ششمه لیس ششمه را بخت و ششمه و دونه ششمه و ششمه

[illegible]



در سپین رواج یافت برین ملاطین اسلام ضعیف شدند و آن ملک ملوک آن ملک  
و دوازده یا سیزده سلطان در آن جا متفرک شدند بعد از آن در سینه انری و برکی  
ارلبان کو فطرت پر و کل مخلص شد لیکن افغانو غنم در حوزة اربابان کو فطرت  
بادشاه شد اولین فروبی شد بزرگ نفع فایده مهمل و احوال مهمل حقانی زبان  
سفریخ بنون غنم و دال مهمل ارشدند تا شده اعلیٰ غنم کرد و بعد از آن بسوی بیخ  
مهمل بنون زده و غنم کاف بود و سرف در سینه اکلزار و ضعیف بیخ  
نفع مهمل و دال سفریخ بالف زبان فطرت و غنم مهمل سرف بود و سینه  
افغانو غنم در سینه افغانو غنم در سینه افغانو غنم در سینه افغانو غنم در سینه  
شده افغانو غنم در سینه انری اول در سینه او دومی بدوم افغانو غنم  
در سینه افغانو غنم در سینه افغانو غنم در سینه افغانو غنم در سینه افغانو غنم  
بارغاسی و غنم کاف مهمل راب مهمل در سینه انری دوم در سینه جان اول در سینه  
انری سوم در سینه جان ثانی در سینه انری چهارم در سینه انری سده سینه  
بکر غنم بیخ مهمل و غنم کاف و دال سفریخ بالف در سینه ادرین همه و لایب بکر  
مهمل اکانند غنم اول در سینه جان اول در سینه غنم ثانی در سینه  
غنم خامس در سینه لول در سینه غنم اکلزار در سینه انری سده سینه  
شده جان اول در سینه جان چهارم در سینه سرف در سینه سرف در سینه  
بکر غنم بیخ جان چهارم در سینه افغانو غنم در سینه افغانو غنم در سینه

[illegible]

را سلطان آباد کرد و لقبش را ملک گرفت رویان بعد مرگ او در سن  
 هفتاد و نه سالگی آغاز نهادند و در شصت و نه سالگی او در سن هفتاد و نه  
 سالگی نام گرفت و بعد از پادشاهان تاج بر سر نهاد چون مردم از او شنیدند  
 بزدند او را کشند و کس بعد از او سر بر داشته نشدند و بعد از او  
 بهرقت و لسیان و سوبین در آمد و در آن زمان در روسیا  
 پولادی ملایک بن محمد ثانی وزیر قوم پادشاه بود و خود را بختیار  
 کرده تمام مملکت را در دست خود گرفت و از او کس در جای خود  
 بقیلار طغرلش او را که زنی از خانه آن پادشاهان قدیم روسیه بود  
 کرده را بی و در سوبین بر پولادی فرستادند یکی از بزرگان روسیا  
 ملایک پیوسته این خبر را در میان او بقیلار طغرلش او را بقتل رسانید  
 آنها هر خود مختار شد که بجز پادشاهان بود در آن مملکت رسانید او پولادی  
 نفری یافت و همچنان کفایت را بر او عطا داشت و بعد از این سوبین را ملک داد  
 پس پولادیان و سوبین بر رویان خراج و جنگی میان آمد و بختیار یکی  
 به سال حکومت کرده از جهان رفت بعد از او سوبین جانشین او شد و او  
 پادشاهی عالی است و از او بود و بود و بود و بود و بود و بود و بود  
 لیکن از سوبین ملک یافت و از آن حکام محمد چهارم عثمانیه پادشاه است و  
 بود که بر او رویان انزال کرد و او کسب و ملک خود را در علوم و صنایع

سو آنکه کن و بپرستم در ملک خود چه نمود و خود را با پادشاه انزلی خان فرستاد  
 و در آنروزه هزاران مردم خود را برایش همراه برد و اگر شبیه و عوض آنها ابرار را ببرد  
 و تا آنرا برکنار و کلاه آبا و ساخت و بپوشید و بنمود و در شبیه با بپوشید  
 چند شده گفت سال پادشاهی او در حالت نزع برادر خود را و پس خود را بر خود  
 میفریاد و میفریاد که ای پادشاه بپشت رسیده خواند گفت که ای عزیزان این  
 حکایت اخیر من بشنویید که حضرت جهانی بولان با بفرزد و در خوابی او از کشته  
 او مانند رو بیان در انظار ملک تالان است اگر من شما را بپشت نشین  
 او و نامش را در بخوابم بر دو طرف در پادشاهت است چه کرده اند و لا در  
 هر سبب نه بگویند و بگویند این رای را می نهند و موافق بعد مرکب شود و معنی  
 از آن سبب فراموش کرده برادر خود را و ان بر تخت نشیند و خود کمال گفت  
 و بی رویی ملک را از دست در آن روی را که جانب دار بطور کینه و آتش  
 که بپشت پادشاه بر زمین آتش کشید و در شعله هر دو تن هزاره بطور کینه  
 با طاف شاه پادشاه بود و خواست این را از الهام بعد از موافق و رذات  
 و دستنی فیه بنهاده اصل مظهر که مرد عاقل و دانا و عالم بود که نه اند  
 بر لشکر خود ساخت و در کرم و تار فرستاد شاه هزاره بطور که در وقت معنی  
 بعد در ملک بر روی قرار داشت و موافق را و ان در کوبه قیام گرفته ارا و  
 فاسد بر بطور کینه و بپشت بر سر و بپشت بر سر و بپشت بر سر و بپشت بر سر

کرداهند و فرمان نام در ولایت گرانند و قیامات در اینجا بگذرانند و خود  
باشند با اتفاق جوان سلطنت کرده چون بران از جهان رفت سلطان قبال  
پادشاه شد اما تونز بود که ملک را خواهر با برکن بد ترک را غنیمت  
و بجزان و تونز در آن اسکانندی را بر سر خرمالار و بعضی علوم را در ملک  
رواج داد اما که گری قوی از فرمانش و برینان قیام آورده ملک گری  
را از کار لیکر دست خود در آن بگرفت و در یکسانی از ام آورده یک  
را از کار لیکر از دست خود در آن بگرفت و در یکسانی شهر گشت و جهان  
ساخته از پنج بری و بجوی میا کرد و در یکسانی غلب آورد و در قیامت  
بسیار دست داد و خصوصاً بر چارس و از هم قریب از او است و در  
فرمان کرده با خطیر پس پادشاه بولند دوشی کرده او را باز تخت بودنی  
که از دست پادشاه بر بدن غایب شده بودند نه و در آن گزین نام نانی  
بطریقا که بسیار قوی در آن بود در جنگ ظاهر شده با چارم و از هم نزد  
با آمده و بجای آورد چون از بر بزرگ خود و خرمالار و تونز و موغش بود او را  
قبض آورد و در شکست انجام ولایت عهد بر گزین نهاد و او قبل از شکست امر  
سلطان و مملکت خود را که با بالغ و خرمالار بود در شکست از تخت نشست  
و بلب منورین پادشاه در رویان خانه یکی با افتاد و منبری کوفه در برنج  
سلطنت پادشاه را بود و سلطان دوم در شکست از منبری یکی در گشت و از

که در سلطنت خلاف افتاد و مردم خود را زده و ببرد و غریز برک را که فرزند  
 باطنی پسندیدند بزرگوار و میان حکم داشت آنی که بر سر دوزخ نجاتی است  
 بلکه کلن برک زنده بود و با بوض اوده سال بلکه زنده در شسته اما آن هم  
 بر خود ابر خود بلکه کلن برک را که در انظار لب لب بر یک سر و دسلکی بود و کلن  
 تن و دود او که است برادر و برادرش بود و در عهد و چکای بسیار بان بود  
 بر سر افتاد اهل زبانت و ذکر کثرین از برادر یافت و میان یک یک رفت  
 و بلکه کلن برک و شوم و برش را از ابر کرده خود فرزند شده با سویدان مسلم  
 و عروپ حاکم باطنی را که خواهر زاده اش بود و سپه سالار و میان کرد و بل  
 بود و آن تن را فنی غفر یافت و بلکه را از انش تمام داده و شسته اوده  
 جنگ با جبرستان بر سر و با یافت و در نیم جوئی شسته از جهان رفت  
 سر و دود حاکم باطنی و شسته ابرخت شست سلطنت را و رفت بی اندازه او  
 بر سپه با او صلح کردند و او را بطور و فواید خوب و در پادشاهی انش خود را بطور  
 از ان غافل نامه بود چون بلکه و برش با او کمال نبود و در میان این ان شاع  
 زان و در بولای شسته از جهان رفت و کثرین موم زود بهش کلن  
 شد و چون حکام مرگ نماند بر بلکه کلن برک خرد سال بود و کثرین محافظان او را  
 بود و چندی با الجور میری که در کورین بود و از غله کلن برک بران اسد و شست  
 و شانه زاده در ان نزدیکی برست و در سالکی مرد چون در عهد او در سپاه با

همچو جنگ برده افتند و جنگ با لکنه ای آغاز شد که امری را در خانه نصیر  
تا آن خوشتر از این ندیده بخارن آن پادشاه عثمانیه لشکری بر سر مالک دیوک  
کوچ دادند و کرم کرای جان سلطان تمار خود داده اندر اسرار لشکر  
روسیه حمله کرده شکست و همدرو مالک بر سر آتخته و نارنج کرده چند هزار  
را ازیر گرفت و متاع آن وزیر عظمی از محاذات آب دلیوب  
روانده شد شاهزاده غالیطون رویان را بر کمر بطریقین بخود تانغ لکر خواجه  
سوار شوند و وزیر عثمانیه هم هزار ترک لیکر ملکی قرانان پان بخاک کرم فرستاد  
که از دیون شهر درآمد شاهزاده ترسیب فروریات پرداخته و ترکمان  
حمله کرده جنگ آغاز شد و آتش در غلج برافروخت و زیر حمله آورده بخاک سپید  
رویایان را سلب ساخته عسکرت فرادان یافت و از آن حال بدویان  
بار لکنه را از آتشته بجای عثمانیه برده افتند و عثمانیه شروع در عبور از بنظر  
شاهزاده غالیطون خردارین صیاح هم سبب رشتن هزار عثمانیه که از دیوب  
کشته بودند و در سرب جنگ پرداخته با چار بخت در کوه در آمدند و  
سپاری کشته شدند بالاخر سلب پرداخته با چار بخت کردند و قریب هزار عثمانیه  
در آن جنگ کشته شدند و مجموع و بقدر را نشان است اگر یک جنگ عظیم بود و زیاده  
کردید لیکن از نهایت نور از جنگ سردار داده مور شام لکر و بعد هم ماه شنبه  
شکری و چهار هزار سوار سب عثمانیه اندک با کشته شدند و قریب بود و

تجرب بطریق همان کرد و یکی بنیاد و تخت خیزند و در میان صنعت و چهار نوب و بعد  
بنیاد است و بنیاد و در دوز و دولت قضایه لک کاه را بکشد بقدر خاک و در  
نظرت و نوب برکت و در پست و شش از قضایه تخت شده و بطریق شش  
مجاور و علمه خاک و کشته به بطریق برکت و در دوز و دولت قضایه لک کاه را بکشد بقدر خاک و در  
روال و نوب برکت و در پست و شش از قضایه تخت شده و بطریق شش  
بر کوکی خان کرم بود و در راه است و در حال و نوب برکت و در دوز و دولت قضایه لک کاه را بکشد بقدر خاک و در  
و در پست و شش از قضایه تخت شده و بطریق شش  
و نوب برکت و در پست و شش از قضایه تخت شده و بطریق شش  
روسیه آمد و شاه در دوز و دولت قضایه لک کاه را بکشد بقدر خاک و در  
فرستاد و اکثر خیار کرک و در دوز و دولت قضایه لک کاه را بکشد بقدر خاک و در  
روال و نوب برکت و در پست و شش از قضایه تخت شده و بطریق شش  
شده و اکثر و در دوز و دولت قضایه لک کاه را بکشد بقدر خاک و در  
گرفت و از پست و شش از قضایه تخت شده و بطریق شش  
اول و در دوز و دولت قضایه لک کاه را بکشد بقدر خاک و در  
و در پست و شش از قضایه تخت شده و بطریق شش  
مسلح شد و در دوز و دولت قضایه لک کاه را بکشد بقدر خاک و در  
طریق و کاف و در دوز و دولت قضایه لک کاه را بکشد بقدر خاک و در



سوزناخت و غوغا از راه سکویه به سلطان بخت و بر سرین و جزیره کورن  
 درک لکر کشید جنگی تابان کرد و قلعه از سوی آن متعلق ساخت و غوغا  
 ثمانت از راه صلح درآمد و در شیشه اباد شاه روی دلب را سرحد مغر کرد  
 از بیک سوزناخت و در شیشه اباد هم بدین برداخته بر ملک فار بیان غلبه کرد  
 و در بخت طمان مونی زور آورد و سرین سد فاسد به بالا رود و لشکر  
 بسیار باغ آن کشید و در راکفت و جمیع اقوام را از زیر نه کشید بر آن  
 فارس گلبه غلبه فرستادند و آغا محمد که بکر کعبه لب مال بود بجنگ پیش آمد و در  
 از لشکر آید با او بجنگ پیوست فار بیان حمل آورد و رویان را اندر بند  
 باز کرد و اندر درین زمین کشتن محرم بود و در شیشه اباد فقه خذوه و اندون  
 جوه زفته غن برود و در ده ناعش شب از همان سلطنت اوی مال بود  
 مال سر بر آوردند با فار بیان صلح کرد و در شیشه اباد کشت  
 و الکنند رشتانند



۲۹۲  
۶۶  
پرداخت و طالع بطعایل و نوب و دود و دار اسراران جبرین در چند سال  
گرفتند و در اسیر سلطان سردار ترک باخشا و نهادهای ارشدین محاصره  
ملا کرده بکشت یافتن لیکن برام حلات مردانی می کرد و لاریج بجایه استقام  
تلمه و حلات را بر اسیر پاشا و مادرش و دختر اولی نو بربست و بخت آرمادام می بود  
کهنش داده و فیضان رفت و بلی سردار جبرین و رود و بنظر اگر فتنه و جنگ  
نشان زد و در میان ایام طفلی در شکری از سرداران جبرین بکشت یافت و  
به پاشا می می پیمان بود و زبان را در باد می بکشت داده و در مال و مال و مال  
رفت و سرزن قاصدا و جنوس ماک و الکلا و کنگی و در جبرین و فخر گویند  
و اعلی شمس شهید انجیل غنا و جبرین و در این کشت و جاد و زده و ایام مرد  
بود لیکن باز تر نشان سوم شد و جبرین و بطعایل و فاسقا و کز جنوس برادر بکشت

حاکم نامه بود از سربدار سوزان شد درین سال موسی بن ابد شاه بر لند  
 که زاب طرس است برین ساخت که راه دو ساعت فسخ بود بکن محصور حکم  
 بنیاد شده عاجز ترکان کردند و در بستان که در لایطه مذکوره دست داد  
 و موردی که در جنگ کتیر کار کرده بود و پیر چهار دران شدن کوکوس منی  
 ستغادر گرفت خزینه و شهری در بحر که بنامش است و بعد از آن در بستان  
 و در می از اردوس و در بار ترکان طرز یافتند و در شرح شده است که سطر  
 سردار برین از املی باله نامت یافت و لارین بجایه است حکام طعم و حلاوت  
 و برهم باشد و در سمرقند و سمرقند و پنجه از مادام محامد کسین داده  
 تغلقان رفت و بطی سردار برین بر وسط با گرفته و در جنگ ترکان زد و  
 همان ابام طغی در شکری از سرداران برین کشت یافت و بانام منی می  
 بر لند بان را دبدباد انی کشت داده و در ساله بود و الکیا رفت و برین  
 ناسخا و حوسر حاکم دالکیا در جنگهای پادشاه برین و محمد سکوت داخل شد  
 نسخه اخراج نمائید از فرنگه بود و این کار است و چهار هزار و دویست  
 آمده بود بکن باز ترکان سکوم شد ازین سربدار

